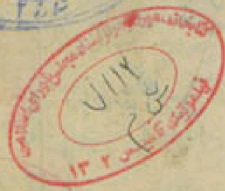
جهانگشای نادری

۷۵۸۵
شماره ثبت دفتر

۷۶





۷۶
۷۵۸۵

تاریخ جهانگشای نادری.
از محمد مهدی استرآبادی.
نستعلیق اسماعیل کاتب
شعبان ۱۲۵۷
در جستی از قنبر علی
مورخ ۱۳۳۶

۷۱۱۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی


جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۷۵۸۵

کتاب تاریخ جهانگشای نادری
مؤلف محمد مهدی استرآبادی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۷۶

٧٦

٧٥٨٥

تاریخ جهانگشای نادری.

از محمد مهدی استرآبادی.

نستعلیق اسمعیل کاتب

شعبان ۱۲۵۷

جلد درختی از قنبر علی

مورخ ۱۳۳۶

٧٦

جهانگشای نادری

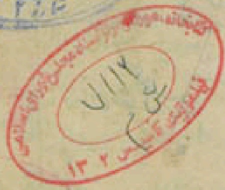
٧٥٨٥

شماره ثبت دفتر

۱







٧١١٢

مترجم

شمارهٔ قفسه ٧٦

٧٥٨٥

۱۳۹

مغز بادام — سبزه — کشمش — ... — روغن — برنج عنبر بو
برنج ... — روغن لاها(؟) — قند — چار ... — ... — روغن — شکر
... — سنجد — فندق — پسته — کولات — دستنبه — کاغذ ...
... — نبات — ... — دستمال — ... — ... — انگور



۷۶

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] نرخ [illegible] تاریخ ۱۲ شهر جمادی الاولی [illegible]

گندم [illegible] [illegible]	جو [illegible] [illegible]	نان سنگک [illegible] [illegible]	نان [illegible] [illegible]	لوبیا [illegible] [illegible]	نخود [illegible]	پیاز [illegible]
بادام [illegible]	مغز بادام [illegible]	سبزه [illegible]	کشمش [illegible]	[illegible] [illegible]	روغن [illegible]	برنج [illegible]
برنج [illegible]	روغن [illegible]	قند [illegible]	چای [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	شکر [illegible]
[illegible]	سنجد [illegible]	فندق [illegible]	پسته [illegible]	گوشت [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible]
[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]	انگور [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌یابان نکته‌های الهی واضح است که در هر عهد و اوان که اوضاع جهان مختل و دوران
و چرخ ستمگر بکام ستم‌کیشان گردد حضرت قادر یکتا که مهتر کارخانه تقلب اوضاع زمانه است از فیض پنهانی
خود سعادتمندی را توفیق دهد و در عرصه گیتی مبسوط الید کند تا به مراحم و رأفت شامله التیام جراحات قلوب
ستمدیدگان پردازد و مذاق شکایت تلخکامان زهر حوادث را بشهد عدالت شیرین سازد مصداق
این مقال نامه حال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان سکندر حشمت دارا دربان
دشمن‌کش عرصه جنگ درخت‌کش راه نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهنده سکه شاهی فرازنده
رایت کشورکشائی برازنده بخت فیروزبختی جهان‌آرائی زور بازوی خصم‌افکنی و دلیری جوهر خنجر کشور
ستانی و مملکت‌گیری سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از چرخ برین زبر سر کشیده و قبه چرخی
که از بیم رمح فلک‌شکافش سپهر برین لگام بر کوبش در دیده فتح و ظفر به تیغ تیزش جز عوض
بجوهر متصل و از شدت سیف خونریزش صورت از هیولی منفصل در قلب گاه نبردش
قوت اعدا قالب بی‌روح و در آوردگاه قهرش ذابح شاه المذبوح جاه و شان بارگاه جلالش
بصلای ده روزه خدمت و صد ساله نعمت نوید شیدولدی کوس جهانیان میرسانند و خوان
سالاران نوم نوالش از برای ابدا احسان کهنه لذت کام بخش بکام دور و نزدیک سبحانه
سرافرازی ده دیهیم صاحب کلاهی شقه طلالای شهنشاهی شایسته آفسر داوریک قاآنیه

فرزند جلیله سلسله ترکمانیه ضرغام الدهر غضنفر العصر خاقان الاعظم و الخاقان الاکرم شهنشاه دوران
تاج بخش ملوک ممالک هند و توران شعر خدیو زمان زمان خسرو داد نظر کرده لطف پروردگار
ابو السیف السلطان نادر پادشاه افشار است که بمضمون بشر در زر افشانی و طبع جهان‌بخشش
در ذره پروری خورشید آسمان و مس قدر زمره قابلیات از تأثیر اکسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب
کرم منشش طلای روان افشار کنند عنایات ازلی و مشیت لم یزلی که هر ذات اقدسش را
باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانه ابداع دست پرورد صنع جهان و قابل استفاضه فیض
جزیل مباحث و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد و اهلیت قابلیتش پرداخت تا هنگامی
که خاک ایران از تیغ خصم ستم و در عرصه دوران هر سرکش بکردن فرازی و صاحب لوائی علم
کشت چنانکه شاعر گفته بیت زجور و ظلم کار اهل ایران بسکه در هم شد بهار اشجار افغان مظلومان
مجسم شد بخت سروری پامال دشمن و آتش جور مخالف از هر طرف بجز از هر سنی تر و خشک
شعله افکن گردید بمراسم ملوک طوایف شروع یافته و آشوب از اطراف و اکناف و فوج یاغی چنانکه افغان
الاصفهان طایفه غلجه و در هرات ابدالی و در شیروانات لگزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول
النسب و در کرمان سید احمد نواده میرداود و در بلوچستان و سمت بنادر سلطان محمد
نامی مشهور بخر سوار و در جاجرم عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود
سیستانی صاحب داعیه استبداد گشته گروه روسیه نیز از دربند شیروان و گیلان را الی ساحل
و ابهر و از طرف از کرمانشاهان الی کرکوک از منصرف شدند و روسیه هم از دربند تا مازندران
جمیع دار المرز را بحیطه تصرف در آوردند و هم چنین ترکمانیه صاین خانی استرآباد گرگان دشت

بقیه انگیز رو شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد اردلان و اعراب حویزه و بنادر حتی کوه نشینان میان لار

سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمقاله کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا

و بمفهوم تا پریشان نشود کار بسامان نرسد حکمت بالغه داور دادگر اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون فر

که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهار است و از عقل سحر آفرین نقش غریب گلهای بدایع

نگار صنع حضرت باریست نموده کوکب بخت سعید شهریار گیتی آرا از عرصه جهان و برج طلوع مهر

گستر شهریاری بخش دیده پیر و جوان ساخت انجمن گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش آن از برای روز بچه

ذخیره گذاشته و یا صفدر نام آوری که سپهر قضا برای دفع خصوم حوادث در کمین باز داشته بود

چون سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بذکر صادرات احوال

آن برازنده بخت و تاج با ایراد حکایتی چند احتیاج است لهذا نگارنده این شرف نامه و

طرازنده این تاریخ صدف ختامه محمد مهدی که از چاکران حضور و بضبط وقایع مامور است

باظهار مجملی که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید تا آغاز دولت این شهنشاه صاحب تایید بوقوع پیوست

شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چه قسم ویران بوده که

آن حضرت بمعماری عزم متین آن ویران را درست کردند و گلهای آن گلشن افسرده را که از هجوم

سبزه بیگانه پنهان و لگدکوب گلچین حادثه زمان بوده بچه آب و رنگ از تازگی بعرصه ظهور

آوردند بیت سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید : عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را :

هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله آشوبی که در عهد سلطنت خاقان مغفور رضوان مکان

ایران شد اول طغیان میرویس غلجه و مقدمه آن بود که در سال هزار و صد و بیست هجری که گرگین

سر خامه

اسمی

ملقب به شاهنواز خان

سپاهان بسبب بروز وقوع پیوست تپین ایشیک آغاسی گرگین خان والی گرجستان دران اوان بحکومت قندهار و

گرجیه که باتفاق او در قندهار می بودند از ابتدای اعتدال بازو دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس

غلجه حاکم ان گروه از جان ستوه و از روی تظلم بدرگاه فلک شکوه آمده چون در ارکان پادشاهی

کسی در دولت سرای سلطنت داد رسی نیافت روی ارادت بر تافت بکعبه معظمه شتافت و در

حین مراجعت تتبع امور و ملاحظه نزدیک و دور کرده وارد قندهار و در وقتی که گرگین خان بعزم

طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار بود بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت و مراد خان

افغان را که خشتی بود مامور نمود که با تمام کار پرداخت بعد ازان واقعه کیخسرو خان برادرزاده

او بسپه سالاری منصوب گشته بخون خواهی عم با شوکت کسروی و جم و افواج مختلفه از طوایف

گرج و عرب و عجم بتسخیر قندهار روانه میرویس منهزم شده جمیع ابدالی قندهار با افاغنه غلجه معاند بعد

جمع یکسال قلعه را محصور کرده نشست بالاخره از دست تدبیر بی سر و پای قلعه گذشته بعز شهادت

پیوست بعد ازان محمد زمان خان شاملو قورچی باشی باین امر مامور گشته در زمان مدید طی مراحل

کرده تا رسیدن بقندهار زمان عمرش بسر رسید بعد از آن دیگر کار قندهار نپرداختند تا فتنه

هرات و شورش ابدالی پدید آمده و میرویس شش سال در قندهار حکومت کرده بعد

عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال بامر حکومت پرداخت بعد ازو محمود ولد میرویس

با چند نفر از خاصان او بیک طرح موافقت ریخته او را مقتول ساخته لوای حکومت برافراخت

دیگر شورش افاغنه ابدالی و سانحه هرات بود که در سال هزار و صد و بیست و نه بعرصه ظهور آمد

تفصیل این اجمال آنکه آن طایفه در عهد سلاطین گذشته بیشتر سابقا شصت هزار خانوار که مابه

عبدالله خان در حیات سلطان صدوزائی بعد از شنیدن واقعه قندهار باتفاق اسدالله خان ولد خود از ملتان
نزد گرگین خان شتافته حاکم ابدالی شد تا آنکه بمقدرات الهی که تغیر و تبدیل را در آن راه نیست مقدمه
قندهار بآن نحو شده و عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلیخان
شاملو می بود چون از ما صدق حال عبدالله خان اثر فساد باطن ظاهر شد عباسقلیخان او را با ولدش
محبوس ساخت در خلال آن حال قزلباشیه هرات بر عباسقلیخان شوریده او را اخراج کردند
بعد از که این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفرخان استاجلو را بایالت هرات مامور و روانه ساختند
مقارن آن اسدالله با پدر خود از محبس فرار نموده در شاخ رفته شاخ سرکشی برافراشت و بفکر جمع افاغنه
قلعه اسفزار را تصرف و بعد از آن در یکفرسخی شهر با جعفرخان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر
و شهر را محصور ساخته بعد از چندی که محصورین از امداد مایوس گشتند در خفیه و آشکار راه سازش
و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب ششم شهر رمضان سنه ۱۱۲۹ احدی نفر از قلعه بیدم از عمال
هرات که در شهر محصور و در جزو با افاغنه همداستان بودند نردبانها از توپ داده از سمت برج
مشهور بفیل خانه که در درب عراق واقعست افاغنه را بالا کشیده و افاغنه نیز تیغ استیلا از نیام
کشیده بقدر امکان بقتل و غارت شهر پرداختند بعد از تخلیه شهر از جمعه قزلباشیه افاغنه
اسفزار نیز آمده در شهر هرات توقف و باندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را
تمام تصرف کردند پس اسدالله بفکر تسخیر قلعه فراه که در سال قبل بتصرف افاغنه غلجه در آمده
افتاده شبی علی الغفله ایلغار و از نردبان برج قلعه صعود نموده بیاری محمود سلم حمله برفراز حصار مقصود
بر آمد و آن ولایت را ضبط نموده مراجعت که در آن اثنا فتحعلیخان ترکمان از دولت صفویه بسرداری

مامور شده در کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته شکست افاغنه مغلوب شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که
تا مساعده و بنجار پندار در دماغشان متصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان گشت تهور بآنکه
کماهی در دشت صحرای مشهور بروز جنگ بطایفه افغان برخورده و بیباکانه بر ایشان تاخته ایشان نیز
چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند و بستر گزیده افغان و تیغ خونریز
از میان کشیده سردار را با جمعی از بیشتر تاران از لباس هستی عاری ساختند بعد از چندی محمود
ولد میرویس بعزم استرداد فراه حرکت کرد با تمین فراه و زمین داور محاربه سوم بدلارام با اسدالله
جنگ نموده اسدالله بقتل رسیده محمود چون تصرف قلعه فراه را در حیز امتناع دید بهمان قتل
اسدالله اکتفا کرده بصوب قندهار شتافت در حینی که قزوین مقر موکب خاقان شهید بود این
مراتب را از جلایل خدمات شمرده بدربار شاهی عرض و امنای دولت نیز مجلس او را مصدق فرض
کرده او را بصوفی صافی ضمیر ملقب ساخته به حسینقلیخان خطاب دادند و کلمه سبحان قزوین تاریخ
۱۱۳۲
قتل اسدالله را حینی یافتند که اسدالله سگ شاه ایران درید بعد از آن زمان خان ولد او صاحب
دولت گشته هرات را تصرف و عبدالله ولد اسدالله را محبوس ساخته بهمان زندگانی جعفرخان و دیگران
قزلباشیه را در سر خیابان باغ نوآبکه باره خونریز سیاست از پای در آورده و اعیان دولت شاهی
چون طایفه غلجه و ابدالی را مشغول کار یکدیگر و محمود را نسبت بجهه از موافقان اخلاص کیش تر یافتند
صفی قلیخان ترکستان اوغلی را بسرداری تعین نموده با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانه هرات
ساختند در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمان خان تلاقی واقع شده سردار مزبور بتبریلی سر این
معنی بیشتر باعث قوت قهر و دستی اسطیقه با سر کوهی بی افاغنه در آن ولایت اقتدار کلی هم

رسانیده چند سال آن نواحی را تصرف داشتند تا آنکه بارقه تیغ جهانگیر ظل اللهی ظلمت زوال آن بلاد و بازوی دولت
قاهره نادره قالع بنیان فتنه و فساد گردید دیگر شورش ترکمانان صاین خانی استراباد است که تا چند گاه
اند اما از نواحی جرجان و دشت قپچاق سکنی دارند و اکثر بعضی از اوقات بنا بر صرفه کار خود اظهار از دیاد انقیاد
بحکام استراباد میکردند لیکن در اغلب اوقات منشا تاخت و تاز و سرکشی و فساد بودند در اوایل
ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه ایشان مامور گشته طرفی نه بستند و روز بروز فتنه ایشان
تزاید می یافت تا آنکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع کرد شب پرهای جهان
رخت بزاویه خمول کشیدند و دیگر شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شیروان بود ملخص
این مقال آنکه جماعت جار و تله لکزیه اهالی شیروان را بصدمه و آزار معذب بودند با بلچاری و
زاخور که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کردند حسینعلی حاکم شیروان را
با جمعی از کله با جمعیت خود در صدد تنبیه آن جماعت برآمده بعد از ورود شکی آن جماعت شبیخون
آورده حاکم شیروان را با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از بنه و اموال ایشان بتصرف آن طایفه
درآمد و بعد از چندی حاجی داود نام مسکوری با اتحاد اوسمی قیطاق و سرخای لکزی همداستان گشته
اولاد احمد خان حاکم قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان بحصول پیوسته
معاودت و در ثانی الحال بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شیروان را تصرف و حسن خان بیگلربیگی
جدید شیروان را گرفته بقتل آوردند و اموال او را تصرف و بضبط شیروان و نواحی پرداخته این
مراتب را بدولت عثمانی عرض فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و حصار و مصطفی پاشا
کنجه را بامداد او مامور گشته راه مخالفت سرخای مسدود شد چون سرخای در حقیقت از حاجی داود پیش و جب

قوت

٥

قوت در پیش بود و سامان برانگیخته فرمان ایالت باسم خود حاصل نمود دران نواحی رایت اقتدار برانگیخته
و حصار و مصطفی پاشا مامور بکنجه گردید دیگر تمرد و طغیان ملک محمود سیستانی است توضیح این مقال آنکه در سال
هزار و صد و سی که خبر قتل صفیقلیخان سردار بدربار شاهی رسید اسمعیل خان غلام گرجیه سپه سالاری خلایق
و مامور به تسخیر هرات گردیده وارد ارض اقدس شد چون ملک محمود حاکم تون بنا بر استیلای مایه
غرور و ادبار چندان اقبالی بامر و نهی خواقین ارض اقدس نمیکرد سپهسالار مزبور فتحعلیخان قاجار
بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بقلعه تون مامور و ملک محمود محصور گشته چندگاه ایام
محاصره امتداد یافت تا آنکه شبی پیر محمد نامی که در پیش ملازمت در خانه فتحعلیخان کسترده بود از فتحعلیخان
رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داده روز
دیگر ملک بهیات مجموعی برآمده جنگ کرده فتحعلیخان بزخم کارگر از پای درآمده و این معنی سبب اقتدار
و استعداد ملک شده بهمان منوال دران سرزمین دم از خودرائی زده تا آنکه مقدمه اختلال
اوضاع سپه سالار روداده ملک در مشهد مقدس فرمان روا شد تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع
قضیه قتل فتحعلیخان ایالت ارض اقدس را بعلیقلیخان شاملو که دران اوان بیگلربیگی مرو و در مشهد
مقدس می بود تفویض تا روز بروز اختلال کار سپه سالار از دیاد و ماده انقلاب اشتداد می یافت
سپهسالار چون اطوار علیقلیخان را موافق شیوه نیکوخواهی نیافته از در سر کلال بود خواست که او را
مسلوب الاختیار سازد علیقلیخان اغترار از مضمون کریمه و لا یحیق المکر السیء الا
باهله غافل گشته جمعی از اوباش را که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کشان کشان
او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و فریدا بخیالات پرداخت و در روز پانزدهم محرم الحرام سنه ۱۱۳۵

که افاغنه باصفهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست پس سررشته کار بدست اوباش

مشهد افتاده علی قلیخان نیز بساطی که فروچیده بود برچید تا آنکه در ماه جمادی الاولی همان سال علیقلیخان

ریخته او را مقتول و اسمعیل خان را از محبس آورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز

اسمی برای نبود و اوباش خود برتق و فتق مهمات کلی میپرداختند چون حرکات آن جماعت ناملایم طبع سپه‌سالار

بود بملک محمود مراسله او را تکلیف بارض اقدس نموده ملک چنین روزی را از خدا خواهان بود متوجه دار

ارض اقدس گشته مسند تمکین گسترد اگرچه اوباش را گمان خاطر این بود که در روز ورود ملک محمود با تمام کار

پردازند اما چون همه دوستدار بودند و مخالفت و علی الدفعه چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته

ملک را در تنبیه آن سرکشان دوباره بداندیش دست بیغی داده وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ

بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ

در تتمه ذکر محمود غلجه و آمدن او بر سر اصفهان

محمود ولد میرویس در سالی که باسدالله خان کهرا از قتل آورد انحراف را بدولت صفویه عرض و استدعا

کرد که چون این خدمت محض از راه هواخواهی این دولت از من بظهور رسیده مرکب پادشاهی از اطراف

عازم خراسان شود و من از قندهار بسمت هرات حرکت میکنم که از دو طرف برفع ابدالی کوشیده شود

امنای ساده لوح که در دبستان تمیز عقول سطحیه ایشان فهم نقطه از خط و درست از غلط نمیکردند قول

روی اندوده بسمع قبول اصغا و ایالت قندهار را باو انعام کرده خلعت و شمشیر برای او فرستاده حسین قلیخان لقب

دادند محمود نیز به بهانه تنبیه ابدالی هرات وارد سیستان و بم گردیده در خلال اشتغال شهداد بلوچ عازم

تاخت کرمان گشته اهل کرمان قلعه سلاح کرده ملتمس مقدم محمود شدند محمود نیز وارد کرمان گشته نه ماه

بضبط کرمان پرداخت تا آنکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار بمحمود رسیده باعث انصراف و بقندهار

توضیح این مقال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار یحیی سلطان لکزی را که در رفاه ساکن بود نایب قندهار

کرده عازم کرمان شد یحیی سلطان مزبور قلعه را از افاغنه خالی دیده با ملک جعفر خان سیستانی که در

قندهار محبوس بود طوطیه و تمهید کرده اظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان خمول در آورده بسیاری

فارسی زبانان صلای شورش در داده جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و جمیع افاغنه

بیرون واقف گشته جمعیت وارکیست داخل قلعه گشته یحیی سلطان و ملک جعفر خان را بدست

آورده با فارسی زبانان قلعه بقتل آوردند محمود بعد از شنیدن این خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده

آهنگ قندهار نمود و در سال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبان گیر عزیمتش گشته هشت هزار نفر از

افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره آن سمت جمع کرده و آمده قلعه کرمان را محصور چهار پنج ماه

احدی بامداد قلعه کرمان نپرداخت اهل قلعه ناچار طالب امان و متقبل پیشکش گشته درباب

تفویض قلعه با انجام کار اصفهان استمهال کردند محمود نیز قبول کرده از کرمان عازم اصفهان شد

اعیان دولت بتهیه اسباب قتال مشغول و در خزانه را گشودند مردم روستائی و بازاری که از

فنون جنگ عاری بودند بسیف و سنان و درع و خفتان مسلح و در یال و کوپال هر یک را مانند رستم

زال ساخته و بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافته و در روز دوشنبه بیستم جمادی الاولی سنه هزار

و صد و سی و چهار مطابق اودئیل در گلون آباد که فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده قزلباش

مغلوب و رستم خان قوللر آقاسی سپهسالار با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و ارکان

دولت مقتول گشته و تمامی توپخانه و اسباب ایشان بتصرف افغان در آمده بقیة السیف وارد

اصفهان و بنای سیبه بندی در دروب محلات گذاشتند بعد از دو روز محمود آمده فرح آباد را

بار نزول اختیار و از پشت سیبه آغاز کرده دار نموده در غره جمادی الاخری سنه ۱۱۳۴ مطابق پارس ئیل که سلطان
دار القرار جهان یعنی چهر عالم آرا بعزم تسخیر شهرستان جهان رایت اعلا افراخته لشکر بهار بر هزیمت
بهمن و غارت کرشهر دی گشت و افغان هزار دستان شور افزای فرح آباد چمن و هزاره بلبلان و تورج
خارا کل مالک بارگاه گلشن گردیده محمودیان با کمال شوکت و استیلاء دست بتاخت و تاراج دراز
کرده باندیشه آنکه المدد از طرفی با صوبجات خواهد رسید سلک جمعیت خود را از هم فرو پاشیده ایشان
دل فکری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدند آن بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را
در هشتم رجب بولیعهدی برآورده بعد از چهار روز او را بمیر قابه رایج و صفی میرزا برادر او را بجای او
در مسند ولایت عهد تکیه دادند باز در بیست و هشتم رجب خلع خلعت حیاتیانه از او کرده قرعه این فال را
بنام شاهزاده الاکبر طهماسب میرزا زدند در شب دهم ماه رمضان المبارک در ظلمه لیل اراده راه
کاشان ساختند که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری سرانجام کرده فتح امری شود
بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته سیبه بندی نموده در راه تردد و آمد شد را بکلی
مسدود ساختند پس با این تمام کمال خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت یافته
آتش غلا و نایره بلا بالا میگرفت [illegible] بر اکل [illegible] میپرداختند و زرگران در اسواق و محله اطفال
خورد سال را دزدیده ذبح کرده میخوردند و لبهای گندم چون گندم سینه چاک میبود و طیر بچهها در غم دانه
گرفتار [illegible] برای گرسنهها درد و نهاد چمن تنور با آتش حسرت می تافت و چشم مردم قرص [illegible] سوای [illegible]
خورشید نمی یافت ز شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین دهنان بیاد شکر لب خویش می مکیدند و [illegible]
بجای ریزه قند نبات [illegible] میخائیدند [illegible]

۷

از یک مبدل راه چیز [illegible] غوره بچشم می کشیدند و از جامه [illegible] تن می پوشیدند چرم کرم پیله برگ
خوردن نمیخوردند جمعی که بمغز لوزینه کام می آلودند از شدت جوع به پوست درختان افتادند اگر
دانه ارزنی می جستند رقیب را بی تخم سیاه سپند ساختند اگر حبه جاودی می یافتند در تقسیم آن منت
بر خشخاش می نهادند کسی روی بازار را بسر ندید و دانه ماش را از شاخ نخود عزیز تر کردیده سالیان
از بیرون اسم نان [illegible] می خوردند و دیوانگان حسرت [illegible] اطفال را چون خشت لحد همراه خود بگور
میبردند آنچه [illegible] مطبخها کور و چراغ دودمانها بی نور اصفهان یکباره ویران گردید علاوه قحط آدم
و قحط نان [illegible] امنای دولت را سر رشته طاقت گسیخته و خاک عجز بر فرق [illegible] تا آنکه
بادون شهر مقیم گشته در یازدهم محرم الحرام سال هزار و صد و سی و پنج ۱۱۳۵ مطابق [illegible] خاقان
شهید را [illegible] آباد برده افسر [illegible] حسرت [illegible] تاج را افسر زده همان شب محمود [illegible]
برای ضبط خزاین و کارخانجات شاهی روانه اصفهان ساخت و خود در چهاردهم ماه [illegible] با فر
[illegible] و بیداد [illegible] داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرده بعد از آنکه [illegible] واقعه اصفهان
در اواخر ماه محرم در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید باورنگ شاهی جلوس کرده که
سنجان قزوین اخر ماه محرم را تاریخ جلوس او یافتند ۱۱۳۶ در ماه صفر بعضی از افاغنه برای اخلال کار
شاه طهماسب مامور بقزوین گشته [illegible] افاغنه [illegible] قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه
داشت سر خویش [illegible] راه آذربایجان پیش گرفت و اهالی قزوین [illegible] را دور و دشمن را نزدیک
دیدند بعد از معاهده و استیمان افاغنه را داخل شهر ساختند و افاغنه دست تعدی از آستین
برآورده [illegible] دراز نمودند [illegible] حوصله [illegible] را برنتافته [illegible] آخته [illegible]

بهمان نحو در آن بحبه جمعی از ایشان را بکلی هلاک ساخته اند افاغنه که در باغات و خارج شهر بودند
سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تک و دو اکثر کشته محمود با استماع این خبر بفکر دفع قزلباشیه افتاده
در روزی که افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان می شدند علما و خطبا و اعیان اصفهان را بعنوان ضیافت طلبیده
بقدر یکصد و چهارده تن از ایشان تیغ تیز گذرانیده هر جا که گمان اهل سلاح و معروف میرفت
گرفته اکثر را و نهان بقتل میرسانید و جمعی را به تسخیر شیراز مامور ساخته ایشان رفته ناکام بازآمدند
محصور و متصرف در آوردند محمود قریب بدو سال در اصفهان و ولایت مزبور رایت حکمرانی افراخته
بعد از آن وسوسه نفسانی او را بفکر دفع شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را
که صغیرا و کبیرا سی و یک نفر بودند معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بقم فرستاد و بعد از
چندی جنون قوی و فالج شدید بر او عارض شده دیوانه وار خود را بچاه کشید و از امر و نهی باز
(طاری)
مانده بحکم جنون از نفاذ و جریان عاجز گردیده در دوازدهم شعبان سال هزار و صد و سی و هفت
مطابق [illegible] اشرف بن عم که بانتظار مرگ او می بود جمعی از افاغنه با خود همداستان
کرده از کنج انزوا برآمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته کس فرستاد محمود را بخفه هلاک
کرده من حیث الاستقلال جالس سریر حکمرانی گردید در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر
و قم و قزوین و طهران را تا پول کردید که راس تحته عراق و خراسان است بحیطه تصرف در آورد
دیگر غلبه روسیه است بلاد المرز و گیلان توضیح اینمقال در حینی که شاه طهماسب در قزوین بامر نصیر
سروری آرایت اسمعیل بیک نامی نایب وزیر اعظم را به رسم سفارت و عزم استمداد به مملکت
روس فرستاده جمعی از روسیه موجب طلب شاه طهماسب بسرکردگی سردار روسیه آمده سفاین

ایشان

ایشان در فرضه رشت لنگر توقف انداخته وزیر رشت از در مدافعه در آمده مغلوب و روسیه بالکلیه
که در جنب شهر رشت واقع است محل اقامت ساخته بار توقف گشودند و حرف روسیه اینکه
نخواهش این دولت راه دور و دراز طی کرده هم و ایلچی شاه طهماسب بوکالت او کل دار المرز را
از نیاز آباد تا حد استراباد بدولت روسیه تفویض نموده که صیانت این دولت کرده بدفع دشمن
بپردازیم و بنابر این ادعا راه دخالت و تصرف در ولایات دار المرز الی نیاز آباد میخواستند اما دست
تعرض را گشاده داشته بهیچ وجه پیرامون مال دیوان و غیره نمی گشتند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ
ایشان با ده هزار کس آمده اختیار جمیع دار المرز الی نیاز آباد بموجب نوشته که اسمعیل بیک
از دولت علیه صفویه بروسیه داده بود بخود منسوب ساخت که از طرف شاه طهماسب جمعی بدفع روسیه مامور
گشته در خارج شهر تالار فرح واقع و قزلباشیه شکست یافته فرار برقرار و روسیه رشت
و کهدم را متصرف و بدون ممانع و سهیم دو سال در آن نواحی بضبط و اخذ مال و وجوهات
دیوانی پرداختند تا آنکه معامله قلندر مشهور با اسمعیل میرزا در یا سوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق
افتاد و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و تیمجان را نیز که در تصرف قلندر بود متصرف
گشتند و بفاصله چندی پطر پادشاه روسیه از راه خشکی از سمت قلعه قزلر با عساکر بیشمار
وارد دربند و اهالی آنجا از جهت غلبه لکزیه و دو روسیه که اعداء دولت بودند دربند [illegible] این دولت
نبوده از باب اطاعت در آمدند پادشاه مزبور امر بتخلیه این قلعه دربند کرده سه هزار نفر تفنگچی که روسیه
از ایالات کرده با استحفاظ آنجا گماشته بادکوبه و سالیان را نیز متصرف و بهمان اخذ و مقاطعه
منوجهات حسابه اکتفا کرده معاودت بمقر سلطنت خود نموده دیگر تسلط و استیلای روسیه است

بر ملک آذربایجان تبیین اجمال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم
پاشا حاکم ارض روم بگرجستان و عارف احمد پاشا بایروان و عبدالله پاشا کوپرلی اوغلی حاکم وان بتبریز
و حسن پاشا والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته هر یک با عساکر بیشمار از ضرور و مخصوص رایت
عزیمت افراخته‌اند و آن دربار لشکر آذربایجان را از شش جهت بکار موجه حیرت در انداختند ابراهیم
پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده عارف احمد پاشا با جمعیت تمام بایروان آمده چهار ماه قلعه را
محصور و چون از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طلب امان شده قلعه را سپردند عبدالله
پاشای کوپرلی اوغلی هم در همان سال بعزم تسخیر تبریز دار روان حرکت کرده در حینیکه موکب شاهی در
اردوبیل توقف داشت بر سر تبریز آمده چون صورت تسخیر در آن حال [illegible] آینه [illegible] روی نمود عطف
عنان کرده در خوی و سلماس قشلاق و در سال دیگر باز گشته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی گشته اهالی
آنجا را عموماً از تیغ گذرانیده و حسن پاشا والی بغداد رایت عزیمت بجانب کرمانشاهان افراشته
کرمانشاهان را متصرف شده حسن پاشا قبل از چندی در کرمانشاهان بدار البقا شتافت احمد
پسرش از دولت عثمانیه سر عسکر و عازم تسخیر همدان شدند فریدون خان بکری که در آن اوان
حاکم همدان بود بهانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا بیعت و قشون و اهالی همدان تا سه ماه
قلعه داری کردند تا آنکه احمد پاشا بغلبه قلعه را تسخیر کرده لوازم قتل و غارت بظهور رسانیده
بعد از آن حصار و مصطفی پاشا به تسخیر گنجه و علی پاشا بتسخیر اردوبیل مامور شده بعد از جنگ و محاصره
قلعه گنجه نیز بحیطه ضبط روسیه در آمد بعد از آنکه روسیه متوجه اردوبیل شدند موکب شاهی از اردوبیل عازم
طهران گردید روسیه آمده اردبیل و مضافات و زنجان و محال گرد را بحیطه تصرف در آورده و آن

و فی

و آن وقت در سال اربعین شاه طهماسب انقضا یافته بود اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت
شاه طهماسب را بطهران شنیده بسرعت تمام عازم طهران گردیده در قریه اندرمان که در جنب طهران
واقع و مضرب خیام سلطنت میبود عساکر قزلباش بمقابله پرداخته در سلطان آباد طهران تلاقی و [illegible]
واقع شده قزلباشیه شکست یافته بوادی هزیمت شتافتند شاه طهماسب از آنجا عازم مازندران
و استراباد شد اشرف چون بمحاصره طهران و [illegible] سردار خود را به تسخیر قزوین مامور ساخته
آهنگ اصفهان کرد اهالی قزوین لابد در مقام اطاعت در آمدند بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران
شد از آنجا عزیمت استراباد که فتحعلی خان قاجار را بحکومت سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجار
بدافعه افغان طهران روانه ساخت مشار الیهم در ابراهیم آباد طهران تلاقی و افغان کشته باخلال
اضداد و سستی اهل عناد کاری از پیش نبرده بنیل مراد روانه استراباد شد طهرانیان نیز مایوس از امداد
و با افغان مطیع و منقاد گشته اهالی ساوه و قم تا آن زمان با اشرف طریق مخالفت می سپردند
راه متابعت گشوده شهر را سپردند

در بیان مجملی از احوال اشرف و کیفیت جنگ و صلح که با دولت روم نمود و دست داد

در سال سیم جلوس اشرف احمد پاشای والی بغداد از دولت عثمانیه
بسرداری منصوب و با فوجی عظیم باتفاق خانکه پاشای حاکم بابان و عبدالرحمن پاشای حاکم همدان و
قرا مصطفی پاشا و حسین پاشای حاکم موصل بطلب حضرت خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر
ملک متصرفه افاغنه مامور گشته وارد همدان و از آنجا نزد جمعی را بتبریز آباد و شهر کرد [illegible] و ایلچی
نزد اشرف فرستاده پیغام دادند که افاغنه پای از سر بدون اطاعت مالک سریر و افسر [illegible] پادشاهان
وارث پادشاهان [illegible] شده باید خاقان شهید را با او سپرده و از راه [illegible] سلطنت [illegible] کناره اشرف

نیز از اصفهان عازم کلپایگان گشته چاپار فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان می بود از دم تیغ جفا
شربت شهادت نوشانیده سر او را نزد ایلچی روم فرستاده و جواب ایشان را از زبان تند سیف
و سنان محول ساخته این معنی نایره افروز خشم رومیه گشته احمد پاشا سردار روم با پاشایان و عساکر
آن مرز و بوم از همدان رایت افراز هجوم شده در شهر کرد تلاقی عسکرین باشتعال و نوایر شور
و شین بین الفریقین گردیده رومیه مغلوب و مقهور شده رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیده
اشرف نیز عازم اصفهان شده و در سال بعد مجددا احمد پاشا بهمدان لوای عزم افراخته طرح مصالحه
انداخته افراد ممالک و تعیین حدود و تجدید سرحد بدین نهج و دستور کردند که ولایت خوزستان
و لرستان فیلی تا کرانه و زنجان و سلطانیه و خلخال و اردبیل بدولت عثمانیه و ولایات شرقی
عراق و دارالمرز با افاغنه متعلق باشند و در این عهد و میثاق اتفاق و رفع غائله نزاع و نفاق کرده
هر یک عازم مقر و مقام خویش گشته در سال چهارم جلوس اشرف رانند پاشا نامی از جانب سلطان
احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای تاکید بنیان صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد
اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ بایلچی گری مامور و همراه ایلچی مزبور روانه دربار عثمانی گردید

در بیان چند نفری که ادعای شاهزادگی و ازادگی اظهار خودسری کرده اول صفی میرزا می بود در دشت
بختیاری بهم رسید حقیقت احوال او اینکه موی الیه شخصی بود از طایفه کراپکی و در سنه هزار و صد و سی
و هفت در خلیل آباد بختیاری منبعث شده ادعای شاهزادگی کرد و پسر خاقان شهید کرده میگفت
نامم اولا ابوالمعصوم میرزا بود ثانی این اسم را گذاشته ام محمد حسین بختیاری جاهلو را تعظیم و تقدیم
او را گرامی و محترم داشته سر بر خط اطاعتش گذاشتند و موی الیه زنی را از شاهزادهای اصفهان متعه کرده

باور

[illegible]

با دعای خواهری در ... از برکات اصفهان گذاشته بود از خلیل آباد خواجه میرزا آدم رفته او را نیز با خود همراه آورده
و در جماعت کاپکی که اراده ... م باطراف نوشته ما چند را بسمت چپ زده خطبه را در منابر و مساجد باسم
شاه طهماسب خوانده اسم خود را تا آن ایام ... کرده اند و حکام شوشتر و کوه گیلویه و ... ایلات آن
سرزمین جمع آمده کمر اطاعت بستند و امرای خود تعیین کرده در آن نواحی کمال تمکین بهم
رسانیده تا آنکه از جانب حضرت ظل الهی در حینی که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف داشت
بارکان دولت علی صفی میرزا امر والا صدور یافت که چون شاهزادگی منحصر بشاه طهماسب و ادعای
این شخص خلاف واقع است او را گرفته بباطلی که در چیده اند برچینند لهذا بر وفق اشاره والا
در حینی که ده دشت مسکن و مقر صفی میرزا بود او را گرفته بقتل رسانیدند و این قضیه در اواسط
شهر محرم سنه ۱۱۴۰ روی نمود ذکر سید احمد نواده میرزا داود متولی سابق مشهد مقدس
ملخص احوال او اینکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد نیز
ابرقوه رفته و در آنجا رقم مجعولی مشعر بر تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب
باسم خود ابراز و عوام کالانعام را خریدار این جنس کذب طراز کرده جمعی از اوباش را فراهم آورده
عازم یابانات و مزبورات فارس که در دشت ... سمتی شیراز واقع است گردیده در آن اوان زبردست
افغان از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی را بمقابله سید احمد فرستاده در سر ... خان تلاقی فیمابین
واقع شده سید احمد منهزم گشته و باز به ابرقوه آمده اهل ابرقوه را از کیفیت احوال و تدلیس حکم مجعول
آگاهی حاصل شده او را گرفته محبوس ساختند و بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت
و سالک حقیقت خود را به تجدید انتظام داده از جهرم رفته و داراب و نیریز را بلدیه ضبط در آورده جمعیتی

وزور منعقد و کرمان را تصرف کرده در چهاردهم ربیع الاول سال هزار و صد و چهل سلطان قوی دل
جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود راند سکه و خطبه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف باستیصال
او مامور و سید احمد در قلعه حسن آباد و داراب محصور و بالاخره گرفتار گشته او را باصفهان آورده بر
اشرف گردن زده بهوای سروری او نیز سر او بیرون کرده و عاقبت بزور زمانه سری از باد در آمد

ذکر محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزای ثانی

کیفیت او اینکه در ماه محرم سال هزار
و صد و چهل و دو سلطان نکاذی با لباس درویشی وارد شوشتر گشته از آنجا که عقل مردم در چشم
ایشان جا باشد جمعی از اولاط او را دیده می گفتند که چشمهای این شخص در نظر ما بچشم صفی میرزا شباهت
دارد شاید او باشد و او تکاشر داشت عوام از راه حماقت حقیقت که خود بلد او شدند تا بشوشتر
باستماع این خبر متوحش گشته فرار کرده بحویزه رفته از آنجا از راه بصره روانه بغداد شد اعیان دولت قیصری
بمباهات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت عثمانی برده است بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق
نموده موی الیه را بدربار عثمانی احضار و بعد از ورود او بحوالی اسلامبول مهمانداری تعین و در اسکدار
مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند و بعد از خلع سلطان احمدخان پادشاه روم باعتبار بعضی کارات
او را بشهر ساهنک بعید منزل انطرف قسطنطنیه نزدیک بسرحد فرنک فرستاده بعد از چندی
از آنجا بجزیره لیمن فرستاده که آن او امر خود ساختند و تتمه احوال او در بیان وقایع سنه هزار و صد
و پنجاه و پنج نگارش خواهد یافت دیگر سید حسن نام قلندری بود که از راه بغداد بار رفته مدتی در قندهار
بدریوزه کرد و ادعای صفیا مانی بوده و از آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل
صفی میرزای کاذب میان جماعت جوانان رفته خود را بعباس میرزا موسوم و ادعای برادری خاقان مرحوم کرده

بتقارن

11

بتقارن سروری گوشه کلاه بوسه سر برشکست و بر مسند این دعوی دروغ برنشست از طوایف
جاکی و مردم اطراف جمعی فراهم آورده چون کارش پایه نداشت حباب آسا بهوای ریاست سر
برآورده باز سر بگریبان عدم کشیده و شمع آتشش چون از صدق فروغ نداشت زود پایان
رسید دیگر شخصی در سمت شمیل بندر هم رسید بادعای پسری خاقان مغفور خود را سلطان محمد
میرزا نامیده بشاهزاده خرسوار شهرت یافت و در شمیل چهارصد یا پانصد نفر از اعراب بنادر
بر سر خود جمع دارد و از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ باعانت او برخواستند و از آنجا
بمیان طایفه بان سیری آمده آن طایفه با دستش و عزیمت بندر کرده با سید احمد نواده میرداماد
که دران اوان در آن سمتها رایت استقلال برافراشته بود مجادله نموده سید احمد را منهزم ساخت
و بندر را با عمال شمیل و میناب بحیطه تصرف در آورده و بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع
او مامور گشته با او محاربه و موی الیه شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و بندر شمیل با عمال
متصرف افغان گردید دیگر زینل نام قلندری است که در لارجان بهم رسیده و او ولد ابراهیم
نام طوچی بود که با چند نفر از درویشان دریوزه کرد و قلندران مراحل نورد رفیق گشته
در قریه لکان من اعمال دیلمان بمضمون اینکه مصرع بعد درویشی اگر هیچ نباشد شاهی از کلاه
نمد و پوست تخت بهوس افسر و سریر و از جریده و شاخ نفیر نقاره علم و نفیر اشغاله و از چهار
قلندری بارگاه دارائه سلطنت گذاشته بادعای پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا
نام نهاد و جماعت صوفیان رحمت و نند و دیلمان را فریفته کرده رایت تحکم برافراشت و دیلمان
باران کوه را تصرف که دران اوان محمد رضا خان عبدالملو قورچی باشی که سپه سالار و

گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر شنیده با دو سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان
دیلمان با او محاربه نموده شکست یافته به تنکابن برگشت و قلندر همان روز داخل لاهیجان گشته و لاهیجانرا بیجان
شرف محمدرضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته و عازم لاهیجان گشته و در رانکوه
تلاقی فریقین واقع و قلندر مقهور شده بجانب کهدم گریخت و در آنجا مجددا سلک جمعیت را از
شاهسون و سایر رجال انتظام یافته ماسوله از اعمال رشت را متصرف و از آنجا عازم خلخال
گشته بر حاکم آنجا فایق آمده بار دیگر به اردبیل در حوالی اردبیل جنگ کرده شکست یافته بعد ما بین شاهسون
آمده جمعی شاهسون را با خود متفق ساخته و جمعی انقیاد داده بمخالفت رفته با جلیقلیخان شاهسون
که دم از هواخواهی و انقیاد روسیه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته به ماسوله آمده بالاخره
جمعی که از طایفه شاهسون با روسیه اتفاق داشتند با جماعت ماسوله که از تحمیلات قلندر به تنگ
آمده بودند بدفع قلندر مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را برای سرکردگان اروس عسکر

در بیان نسب و مولود جناب ظل اللهی

بر آگاه دلان دقیقه رس که بهین زادگان آباء
علوی و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که لمعات آثار روزافزون لطف خداوندی یگانه و گرامی فرزند
مادر زمانه باشد مفاخرتش به نسب و ستایش به سلطنت و تعقیب زیرا که جدول اول نقش و کن
دار در پیشگاه نظر بلند همان به پست ترین پایه سلم اعتبارست و نازلترین مرتبه از مراتب مدایح
افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خویش است نه بکان آهن و گوهر شاهوار را نازش به آب و رنگ ذاتی
خود است نه نسب معدن خصوصا این برگزیده خداوند بزرگ که لطف ایزد توانا را که بعد از فضل
الهی اعتضادش به تیغ خویش است نه بزور بازوی پدر و عشیره و بیگانه و خویش و دودمانها از

نسبت

نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته اند و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان اندوخته
بنام صمصام حدیدش دولت تیموری را آستین و در نام کمندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین

بیت

ز سهم خدنگش قضا تیزپر ** ز تیغ کجش رایت پشت ظفر ** اگر نار درفروزد از قهر چهر **
چو خورشید آتش زند در سپهر ** اگر مهر از عارضش دم زند ** دم صبح آتش بعالم زند **
در آتش گر بر سمند رزم ** نهد سر بکوه و بیابان نسیم ** درین صورت فکر سخن سنج را از نگارش این مطلب
اولی است اما چون غرض از مورخ ضبط کلیات احوال خدیو بیهمال و ذکر انساب نیز از
لوازم ایضاح است نگاشته لوحه بیان میگردد که آن حضرت از ایل قرخلو و قرخلو ایلی
از نوع افشار و افشار از جنس ترکمان جدا شده و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده در اوایل
که مغولیه بتوران استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور
خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی تیره ای کوچ کرده در سرچشمه کوبکان که از محال
ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس شهر طوس در بیست فرسخی واقع و در
جوار مرو است توطن جسته تابستان در آنجا ییلاقی و در زمستان در دستجرد دره جز قشلاق
میکردند تولد آن حضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و صد هجری مطابق
در قلعه دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل علامات کلیه در آنجا احداث و مولودخانه شهرت
یافته اتفاق افتاده باسم جد خود نذرقلی موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم بر پشت
گذاشته چنین در میان ناجیان بزرگ و خرد و بزرگ منظر کارهای بزرگ گشته در مبادی حال آثار
دولت و فراوانی از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست تربیتش صادر شد و در عالم

آفاق بین الامم به نادر قلی بیک موسوم و مشهور شد

در آغاز کار حضرت ظل اللهی

از آنجا که نقش‌بند کارگاه صنع رابط و پیوند مزاوجت با تار و پود لطایف دیبای بنی آدم ساخته و با این جنس
اکسان طراز جامه قوام و دوام بر بر و دوش نوع بشر انداخته تجرد مخصوص خداوند صمدیت و تفرد
شایسته ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد حضرت ظل اللهی در
اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریعان و ریحان عیش و کامرانی بود
مایل تأهل گشته چون بابا علی بیک کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ابیورد و همیشه در آن ولایت با ترکمانیه و
اوزبکیه معرکه‌آرای بزم و رزم می‌بود و از جانب خانه نسبت خویشی آن دودمان شریف رسانیده
در بر خویش داشت آنحضرت طالب پیوند و راغب پیوستگی با صبیه آن سعادتمند شده اکثری
از حاسدان بدسگالان افشار سالک طریق امتناع و هنگامه‌آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای ایلات
با این علت هم آغوش شاهد مراد همخوابه رنج و عنا شدند بالاخره بحکم قضا امر مواصلت صورت
وقوع یافته آن مخدره انیس سرادق عفاف در سال هزار و صد و سی یک در شب یکشنبه بیست و نهم
جمادی الاولی در ساعت و نیم از شب مذکور گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا را وجود آمد بعد از پنج
سال آن ستر پوش رخ نقاب نزاکت کشیده صبیه دیگر او را در سلک پرده گیان حرم عفت انتظام داد و
نصرالله میرزا و امام قلی میرزا گوهر آن درج و اختران آن برج اند هرچند که در آغاز ظهور کوکب اقبال
این خدیو بیهمال وقایع امور که در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعه جات آن حدود
و ناحیه دشت از آنحضرت با افشاریه اضداد و ترکمانیه و اکراد و اوزبکیه و سایر طوایف اهل فساد
بوقوع پیوست و کوشش ها از بعد از ایشان در اختلال کار ایشان بظهور آمد و جنگ‌ها که با دور و نزدیک

ازد

و ترک و تاجیک واقع شده تا آن طایفه را رام و سرحدات را قرین آرام کردند اگر شمه از هر یک تحریر یابد
تاریخ مطول خواهد شد بیرون از اندازه و کمیت بدسگرود خارج از حوصله قبول تدوین و شیرازه لیکن
چون درین روزنامه خجسته ظفر اختصار سخن باختصار با مورد غرض اصلی ضبط کلیات امورات لهذا بجهة
اجمالاً و ایجازاً امر عی داشته یکه تاز قلم را بجانب اختصار عنان کشی می‌باید و بر از آنکه بزم آرای
دوران در عشرت سرای ایران ساز ناسازی کوک کرده در هر گوشه از مخالف و موالف نواها
و از هر سری چون کاسه طنبور صداها برخواسته ترک و تاجیک چنگ آسا سینه با ناخن حسرت
خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایره محنت کف زنان افسوس
گشته و هر جا قوی دستی بود سر از گریبان خودسری و گردن فرازی درآورده پا از اندازه بیرون
گذاشت از آنجمله ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد بر مشهد مقدس مستولی شده رایت
طغیان برافراشت و از حضرت ظل اللهی تا آن اوان در حدود ابیورد و کلات و باقی
سرحدات مشغول ملک داری و بچنگال خونریز جلادت شاهباز اوج دشمن شکاری بوده
مانند شیر صبا بیشه خویش و طعمه بخش کام یگانه و خویش بودند چون دید که ساقی چرخ
جامی از ساغر ماه و مهر خوناب غم با اهل ایران پیموده و حریف تنگ ظرف زمانه از بدمستی
کاسه بر سر ضعفا شکسته و راهزن فتنه چون دست تطاول کشیده سلسله آسایش بر روی
دور و نزدیک بربسته این معنی را حوصله غیرت آنحضرت برنتافته بالهام خداوند بی‌نیاز
داور شاد بخت فرخنده طراز به نیروی عزم بلند و قوت همت ارجمند طوایف افشار و اکراد
و باقی ایلات را که ساکن ابیورد و دره جز و کلات بودند بحوزه خدمت احضار و کلات را که حصن

حصین و قلعه خداآفرین بود با قلعه دستجرد ابیورد که پیوسته جولانگاه اشهب کین توزد و سکن یاوری
دلخواهان اخلاص پرورد بود برای افراختن بیدق حکمرانی اختیار رهیاری کرده کار آغاز کار کردند
آری غضنفر صولتی که مهابت صلابتش سلسله در ناخن شیران جهان کند کجا حوصله ورزد که هرگز بار
خصلتی از روباه بازی چرخ پلنگ خو بعوض سر شیر مهری گردن افرازد و سروری که همیشه گردن فرازان
گردن بطوق اطاعتش خم داشته اند کی روا دارد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد ایلات عمده
که همراه توفیق سرقدم ساخته سالک این طریق شده اند دو فرقه بودند یکی افشاریه که شرف انتساب
بآن جناب داشتند دیگر اکراد ساکن دره جز ابیورد که از ایلات معظم خراسان می باشند هر چند
طوایف دیگر نیز در میانه بهره اندوز خدیو فرزانه می گشتند اما آن دو فرقه در بدو حال بهمدستی همراهی
سنان بازوی اقبال خسروی را نیزه دست خصم افکن و ساعد بخت فیروز را مساعده سعادت
دو نیجه دشمن شکن بودند بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد که صحرا گرد وادی ساده لوحی بودند
بوساوس شیطانی مخالف آرا گشته از افشاریه فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بمتانت مکان
و عدت خود مستظهر شده بآن حضرت در مقام کاوش و بعضی نزد ملک محمود رفته با او از
در الفت و سازش درآمده از اکراد دره جز ابیورد جمعی باکراد خبوشان پیوسته و گروهی
با ترکمانیه رشته عقد مؤالفت بسته و هر یک بقدر امکان رنگها ریخته و شعبده بازی انگیخته با دشمنان
آمیخته با آنحضرت در آویختند سوای سیصد چهارصد خانوار ایل جلایر که با طهماسب قلی بیک وکیل
و محمد علی بیک و رضا خان بیک و باتدریسای خود قصوری در اعتقاد و وهنی در اخلاص قوی بنیاد راه
نداده در شدت و رخا ملازم رکاب نصرت انتساب و در سختی و سستی سایه آسا دنباله رو چتر خورشید قباب

بود

بودند آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زده باتفاق هواخواهان گزین کنجکاو
خانه زین ساخته رایت عزم برافراشت و با فرقه های گیره دار گذاشت

در بیان توجه موکب والا بجانب ارض فیض بنیان بجهة دفع مخاصمان

این معنی مانند بدر انور روشن است
که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکب آفتاب و بلند پروازی شب پره طبعان تا طلوع طلیعه
نیر جهانتاب به نهجی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض
اقدس آغاز خود سری کرده رؤسای ایلات خراسان از راه ضعف نفس و قوت دین بطوق
خدمت آن گردن نهادند و در اطاعت بر رویش گشادند از آن جمله قلیچ خان بابالو و امامقلیخان
ایرلوی افشار بودند که از دولت نادره روی بر تافته نزد ملک محمود شتافتند صدور این حرکت
از افشاریه بر طبع غیور خدیو جهان ناملایم افتاده بیچاره جوئی کار ایشان پیک خیال را بهر طرف
دوانید و در تدبیر این امر طالب بهانه شد تا آنکه ملک و سایر انگیخته گرز ملک خراسان همیشه
از جانب آن جناب اندیشه مند و هراسان می بود معتمدی را نیازمندانه نزد او روانه کرده پیغام
نمود که بعهد و یمین فرستاده که ما را از آمدن بارض اقدس بغیر از صیانت حال مسلمانان
منظوری نیست اگر در عالم ایلی برسم مواخذه مرعی گردد نتیجه فواید خیر و باعث انسداد راه فساد خواهد
بود آن حضرت نیز قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شده در روزی اظهار صداقت کرده
و وحشت او را دفع که در خلوت با سخاء رکاه حضور وحشت را دفع کند نخست با افشاریه و جلایر که در
خدمت آنحضرت بودند ممهد گردیده فرمودند که در روز جرید بازی خود سازی کرده مهیا باشند نظر
اینکه آنحضرت در اثنای بازی در اسب تازی جلو اسب ملک محمود را ربوده با تمام کارش پردازند

و هواخواهان بر بهر یک از خویشان و اتباع او در آویخته ایشان را از مرکب هستی در انداختند روزی که در بیابان
ملک کرم جریده بازی بودند بعزم عنان گیری ملک دست انداخته چنین زمام توسن امور دولت
رایض قضا است پشت دستی که یکتاز آسمان در هنر از تیغ آفتاب پشت دست بر زمین گذاشته
بر دهان اسب ملک خورده جلو بدست نیامد ملک از آنجا که سرمست باده بیهوشی و نخوت
بود تفحص این معنی نکرده بعد از انقضای میدان بجانب شهر عطف عنان کردند اما آنحضرت پیوسته
در کمین وقت می بودند تا آنکه مصالح مشتغله امالة قلب قلیچ خان و امثالهم که باظهار الفت استمالت
ایشان را با خود رام ساخت و بعد از آن ملک را به فرسخی مشهد مقدس ترغیب بشکار کبک
ملک نجا همراه آنحضرت یکروز پیشتر حرکت کرده و حضرت ظل اللهی روزی دیگر لامقام و
قلیچ خان را بتقریب شکار همراه برده بعد از ورود بقریه یامخانه من اعمال مشهد مقدس حرم صحبه
بدام افتاده را از دست رها کردن مقتضای عقل خداداد نبود آن فرصت را که در ظاهر عرض صحبت
جمع لاف دوستیاری و در باطن لبان شمشیر دم از خونخواری میزدند از میان برداشته و از آنجا
عازم ابیورد گشته بنات آن ناحیه را جمع کرده بدفع کینه جویان کمر بستند **در بیان آغاز محاربه**
حضرت ظل اللهی با ملک محمود سیستانی ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز
چون دانست که از شجر خلاف آن آزاده سرو حدیقه ذات کیش جز برگ بید پیکان ثمری نخواهد
خورد زیاده سری را که در پیش دارد بسر منزل نجات نخواهد برد عندلیب حالش ترنم
این مقال بر دید **بیت** روز اول که دیدمش گفتم : آنکه روزم سیه کند این است : پس با کراد جنگ
... که با من متفق شده بدفع جناب نادری پردازیم تا کار خیک را آماده سازند اکراد با وجود

دلوز

دادند که آن جناب گردن فرازیست مؤید و دلاور است مبسوط الید که حقیقتش بیان روا استحکام معاقلش
در غایت اشتهار تصور این معنی از حوصله ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما دور است
ملک چهره عذرا ایشان را منسوب بکر دانسته از گلزار رعنائی جواب آنکه وه استشمام رایحه دورنگی
نموده عزم تنبیه انطایفه کرده چون راه کلات و چهچه و دهنه مشتمل بر کوهستانات عظیم و محتوی
بر قلعه جات محکم بود عزیمت آن سمت را مقرون مصلحت ندانسته با پنج شش هزار
کس از راه رادکان متوجه خبوشان گردیده در منزل مزبور مجدداً اکراد کس بمعذرت خواهی
نزد ملک فرستاده پیغام کردند که حرکات و باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و فساد است
از این ماجرا در گذر از آنجا که ملک محمود را مائده خود بینی دماغی شده بود فرستاده اکراد را قطع
چنی کرده باز گردانید این معنی سبب یاغی عموم اکراد گشته باستیناف لوازم سرکشی پرداخته
بعزم مدافعه پیش آمدند اما از نامساعدی بخت برگشته فراری و بقلعه جات خود متواری شدند
و ملک بلامانع داخل خبوشان شده بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان را
و یره مال در ارض اقدس ساکن سازند که تا اختیار ایشان را بدست گیرد اولا تاخت قلعه زیدان نموده
که در دو فرسخی خبوشان واقع است و سنقاق آن جماعت بود بتشنیا خاطر ساخته محاصره کرده در
خلال اینحال خدیو بیهمال مانند بلای ناگهان بر وجنتش رسیدند تبیین انتقال آنکه بعد از وصول خبر
ملک بسمت خبوشان حضرت ظل اللهی با شوکت و شان چهره بجانب خبوشان و رعد خروشان وجی
از رزم کوشان از راه تعقیب بعزم اعانت اکراد ایلغار و در ابتدای کار در دو فرسخی خبوشان
بفوجی از اتباع ملک که اسباب و بنه ایشان را از مشهد مقدس می آوردند دو چار گشته اکثری را مقتول

و معدودی از آن گروه از ورطه هلاکت جان بسلامت بدر بردند ملک محمود از این واقعه منزجر گشته قلعه
گیران نامدار و تیغ جانگیر کشی را آب داده گرم گرفت گرچه شرف تسخیر بود که دفعتاً حضرت ظل اللهی
با جوانان صف شکن و دلیران مرد افکن جو بجو و نعره زنان از یک کنار برنو دار گشته بحمله
زهره شکاف قلب لشکر محمودی را شکافته خود را بپای قلعه رسانیدند و سران قلعه خود را بپای لوای
از تنگنای محصوری نجات یافته ملک چون از وقت باز بر اسم حزم در قلعه سنگر
بعد از وقوع ملاقات و ظهور شکست از در قلعه فرار و در سنگر خود تحصن اختیار کرد حضرت ظل اللهی
عورات و اطفال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت
نزول و در آن شب اکرادی که از خوف ملک به هیچ لها مختفی گشته بودند از مژده ورود
موکب اقدس حیات تازه و بهجتی بی اندازه یافته با رو سا سرقدم ساخته بخدمت والا پیوستند
و تجدید از روی مصادقت عهد بندگی بسته روز دیگر که ملک نیم روز یعنی خورشید جهان افروز
از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خودنمائی کرد ملک لوای عزم افراخته و طرح جنگ انداخته
چون حریف را قاهر و دست سعی را از دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان و شکسته سنان روی
بر تافت و تفلیح و توپخانه را حصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز جمعی را
تا عشرت آباد حد مشهد و خبوشان از اطراف ملک کوه اکمزی کردند شاید ملک از جا
توپخانه به معرکه جنگ آید فایده نکرد و چون طایفه افشار و اکراد تا از زمان سکنی براق تفنگ و همیشه
به تیغ و سنان خصم افکن بیان جنگ مینمودند آنحضرت در اول تحمیل انشاء از توپخانه و تفنگ
منافی حزم دانسته ترک رزم و از عشرت آباد اکراد را مرخص ساخته خود بجانب ابیورد صرف زمام

عزم کرده

عزم کردند ملک نیز عمر بار را مغتنم دانسته وارد ارض فیض مقام گردید ذکر تسخیر
یکی قلعه و باقی قلعه جات ابیورد بزور بازوی ظفر پرور چون بعضی قلعه جات ابیورد که در تصرف
افشاریه و احداد می بود محمودی شده در صدد مخالفت بودند از آن جمله جماعت ایرلوی سکنه
یکی قلعه که در دو فرسخی ابیورد واقع است هرچند که موسم زمستان و لشکر سرما غارتگر تاب
و توان بود لیکن حضرت ظل اللهی از آنجا که همیشه کرم نشأ تأیید بودند تیغ برد از این
عزم ظفر پرور را افسرده و ملول سرد نگشته با دلیران عرصه نبرد قلعه مزبور را احاطه و اطراف آنرا
به خاک و خاشاک انباشته بلند کرده آب رودخانه را تعلیق بسته آبی بر دور کار بنیاد پیش جواله
و سرکوب بسته قلعه که بر آن دف تیر و تفنگ ساختند بعد از چند روز که صواعق بلا بنحو مرحمت
آن طایفه آتش افروز بود اهل قلعه به حبل المتین استیمان تشبث جسته معذرت جویان
ندامت بیان گردن بربقه اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را که جاینده بارو بر کنده اند
و مقاتلان پراکنده ساختند چون اهل قلعه اغواده نیز که مسکن طایفه گند وزلوی افشار بود
در زمره اتباع ملک محمود انتظام یافته مرخ از اخلاص کیشی بر تافته بودند بعد از تسخیر کار
یکی قلعه رایت توجه بانصوب افراخته مدت سه ماه آن قلعه را بمضیق محاصره انداخته
از دو طرف حوالها ترتیب داده خاک ریخته بلند ساخته استادان نقب زن و چابکان
خاراشکن آغاز نقب زدن کرده نزدیک بمقارن وصول نقب بزیر حصار اهل قلعه از کنج کاوی بدر ملک
بفکر بیرونیان پی برده سر رشته نقب را بدست آورده خواستند که آب بر آن متمم بسته آتش قهر را
فرو نشانند بیرونیان نیز دستی که در آن نقب را باروت انباشته آتش زدند چند نفر از قلعگیان را

که در میان نقب بودند دود از نهاد هستی آنها برآمده با دل سوخته و جگر تفتیده روانه دیار عدم شدند و دیوار
قلعه نیز منهدم گشت اما قلعگیان باز چوب و خاک بر آن موضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت
پناه بسته چون به نقب کاری ساخته نشد بیلداران بیل توان از اطراف جمع آورده چهار حد قلعه را
بفاصله صد ذرع کما بیش از خاک و خاشاک بشابه تل بلندی که سی ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع
آن میبود اصطخر گونه سد بسته آب بآنجا جاری کردند و در عرض ده ساعت آب احاطه حصار کرده
رخنه را با سر ثبات و قرار دیوار انداخته بنیاد قلعه به تیز دستی آن سیل بی امان چون خانه حباب
به آب رسیده و در بروج و بیوت آثار خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ظاهر گردید مردم آنجا کوکب
طالع خود را در برج آبی منقلب دیده دست از جان شسته و از فرط اضطراب مانند سرشک از خانه
چشم روان گشته از روی ندامت بپای سرور دوران فرو ریختند خدیو کینه چهار نفر از رؤسای آنطایفه
که سرمایه فساد بودند معروض تیغ یاسا نموده برات نام کدخدای قلعه را که شیطنت پیشه بود
بگلوله تفنگ نشانه تیر فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ساخته برات حیات شرربار را بآتش حواله
کرده ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستاده پس بجانب ابیورد تحریک لوای ظفر پیوند و بعد از
چند روز بهمت بلند عزم تسخیر قلعه زاغچه کردند و قراخان نامی که بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از
ترکمانیه را با خود متفق ساخته بهواره للخواهی ملک آتش فتنه می افروخت حضرت ظل الهی
در حینی که مشغول محاصره باغواده بودند طهماسب بیک جلایر را با چراغ بیک افشار و جمعی از
دلیران نامدار با اطفای آن نایره مامور ساخته چون آب زاغچه از چهارده بند کلات منشعب
میشد مامورین در سر همان آب بنای توقف گذاشته برجی ترتیب دادند که محافظت آب کنند از

که داخل

۱۷

که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده با مامورین مجادله و گشت
فاحش داده جمعی را قتیل و چراغ بیک را دستگیر که همانا طالعش خانه روشن میکرد و در روزی که
آنحضرت از تسخیر باغواده فراغ یافته وارد ابیورد شدند این خبر ملال انگیز بعرض اقدس
رسیده شهباز همت والا بعزم شکار زاغچه چنگال جلادت را تیز و سر پنجه پلنگ را خونریز ساخته
هنگام شام بجناح استعجال حرکت و از بیراهه میان جبال با دلیران معرکه جدال خود را بچهارده
بند کلات رسانیده متفرقه سپاه را جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده در برابر زاغچه جلوه
فرمای اشهب فتح گردیده جمعی از پیادگان جلادت قرین را بدرب قلعه تعین نمودند
که بنگاهبانی راه اقدام و اگر ترکمانیه قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند و در آن روز قلعگیان
اقبال نکرده خدیو بلند اقبال بچهارده برگشتند از اتفاقات آنشب فوجی از تاتاریه مرو بامداد
قراخان آمده قراخان با جمعی از قلعه بر آمده ایشانرا در کمین کین باز داشت و خفیه باز بقلعه
برگشت شب پیادگان درب قلعه خروج آن جمع را از قلعه تصور فرار ترکمانیه نموده و خبر بخدیو
بلند اختر رسانیدند آنحضرت هنگام صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیز تک سوار شده
دو فرسخ که از چهارده بزاغچه نزدیک شدند قراخان بهیئت مجموعی از قلعه بر آمده ترکمانیه
از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمینگاه اسب انداختند و با شمشیرهای آخته از هر طرف
بقلب سپاه کینه تاختند آنحضرت بیاری باری تکیه نموده بمدلول وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ
يَغْلِبُوا أَلْفًا از قلت خود و کثرت انبوه اندیشه نکرده با دلیران افشار پای ثبات و قرار
افشرده و دست باستعمال آلت حرب و پیکار بردند در اندک زمانی جمعی انبوه از طرفین جان

تاتار نابرومار و ترکمانیه تاما پی سپر وادی فرار گشته پس بموکب آلا با نصرت و فیروزی و ظفر بجای خود
برگشتند مقارن آن جمعی از تاتاریه با داغ رسم اعتذار بحضرت خدیو کامکار آمده استدعای معاودت
گرفتاران با چراغ بیگ نمودند آنحضرت نیز مسئلت پذیر گشته گرفتاران را از طرفین مرخص
و همان شب تاتاریه خایف و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر که سلطان این بلند طارم از قلعه
چهارم رایت اقلیم گیری برافراخت و قراخان شب در مقابله از قرص بدر انور سپر انداخته خدیو
ارجمند بعزم اتمام کار قلعه زا عجبد اعلای لوای ظفر پیوند گشته قراخان چون حال خود را تباه و روزگار خود
سیاه دید دست بر دامان استیمان زده از قلعه برآمد و متعهد خدمت گذاری و متقبل رسم فرمان
برداری شد آنحضرت نیز سوابق اعمال او را بعفو مقرون و ترکمانیه قلعه را کوچ داده بصوب ابیورد
توجه فرمودند و از آنجا بقصد تصرف شاه پسند که هر روز در آغوش تتار بکی می بهاط اچشید چون ترکمانیه
محال ابیورد و بیره لی و ... که در حدود نسا و درون می نشستند در مبادی این حال باغوای سعد سلطان
کلاشر درون با لرز جانه انقیاد بیرون گذاشته و ولایت را متصرف گشته بعد حضرت ظل الهی
بعزم تنبیه ایشان از ابیورد با یکه تازان عرصه نبرد وارد نسا و محمد حسین بیگ ولد سام بیگ ...
چشنگ ... نیز اظهار یگانگی و اخلاص ... دامان دولت خاص ... حسب الاشاره اقدس با جمعی از کلاه
قرمز خواهان از خویشان بموکب همایون پیوستند سعد سلطان بحقیقت حال واقف گشته چون قوت
مقاومت نداشت با تمامی ترکمانیه آن سمت وارد باغباد دسته فرسخی نسا و از آنجا براه نوخندان بلند
با جمعی از روسای ایل داران آن آسمان فرسا گشته اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و یکرنگی
کردند پس زمام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف و محمد حسین بیگ رخصت انصراف یافت در خلال

آن حال باز قراخان زاعجبدی را سر نخوت خذلان گریبان گیر جان گشته با چند نفر در خاطر زشت سرشت
تخمر کرد که علی الغفله گزندی بذات مقدس رساند یکی از اخلاص کیشان غدر و کید بداندیشان را
بعرض خدیو ذیشان رسانیده همگی ایشان معروض تیغ سیاست و ناوک بلای ریاست
گشتند در بیان نصب رضاقلیخان از دربار پادشاهی بامر سرداری و خاتمهٔ کار او در اثنای
اینحال رضاقلیخان نامی از دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه در حینی که
عازم خراسان بود بنابر اشتهار آوازهٔ شوکت نادری و ساعه افروز روز دیگر بیجا اعلام کرد
و آنحضرت تا ورود او عازم خبوشان گشته سلسلهٔ جمعیت را با اکراد انعقاد داده به تنبیه ملک ... از
چون برای والا معلوم بود که معامله اتفاق اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع است به تنهائی
با دلیران کین و رزم آزمایان نصرت قرین لوای توجه بجانب ارض اقدس برافراخته منزل سیوم
ببر کهریز را که در یکفرسخی مشهد درست خیابان علیا واقع است جولانگاه بادپای ستیز ساخته ملک نیز
با ستعداد تمام بمقابله شتافت و فیمابین نایرهٔ حرب اشتعال یافت سپهر دلاوران ظفر توام
تیغ تیز را بر ایشان حکم و جمعی از اعوان و سرکردگان ملک را روانهٔ دیار عدم ساخته ملک از
صدمه چنگال شهباز بلا ... مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشید خدیو بیهمال
نیز همان روز اطراف شهر را مسیر اقدام جهاد صرصر خرام ساخته شیرخانه قلعه ... را که موسوم
بقلعه حاجی تراب و در سه فرسخی مشهد مقدس و در جانب غربی واقع است مقر کوکبه حضرت
اشاب گهر ... راه آمد و شد بر ملک بسته هر دو سه روز یکدفعه هم نیز کام را با فوجی خون
آشام در حوالی قلعه جولان میداد و ندرت جهای کاری سیف و سنان رخنهای اندوه بر رخ خاطر

محمودیان گشادند ملک چون رزم سازی و میدان داری آن جناب را ببداهت معلوم او بود که بجنگ میدان
صرفه نخواهد برد از شهر جدا نگشته پشت بقلعه کرده قرق میکرد و بسیاری از توابع و نواحی خود را
اختیار کرده چهار دیوار شهر را ملک مالک گشت در سیاق این حالت رضاقلیخان وارد خبوشان گشته
شاهوردی بیک شبخانلو با جمعی دیگر که همراه رضاقلیخان بودند شعبده انگیز تدبیر گشته برضاقلیخان
حالی کردند که هرگاه جناب در این نحو عرصه را بر ملک تنگ سازد لوای نام و ننگ افرازد سرداری
تو ضایع و نقص در شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضاقلیخان بعد از استماع این سخنان
کاظم بیک نام خویش خود را بجناب سرداری فرستاده پیغام کرد که جنگ با ملک مقرون بحزم نیست
عنان تهور کشیده دارد و قدم پیش نگذارد بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ این پیام آنحضرت
نیز دست از جنگ باز داشته بانتظار ورود سردار همان قلعه حاجی تراب را مقر موکب
فیروزی آیات ساخته شد سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را جمع کرده عازم مشهد و مرحله پیمای
وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید که سررشته کار و زمام اختیار بدست سردار در آمده چون
حالت او و لشکرش معلوم ملک بود خود را بمژده ظفر چشم روشنی داد با خاطر آرمیده از مشهد
مقدس بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه از راه سر ولایت روانه گشته بدون اندیشه و مکافات
طی مسافت کرده وارد جنابد و سردار نیز بنه و آغرق را در قلعه حاجی تراب گذاشته از راه دامنه
با اتفاق اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته در باغ خواجه ربیع یک فرسخی مشهد نصب خیام اقامت
نموده در آن شب خبر ورود خود را باهل مشهد اعلام کردند و ایشان را باطاعت خود و گشودن
دروازه ترغیب کرده بهنگام صبح اهل مشهد برخی لفت ملک اتفاق که دروازه را گشوده با اتباع

ملک

ملک که در میان شهر و بازارها بودند داد بخیه ایشان را مقید و چند نفر اعیان از عرق بشتاب برای ابلاغ
نوید این فتح الباب نزد سردار فرستادند از اتفاقات آنکه ملک قبل از ورود بجنابد اطلاع میکرد
که سردار از راه دامنه دامن همت بر زده عازم ارض فیض انتساب است حال او و لشکرش در قلعه حاجی
تراب است در جنابد مکث نکرده بسمت قلعه مزبور روانه و سردار همانشب که وارد باغ خواجه ربیع
میگردد این خبر وحشت آثار خاطر نشان گشته با جمعیت خود بر سر راه ملک نهضت نمود و تلاقی فریقین
واقع و فوشون سردار دسته دسته از اطراف جمعیت ملک حمله ور گشتند اما جمعی ملک توپخانه و تفنگچی را
محیط لشکر خود ساخته در فوشون سردار آن قدر تفنگچی و استعداد حملات نقوج رخنه گر بنای ثبات
و قرار ملک نگشته کاری پیش نشد ساخت سردار جنگ را موقوف و عنان بجانب شهر طوس
معطوف داشته و بستر استراحت گسترده در بالین غفلت تکیه گاه لشکریان نیز بشیوه سپهدار
خوابیده بستر گرفته هر یک در گوشه رخت آسایش افکندند و فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود
بباغ مزبور بجای سردار را خالی دیدند متعاقب ایشان شتابان در منزل مزبور وارد و معسکر سردار و مژده
رسان این اخبار گشتند سردار نیز با بیدخان حاکم اسفراین و کاظم بیک خویش خود بالا با جمعی از فوشون در
کمال تعجیل بجانب شهر کسیل که بضبط شهر پرداختند چون ملک محمود صیانت حرم و منسوبان خود را
بمهدی نام مشهدی که در آن اوان وکیل مهمات و در پیشگاه او محول داشته از او ارک گذاشته بود
آن شب مهدی حرم و کسان ملک را برداشته بر برج اطراف دروازه ارک متواری و مشغول دفاع و حفظ
داری شده همان وقت کس فرستاد که ملک را از این واقعه آگاهی بخشید ملک فی الفور باز بکمانه و جمعیت خود
بجانب شهر ایلغار که از دروازه ارک که در تصرف مهدی بود داخل شده اسباب جنگ گسترده فرو نشانید

های ثبات از نخجیر رفته شهر را گذاشته فرار کردند ملک بازشهر را متصرف گشته با شهریان نفاق انگیز شراره
برافروخته و مصادره پیش گرفت حضرت ظل اللهی هرچند از ابتدا آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیده
میدانست که مال کار سردار ناپایدار بکجا فرار خواهد رفت اما بعد از آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلبن
رسوائی گل کرد و معلوم نظاره گیان انجمن گردید که دوحه رفاقت این طایفه را جز ثمر ندامت بار دیگر و نکبت انجام از
امید بهاری نیست بدون آنکه سردار را ملاقات نماید عزم ابیورد کرده و سردار نیز متوجه خبوشان شد
و بعد از دو سه ماه باز تهیه سرداری را از سر و قزلباشیه و اکراد را برگرفته بهمسر جنگ و با اظهار حیات
اعاده تمنای این مرده رنگ کرده بر سر مشهد آمده و دوباره ملک محمود بمقابله آن پرداخت و دار السلطنه خبوشان را
گریزان ساخت این دفعه کار سردار بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد علم نکرد

در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه مخالفت از ملک محمود و احوالی که میان او و ظل اللهی روی نمود

دران اوان آذربایجان مقر کوکبه اعلی شاهی بود خبر این نحر بسمع اعلی انهی رسید رقم قبول بر صفحه احوال
رضاقلیخان کشیده محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساخته الکامش از آنکه محمد خان وارد خراسان
شود ملک عرصه را خالی دیده اولا تسخیر نیشابور را پیشنهاد خود ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را
بر سر نیشابور فرستاده جماعت سادات ساکن نیشابور چون در عرصه خراسان سوای جانب اللهی کسی را که امید
یاری و توقع مددکاری از او توان داشت ندیدند در مقام استعانت در آمده حقیقت حال را بتحریر تنش
اعلام و آنحضرت نیز بعزیمت نهضت ترکمانه والا افروده رسان ملال وَکَمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْنَاهَا
فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَیَاتًا گشته خود را مستعد و سلک جمعیت از افشاریه و اکراد کلات و دره جز و
ابیورد منعقد ساخته متوکلانه متوجه گشته بعزم امداد ایشان روانه و اکراد خبوشان نیز بجهت بشارت همگی

الوکس معکو

۲۰

بعسکر همایون پیوسته و بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از مرحله حیات
دور گشته خود نیز در باغی متحصن شد بعد از وقوع این امر ملا محمد رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس
که سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته بخیر شیوه
جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون میکرد و مروت کریمانه مقتضی آن شد
که ملک اسحق را از تنگنای تحصن مرخص و روانه ارض اقدس سازند که بمعامله رسم عاجز نوازی ملک را
رهین احسان و سرافرازی ساخته استکشاف رای و اراده او نیز در این ضمن کرده باشند طایفه وحشی
نژاد اکراد بنابر واقعات زمان ماضی باین معنی راضی نگشته قصد گرفتن او و ایذای ملک اسحق کردند
اراده ایشان چون اذن از دیوان رضای خدیو سلیمان شان در دست نداشتند در عقده امتناع
مانده در هنگامی که سرپنجه اندیشه گریبان خاطر اکراد را بدرک کشیده بشراره شرارت انگیز برای
ترکتازی نعلها بر پای درونشان را در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت
تمام عازم نیشابور گشته در منزل قدمگاه پای قرار افشرد آنحضرت نیز با افشاریه و اکراد از نیشابور
رایت مجادله برافراشت ملک چون از بیم تیغ و سنان جانستان دلیران مهابت گیشر توپخانه را مامن
خویش ساخته با خدیو ظفر فرجام هرگز بجنگ میدان اقدام نکرده کار از پیش او نرفته اگر چه
اساس قرارش منهدم و بعضی از لشکریانش منعدم گشته اما چند نفر از افشاریه و اکراد نیز رخت
بمنزل نیستی کشیده ابراهیم خان برادر آنحضرت زخمدار گردیده بنابر اینکه همیشه توسن سرکشی
اکراد از مشرب بیباکی آب بی لجام خورده در میان خصوصه که کامل الرای نداشتند با کسی سر آب
بدست آورده بودند از صولت ملک و غلبه تفوقش هر یک سر خویش بساکن خود پیش گرفته و از

او لجهاد

و از نفاق آن جماعت کاری پیش نرفته ملک برادر افغان اجلال نیشابور را محصور ساخته و اهالی شهر چون طول
در معرض مخاطره و تنگنای محاصره یافتند از در عجز درآمدند و قلعه را تسلیم و ملک حکومت آنجا را
بفتحعلیخان بیات حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرده بعد از ورود به ارض فیض بنیاد خود را
کمان استعداد و آغاز فرمان دهی و استبداد کرده از سبک سری جقه بر سر و سکه سلطنت بر سیم و زر
زده چهرهٔ خود را منسوب بکیان میدانست کلاه کیانی بر سر خود ترتیب داده لیکن هاتف قضا از کفه
لسان الغیب بگوش هوشش میخواند بیت نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ۞ نه هر که آینه سازد سکندری داند ۞
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ۞ کلاه داری و آیین سروری داند ۞ چون اهالی ابیورد که قصبات
ما بین مشهد مقدس و ابیورد سر از ربقهٔ اطاعت برتافته بودند نخست آهنگ تسخیر آن کرده ملک
اسحق را باین امر مامور ساخته مردم بر توپچی نیز از حضرت ظل اللهی استمداد نموده تا وصول آن حضرت
بمنزل امداد کار از کار گذشته ملک اسحق توپچی را تصرف کرده برگشته بود آن حضرت بعزم
جلگاه مشهد بسمت رادکان نهضت فرموده ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده که بمدافعه آن حضرت
پرداخته از آنجا بر سر خبوشان آید در اثنای راه که از مواضع مشهد است ملاقی و در تلاقی فئتین [illegible] تقدیر
دویست نفر متجاوز از اتباع آن حضرت مقتول و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کرده آن حضرت
با دو نفر وارد کلات و ملک عازم تاخت خبوشان گردید بعد از صدور این وهن و فتور افشاریه و اعراب
حسد و عناد فرصت افساد یافته از راه قصور اعتقاد رشته [illegible] درون استعداد و انتظار فتنه
نیز بتسویلات ایشان تارک عهد و انقیاد گشته آمدند که با آن حضرت بساط مخالفت گسترده ابیورد را
تصرف نمایند آن حضرت باز از کلات عازم ابیورد و در خارج قلعه معرکه آرای ستیز گشته افشاریه نیز

باز کمانه

باز کمانه شکست داده فراری و جمعی از ایشان را در بغوله نیستی متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک
مرکب تهور بسمت خبوشان برانگیخته تا وصول کوکبه والا بیاباب ملک اکراد را تاخته و سلک جمعیت
ایشان را متفرق ساخته رایت مراجعت افراخته بود آن حضرت بانجانب بجانب ابیورد عطف عنان اشهب
گیتی نورد کردند بعد از وقوع اتفاقات محمد خان ترکمان که از دربار پادشاهی بسرداری ابیورد
وارد خراسان گشته فتحعلیخان بیات که از جانب ملک بحکومت نیشابور اقدام داشت بسبب
وصول خبر آمدن شه وار جری و با ملک در مقام خودسری برآمده شد مخالفت ساز کرده
ملک در باره [illegible] عازم نیشابور و فتحعلیخان بمقابله پرداخت و با قصاری تقدیر دستگیر
و گردن او عرضه شمشیر گشته و ملک محمود شهر استیلا یافته ملک اسحق را بحکومت تعیین و عزم
ارض فیض قرین نموده و بعد از تسخیر نیشابور داعیه مدافعه آن حضرت جاگیر ضمیرش گشته ملک اسحق را
با لشکر از نیشابور طلب و خود با کوکبه وارد چمن باغ خارج مشهد مقدس نقل کرده
از اتفاق خدیو جهان نیز بالهام ایزد متعال رایت افراز جلال بجانب ارض خلد مثال
گشته وارد جابده و در آنجا پیر محمد نامی که قبل از این در مبادله توپ از فتحعلیخان روگردان شده بملک پیوسته
و از آن از جانب او سردار و مستحفظ آن نواحی بود بمدافعه پیش آمده مغلوب گشته بهزیمت
بقلعه و موکب والا نیز بارض اقدس عزیمت نموده و بعد از ورود بکوشک [illegible] در ترخیج
مشهد از عزم ملک واقف گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته
بست که [illegible] بتسخیر مشهد نهضت نموده از آنجا که در پیشگاه قدر در سرانجام اسباب دولت
این خدیو جهانداور بدو دست روز و شب وسیله انگیزه های سعر آسمان در دادن حاجت روائی

این خسرو نیک اختر از کواکب آلبرزی می‌پاشد بیابان حسن اتفاق تأیید خداوند انفس و آفاق ملک اسحق
هم از نیشابور همان روز وارد منزل طرق دو فرسخی مشهد گردید طرف عصر ملک اسحق از سمت بالا
قدرت و ملک محمود از طرف باغ مزبور با قدرت و شوکت بعرصه کین کار در آمده و حضرت
ظل اللهی نیز با دلیران گردن فراز بیاری خداوند بی نیاز با هر دو طرف بهنگامه آرای میدان ستیز و آویز
گردیده تا افول کوکب سلطان روز بیارقه تیغ جهان سوز دود از نهاد خرمن صبر و قرار ایشان در آورده جمعی
کثیر را طعمه شمشیر ابدار و جمعی را گرفتار قید اسار ساخته توپخانه و نقاره خانه ایشان را تصرف کردند
ملک محمود و ملک اسحق هر دو روی از معرکه تافته و بجانب قلعه شتافته در پناه آن نوار تحصن جستند
و از گرفتاران معرکه آنچه از اهل مشهد بودند از دیوان احسان خدیو بیهمال عطیه اندوز فرمان سماحت
و جمعی که خاص و کسان ملک بودند مامور بقلات گشته موکب والا بجانب کلات انصراف
یافت اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست باغوای افشاریه که در سرکشی با وی همدست و در سلسله
متابعتش پای بست بودند نزد ترکمانیه درون و نسا و اکراد خبوشان کس فرستاد که فرمان
آن جماعت سازنده و ایشان را مستظهر بوعده مواد نشر کرده بمرافقت ترغیب و بمخالفت
آن حضرت تحریک نمود ایشان نیز عهد مرافقت با ملک محمود بسته بکفش کشی و ساز و سرگشته اختلال
از آن حضرت گسسته آنحضرت بمجرد استماع این خبر فتنه ترکمان را چشمداشت ضمیر انور ساخته هنگام صبح که ترک
بند مهر گیتی فروز جلوه گر میدان روز گردید از ابیورد سوار و در یک شبانه روز بیست و پنج فرسخ راه
ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغباد نسا بر سر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند
و از انجا معاودت نموده نسا راجع و بدلالت قلاوزان ایشان را استمالت کرده باز از راه ماب درگز

بالجمله

از کین

بجانب ارض اقدس جلوه فرمای شهب عزم و رایت افرازنده لوای رزم گشته جلادت کیشان را که از سهم
خدنگ‌کشان عقاب پر میریخت دو دسته کرده در گوشه کمان کمین زه کردند و خود با چهارصد و پانصد
نفر سبک خیز از نسیم سحر وارد قلعه موسوم به بهار و ملک محمود نیز از شهر بعزم مدافعه سوار شده
همین که تلاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را بکمین گاه دلیران کشانده آن
صید خون گرفته را به تیر رسانند جنگ گریز آغاز نموده کمیت برق تک را بسمت بسقوکرم عنان
و گران گران رکاب را تا ظاهر قلعه فارغ روز سبک جولان ساختند ملک چون پی بعد عار برده
بود تغیر در نظم حقیقت خود نداده بهیأت مجموعی متعاقب رسید و بازار گیرودار گرم گردید
و کر و فری از طرفین بعمل آمده چون در آن اوان شدت سرما خنکی را از حد برده و دلهای یلان
از نزول برف مانند آب در جویباران افسرده بود هنگامه جنگ را صورت گرمی شکسته شد
و ملک بجانب ارض اقدس و حضرت ظل اللهی بسمت ابیورد روی آورده و از آنجا بنابر انقلاب
اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشته توضیح این مقال آنکه از قدیم الایام جماعت قاجاریه مرو در اصل
مرو و طایفه تاتار در اعراب در خارج قلعه سکنی داشته فیما بین قاجاریه بجهتی از جهات که مقتضی
عالم کون و فساد است حدوث نفاق و نزاع شده انجماعت دیده خود را از ملاحظه عاقبت
کار بسته هر یک نفری از تاتاریه پیوسته بحمایت ایشان بدفع یکدیگر برخاستند تاتاریه این معنی را
مغتنم شمرده درصدد تقویت رای فاسد خود در آمدند تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف و تاتاریه
قوی گشته انطایفه بعد از ظهور آثار انکسار در احوال قاجاریه جماعت یموت را که از خوارزم آمده
در محال موسوم بقراقوم توطن گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاز در آمدند قاجاریه:

نیز چند نفر از روشنایی بوت را بقلعه برده محبوس و غفلتاً بر سر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول ساختند
بعد از وقوع این احوال جماعت تاتار اعراب کوچ کرده بموضع مشهور بکال هند وکش در پشت پنج
مرو واقع و سراب زراعت سکنه مرو بوده رفته اقامت و از اویماقیه ماروچاق و زرکمانیه استعانت
کرده آبرا از قلعه کیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و زرع ممنوع ساختند ملک محمود از اختلال
اوضاع مرویان واقف گشته بر طبق استدعای تاتاریه یکنفر از ایشان را بحکومت آن ولایت تعین
و حاکم مزبور را باتفاق اشرار ماروچاق و زرکمانیه دست تطاول دراز تا بسیار آن ناحیه را تاخت
و تاراج کردند چون اهل قلعه را از قلت آب و آذوقه بهلاکت و زندگانی بسر حد هلاکت انجامید
دست توسل بر ذیل یاری و دامن مروت بعد کار آنحضرت زده بعرض احوال خویش
پرداختند و آنحضرت نیز از راه تعقب الجیت بعزم تنبیه آن جماعت از راه طرق رایت عزیمت
بانصوب افراختند **در بیان مقدمه سرخس** چون موکب والا وارد طرق گردید باعتبار طغیان
آب عبور از رودخانه میسر نگشته درین سمت آب مکث واقع شد چون از صیدگاه عزیمت بازگشت
نهی بازگشتن ناگوار حوصله شهباز طبع غیور و مخالفت طایفه اویماقیه سرخس [illegible] قلیچ
جغتای حاکم آنجا در السنه و افواه مذکور بود از کنار طرق آهنگ تاخت سرخس که از [illegible] مرحله
مقصد گشتند شب بر سر دست درآمده باران شدیدی [illegible] که لباس سیه فام ظلمت در قامت شب
برنگ آبی مبدل گشت و سر خنگ سپهر تیره گردید در آن سرزمین از کثرت سیل و آب پای
لای گل کرد دیده توان سیل با بعض لشکر آسمان اوج فوج فوج یکدیگر را میان موج گم کرده هر یک بسمتی
افتادند و از شدت باران و کثرت گل نه حالت رکوب و نه قدرت نزول سر رشته جاده از دست

بیک نگاه بدر رفته بهمان طریق آن شب بشبانه زین بسر بردند هنگام طلیعه فجر بخارج قلعه رسیدند مودود
قلیچ خان چون نزول سادی را بدرخانه خود همان دید جز انقیاد چاره ندید ابواب معذرت گشاده
و بدر خود را با پیشکش بخدمت والا فرستاده سرکردگان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص
سپردند چون توپخانه همراه نبود بکار قلعه نپرداخته بکوچانیدن بعضی از ایلات فرمان والا عز
صدور یافت و مجعلی سلطان جغتای که بمحافظت قلعجات اقدام داشت در مقام ممانعت
درآمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جست باز اهل قلعه از در اطاعت درآمده
مجعلی سلطان را با اعوام و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند آنحضرت انشا الله با سه هزار خانوار
از ایلات سرخس و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز سایه وصول
بر سر ابیوردیان انداختند **در بیان محاصره قلعه قرزغان و تنبیه جماعت تاتاریه مرو و وقایع آن زمان**
از جمله قلعجات طایفه افشاریه قلعه قرزغان بود که متعلق بعاشور بیک بابالو و تا آن هنگام
تسخیر آن در عقده تعویق افتاده بود چون عاشور بیک با وصف انتساب باین دودمان تخم
مخالفت در زمین دل کشته و حق ایلی را کان لم یکن انگاشته جعفر قلی بیک شاملو نیز که از ریش سفیدان
جنگ خبوشان بود در مخالفت این آستان باو همداستان گشته در آنجا باغات و آمد [illegible]
لهذا لوای ظفر انتما بجانب قرزغان شقه کش گشته در اطراف قلعه برجها و سیبه های محکم
ترتیب یافت نخست جعفر قلی بیک که اظهار زبانی و اعتذار کرده مرحمت خط بخشش او را با طایفه
او رخصت عبور ارزانی داشتند عاشور بیک به تنهائی با جمعیت خود بمراسم قلعه داری پرداخت
از مؤیدات اقبال که هر ایام توقف گوله منصور در خارج قلعه مزبور باتفاق افتاده [illegible]

سابقه بنابر عدم مبالات اعیان دولت صفویه سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه

خوارزم و ترکمانیه بود شیر غازی والی خوارزم تیمور سلطان نامی در مبادی عهد آنحضرت اظهار رفته جوئی و رام

سازی و بار سال جنود اوزبک هوس ترکتازی میکرد هر دفعه اوزبکیه مغلوب یلان غازی و مقهور

یکه تازان معارک سربازی گشتند پس شیر غازی ترک تطاول و دست درازی که بنا بر ارسال

رسل و رسائل و آمد و شد تجار و قوافل گذاشت و در همان اوقات جمعی از تجار خوارزم

روانه ارض فیض نمود نمود بنابر اینکه ولایت چیچه در حدود دشت واقع و مردم آنجا بدولت ملک

تابع بودند و ملک ایشانرا اعلام کرد که بدیشان همراه کرده قافله را بطرز رسانند اهل چیچه بسبب

مطالبه باج با تجار نزاع و ایشانرا بقتل رسانیدند و اموال ایشانرا متصرف گشتند و چون در آن

اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که مایه تسخیرات خراج فاسد خراسان و از سطوت شمشیر

خون آشام شیر دلهای دور و نزدیک هراسان می بود مسامع جهت و دم رسیده در بارگاه گردش

قبله انام و مرجع خاص و عام بود شیر غازی بعد از شنیدن این خبر ایلچی بخدمت آن سرور فرستاده تمنای

استرداد اموال منهوبه نموده آنحضرت لازمه مهربانی نسبت نفر ستانیده او مبذول و در استرداد

مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول داشته انمیغی و سیله دفع غایله شورش و باعث

القیام فیما بین شده پانصد نفر از غلامان خاص موسوم به آلتون جلو را برسم خدمت و امداد دردا

موکب ظفر بنیاد ساخته بود آن جماعت در پای قلعه قوزغان وارد معسکر ظفر اثر و از نوازشات

لایق بهره ور گشتند و نیز بسبب انقلاب اوضاع زمان قاجاریه مرو جمعی بار تجار و فرار از جای خود

بود روی امیدواری بدربار آن زیبنده سریر شهریاری آورده در پای قلعه شرف بوس تعزیه بپای بوس بلندی

جسته و هم از جانب شاه طهماسب که در آن اوقات در مازندران بسر میبرد حسنعلی بیک معیر الممالک را

بسفارت و استفسار و تحقیق کار آن کوکب جلی الانوار که از افق خراسان طالع شده روز بروز

فروغ اخبار عالم افروزش بر در و دیوار شبستان گوشها می تافت مامور گشته در ایام محاصره

آن قلعه دیده بسرمه سلیمانی غبار مقدم والا نورانی و دست تمنا را از گلزار خدمت والا

بچیدن گلهای رنگارنگ سعادات کرم کامل افشانی ساخت آنحضرت فرستاده مزبور را گرامی

داشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبه پادشاهی را بسمت خراسان تکلیف و تحریص فرموده

و چون ترکمانیه علی ایلی ساکن دردن از تخریب مخالف کرده بر عادت سابقه سر از گریبان

گردن کشی بر آورده بودند تنبیه آنها مجدد امپیشنهاد همت منصور ظهیر الدوله ابراهیم خان را با جمعی

از سپاه نصرت قرین بمحاصره قلعه قوزغان مامور ساخته با جمعان ازبکیه و جمعی از غازیان

خاص چپاول بقلعه خورمند که مسکن ترکمانیه بود انداخته اموال و دواب آن طایفه را عرضه

غارت ساختند ایشان نیز از قلعه برآمده مهیای جنگ و جمعی از ایشان بشامت همان شکنی

هدف تیر گلوله تفنگ گردیدند و دلیران بر قلعه یورش برده شیرحاجی را بتصرف و قلعه

در شرف تسخیر در آمد که اهل قلعه بردامن استیمان او بخته حضرت ظل اللهی در باره اعمال

ایشان عذر پذیر گشته رایات انصراف افراختند بعد از ورود کوکبه والا به نزدیکی قوزغان جان شیر بیک

قلعه داری را بیفایده دیده قلعه را تسلیم نموده سر بربقه انقیاد گذاشت و پسر کلان شیر غازی را

که مدتی در رکاب همایون سالک طریق سربازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش کرده مرخص

ساخته و جمعی نیز تاتاریه مرو هیشنیار ضمیمه قورسی تسخیر مرو بعد از راه چیچه و خوشخان و عباس آباد

ساحت مرو را سطوح فروغ ماهچه لوای خورشید ضیا ساخته اولاکس بدبالت فرستاده آن جماعت
سر از اطاعت بر تافتند انحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین مجادله واقع و آن جماعت مورد تنبیه
بلیغ و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ گشته کوچ و کلفت خود را گذاشته بسمت بند مرو
شتافتند و قلعه با مال و عیال و نسوان و غنایم آن طایفه بتصرف در آمد پس حضرت ظل اللهی
مال و غنایم بغازیان عنایت و اسرای آن را مرخص ساخته عزم تعاقب فرمودند آن جماعت
از باب استیمان در آمده انحضرت طایفه مزبور را کوچانیده در احصان قلعه مرو ساکن و با
فرقه قاجاریه صلح داده هر گروه را مورد عاطفت علیا و روسای فرقتین را از ملازمان رکاب والا
ساخته اعراب را با خانه و کوچ بابیورد فرستاده عازم ارض اقدس و بالای مشهد فرمان
نوشته که مژده رسان توجه موکب مقدس گشتند **در بیان توجه شاه طهماسب بعزم تنبیه ملک محمود بجانب**
ارض اقدس و ورود حضرت ظل اللهی و وقایع آن زمان بعد از حرکت موکب والا بجانب مرو ملک محمود
چون گریبان خود را از چنگ خصم قوی دست رها دید مصرعه مهر درخشنده چو پنهان شود
شب پره بازیگر میدان شود فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب جوین و اسفراین مرحله پیما
گردید که شاید در آن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته باخلال کارش پردازد و سر رشته دولتش را
از انتظام اندازد چنین صیت مردانگی و فرزانگی انحضرت در حدود خراسان بلند آوازه و کلاه افراز
آن دیار از زلال جویبار تیغ آبدارش تازه بتازه و قرین طراوت بی اندازه گشته و لایات
نواحی ابیورد مطلع ماه لوای فلک فرود انحضرت میشد شاه طهماسب که در آن اوان در شاهرود
بسطام توقف داشت بعد از استماع حرکت ملک محمود بجوین بسپهداری محمد علی خان قاجار بامید یاری

ومظاهرت

ومظاهرت و اعانت و مددکاری آن زبده سریر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین حرکت
خود حسنعلی بیک معیر الممالک را بخدمت والا فرستاده تمنای مقدم آن سرور فرزانه و نادر زمانه نمود
اما ملک محمود تا از بان قلعه جوین را در سر راه محاصره کرده تصرف و مشغول تسخیر سایر نواحی
بود که آوازه انصراف موکب نادری از مرو و عزیمت آن حضرت بجانب ارض اقدس و خشنودی
خاطر ملک گشته دست از گریبان سایر محال باز داشته بسمت مشهد مقدس شتابان گردید
و مقارن آن حسنعلی بیک نیز از جانب حضرت شاهی بخدمت والا پیوسته چون خبر آمدن
شاه طهماسب بسامع اطلاع و اقبال عتبه دولت رسید عزیمت جانب مشهد الموقوف
و عنان بیکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساختند اما در عرض راه همیشه از
خاطر خطیر خطور میکرد که فیما بین انحضرت و اکراد سابقه نزاع و غبار نقار در غایت ارتفاع
احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان آن طایفه در میان احداث فتنه و شر و کار
انحضرت را بنا سازی منجر کنند از آنجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب وسیله انگیز اسباب
دولت آن جناب بود عکس این معنی از پرده تقدیر صورت ظهور نمود **شعر**
صد هزاران طفل سر بریده شد ٭ تا کلیم الله صاحب دیده شد ٭ شرح این احوال آنکه محمد خان
بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از طوایف اطراف روی بدربار شاهی
آورده از آن جمله از طایفه اکراد جمعیتی کامل انعقاد یافته بود شاه طهماسب را با خود سر گران
میدید عاقبت اندیشی کار گشته وسیله جوئی آن شد که بفلاخن تدبیر سنگ تفرقه میان
آن طایفه اندازد و خود را در امور دولت مقتدر سازد و بحقیقی بیگ شادلو را که از معتبرین

با شاه طهماسب.

چمشگزک بود مامور ساخته شد که باتفاق ییل خود به بهانه بر سر مشهد رفته با ملک محمود جنگ گرم سازد
تا کوکبه شاهی وارد شود چون عقلای خردمند از قبول این گونه تکلیف تحاشی داشت به حفظ سر
اعتذار پیش آورده شاه طهماسب تیغ تدبیر فتحعلیخان را کار دن زدند این مقدمه باعث وحشت
آن وحشی خصلتان گشته چون ابواب قلعه را بر روی خود بسته دیدند بهجوم عام و ازدحام
تمام دیوار قلعه را شکافته بهیئت مجموعی ببام تپه که یکفرسخی خبوشان بود رفته در اینجا بنای جمعیت
گذاشتند و در آن شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استراباد بلند بود هر کجا بکردی
دست می یافتند از لباس و براقش عریان می کردند اگرچه از رهگذر بعضی امور غبار نفاقی میان
آن حضرت و اکراد متصاعد بود لیکن در این وقت چون آن طایفه دست از دامن چاره گسسته از
بام تپه جمعی از رؤسای ایشان بشکایت اینحرکات عازم خدمت آن حضرت گشته در منزل
میاب در حینی که آنجناب متوجه سمت خبوشان بود برکاب ظفر انتساب پیوستند و بحلف و یمین
و سوگند و عهد بندگی بسته شده حسب سام بیک وکیل چمشگزک را برای تولید الفساد در همان
نامزد آنزمان و اکرده برای دفع شکر آب شیرین خوردند مفاد العبد یدبر و الله
یقدر آینه تدبیر فتحعلیخان صورت نمای عکس مطلوب او عکس تدبیر صورت مقصود آنجناب
گردید القصه آن حضرت در صدد استمالت اکراد و منع فساد در آمده چند نفر از اقاربه را
همراه کرده نزد محمد حسین بیک ولد سام بیک وکیل و نیاز بوردی بیک پیغام فرستادند که مصدر
حرکتی نشده منتظر ورود موکب والا باشند و از همان منزل معیر الممالک را نزد شاه طهماسب
و فتحعلیخان فرستاده پیغام کردند که هر چند این نوع سلوک ناسازی در حین وقتی نه هنگام ولالت

درغز

در غزو دلیران بمعرکه سربازی است مقرون بصلاح نبود حال خود بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده
من هم متعاقب وارد میشوم اکراد را می آورم روز دیگر که خسرو سیارگان بزم فلک را بنور
حضور خویش بیاراست آنحضرت با کوکبه تمام وارد خبوشان و شاه طهماسب را ملاقات
کردند و عذرخواه گناه اکراد شده برفع مادهٔ ملال از جانبین کوشیده در آنجا حکومت خبوشان
بموجب اشارهٔ آنحضرت به محمد حسین بیک مزبور تفویض یافته بخطاب خانی فایض شده پس
لوای جهانگشا در بیست و دویم شهر محرم سال هزار و صد و سی و نه مطابق یونتئیل از خبوشان
بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نموده اولا ملک را در عرض راه دعوت باطاعت کرده چون
از اسر پنجهٔ غفلت گریبان گیر و برکشیدهٔ بختی او نگاشته قلم تقدیر گشته بود به نداون جواب
جا بلده بسرکشی برخاست و در ارک نشست و راه تمرد کشیده در شهر ببست و موکب مظفر
در دویم ماه صفر وارد خارج شهر مشهد مقدس و از محاذی ارک از جانب کوه سنگبر در کمال
عز و تمکین با کوکبهٔ رنگین عبور و زاویهٔ مقدسه خواجه ربیع را مقر سپاه منصور ساختند
و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج ارک باندختن توپ و باولیچ پیغام نافرمانی
گوش همگنان میرسانید جناب ظل اللهی با فوجی از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب در پای
حصار ارک با محمودیان آتش افروز نایرهٔ حرب شده هنگام شام مانند مهر عالمگیر عازم آرامگاه
گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعهٔ نیر خدیو بیهمال که هر روزه مانند خورشید انوار از کنار رخی تابان
می شد بر زوال دوال اختر اقبال خجل زده در ششدره حیرت سراسیمه گشت اما هر روزه خدیو
ارجمند با طایفهٔ افشاریه و ملازمان پای حصار شهر شدند رفته از قلعه نیز جمعی برآمده به پشت قلعه گرد زمی

میکردند تا اینکه قضیه قتل فتحعلیخان بوقوع پیوست در بیان قتل فتحعلیخان قاجار چون در حین توقف

شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود بخبوشان مع اعیان آن دولت رسید حرکت قاجاریه باسترآباد

بدون تدارک و استعداد اتفاق افتاده ایام سفر نیز امتداد و دم سردی لشکر دی اشتداد یافته

سپاهیان را طاقت یساق نماند هر چند که فتحعلیخان یکدو دفعه مصدر خدمت شده در ان اوقات

نیز پیش رفت کار سلطنت را منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت دور

میدید و از کارکنان آن دولت چندان اطمینانی نداشت ناچار پیسامانی لشکر را وسیله کرده از

خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت گردیده که باسترآباد رفته تهیه لشکریان کرده باز در اندک وقت

حاضر شود از انجا که رخصت او در چنین وقتی موجب وهن دولت بود هر چند امنای آن سرکار اظهار

رضامندی کردند اما در باطن بفکر دفع او افتاده چون بدون اعانت نادری از عهده گرفتن او

نمی توانستند بر آمد شاه طهماسب در خلوت مکنون درون را با انحضرت در میان آورده انحضرت

فرمودند که کشتن او با شیوه مروت منافی همان حبس و قید او را کافیست هرگاه خاطر شاهی

بر این معنی متعلق باشد او را گیرانیده روانه کلات نمایند مشروط اینکه بعد از فتح مشهد مقدس

باز مرخص باشد شاه طهماسب بر این نهج اقرار نموده پس روز چهاردهم صفر آن سال فتحعلیخان را

با رؤسای قاجاریه که در دربار پادشاهی بودند گیرانیده فتحعلیخان را در خیمه آن حضرت محبوس

ساختند شاه طهماسب چنین میدانست که آن حضرت بقتل فتحعلیخان رضا نخواهد داد لیکن هر بار او

خود نکرده طرف عصر که آن حضرت در دربار پادشاهی مشغول رتق و فتق امور رعیت و سپاهی بودند

بعضی از نزدیکان فتحعلیخان از در سینه محمد داشتند فرصت یافته در جزو محمد کرده مهدی نام قاجار که با

بوثوق بیان منظور بوده

شاه طهماسب که کینه

فتحعلیخان

فتحعلیخان خونی بوده از جانب شاه طهماسب تفنگداری مامور ساختند که تا شکار آن حضرت را خیال کنند

شاه طهماسب خود سر مرتکب این امر گشته الیتیم باشاره انحضرت خواهد بود جرأت منع نکرده مامورین

با تمام کارش پرداخته سرش را بحضور آوردند پس حضرت ظل اللهی متکفل امر سلطنت و حکومت

ملک خراسان گشته ایشیک آقاسی گری دیوان را بلطیفعلی بیک ولد بابا علی بیک و تفنگچی آقاسی

گری را بعلاوه حکومت سبزوار به الله‌وردی بیک تفنگچی تفویض **در بیان تسخیر ارض اقدس**

بعد از وقوع قضیه فتحعلیخان حضرت ظل اللهی بدستیاری تایید یزدانی کمر همت به تسخیر ارض اقدس بسته

هر روز بر سر قلعه رفته معرکه تیز و آویز را افسرده نمی ساختند اما ملک چون بر سانحه قتل فتحعلیخان

مزبور مطلع شد حیات تازه یافته این معنی را موجب احیای دولت دانسته دلیرانه مصمم شد که بعزم

جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید انحضرت از شنیدن این خبر سبقت جسته ساز رزم و بقصد ارض

اقدس را از باغ خواجه ربیع تحریک لوای عزم کرده ملک نیز با توپخانه و استعداد بمقابله شتافت

و در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فئتین واقع گشته شکست عظیمی بلشکر ملک راه یافت و جمع کثیری از اعیان

و اعوان او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود بر خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه تحصن

اختیار کرده دیگر رو بان درگاه نیاورده و مدت دو ماه قلعه محصور دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار

ورطه حیرت و تشویش میبود تا اینکه معلوم دور و نزدیک شد که او را هیچ جهه روی بهبودی

و کار او را مآل محمودی نیست نزدیکان او رفته رفته دامن کنجی از او در چیدند از ان جمله پیرمحمد نامی که در معرکه

توپ بملک پیوسته سردار و جنگجو ممالک او شده بود چون دولت ملک را نقش بر آب و نمونه سراب

دید در جزو علیخان نام تابین خود را بخدمت حضرت ظل اللهی که از ناصیه حال همایونش آثار تایید تابنده بود

فرستاده پیغام کرد که مرا اگر اطمینان کامل از جانب آنحضرت حاصل شود شب سه‌شنبه دروازه سمت برج علی
آسوبه را گشته دروازه میگشایم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند در شب
شانزدهم ربیع الثانی سال هزار و صد و سی و سه مطابق یونت ئیل بهنگامی که ظلمت لیالی پرده غفلت بر روی
غنوده گان بستر خاک آویخت و سپهدار ماه افواج انجم و اختر را بتسخیر شهر بند سپهر برانگیخت اعلیحضرت
با دوازده هزار نفر دلاور پیاده از زاویه خواجه ربیع آهنگ پای قلعه کرده در سمت دروازه مسهود
در کمین کمین ایستاده ظهور وعده بیرمحمد را آماده شدند بیرمحمد برونق تعهد آنشب پاسبانان برج را
کشته سرهای ایشان را بپای قلعه افکنده و دروازه را گشاده خدیو آزاده به نیروی بخت خداداد با
پیادگان تیغ زن و بهادران صف شکن داخل شهر شدند و آن حوزه خلد قرین را با صحن مقدس
و چهارباغ متصرف گشته محمودیان که در محلات و جوانب مشغول محاربت بودند از مشاهده این حال
سراسیمه خود را بارگ رسانیده متحصن گشته ملک محمود هنگام صبح از دو طرف یکی از سمت چهارباغ
و دیگر از سمت خیابان شعله درکمال جلادت شورش یورش بشهر درافکنده حضرت ظل‌اللهی
نیز پیادگان رزم کوش و سپرداران جوشن پوش را پیش انداخته با شمشیرهای آخته از دو جانب
بجنگ پرداخته و تا پای ارگ شمع حیات بسیاری از ایشان را به آب تیغ برگ ساخته آن جماعت را بارگ
گریزانیدند و از روز تمام شهر بتصرف لشکر نصرت قرین درآمده و بعد از آن اعلیحضرت شاهی از
خواجه ربیع عازم زیارت و طواف سعادت شاندوز تقبیل آستانه مقدسه ملائک مطاف گشته
باز باردوی خود انصراف کرده روز دیگر حضرت ظل‌اللهی آهنگ یورش ارگ کرده همین که خان
روسیاه شب از بیم تسلط قهرمان مهر از شهربند جهان بارگ عدم گریخت چنین نهنگ راه تدبیر بسته دست

پادگاه

باره را گشته دید که بورسه اصفهان درآمده چهره زیاده سر و راه و رسم چاکری از سر گرفته تخت دارا ساسه سلطنت را
مرتب کرده بود همراه آورده سپرد اما مهدی مرکه دربدو حال نون تاب کربلا به مشهد و بمناسبت آن عمل
در ایام حکومت نون با ملک کلفن آمیز شر کرم کرده درین اوقات بمسند وکالت ملک تکیه زده
منشاء اغوای او بود بجایش رسیده سایر نخبده و اعوان ملک مورد عفو و امان گشتند و ملک محمود را که
ملبس بکسوت فقر تلبس جسته بمفاد ترک الدنیا رأس کل عبادة زایت رازترک تارک بحجره ساخته سنگ قناعت
بر شکم بسته و تخت را به پوست تخت تبدیل و از خرگاه دارا سلطنت بحجره قلندری درویشی نقل و تحویل نمود
در یکی از حجرات آستانه مقدسه برسم خمول نشست و بیرمحمد را از ادای خدمت حاکم جام و جرجه و شش جام
مرام گشته بخطاب سلطانی فایض گشت **در بیان توجه موکب والا بجانب خبوشان و صادر از زمان**
بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری بسر پنجه تصرف آن زبده سروری درآمد چندی
از آن معنی برآمد عزیمت توقف در ارض اقدس پرتو در خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افشاریه سکنه ابیورد و نواح
برای محافظت سرحدات آن نواحی گذاشته بقیه‌ها باشاهزاده رضاقلیمیرزا و حرم محترم با ارض اقدس آورده
آن مکان زینت بنیان که مظهر جنت مستقراً و مقاما بود دولت سرای بوقت قرارگاه
دولت ساختند چون در مبادی حال منوی و معهود ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود
صحن و مناره مقدسه رضویه را مذهب نمایند و نماند لهذا الحکم و الا بانجام آن امر خیر فرمان صادر
گشته مناره گنبد مبارک چون بی قرینه بود مناره دیگر در محاذات او با اوج عیوق افراختند که قبه
چرخ برین را عمود دیده ماه و مهر را دو میل زرانده و باشد الحال حضرت ظل‌اللهی بعد از فراغ
از حل و عقد امور خراسان کسی را بر عقد گوهر مقصود که سابقاً در بام تبه خواهشمند انعقاد شده بود دندان

خبوشان و چون جمعی از جماعت عراقیه و آذربایجان که مقرب بساط سلطنت بودند از جانب آنحضرت تکدری یافته
و اقتدار آنحضرت در جهات ملکی نا ملایم طبع ایشان بود خفیه در صدد اخلال برآمده شاه طهماسب را ترغیب
در پی انقلاب کردند و ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید آن طایفه سست عهد
نیز بهمین سخن سخت شده فرستاده حضرت ظل اللهی را بی نیل مقصود باز گردانیدند چون تحمل درین قسم
امور را که حوصله مردم بازاری که از عار و حمیت عاری باشند برنمی تابد تا باین چنین سرور فیروز چه رسد آنحضرت
قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر شیر که محاکمه کار مرد و نامرد حواله باوست رجوع داشت و اکثر آن
و در دم با هواخواهان جان فشان عازم خبوشان گشته ساحت خبوشان را مضرب خیام با عز و شان
ساختند منظور آنکه در خبوشان شاه طهماسب و اکثر آنجا باشند بهر نحو که مقدر باشد این کار فیصل یابد
مقارن آن شاهوردی خان شیخانلو حاکم سبزوار نیز از سبزوار وارد خبوشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا
که حضرت پادشاهی در خصوص انقلاب باو تحریر و بیحجابانه کشف نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود
بخدمت آن حضرت ارسال داشت با وصف آنکه آنجناب صورت این معنی را در پرده خفا
داشته تظاهر نکرد هنگام شام که خسرو تیزرو مهر از منازل سپهر در طلوعیده تن تنها بسوی شهرستان
غروب گرم شتاب شد شاه طهماسب بر همانه نذیر همراهان رکاب و بمقتضای لازم شباب بدون
اطلاع خدیو فلک جناب جانبی سوار و جهتی [illegible] بعد رفتن بازگشته جریده و تنها در کمال بیقراری
خود را بشهر رسانیده صبح که حرکت او برای جهان آرا انکشاف یافت اسباب کار رفاهیات سرکار او را
که در معسکر ظفر اثر وارد شده آمده بود برای آنکه پامال تغلب و دست فرسود تصرف دیگران نگردد
مضبوط و ملبوس و ما یحتاج که برای او در کار بود بخبوشان ارسال و قدمه را بارض اقدس برگردانیده از نزول

مزبور

مزبور حرکت و بیوسف آباد که در سمت غربی خبوشان واقع و معبر اکراد بود نزول و راه آمد و شد را بقلعه
کیان مسدود ساختند و در حین عبور موکب والا از حوالی خبوشان فوجی از اکراد سر راه جنود
جلادت بنیاد گرفته بیارقه یکان نیز و گلوله تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده انهزام یافتند
شاه طهماسب بتحریک سابقه نذیر شاهوردی خان و بابه اعیان دولت که نبض شناس مزاج
نگاران بودند پرده از روی کار برداشته ارقام باطراف ممالک خصوصا اکراد چکرانلو و مازندران
و استرآباد نگاشته حضرت ظل اللهی را بجنایت اسناد و از آن گروه استمداد طلب نموده به ملک محمود
و ملک اسحق در روز ساری سپاهی نیز که در اردوی همایون می بودند ارقام فرستاده که ترک وفاق آن
زبده آفاق نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگرچه تخت ارا زمان شاهی نکرده لکن چون داشت
که بزودی خواهد کرد بعد از چندی بنظر اقدس رسانید هرچند که این معنی سبب نقار خاطر والا گردید اما
در مواخذه آن نا سپاسی و حق ناشناسی تجاهل فرمودند و بعد از چندی جمعی از ایلات اطراف بامداد قلعه کیان
آمده ایشان از طرف بیرون و قلعه کیان نیز بهیئت مجموعی با سواره و پیاده از اندرون هجوم آور شده
مشغول قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران اخلاص کیشان جان نثار بمعرکه کارزار برآمده چون بعضی
بهم در آویختند و غبار عرصه پیکار را بچرخ دوار برانگیختند جعفر قلی بیک شاملو که متعارف جنگ بود
در آن روز بگلوله زنبورک کشته گشته جمعی کثیر طعمه شمشیر آبدار و بقیه السیف گرفتار و بقیه ایشان کم
خیز میدان فرار شدند و روز دیگر جماعت قراچورلو که در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر و ملادری
ممتاز و شهیرند جمعیت کرده بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه کیان حضرت ظل اللهی بعد از ظهور سپاه آن راه
زمان طریق پراهی سر راه بر ایشان گرفته از آن جماعت نیز جمعی قتیل دار سر کردند چون در صحرا اودشت حبس

گرفتاران انطایفه وحشی خصلت تعذر داشت چاه طولانی حفر کرده آن زنان را با بلکان اند انداختند بعد از چند روز
افغانان آن زنان را نیز مروت داشته بمقتضای فنون رعایت تخلص ساختند با وصف آنکه سرما در آن سال
بحدی اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل از برف در لباس سفید دار ابر چیره و آتش سوزان اگر از
بستر سنجاب خاکستر بستر میکرد رجای زیستش سرد گشته میمرد خبوشان را در کمال شدت محصور کرده
قلعه گیان را به منگنه حیرت انداختند و آن جماعت بعد از چندی وسایط برانگیخته انحضرت را به ترک
مطلب تکلیف و انحضرت هر دفعه زبان سیف قاطع جواب آن حرف سخیف میدادند و طایفه
مزبور دیدند که جوی گلو تنظ کار را انجام نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر اقبال از یوسف آلا حرکت
و عزیمت ارض اقدس کرده ایشان هم متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان بارض فیض رسان برده
امر معهود را صورت دهند و کارکنان آن دولت الغرض انکه شاید از خارج احکام ولایات
که در تقدمه خبوشان از ایشان استمداد کرده لیکن بمدد نرسیده انکار از کمال دامن بوده را برای شاه
طهماسب که آغوش تماشایش خمیازه کش شوق این مطلب بود صورت حصول دهند اگرچه دلاوران کار
از بسکه سرگرم رضاجوئی آن حضرت بودند برف زمستان را بستر قاقم تصور کرده از ضمیر اظهار
دل سردی نمی کردند اما چون دواب و مراکب از شدت سرما در معرض تلف بود خدیو فرزانه نیز از
مبادی کار همیشه سوکان گذاری کفه و عنان حسن مدارا با آشنا و بیگانه و جمیع خلق زمانه می بود و ملاحظه اهوی
کار و کار را حرکت و عزیمت ارض فایض البرکات که بعضی از ایشان خاصه شاه طهماسب از ورض
اقدس را اولو مسند با حضرت شاهی و اعیان آن دولت بنا را بر دافعه گذاشته راه تا مای مجود
تا مقدمه کرا یاده و اقع وارد سیدن کوکب ما بوس کشتند تبیین ایمنقاعا انکه محمد علیخان خور کام آشتی

سابق

سابق والد اصلان خان که در ایام اقتدار فتحعلیخان قاجار از دربار پادشاهی دور و از بسط قرب جوار مهجور گشته در مازندران
میبود بعد از قضیه قتل فتحعلیخان از جانب شاه طهماسب مامور شد که خزانه و اسباب سلطنت را که در مازندران
میبود باردوی شاهی نقل نمایند مشار الیه بموجب فرمان عمل و جمعی از غلامان و خانان که از شدت
از فتحعلیخان در قشلاق مازندران متواری بودند و در آن ایام در روی دل از ایام دیده آفتاب شده همراه
مشار الیه بعزم امداد اکراد آهنگ خراسان کردند بعد از ورود بکاجرم من اعمال کرایلی جیم خان حاکم
آنجا جمعیت کرده شب بر منزل شرف الدین نامی که از غلامان حکام استراباد و در ایام هرج و مرج
صاحب جمعیت و شخصیت و استعداد شده بمحمد علیخان پیوسته بود ریخته بسبب سابقه نزاع او را بقتل رسانید
روز دیگر که صبح آفتاب تیغ خونین بچهره چرخ کشید آهنگ منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان تمام
خزینه و اثاثه سلطنت را گذاشته فرار و جیم خان نیز همگی انها را بحوزه تصرف اختیار خویش در آورده
انجبر متواتر بسمع شاه طهماسب و اکراد رسید با سرکردگی در احوال ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب
از خبوشان حرکت کرده در حوالی نوروز وارد ارض اقدس شد پس حضرت ظل اللهی بعد از تجرد
از علایق جسمانیه و خواهشهای نفسانیه و اتصال بمجردات علویه و مشاهده صور غیبیه و استفاضه از
انوار قدسیه در عالم رویا دیدند که مرغابی بزرگی را از افق کویند نمودار گشته انحضرت تفنگی در دست
داشتند بجانب آن مرغابی در انداختند تا آنکه آفتی و زخمی رسید زده در بغل گرفته بعد از آن بخیمه
فائده قبایی که مخصوص آن جناب بود در آمده در برابر آن خیمه چشمه و حوضی و در میان حوض ماهی سفید بزرگی
که چهار شاخ بزرگ قوی داشت انحضرت بحاضران فرمودند که اورا بگیرند همه رفتند شوالشند کف آخر الامر
خود دست انداخته رفته آن ماهی را شکار کردند و صبح آنخواب را نزد یک حضور همایون نقل کردند شخصی

[illegible]

از حضار این شعر را خوانده: اگر در خواب بینی مرغ و ماهی * تعبیرات به بینی پادشاهی * و تعبیر این خواب حقیقت فرجام
که آینه صورت نمای حق و حی والهام است فی الحقیقه چنانکه تو بزرگترین مرغان است پادشاهی اتخذ نهال
نیز اعظم سلطنت باشد و صید این چهار شاخ سفید اشاره بر این است که ناچار این مملکت چهار پادشاه
با نحضرت تعلق باید چنانکه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بحوزه تصرف درآمد **در بیان وقایع**
قوی ئیل سال هزار و صد و سی و نه روز بیست و ششم شهر رجب که خسرو سیارگان رخت
بشهرستان حمل کشیده شاهد کل بر چمن و گلستان چمن و دامان جویبار آغاز جلوه گری کرد مهوشان دلارای لاله
و ریحان در حجله گلشن نشو و نما برخاسته و مشاطگان قوای نامیه چهره لاله رخان نسرین و یاسمن را
بغازه گری و گلگونه دلکش آراسته عندلیب شوریده حال در عشق گل شور انگیزی تیغ زبان تیز
و فاخته سوخته بال در هوای سرو سهی گوگو زنان از سبزه نوخیز سازو برگ دشنه و خنجر خونریز نموده اکراد
که سخنان ایشان مانند آب و رنگ بهار بی اعتبار بجا از آمدن تقاعد ورزیده اکراد سکنه کلات
و دره جز را بمخالفت برانگیختند و آن طایفه در حال دره جز بسر کرده لشکر نام چنگیز کحمیت
نموده آغاز شورش کردند و تا تاریخ مرو و نخجو یک ملک محمود طاغی گری بنیاد شورش درآورده پس
آن حضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین و آن طایفه پسر بی شرمی را بر
رو کشیده با ابراهیم خان از در ستیز درآمده جمعی از لشکر خان را بشور انگیزی شکر شربت تلخی چشانیده
از یکطرف کلاشر درون بارز کمانچه هر دو جا بیلا و از یکسمت محمد حسین خان زعفرانلو و شاهوردی خان
شیخانلو سلسله جمعیت را انتشار داده با جدت و استعداد بمعاونت اکراد پرداخته ابراهیم خان
در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از شنیدن این واقعه دل کند از پادشاه طهماسب آهنگ دره

جز که

بجستجوی قربانی دادی

کوشه و جمعی از قبیله جاربه مرو را سفقرا و قلعه تصرف کرده تفاله بنام ملک محمود صح

کرده در راه خبر رسید که جمعی از اکراد با کوچ و بنه روانه خبوشانند آنحضرت شاه طهماسب را در میان
مشهد و خبوشان در قلعه موسوم به سنجر و گذاشته خود بخبوشان ایلغار نموده و با آن طایفه ملاقات
گشته اگرچه براعات نوامیس ایلات متعرض اسیر زنان آن راه زنان نگشته اما تمامی اموال ایشان
و تابع اکراد نواحی خبوشان را غارت و کام ایشان از لذت اندوز مرارت ساخته و از آنجا متوجه
دره جز گشته آن طایفه را که بنیفر تنبیه بلیغ و جمعی را معروض تیغ بیدریغ ساخته تتمه تاب مقاومت
نیاورده با سرکردگان خویش راه خبوشان پیش گرفتند جمعی از دلیران عرصه ستیز در موکب
آن حضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تک و تاز کرده فوجی نیز باشاره والا برای احراق
خرمن حیات و هدم بنیان حیات ایشان شهب عزیمت ابرق تک و صرصر خیز ساخته بربنای
جان نثار آن طایفه را عرضه تادیب و تدمیر سرکرده آن جماعت را که سلیمان نام شیخانلو بود
دستگیر نموده چون از حق نعمت ملکوار آنحضرت چشم پوشیده بود بحکم والا چشمهای او را عبرة
للناظرین از حدقه برآوردند قلعه خبوشان را محاصره کردند سرکردگان از قلعه برآمده متعهد تقدیم

دوباره

امر معهود شدند آن حضرت نیز برای اتمام حجت قبول و رایت جهانکشا را بجانب ارض اقدس پرتو
انداز وصول نمودند از آنجا ابراهیم خان روانه مرو و بند سلطان مرو را شکسته تا تاریخ در مقام
طغیان بودند از پای عاجز شده قلعه مرو را سپرده در صدد اطاعت درآمدند اما اکراد خبوشان
باز از عهد نکول و راه بیشرمی را پیش گرفتند آنحضرت بفحوای لا تثنی الا فقد تلثث
سیم باره بار عزیمت را بجانب خبوشان جولان داده شاه طهماسب هر چند که در باطن طالب
این مطلب و مدعی بود نمی‌خواست اما در ظاهر بارها زرافت کرده بعد از ورود بخبوشان جمعی از مخصوصان

خوانین

بهرام خان بیات که از زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود [چون] دیدند که ازین پیر کهن نقشه موافق شعار ایشان
از پرده خفی صورت ظهور نمود متعهد گردیده خواستند که اکراد را به بهانه اصلاح بمیان سپاه آنحضرت
داخل کرده باین وسیله کاری از پیش برند اکراد هرچند ایشان را در دوستی خود صادق و با آنحضرت منافق
میدانستند اما جرات بقبول این امر نکردند که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان بمعسکر نصرت اثر
درین باده سبقت گزین گشته قضیه برعکس نتیجه بخشد بهرام خان و یاران او چون تدبیر را در مزاج اکراد
بی اثر و سخن تهدید آمیز دیدند حضرت شاهی را بجانب نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه
پای غرورش در راه بیراهی تیزرو و پیک خیالش در نشیب و فراز وادی اختلال در تک و دو بود
چون صورت حال را چنین دیدند قدم سعی افسرده و رنج خود را بیهوده یافت از جناب نادری
عذرخواه گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت ظل اللهی [illegible] همت بعزم تنبیه اکراد
بسته قلعه را محاصره کرده محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطایفه شادلو و قراچورلو که مرد
شمشیرزن و جبار در صف شکن ایشان بودند اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از آن
جماعت بامداد محصورین توسن تهور برانگیختند اهل قلعه نیز پای جلادت بمیدان نهاده از قلعه برآمدند
و حضرت ظل اللهی که فتح و ظفر همیشه دو اسپه در رکابش روان و تهمتن اقبالش در معرکه رزم
اژدر دمان دوال است اولا با قلعه‌گیان گرم ستیز گشته ایشان را پی سپر وادی گریز ساخت و بعد از آن
متوجه اکراد بیرون شده قلب جمعیت ایشان را بحمله زهره شکاف از هم دریده جمعی از ایشان را به
فنا بیک تندرو تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند باز گردانید بعضی بطریق عدم روان و جمعی را
بجانب فرار شتابان ساخت جمعی از آن جماعت را که گرفتار [بلا] قید شده بودند آورده در دور

خوانین

خبوشان بسیاه چال انداخت اکراد چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از در استیمان درآمده بخدمت والا
فایض شده استدعای انصراف موکب مسعود بجانب مشهد و تعهد [انجام] امر معهود کردند پس آن حضرت
گرفتاران را برعایت راه و رسم ایلچی مرخص و محمد حسین خان حاکم خبوشان را با ولد شاهوردی خان و
سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه
نیشابور و کسی برای تمشیت این امر برونق ضابطه و قانون بمشهد مقدس از خبوشان فرستاده بعد از
دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده در اثنا که محال کشان بموج مقصود وارد خبوشان
و از آنجا تا مطلوب را به نسبت حصول رسانیدند اگرچه درچنین روز تا محمد ظهر که از عروسان دلارای
اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال جلوه آرای خلوت سرای بیان گشته در پرده اجمال مینماید که [illegible]
از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگاریست اما چون مقدمه مواصلت با ما [illegible] و بعد از آن
این وصلت که چهره دلپذیرش غازه آرایش و بنیغ برزمین گزیده پیرایش بوده از مسببات ابد دولت
امید پیوند شمرده میشد بسر انگشت قلم نقاب خفی از چهره امید گشوده همانا حکمت بالغه الهی مقتضی آن
بود که بوسیله این وصلت تولید تاج دولت و نگین سرایر قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان
افشار و اکراد که اعظم ملوک بعد از خود آنها بر عجز خود اقرار و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته طریق
خدمت اختیار نمایند و الا قابلیت این باده چنان باده قابلیه نبود که تولید این همه فساد و خونریزی وارث
نزاع و فتنه انگیزی کند ذلک تقدیر العزیز العلیم

در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق باشاره حضرت قهرمان قهر خدیو آفاق و زمان ناله دوران

در خلال این احوال بوضوح پیوست که نامبرده که در مرو بنام ملک محمود نقاره عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط [کرده]

ملک محمود در جزو هر روزه نوشتجات با ایشان نوشته آن طایفه را تحریک بفساد مینماید چنین در صدد تنبیه ایشان
نیز چنانکه مذکور شد ارقام مطاعه از جانب شاه والاجاه مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور یافت مخفی داشته
خاطر انور از این رهگذر غبار آلود کلفت می‌بود در این وقت که بروز این خیانت ضمیمه افعال سابقه گردیده
افنای او را بر ابقا راجح آمد محمد خان چوله بامر همایون او را بقصاص خون محمد بیگ بن بابی حواله کرد از کشتن
تیغ بیداد ملک بود با ملک اسحق بیاسار سانیدند و ملک محمد عطا که برادر کوچک ملک بود به نیشابور نزد
پسر اعیان بیات فرستاده او نیز مومی الیه را بعوض خون قطعلی برادر خود عرضه تیغ انتقام گردانید
بیت هر سری شایسته تاج بزرگی کی بود * گر نسازی با قضا سر در سر سودا کنی * بعد از قتل ایشان
ملک اسد الله خان حاکم سابق سیستان را که در آن اوان از سیستان بحضرت والا آمده بود با اولاد
و اقارب و منسوبان ملک مرخص و روانه ملک خود ساختند در بیان نهضت موکب والا بحدود قاین
بعزم تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ سنگان در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض فیض
بخشا حسین سلطان که از نقبای سیستان در حدود قاین می‌بود باعتبار انتساب بملک محمود سیستانی و اغوای
وساوس شیطانی آغاز فتنه جنبانی کرده کسی که از جانب آنحضرت در آن ولایت می‌بود از شهر و دیار ایشان را
بیرون کرده حضرت ظل الهی جمعی را به تنبیه او مامور ساخته کاری پیش نرفته چون تنبیه افاغنه سنگان
خاف نیز منظور نظر والا بود در هفدهم ذیحجه سال هزار و صد و سی و نه ۱۱۳۹ سطوت قرین بمرافقت شاه
والاجاه با هشت هزار نفر از سربازان معرکه جانستان بهمعنانی تایید یزدانی از ارض اقدس نهضت
و بمجرد وصول آوازه توجه موکب همایون بآن سمت زلزال در بنیاد حال انجماعت راه یافته ملک کلبعلی
ولد ملک محمود با ملک لطفعلی برادرزاده او و نقبای سیستان که در آن سنگان بودند فرار کرده باصفهان رفته باشرف
بجهو

اسفدین خالی

علیحده بر بسته و کمر ملازمت او بسته و حسین سلطان در قلعه تحصن جسته بعد از ورود رایات نصرت آیات
در مقام ندامت و بندگی و صدور عجز و شرمندگی درآمده اعتذار شرمساری قبول یافت بعد از انتظام مهام
آن سرزمین بالکرکه رکنین بجانب سنگان نهضت کرده سه روز در قریه اسفندین مخیم سرادق عز و تمکین
گشته روز رابع بترتیب قراولچی و انضباط لشکر نصرت و تعیین ساقه و جرانغار و آرایش طرح و الغار
پرداخته وارد هرون آباد و بسبب آنکه ایلغار بیابان نزدیک گردیده لوم بود توپخانه در یک نشست پس آنحضرت با جمعی
از دلیران شترهای کره کوهان برداشته خود بر شتر مانند مهر بر تخت سپهر سوار گشته و آستین عزم
و پای همت بر زده گاهی سواره و گاهی پیاده بکشیدن توپخانه پرداختند در شدت صیف که
آب جز بدم سیف یافت نمیشد آنهم نصیب اعدا بود یک شبانه روز در آن بیابان زحمت توپخانه را کشیدند
و در دوم صفر نزول اجلال به بهادرین واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه بهادرین ساکن و چند روز بود
که علم فیروزی آثار در انتظار مصالحه که افاغنه از راه کید اظهار میکردند تعلل و تحاشی از قتال با آن گروه
پیمان گسل بودند همت والای ظل اللهی بدفع آن طائفه پرداخته آن جماعت عجز خود را در معرض ملاحظه
از راه خدعه از قلعه برآمده عهد کردند که سرکرده ایشان رفته افاغنه قلعه نیاز آباد را مطمئن خاطر در
رکاب اقدس حاضر ساخته قلعه را بتصرف جنود قاهره دهند بعد از استقرار این عهد سرکرده مزبور
بقلعه نیاز آباد رفته و از عهد خود باز گشته بازگشتن آنحضرت نیز بهادرین را بسبب خلف وعده
از تیغ گذرانیده اهل و عیال ایشان را بمعرض نهب درآوردند و رعایای آن محال را که با افاغنه اتفاق ورزیده
بودند امان داده از مواخذه ایشان بچند سیورسات و توپکشی اکتفا کردند و بعضی از قلعه جات اظهار
اطاعت نموده کلانتر سنگان از دادن سیورسات تمرد ورزیده کس نزد افاغنه باخرز و کوسویه جوریان

فرستاده استمداد نمود پس از قضا اتفاقی عجز نفاد یافت که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از ارض [illegible] تا کتف
از راه بالا خوف بر سر قلعهٔ سغناق برده قلعه را محصور و منتظر ورود موکب والا و طلیعهٔ نصرت لوا باشند
و رایات همایون در چهاردهم ماه مذکور آمده قلعه را محصور و محاط سپاه منصور ساخته از طرفین احاطه
توپ و تفنگ همقدم ساز عرصهٔ جنگ شدند سانحهٔ عجیبه که در آن روز اتفاق افتاد اینکه در حینی
که توپچیان بامر والا گرم پر کردن و انداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بودند حضرت ظل اللهی بر سر
توپخانه آمده محاذی دهن توپ ایستاده متوجه تعلیم توپچیان گشتند در آن اثنا که توپچی توپ را
خالی کرده دوباره مشغول پر کردن او شدند آنحضرت باظهار الهام غیبی عزم مراجعت کرده همینکه پنج
شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند ناگاه توپ از حرارت درون در گرفته شراره شرارت
افروخت و سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر از توپچیان و ملازمان مردم را که در آنجا بودند طعمهٔ صاعقهٔ
فنا سوختند اگرچه وقوع این حادثه ملال‌افزای خاطرها گردید اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس
که با برجای جهان ترکتاز و ضمیر منیر شان لنگر البرز تمکین دریای تحمل بوده بصرصر انگیز ریاح نوائب
و لطمهٔ خیز امواج حوادث از جا در نمی‌آید ظهور این امر باعث اخراق کوکب مجسم [illegible] محمول ساختند
هنگام شام که چرخ مجمر مهر از معرکه سپهر رو به منزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه بطلایه داری
معسکر نجوم فلک رایت ضیا برافراشت طلایه داران بپاسبانی لشکر و حراست اطراف قلعه پرداخته
مانند دیدهٔ انجم اختر از نگهبانی نیاسودند تا طلوع صبح از شب تا قبه توپ و تفنگ قلعه سغناق
نمونهٔ قلعهٔ ذات البروج سپهر بود و از شرارهٔ آسمان سوز بارق باد لمع ضرزن فضای هامون عرصهٔ
مرغ برین نمود و آتش گلولهٔ توپهای صف شکن برج و بارهٔ حصار رخنه افکن گشته روز دیگر

باز

باز بهمین نهج توپهای صاعقه‌بار آتش افروز خرمن هستی مردودان می‌بود تا اینکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل
قلعه‌گیان تزلزل یافته یک طرف برج فرو ریخت دلیران میدان نبرد یورش برده شیرحاجی را متصرف گردیدند
افاغنه بعد [illegible] استیمان درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر کمر بر کمر دین افکنده از
قلعه افق برآمد کلانتر سغناق شیر [illegible] استیمان بکار کردن ساخته و دست در دامن ندامت زده تقبل
دادن سیورسات و سپردن قلعه گشته بقلعه برگشت و دوباره سرکشی بنیاد نهاد و [illegible] آتش قهر و حرمان
زمان شعله‌ور گشته جیش انجم حشر بفرمان آن سرور قلعه را در میان گرفته مشغول ستیز شدند در
شب هشتم ماه مزبور قلعه بتصرف درآمده مردان و زنان ایشان عرضهٔ قتل و اسیر شدند و آن
سرزمین لگدکوب جنود ظفر نشان و اموال و اسباب قلعه حمل مطایای کوه توان گشت بعد از آنکه کار
قلعه‌گیان ساخته و قلعه از متنفس پرداخته شد خبر از مستحفظان قزانه باخرز رسید که هفت هشت هزار
نفر از افاغنهٔ هرات بنجات سغناقیان شتافته تا بیاد گشته‌اند کوکبهٔ والا نیز بعزم مقابله ایشان
و خواف را که بفرسخی سغناق واقع و قلعهٔ محکم و مکان مستحکم بود جهت قرار داده بعنادل کل
بنای مستقرا برای هر فرقه و گروهی منزل و مکان مقرر نمودند روز دیگر افاغنه که بجنگ ترکان
دلیر بودند در کمال دلیری وارد دو فرسخی اردوی همایون گشته غافل از اینکه — بیت
کره شرارات در کردش بوش * لیک بو شرارت در فضای ملک * چون چشم مردم ایران عموما
از افاغنه هراسان و اول جنگ افغانها با سپاه خراسان بود حضرت ظل اللهی که واقعه روزگار
و عیار سنج نقد حالات لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون مصلحت ندانسته متوجه شده
که آهسته آهسته غازیان را بولیمه خوردن طعمهٔ خصم افکنی و تدریج تنفرت دلهای مشتاق ایشان را بود رخنه بعد از

اگر ایشان را دلیر و در عرصه دشمن شکاری شیرگیر سازند رخصت میدان جنگ دهند لهذا لشکر بازا
امر فرمودند که در همان لشکرگاه خود سازی روبه تیر و تفنگ دست بازی میکرده باشند تا رفته رفته
جری و بعد از خود آزمائی در جنگ میدان کارفرمای تیغ دلاوری شوند پس آن حضرت بعد از ترتیب
ضابطه لشکر و استحکام سنگر با پانصد نفر از دلیران کار آزموده سواره و در تیر رس معسکر نصرت
اثر به نسیم حمله باد پای خاک نورد و آتش افروز نایره جنگ و پیکار گشته هر چند غازیان به تماشای
میدان از جا در آمدند خدیو تهمتن رزم باقتضای روبه حزم عنان داری توسن عزم ایشان کرده
سپاهیانه با آن گروه آغاز دست برد و ضرب و تفنگ زد و خورد نموده جمعی کثیر از افاغنه را سر افکنده
شمشیر حرب و دلوای ظفر را بخون ایشان خضیب کردند القصه تا چهار روز بهمین منوال معرکه جدال و قتال
آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از اینطرف بر وجه خواسته بعمل آمده در شب چهارم که سیاه خیمه
نشینان در معرکه سپهر از دایره هاله سپر انداخت و احشام نجوم از دشت فلک هجوم کرد افاغنه
حرب را بهرب بدل ساخته بجانب هرات برگشتند آن حضرت نیز تعاقب را مقرون بصلاح ندیده
حرکت بر سر هرات را بوقت دیگر محول و موقوف و عنان اشهب عنبرین سار را بجانب ارض اقدس
معطوف ساختند

در بیان وقایع پیچی ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل

داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت انجمن آرای شوکت نهفتی میکرد در روز هفتم شهر شعبان در ملک حمل از سحاب
بهاری افشا صولت یکتا نمود با تیغ شعشعه و رمح وسنان اشعه مخیم افکن لشکر شتا پرداخت چنین
جهانگیر بهار که منشور غلبش از دیوان قضا در حیطه غبرا امضا یافته بود دوباره بر بارگاه حکمرانی
نشسته فساد پیشه کانون دی را از دار الملک چمن براندند سپهدار بلند مقدار جار زبانها زور بازوی فتح و

قوه نا

نامیه بر ممالک گلزار دست یافته مبسوط الید گشت حکم کاملی آتشین و بفرمان هوای فروردین چون آب بر خاک
جاری شد مجلس تجدید آراسته گشته لوازم جشن با تشییع نصرت و تائید بتقدیم رسانید چون از دیوان یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بزوال دولت صفویه تصدیق و بطلان آن نگاشته کلک
تقدیر شده بود روز بروز امور چند از مکمن غیب جلوه بروز میکرد که عقل صاحب رای مستقیم از ابجز
اسباب تقیع آن دولت قرار نمیداد مجملا از آن احوال اینکه ارکان دولت پادشاه والاجاه سبک مغزان
با کران جاه و سخت دلیران پست رای جمع کرده بتقریبات اسباب شکست بر آن دولت والا
درست میکردند آنچه منافی مصلحت بود بجلوه گاه ظهور می آوردند با وصف اینکه عساکر رو بهیشان
قدم از چهار دیوار دولت بیرون نمی گذاشت بیک جهان گرد فوت طامعه را در چهار حد جهان بوجه
زن و جا و بها اشتهار در طلب چلپ منافع شخصه هر کوچه برزن ساخته بسنگ رسوائی و هرزه
درائی حلقه کوب در دست و دشمن می بودند آنحضرت بنا بر رضا جوئی خاطر پادشاه همه وقت مراعات
حال ایشان و منع مفسدان و بد اندیشان نموده بگفتار نرم تالیف دلهای درشت آن نفاق کیشان
میکرد مقصود اینکه آن طایفه دست بد دخل از گریبان حال ولایت کوتاه سازند تا آن حضرت با تمام
کار افاغنه هرات و اصفهان پردازد و بعد از آن این اقتدار و حکمرانی با ایشان ارزانی باشد چون ذات
آن جماعت بسرشته غرض و ترک عادت موجب مرض بود از عین زیان کاری چشم از طمع و منظور
خود نمی پوشیدند و کار دشمن از آنکه گذاشته در اختلال کار آن دولت نادره میکوشیدند القصه
شاه والاجاه در باب توجه موکب جهان گشا بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تاکید و الحاح شدید نموده
آن حضرت هر چند در باب این گفتگوها اقامه معاذیر و بیان موانع و محاذیر کرده میفرمودند که شل ابدا

[illegible]

هرات دشمن قوی را در این نزدیکی گذاشتن و رایت عزیمت بدفع دشمن دور افراشتن از روی حزم و مقتضای
استقامت رای و عزم نیست اول به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از آن کار سفر اصفهان باید ساخت
شاه طهماسب از خوف ناشی از بهانه در دفع الوقت مبالغت و اصرار از حد می‌برد تا آنکه فیما بین چنین مقرر شد که آن
حضرت از ارض اقدس و شاه والاجاه از مشهد به جانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده در آنجا سلک اجتماع را
منعقد ساخته باستعداد تمام متوجه هرات شوند پس هر دو وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل اللهی
بتنبیه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبهٔ والا در شرف نهضت در آمد اعیان دولت شاهی نغمهٔ دیگر طنبور افزوده
زبانه تازه ساز کردند و از دایرهٔ سواهش خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران نموده با خود مقرر ساختند
که انجام کار هرات و امور خراسان بر ذمهٔ خدیو سپهسالار بوده محمد علی خان ولد اصلان خان نایب السلطنه
و سردار عراق و آذربایجان باشد و بحضرت ظل اللهی پیغام فرستادند بنحوی که تعهد کرده‌اند متوجه هرات
شوند و خود بقصد مازندران روانه سبزوار شدند پس خدیو سپهسالار از راه خواف و باخرز عازم هرات گشته
با بیرق لوای فلک مسیر چند منزل را رشک منازل غیر ساخت اعیان دولت شاهی شروع با اغلال کار مازندران
و دور و نزدیک را از خود هراسان کرده از آن جمله با اهالی بیگناه آن حدود خصوصا بکسان و منسوبان
جمعی که ملتزمان معسکر نصرت اثر در موکب والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست تطاول دراز
کرده خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آن حضرت اندازند آن حضرت چون رخ کار
چنین دیدند عزیمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشته امنای دولت باز
از حرکات ناصواب خود متقاعد نگشته بر سر قلعهٔ کهنه مشکان که ما بین سبزوار و نیشابور واقع و بکنبازی
طایفهٔ افغانی بغایری اختصاص داشت حرکت کردند توضیح این بیان آنکه چون طایفهٔ افغانی بغایری سکنهٔ آن

قلعه

قلعه سمت هواخواهی بحضرت ظل اللهی داشتند و کارگذاران سرکار شاهی بتفریق و استیصال این نوع طوایف
همت ناقص می‌گماشتند بتحریک بعضی از اعیان فلک آن طایفه توهم ازمن صبا العین ضمیر ساخته جمعی که همراه داشتند از سبزوار
بر سر آن طایفه ایلغار و قلعه را تصرف کرده به نهب اموال و اسیر قلعگیان پرداختند در خلال آن حال بعرض
والا رسید که موسی داکی که از رؤسای ملا هرات بود با جمعی از افاغنه تاخت ناحیه بیارجمند آورده حضرت
ظل اللهی فی الفور بقصد سد راه آن طایفه تحریک لوای منصور کرده بعد از ورود بقدمگاه نیشابور خبر قلعه کهنه
مشکان مسموع سمع خدیو جهان گشته بشاه والاجاه نوشتند که مقصود ایشان تنبیه بغایری بود بر وجه اکمل
بعمل آمده چون همیشه تمنای تنبیه افاغنه داشتند حال آن طایفه در پای خود علم افتاده و بنیان معمورهٔ مملکت را
نهاده‌اند در قلعهٔ کهنه مشکان کاری باقی نمانده حشمت خود را برداشته بسبزوار بیایند که سر راه بر موسی
گرفته شود شاه طهماسب در جواب نوشت که شما بکهنه مشکان بیایید که آب نیست و ما بسبزوار نمی‌آییم
که غله و ذخیره نیست مع هذا اعیان آن دولت از عواقب خبر شان تجربه اندوز نگشته همان معامله سابق را
پیش گرفته مجددا بتمامی ولایات خراسان احکام نوشته فرستادند که آنحضرت را از جمیع جهات
مسلوب الاختیار دانند آن حضرت چون از کلمات خود و این جوابها استشمام رایحهٔ نفاق کرده
دیدند **بیت** هر دم از این باغ بری می‌رسد ❊ تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد ❊ فی الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان را
بتجویز شان فرستاد که مشغول ضبط قلعه بوده اگر از اکراد احدی خواهد که باردوی شاهی باعانت شاهوردی خان
آید به ممانعت پردازد و خود بتعجیل تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته از آنجا باز از راه خیر
خواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که ستیزه با رعایای شان سلاطین نیست از تقصیر آن طایفه درگذرند چون
جوابها بر روش صواب بنا نهاده روانه کهنه مشکان گشته وقتی بسر وقت مدعا رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز

کشتی آنها نیز بخود جلدی را نخورده بر ساحة بعجزه قلعه کرم تنبر داور نشده بودند اعیان دولت در قلعه را بر روی خویش
بسته در صدد ممانعت درآمدند حضرت ظل اللهی کسی بقلعه فرستاده علت منع را استفسار و (ارباب) برای گشودن
درب قلعه تا عصر آن روز چشم براه انتظار نشستند چون کار از مدارا تنجک گذشت توپ بر حصار رو داشته
بسته بعد از آنکه سفیر گلوله باواز بلند پیغام جنگ بگوش آن طایفه نافرمان رسانید ایشان نیز
بهیات مجموعی از قلعه برآمده پشت بدیوار قلعه آغاز شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ کرده اعلیحضرت
شاهی بعد از کر و فر که چند بجانب ایشان بست و سردار کردن فوارد قوی دست دیدند میان آن جمعیت
اسب اعتذار برانگیخته بحضرت ظل اللهی پیوست و شرط کرد که منبعد از عهد مرضا و قت کمل و از
رضای خاطر اقدس عدول نورزند اما در اثنای حیث و بحث (حیص و بیص) که حضرت ظل اللهی را ملاقات میکرد خفیه
در سراب مهر خود را از بغل برآورده به محمد علیخان تسلیم و او را برسم نیابت سلطنت مأمور بعراق کرده غلامان
و محرمان را باطاعت او ترغیب و تاکید نموده شاهوردی خان شیخانلو که محرک این مفاسد و در صدد حالات
فاسد بود فرار کرده حضرت ظل اللهی شاه والاجاه را باعزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام و در بستر
آسایش آرام دادند اما امرا و اعیان را با محمد علیخان از حضور او دور ساخته بهان شب جمعی از غلامان
و مقربان پادشاهی بعزم فتنه انگیزی گریخته بجانب مازندران رفتند آن حضرت چون بعجز و عدم حضور
و غیبت آن طایفه را مساوی میدانستند مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود روز دیگر شاه طهماسب را
باتفاق چراغ بیک افشار با جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس نموده خود در سر راه موسی تا محولات الملغار
نموده و در اینجا خبر رسید که موسی بیار حسند ر آتاخته دو روز بیشتر از میانه قاین و محولات گذشته بهرات
رفته لهذا موکب والا نیز مراجعت و در حین انصراف وارد حوالی قلعه فیض آباد که متعلق بمیرزا مهدی کلانتر خلیلی بود

کشته

کشته کلانتر مزبور در قلعه را بسته و در دادن سیورسات باب تمرد گشوده پس غازیان بامر آنحضرت
کنگرهاش شهرها مانند هلال دربند اشاره خم ابروی او بیت هجوم آور شده قلعه را متصرف و کلانتر را سیاست
کردند و از آنجا مشهد مقدس مستقر کوکبه ظفر کردید باز پادشاه فلک جاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساختند

در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با کراد و ترکمان در محل موسوم بکربه خان

چون بعضی از فتنه جویان هنگامه طلب طالب فرصت بودند که محرک ماده فساد و رخنه گر بنیان دولت
خداداد شوند از آن جمله ترکمانیه تکه و یموت و سالور بودند که مابین دورون و استراباد و نواحی دشت تکنی
داشتند و بعد از وقوع این وقایع همه روزه بست جهین و دورون آغاز دست درازی میکردند همای همایون
فال لوای نصرت اشتمال موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه در جناح حرکت درآمده فرمان والا بعز نفاذ
پیوست که اکراد چمشگزک و قراچورلو هم درین سفر ظفر اثر در معسکر انجم حشر حاضر شوند از طایفه مزبور حسب
اکراد قراچورلو بتحریک محمدحسین خان حاکم چمشگزک سر از اطاعت باز زده با رؤسای اکراد در سمت مانه
و سملقان در موضع مشهور بکربه خان بعزم فساد جمعیت کامل کردند چون موکب والا متوجه سمت دورون
و جهین بود ظهیرالدوله ابراهیم خان برادر رحیم خان حاکم کرایلی و قشون موفور به تنبیه آن جماعت مامور ساختند
و خود از راه کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه روانه شدند در موضع مزبور فیمابین ابراهیم خان و اکراد محاربه
قوی دست داده اولا اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که دلیران نجم آشام
بمعسکر خود برگشتند طایفه اکراد متعاقب ایشان هجوم آور گشته جنگ در پیوستند این دفعه لشکر ابراهیم خان
پای قرار از جا رفته شکست فاحش راه یافته قریب پنجهزار نفر از غازیان در آن معرکه معرض تلف درآمدند
و ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار مشهور بقلعه یوزباشی رسانیده متحصن شد و رحیم خان و سرکردگان دیگر از

خارج قلعه هزیمت و بنهای خود عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از سه چهار روز در ظلمت شب که قلعه را از
آشفته حالان است از جانب قلعه نزدیک بجانب قلعه داران شتافت و در خلال آن حال رایات نصرت آیات
تا بالخان علی که در دشت قبچاق واقع است رفته از قتل و غارت ترکمانیه و اشرار آن سمت فراغت و انصراف
یافته بود در عرض راه این خبر بسمع جهاندار جهان داور رسید با وصف آنکه حدود و ماده و سلقان و درون
مشتمل بر کوهستانات سپهر نمون در برف و امطار مسدود کرده تردد سواره و پیاده دشوار بود آنقرلق را
از راه نسا و ابیورد روانه ارض اقدس و خود با شاه والاجاه از راه چکا کرانه بسرکار دالمغان همه جا باد کاز را
شکستن و کوبیدن برف معبر ساخته براز ها ی ایشان بصعوبت تمام طی کرده وارد سلقان و درمه خان گشته
ابراهیم خان با بقیه لشکر شتر از قلعه دار عازم خدمت خدیو گردون فراز و از روی خجالت جبهه سای زمین نیاز
شدند چون از بادرود الاکه سوند پرداز محمد حسین خان فساد ضمیر بظهور آمده بود بنابر انتظام ضوابط ریاست مقتضای
قوانین سیاست امر والا بضبط و تسخیر هر دو حصار گشته اکراد نیز در حصون حصار اصرار ورزیده تا چند روز هر روز
از قلاع خود بالمله آتش جنگ می افروختند و از آن جمله سوار خسران چیزی نمانده تا آنکه جمعی از ایشان
بقتل رسیدند ناچار شهود حضرت دچار گری و شفقت اطاعت و فرمان بر گشته عهد کردند که بعد از انصراف
موکب والا تمامی سرکردگان برسم گروگان جیده روانه ارض اقدس گردند آنحضرت نیز بدین قول اسند عا ملحوظ داشته
ارض اقدس نهضت کرده در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان را از جسر خلق ساختند و تمامی سعادت
اکراد بر طبق تعهد کوچ خود را استعاف بره در مشهد مقدس اقامت و در مقام اجلال و انقیاد قبول ثبات
و استقامت کردند و از انجا رحیم خان کرایلی را بدرگاه معلی طلب فرموده بایالت استراباد قایض و سرافراز ساختند

ذکر شورش استراباد و نهضت حضرت ظل اللهی

بیان

و سقناقات

بیان شکست و کشته شدن ذوالفقارخان به تیغ خداوند قهر و امان

سابقا سمت تحریر یافت که از روزیکه مقدمه کهنه مشکان واقع شد شاه والاجاه در خفیه مهر خود را از بغل در آورده
آویزه گردن اختیار محمدعلی خان ساخته محمدعلی خان نیز با فوج غلامان و خادمان شاهی که صاحب سطوت
ظل اللهی حرب طلوع و منع در پیش راه ایشان گذاشته بود وارد بسطام گشته ذوالفقارخان نیز عم خود را
به نیابت مازندران تعیین و از انجا وارد استراباد گشت و بعد از چند روز چون کار استراباد با اختلال
انضمام به نزاع و فساد انجامید مهم ادوران ولایت رونق نیافت ایالت را با محمد قلیخان قاجار تفویض
کرده بجانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کرایلی که از جانب ظل اللهی بایالت استراباد
منصوب گشته بود وارد استراباد و محمد قلیخان عازم فرار و چون پی و اتباع گشته نزد جمعی از قاجاریه را
با خود متفق ساخته مراجعت و چون در میان شهر خبر یکی از اهل فساد نزاع گشته و کار بجائی
رسیده بود اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته به نهب اموال و قتل نفوس و احراق
بیوت یکدیگر می پرداختند رحیم خان با رشادت بند کرده عازم کرایلی و انه قلیخان داخل استراباد
گشته کس روانه مازندران و ذوالفقارخان را که باره عده کار خود میدانست با مدد خواسته آن بی جمعیت
نام آمده دست تعدی چه در روز و یک گشاد بعد از چندی رسیده بیخ هوس الات کریان کمر خاطر
ذوالفقارخان گشته چون محمد قلیخان را مقتل مدعا میدانست او را گرفته گوسفندوار مذبوح ساخت و در
ولایت بحرکات مذبوح پرداخت بعد از آنکه این اخبار بسمع خدیو کامگار رسید بعزم قلع آن مایه
فساد با جنیبه باد بسرعت برق و تندی رعد عازم استراباد گشته چون آوازه توجه موکب همایون سامعه
ذوالفقارخان را اکر شنانت داد چنانچه آب بال بندان میدان لاف دعوی فروشان بهمایه گذشت نو کجا

بازار

از راه پسر باو انداخت و خود بعزم استقبال پیش آمده اما از خارج شهر قیقاج انداز سهم و صلابت گشته راه ارگ
گران [illegible] را [illegible] ساخت و بعد از ورود موکب جهان کشا به بسطام که خبر فرار او بعرض والا رسید کس
برای آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون دران اوان ترکمانیه یموت
ساکن دشت قبچاق اظهار بغی و نفاق میکردند تنبیه ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد
کرده خود از راه دهنه کفشگیری موکب ایلغار را تیز تک [illegible] در گنبذ [illegible] بسطام [illegible] فوجی از آن
گروه بد رگ را عرضه [illegible] ساخته وارد استراباد شدند و بعد از پنج شش روز موکب شاهی نیز [illegible] وارد
شده آن حضرت متوجه مازندران و شاه طهماسب در اشرف متوقف ساخته خود با جیوش بحر خروش
عازم بار فروش گشته محمد علی بیگ که آوازه توجه موکب منصور اندیشه مند و بسمت آمل رفته بود [illegible]
آن حضرت مستظهر گشته باز آمد و ذو الفقار خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علی بیگ شتافته [illegible]
و فرار [illegible] لاریجان فرستاده بود و چون مقرر شده بود که حکام و [illegible] گیلان راه فرار بران خیره سر [illegible]
مسدود نمایند ناچار [illegible] گریز را البته یافت و در غربت [illegible] با جمعیت خود بصولت شیر و جرئت
[illegible] شتافت هر چند که درباره او عفو و اغماض [illegible] لیکن او کم عقلی [illegible] سر
باد غرور را از دماغ بدر نکرده با جمعیت اطراف در کمال [illegible] عزم آمدن کرد در حین ورود [illegible]
و انداختن تفنگ و زنبورک پرداخت و طنطنه شوکت [illegible] دو روز [illegible] ساخت چون [illegible]
از رتبه ادب [illegible] جلوه [illegible] ظهور بود بعد از ورود به پیشگاه حضور [illegible] او که هوای
سرگرانی در سر داشت از بار سر سبکبار ساخته [illegible] و در این تصرف [illegible] بود [illegible]
[illegible] آن سمت فوجی را بسرکردگی محمد زمان خان شاملو بمحافظت راه [illegible] تعیین [illegible]

[illegible]

گیلانات که در تصرف روسیه بود مامور و مقرر ساختند که با اتفاق [illegible] زیاد اوغلی [illegible] ولایت مازندران
بمحافظت حدود گیلان بپردازند چون عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه گران
فتنه جو را از عرصه دولت زایل و از نظام مهام خراسان و مازندران فراغ حاصل کردند ایلچی بطلب
گیلانات بدولت روسیه فرستاده و رحیم خان را در ایالت استراباد تمکین داده امر فرمودند که با سپاه استراباد
و کرایلی در ابتدای نوروز به موکب فیروزی ملحق شوند و چون حرم محترم شاهی در ساری میبودند تدارکات لایق
بجهه سرکار خاصه و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده پادشاه را در مازندران گذاشتند که متعاقب [illegible] بعزم
سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گردند پس [illegible] بجانب خراسان کرده ترکمانیه را از راه [illegible]
و خبوشان روانه و خود از آنجا [illegible] بایلغار ارض اقدس را مقر کوکبه منصور ساختند متعاقب اعلیحضرت
شاهی و بعد از آن رحیم خان با قشون مامور در ارض اقدس بان حضرت پیوستند

در بیان وقایع

تخاقوی ئیل سال هزار و صد و چهل یک در هجدهم شهر شعبان المعظم نقل کوکبه نیر اعظم به منزل
حمل گشته خدیو بهار سبزه و برگ یساق گلزار کرده و [illegible] از [illegible] و از بار [illegible]
دختر سرو برآراست و سپاه شکوفه را [illegible] لشکر آرائی [illegible] نموده لوای جهان آرای لاله از سر [illegible]
یلان قوی شاخ اشجار را از دوحه اغصان تیر و سنان تیز نمودند و چهره دستان خیار را از اوراق
[illegible] خصم افکنی گشودند لاله سپر سیاه بر دوش افکند و گلبن عمود غنچه بر دست گرفت نرگس [illegible]
شاخسار تیر و کمان برداشتند و نیزه داران درختان سنانهای مشکین کلاله افراشتند [illegible] پوش
[illegible] گلولهای قطره [illegible] برگ [illegible] بخشید و آتش باران برق توپهای رعد آسا [illegible]
و جنود فروردین باد پایان نسیم را [illegible] لشکر بهمن [illegible] گلزار را که از انقلاب زمان مقام افغان زاغ

[illegible]

و رغن گشته بود از اضداد و بیگانه پرداخته متن نغمه سرایان قمری و عندلیب ساخته شد و معموره چمن بنازکی با بحث سلطان بهار
و مقر قزلباشیه گل گردیده مجلس جشن و عیش با سران لشکر و عظمای جیش آراسته گشته بعد از ایام سور و سرور
به تهیه اسباب سفر و دفع خصم خیره سر پرداختند و هر یک از دلاوران عرصه کین را بعطای نقود و
و سلاح و اخور گنجایش بهره مند نوازش و نجات بخش ساختند **در تتمیم ذکر احوال طایفه ابدالی و تبیین مقدمات ایشان**

ابیوردی

مجملی از احوال افاغنه ابدالی هرات که در صدر کتاب نگارش یافت در محرم سال هزار و صد و سی و پنج که محمود
غلجه بر اصفهان مستولی شد محمد خان افغان که در آن عهد حاکم هرات بود به هوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار
ماه قلعه را بمحاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته رایت عزیمت بجانب سر ساخت و بعد از
ورود او بهرات افاغنه ابدالی شوریده ذو الفقار خان ولد زمان خان را از فراه کشیده آورده در هرات حاکم ساختند
و در سال هزار و صد و سی و هفت مطابق [illegible] ملتان [illegible] خان ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در
هرات بقتل رسیده بود بعزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته احداث نفاق و نزاع کرد تا آنکه افاغنه ابدالی او را
مایه شر [دانسته] ذو الفقار خان را بجانب باخرز و [illegible] فراه روانه کرده الله یار خان برادر محمد خان را در
سال هزار و صد و سی و هشت از ملتان آورده بر مسند حکومت تمکین ساختند چون عبدالغنی خان کوکزایی که سمت همچشمی
ذو الفقار خان داشت از الله یار خان متوحش بود چندی مدارا و حسن سلوک کرده عاقبت پرده از روی کار
برداشت و ذو الفقار خان را از باخرز آورده رایت نفاق برافراشت شده نایره جدال اشتعال داشت
تا آنکه افاغنه دامن از اطاعت هر دو چیده ذو الفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان را بسمت ماروچاق
فرستادند هر یک قلاع و نواحی را مالک شده با حاکم و سرکرده بسر بردند و بعد از آنکه خبر توجه موکب منصور گوشزد ایشان
گشت ناچار با یکدیگر رنج کاوش و آغاز سازش نموده قرار دادند ذو الفقار خان و هرات را با الله یار خان احتیاطاً داده خود

بفراه

۴۰ و در سال ۱۱۴۱ [illegible]
آهنگ سفر هرات کرده می

تدبیر کار افاغنه رایات سعادت بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم شوال که چهار و شش روز از نوروز [illegible] بود از ارض
اقدس نهضت کرده اولکای باقرزان را که از سبزه زمردین طعنه بر چرخ فیروزه فام میزد مقر دلیران لعل خفتان
ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در رباط جام چند روز لنگر اقامت انداختند و در آن مکان
خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده قلعه فرمند آباد باخرز را محصور کرده اند آنحضرت با سه چهار هزار نفر از
دلیران معرکه کارزار بتعجیل تمام ایلغار نموده بعد از ورود باخرز معلوم شد که افاغنه برگشته اند باز ترتیب
جام مراجعت و بعد از یک لوای آسمان سا کرده در منزل کافر قلعه ترتیب قراول و تعیین طرح و هراول
دلاور ساخته و صفوف و تسویه میمنه و میسره و قول پرداختند شب که قراول ماه با دبدبه دوران روشن ضمیر انجم پرتو
بانگ سعادت مدارات بر فراز این نیلگون حصار بر آمد جمعی از سپاه کاه را بقراولی [illegible] بعد از طلیعه فجر
اعلام لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله یار خان با جمعیت تمام وارد کوسویه شده آن حضرت از اداری
امتزاج [illegible] سران ابدالی [illegible] صلاح انگیز و ایشان را با طاعت ارشاد و تحریص نموده آن جماعت
جواب را حواله بزبان شمشیر کردند روز دیگر [illegible] و غاره و مضرب خیام سپهر نمود گشته طلایه در آن
بریج صلابت و پاسبانان کیوان مهابت آن شب پاسداری لشکر [illegible] جلادت بکمر زده افاغنه آمده
دیوار [illegible] کافر قلعه را حصن [illegible] ساخته [illegible] پرداختند [illegible] مسعود از [illegible] نهضت و بسمت قلعه
بجانب کوسویه [illegible] گشته افاغنه لابد [illegible] سپه [illegible] مقابله لشکر نصرت اثر کردند [illegible]
که [illegible] ذکر [illegible] طایفه افغان بجنگ قزلباشیه دلیر [illegible] بازی [illegible] گشته بر اهل ایران استعلا [illegible]
استیلا داشتند آنحضرت [illegible] که [illegible] مهاجران غازی [illegible] بهانه با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده
بعد از [illegible] قدم میدان کین گذارند [illegible] سنان جان ستان پرده پندار از رخ کار [illegible] برداشتند

لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را حصار لشکر محیط عسکر ساخته جمعی از سواران نیزه گذار و یکه تازان عرصهٔ گیرودار در برابر

نزول همایون بعنوان طرح تعیین و بقانون سپاهگری هنگامه آرای عرصهٔ کین شدند اول افاغنه بجانب میمنه حمله

گشته پیادگان طرح بکومک میمنه درآمده جنگ در پیوست و دران اثنا فوجی دیگر دست بشمشیر بجانب میسره بیباکانه

هجوم آورده خلاف ایشان گشته خیرگی را از حد بردند پیادگان پس نشسته و از برگشتن ایشان دلیران نیز

سررشتهٔ جنگ را از دست داده نزدیک بود که وهنی رود بلکه مقارن آن آیت فتح الهی حضرت

ظل اللهی با شمشیر تیز بعرصهٔ ستیز تکاور انگیخته یکنفر از پیش تازان آن فرقه را بسنان هلاک انداخته

و آب تیغ جان سوز آتش حرارت خصم بادپیما را ساکن ساخت اگرچه از روی تحکم و شکوه نهیب

مهیب افواج پیاده را بمیدان رانده سواران افغان را از پیش برداشته اما پای ثبات آن حضرت

که سرکوب سرکشان جهان بود زخم نیزه برداشت چون شب سر دست آمده کوکبهٔ ظفر قرین

در همان مکان و افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزول کردند باعتبار اینکه آن مکان از آب دور بود

آن شب جوشش بحر خروش از بی آبی اندک بیتابی کردند و بحفر چاه آبی بر عطش افشاندند روز دیگر

که سپاه انجم از کافر قلعهٔ ظلمت لیل کوس رحیل کوفته بجانب غرب میل کرد افاغنه حرکت داده

راه کوسویه گذشته و در کمیت آب بید آب رود اردوی همایون نیز متعاقب ایشان رفته در یکطرف فرود

آمدند آن روز از هیچ طرف بجنگ اقدام نکرده اراده خاطر اقدس قرار بود که روز دیگر بعزم کوسویه

لوای ظفر افرازند صبحگاهان که از توپ زرد دهان افق کاولهٔ آتشبار مهر را از دهن درانداخت و

عرصهٔ جهان را از سیاهی سپاه ظلمت پرداخت معلوم شد که افاغنه شب توپخانه را بجا گذارده رو بنصرت

قرین آورده مهیای جنگ گشته پس آن طایفه دو دسته شده فوجی از ممر رودخانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آورده

بدستور روز پیشتر آغاز خیرگی و اظهار چیرگی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آن سمت بودند از جا برداشته

دران اثنا بازیکه تازان میدان دلاوری و طنطنه پرداز معرکهٔ سروری یعنی حضرت ظل اللهی مانند شیر غران

با شمشیر بران خود را بعقب آن گروه زده ایشان را از میان پیادگان دور و جدا کرده لیمیز الله الخبیث

من الطیب بظهور آوردند تا هنگام ظهر نایرهٔ جوان قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فال بر احوال

آن طایفه راه یافته و جمع کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته بقیة السیف رو بر تافته عیال و اطفال

خود را که در قلعهٔ جات سرراه بودند برگرفته ردیف خود ساخته تا دروازهٔ هرات عنان باز نکشیدند

و عساکر فیروزی مآثر داخل کافر قلعه و شروع بنهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده

توپخانه و نقاره خانه آن جماعت نیز بدست آمد و از منزل رباط چرخه شاه طهماسب با اغرلی و توپچی

و زنبورک بقریهٔ شاهسته روان کرده خود با توپخانه جلو از راه پل سالار عازم هرات شدند الله یارخان

و افاغنه مجدداً جیب خود را درست کرده ما بین شهر و رباط پریان تا تل نخرشیر باستقبال آمده

سفیری با عریضه مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستاده منعبد از لمحه از راه تمرد برآمده از پشت

لشکر نصرت اثر بجانب میسره میل و نقاعده انقاعده کرده و سیلاب آسا گشته تند تبت آمدند افاغنه بعد از جنگ

کشیده بهیأت مجموعی با شمشیر آتشین بکمال جلادت بعقب سپاه نصرت پناه تاخته پیادگان جلودار

آویختند و خبر بآن طایفه بجانب انجا رسید که کار از تیر و تفنگ گذشت بجنگ کارد و شمشیر رسید و از ابتدای

طلوع طلیعهٔ مهر گیتی فروز تا نیمروز بارش تیغ و خنجر دلدوز خان مان سوزی بود هزار نفر متجاوز از آن گروه

بضرب سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده تتمه با قلب آتشناک نعره زنان بجانب بادصبا شتافته

هرچند که مقام اقتضای تعاقب میکرد اما مراعات رویه حزم مانع آمده احدی رخصت یافت که تعاقب نمایند

بجانب شیران بیشه وغا افاغنه

غزل

بیشتر شدند همان رزمگاه مواقف گرگ و عزو جاه گشته همگنان آشوب جنگ فرونشست باد تندی برخواست چنانچه
که زنگ گره خاک بباد و عالم امکان را عنصر از باد زده دو شبانه روز طرفین از کثرت گرد و خاک چشم
از جنگ پوشیده در همان مکان مکث کردند روز سیم که شدت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور
از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب الهیارخان آدم آمده طریق مصالحه جست آن حضرت زبان
حال فرمود ع کمتر به عهد تو باد صبا نتوان کرد مادام که جمعی از رؤسای ابدالی وارد حضور نگشته تعهد
خدمت نکنند شاید مصالحه در آید حصول صورت پذیرفت پس از جانب الهیارخان
عبدالغنی علی کوزائی و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بسته آن حضرت نیز مسئول آن جماعت را
قبول و بجانب سرزک عطف عنان ظفرنشان کردند روز دیگر خبر رسید از الهیارخان و عبدالغنی
علی کوزائی که سرکرده معتبر بودند مشعر بر اینکه ذوالفقارخان حاکم فراه با جمعیت ابدالی
آمده آن طایفه با پیمان از معاهده و استیمان پشیمان گشته اند بعد از وصول این خبر هزار نفر از
دلیران معرکه رزم جو را به سمت فراه که ذوالفقارخان بود روانه و سکیبان از امحیم اردوی همایون شدند
دو روز در آن مکان رحل اقامت انداختند اما ذوالفقارخان در ظلمت لیل با جمعی از پشت سکیبان
گذشته و در کمین گاه کمین نشسته روز سیم باز جمعیت افغان نمودار و الهیارخان با فوجی از سمت شرقی
آتش افروز نایره حرب و پیکار گشته و ذوالفقارخان نیز با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر اردوی همایون
رفته مشغول کارزار گشت و حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بدفعه ذوالفقارخان مأمور و داوران تیر
دلدوز و سنان جان سوز از سر بدر کرده از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ و زخم شمشیر
و تیر گشتند هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشتند در حوالی قلعه برسم یادگار زار

گاذ

محاذی یکدیگر لوای قرار کردند روز دیگر که گوی زرین مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد آن حضرت نیز کس فرستاده شاه
طهماسب را از شاهپوره آورده بنه و آغرق را با جمعی از تفنگچی در منزل سکیبان گذاشته دوباره بجانب هرات
اعلاء لوای نصرت آیات کردند افاغنه باز با مین سکیبان در باد صبا تهیه جنگ و بعد از تقارب
فئتین بحجت تمام دست بشمشیر جلو در گشته از اینطرف بشلیک توپ و تفنگ عرصه را از کشتگان
بر جلوه خیول اکردند صبحگاهان که مهر زرین لوا ماهیچه فلک فرسا نمودار ساخت چند نفر از افغان
وارد و از جانب الهیارخان طالب امان گشته آن حضرت فرستادگان را برگردانیده پیغام
دادند که مادام که عظمای افغان خود بحضرت اقدس نرسند تا یکنفر از غازیان را جان در تن
و رمق در بدن هست ترک رزم و فسخ این عزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسای آن طایفه ادراک شرف
سرور کردن فرا نزد و از روی اعتذار جبهه سای زمین نیاز گشته عرض کردند که افاغنه غلجه و ابدالی که هر
رعیت قدیم ایران بودند غلجه بقصد خیانت گشته اولا قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه
تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی مدتها بهواخواهی ایران با غلجه در مقام جنگ و جدال بوده
اگر بمقتضای الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس راضی و در مقام مواخذه اعمال ماضی
نبوده عطف عنان ظفر توام و تنبیه طایفه غلجه را اهتمام اقدام دانند و بعد از تنبیه آن جماعت گروه ابدالی
بر سابق در صدد ایلی و اطاعت بوده حلقه بندگی در گوش و غاشیه خدمت بر دوش خواهند کشید هرچند
اینمعنی مخالف رأی شاه والاجاه و اعیان دولت او بود اما آنحضرت مسئول ایشان را موقع قبول بخشیده
و ایشان را رخصت انصراف و زمام عزیمت بجانب سکیبان انعطاف دادند روز دیگر بیست سی نفر از
عظمای ایشان با پیشکش و هدایا شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی انتساب گشته و بخلاع فاخره

بهره‌مند و چند نفر از رؤسای ابدالی جاگیر کار سعادت پیوند گشته حکومت هرات باز باله‌یار خان استقرار
و رقم باسم او عز اصدار یافت پس فارسی زبانان را که در قلعه‌جات توابع هرات بودند با طایفه جمشیدی
سکنه بادغیسات کوچانیده بمحال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستاده مقارن آن حال عریضه
الله‌یار خان رسید مشعر بر اینکه غازیان نصرت نشان که از منزل شکیبان تا خط فراه رفته بودند
فراه را تاخته اسیر و غنیمت بدست آورده‌اند و از جمله اسرا جمعی زنان و اقارب ذوالفقار خانند اسرای مزبوره
بایشان رد شود حکم و الا در باب اطلاق اسرای مزبوره از موقف فرمان عز صدور یافته در چهارم
ذی‌حجه آن سال بفیروزی و اقبال وارد ارض فیض تمثال گشته و مدت سفر کوچ تا روز ورود مشهد
مقدس شصت روز اتفاق و از اسما محمد او خلع فاخره و شمشیر مرصع برای الله‌یار خان ارسال و او را
بنوازشات مشفقانه سرافراز ساختند **در بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم تسخیر خراسان** (استیصال)
و کیفیت جنگ مهمان دوست بعد از آنکه مشهد مقدس مستقر موکب منصور گردید در روز عید اضحی
عساکر فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان خود داده مطمح نظر والا آن بود که زمستان آن سال بسر
زکانه دشت رفته موسم بهار را در استراباد منقضی سازند و زود کوکب برفع جلال لوای ملک‌گیری کشاب
اصفهان مبادا إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ أَسْبَابَهُ چون حکم قضا در سرانجام لوازم دولت همه جا به
اراده آن حضرت سبقت گزین و هر تمنا بمحض خطور از خاطر خطیر سمت حصول و تدبیر قرین است
مضمون اینکه **مصرع** صبا را چه خبر آید که سر چشمه بار رود سر نخچه نقد بر گریبان کمر خاطر خان غرض اشرف را
گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید و آن خون گرفته نیز لذت ضرب خراسانیان را چشیده بودند
تبیین این اتفاق بعد از آنکه لوای فلک فرسا بجانب هرات وقوع و این خبر در اطراف ممالک

شیوع یافت

شیوع یافت اشرف غلجه که متصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خدیو بی‌همال را مشغول کار ابدالی دیده با جمعیت
موفور و کثرت غیر محصور در روز شنبه سیزدهم محرم سال هزار و صد و چهل و دو مطابق تنگاوزی ییل
بحدود خراسان رایت افراز رزم و پیکار شده و بفاصله چند روز که هنوز عرق خنجر از جبین تیغ دلیران
نخشکیده و مرکب تیزگام بهادران چون اشهب زرین لگام مهر شبرنگ ماه روی طویله آسایش
و آرام ندیده بود که این نوید بهجت اثر بمسامع علیه رسید فرمان قضا آیین باجتماع لشکر نافذ
و توپخانه از راه سر ولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخت خود باتفاق شاه والاجاه
در هجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریک لوای اژدها پیکر کردند و اشرف نیز از اطراف
تا سمنان آمده اولا بسر قلعه میر سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود رفته قلعه او را تصرف
و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت حضرت ظل الهی بمجرد استماع این خبر
باحتیاط اینکه مبادا اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند بوساطت چند نفر از
افشار روانه استراباد و اهالی آنجا را از اخبار توجه موکب همایون قرین اطمینان و بشارت ثبات
قدم و صیانت قلعه تاکید و اشارت کرده از سبزوار بطریق ایلغار مرحله‌پیما گشتند اشرف
نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته صیدال افغان را که سردار و مقدمه الجیش او بود بر سر توپخانه
روانه و در حینی که توپخانه آتش فشان وارد قلعه میامی من اعمال بسطام و از اطراف نیز دود زنگی
قلعه مزبور مطلع بانچه لوای ظفر فرجام گشته بود صیدال از بسطام ایلغار گرفته بتکفیر تسخیر قلعه رسید از آمدن
توپخانه منصور آگاهی یافت و از همانجا ایلغار گشته روی برتافت و هنگامی که بسمت بسطام مستقر گردید
انجم احتشام گشت چون بسبب کثرت وارد و حام توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود آن شب صیدال با

افاغنه شبخون بر سر توپخانه آورده کاری نساخت و بجانب اشرف که از غربت افاغنه پس رونده بود رایات
جهان کشا متوجه بورن آباد و اشغال گشته صید ال از بورن آباد در روانه مهاندوست و اشرف هم از سمنان
پیش آمده در مهاندوست بصید ال ملحق شد روز شنبه ششم ربیع الاول دو سپاه بلا در جوش و دو بحر
مواج در خروش آمده در کنار آب مهاندوست طرفین دست از جان شسته در مقابل یکدیگر ایستادند
در آن روز حضرت ظل اللهی تمام لشکر فیروزی اثر را یکقول قرار داده تفنگچی پیاده را که هر یک با سام سوار برابر
بودند فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط آن دریای خونخوار ساختند و مقرر شد که افواج تیز رو و دلیران
انجم شکوه بهمان نهج کرده در جای متعین در کمال آرام و وقار و ضبط عنان ثبات قرار افزاید
به نهب حادثه و هر احدی کام از مقام مقرر فرا نتوانند گذاشت در هنگامی که سیاست پیش
بضبط رسوم حزم پردازد بصدمه چرخ ستیزه کار که قدم از جای خویش نتوانند برداشت
در شام کین چخماق آتش افروزی کند برق را قدرت چخماق زدن نیست و وقت سنگ بکینه جز بنوش
زمان و هر صبح با جرئت نفس کشیدن نیست افاغنه نیز جمع خود را سه گروه کرده از سه جانب
جلو ریز با تیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب قول تفنگچی در آمده و مشغول ستیز و آویز شدند جمعی از دلاوران
نامی ایشان که همیشه در معارک جلادت پیشتاز و در عرصه خصم افکنی رزم ساز بودند پیش
از پی یکدیگر رو به توپ حمله ور گشته همین که به تیررس گلوله رسیدند توپچیان فرنگ نژاد آتش بنیاد بلندی
سوار فتنه امر و الا برسم سرکوبی کوش توپ رعد خروش رسانیدند از تراکم بخار آسمان آثار
یوم تأتی السماء بدخان مبین آشکار کردند این آیه یغشی الناس هذا عذاب الیم
بر گروه خصم پدید آورد گلوله توپ آن که تا زان عرصه با کرا چند نفر زنبورکچی و شتران زنبورک

تا محاذات توپ می آمدند زمین برداشته افاغنه را از مشاهده این حالت ماندند تو آتش بار آتش بجان افتاده
و دود از نهاد شان برآمد انطاقیه از هر طرف هجوم آور شدند جمع خود را در دریای آتش شناور دیده
بجانب تپه خود شتافتند پس فوج همایون بهمان ضابطه و ترتیب متوجه تپه افغان گشته بیرق
دیگر علم ایشان از پای در آمد اشرف چون لوای آفتاب را سرنگون دید دم را علم کرده توپخانه و خیام
و اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاد و از روز از سه ساعتی تا عصر تنگ نار جنگ
و بوارق توپ و تفنگ فروزان بود جمعی کثیر از افاغنه و رؤسای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند
هر چند کمیت تیز گام شوق دلیران بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان میکرد اما چون هنوز تجربه اندوز
راه و رسم جنگ نبودند حضرت ظل اللهی ایشان را عنان داری نموده فرمودند که هر وقت ضمیر اقدس
بارادات غیبی مقرون بصلاح داند بتعاقب اذون خواهیم ساخت در بیان اموری
که در آنحال بوقوع پیوست بعد از وقوع شکست افاغنه که رایت عزم اشرف نگون شد و سوک وارد
دامغان گشته و از آنجا که رای جهان آرا آینه صورت نمای امور آینده و پرتو حال ماضی و مستقبل بمشگاه ضمیر
الهام پذیر آمد سر تابنده سرپنجه بخت پاش از دقت مالک زمام دولت دیده از جهان
مهمان معتمدی را بطلب ولایات آذربایجان برسم سفارت روانه روم ساختند پس بار دیگر آرا
اقتضا کرد که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند بدین عزیمت متوجه اهوان گشته در اثنای
راه با شاه داداه مشغول مکالمه بودند لشکر رعایت آمیز حضرت ظل اللهی بر طبع
شاهی ناگوار آمده نقاره خانه و دکان خود را از معسکر فیروزی اثر جدا کرده از روی طرح و خشم
روانه شد آنحضرت کاری چند رفاقت و هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاد پادشاه از زود



تذکره شده در اینجا رحل اقامت انداخت حضرت ظل اللهی محمد علیخان و سبحانعلیخان جزایرچی را که دخل کلی در مزاج شاه داشتند
بار شاه فقولا له قولا لینا روانه ساختند که بهر زبان باشد او را از سر طیش باز آورده برگردانند روز
در سمنان بانتظار انیعنی توقف کردند تا پادشاه را نیز از خمار غلیظ افاقه حاصل شده بازگشته از گرد راه
بجهة آن حضرت شتافتند بدل اعتذار غبار نقار از آئینه خاطر آن حضرت زدودند پس حضرت
ظل اللهی محمد حسین قلیخان سردار و آغورلو خان چرخچی باشی که در دست گیلانات بمحافظت آنحدود مامور بودند
مقرر کردند که از میانه قزوین و طهران وارد ساوجبلاغ شوند و خود همراهی شاه والاجاه بعزم تعاقب
اشرف سگ رنگ کوه بعزم شرف کردند و سانحه عجیبه که در ان اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران
بعد از شنیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام حضرت پیر بلدیا که در آن شهر احداث کرده بودند جمع و بضربه
تیغ تیز بنیاد حیات ایشان را قطع کرده قلعه را خالی و بجانب اصفهان شتافتند و رجاله و عوام شهر بعد از
فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول نهب و غارت اموال و اسباب انجماعت گشته در آخر روز
نوبت کسب بجبه خانه افتاده آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگز چنان روزی را در تخیله روزگار خود
تصور نکرده بودند و از فرط شادی سر از پای نشناخته با مشعل از وحشه بجبه خانه رفته ناگهان شراره از آن
مشعل بباروت افتاده چراغ شرارت وسیله را که از خاندان افغان یادگار مانده بود روشن کرده شتاد نفر
منجا و زاریات را پروانه وار بآتش پاپروانه سوخت **در بیان جنگ سر دره خوار و شکستن رایت**

شوکت افاغنه نوبت ثانی اما اشرف بعد از واقعه شکست مهماندوست عازم ورامین
و در آنجا اسلام خان حاکم طهران را طلب داشته با بنگاه متعلقه پنجهزار نفر افغان جنگجو آمده سر دره خوار را
که میان دو کوه و تنگی صعب و شش سوار را از مرور مانع است بوجود دلیران فولاد پوش سد آهن بسته و آن

کونکاه

کونکاه محکم را با توپهای اژدر شکوه و فراز کوه را با تفنگچیان بره فرو گرفته خود با سواران جلادت آئین از کمین
نشست غافل از آنکه بهشت خاشاک راه آتش سوزان و شعله تابناک نمی توان بست و به شیشه مغز
سر سنگ خارا نمی توان شکست پیش قراولان دیده در رو دیده بانان تیز نظر القصه خبر بسمع خدیو غضنفر
فر کرده آن حضرت بعد از وقوف بر آنحال از سمند سبک سیر پیاده گشته پنج شش هزار کس
از تفنگچیان خزینه و نخجی و لالو که پلنگ قله جنگجوئی بودند فوج فوج منقسم تحشر کرده بسمت شرقی
و غربی کوه تعیین و توپخانه و زنبورک را از وسط راه راهی ساختند و خود چنین کوه بارجا دامن همت
بر کمر استوار کرده بیورش پرداختند بحکم همایون توپچیان چابکدست آتشین جنگ از میان آن دره
تنگ بدافع جانسوز و توپهای برق افروز ایقاد نوایر جنگ کردند تفنگچیان پلنگینه پوش پلنگ صولت
و دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین کوه هنگامه گیر و دار گرم و بآتش افشانی گلولهای تفنگ
دل چون سنگ خصم را نرم ساختند آن طایفه را چون پای توانائی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه
آهنگ نشیب نموده سواران ایشان نیز از میان دره توپخانه را با تمامه خود را گذاشته در حضیض خذلان و خجالت
از روی شرمساری بجانب اشرف که در ورامین بود فراری و جمع کثیری بغوله فنا متواری شدند آن حریف
بعد از ملاحظه اینحال توپ قلعه کوب را که از اصفهان همراه آورده و در ورامین گذاشته بود شکسته توسن
گریز را بجانب اصفهان مهمیز زد و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف بصیدال افغان
داشت و کوچ و اتباع با ولد او و جمعی از افاغنه در قزوین می بودند صیدال خواست که خود را بقزوین رساند
بنا بر اینکه حسین قلیخان و آغورلو خان بیشتر از وقت با مردم مامور بسمت ساوجبلاغ و تسخیر قلعه قزوین تعیین
صیدال راه ورود بقزوین را مسدود یافته خائب و خاسر برگشته باشرف ملحق شد و ولد او با افاغنه گریخت

تحصن بان قلعه کشیده با مامورین بنا را با استمهال و دفع الوقت گذاشت و اشرف بجهة تجدید تهیه و تدارک
وارد اصفهان و الا امر بقتل عام سکنه بیگناه کرده سه هزار نفر علماء و معارف و سایر طلاب را از تیغ تیز گذرانیده
از انطرف حضرت شاه طهماسب باشاره والا برای تنظیم و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف و بنا بر انکه
عبور توپخانه از راه قهرود متعذر بود که همایون از راه نطنز عازم اصفهان گردیده و در هر منزل قراولان
طرفین تلاقی یکدیگر گشته سر و زنده بسیار از ان جماعت به پیشگاه حضور میرسید باز اسلام خان در
حوالی کاشان فوجی عظیم بعزم دستبرد سر از گریبان جلادت بر آورده و او طلب گشت قراولان
این سمت که عدد ایشان زیاده از پنجاه نفر نبود دو چار افاغنه گشته و در سر کوهی محصور گشته ناچار
قراولان با تیغهای آخته بر ان گروه تاخته مسلم از میان آن فوج بیرون شتافته شرف حضرت اقدس
دریافت آری اگر گنجشک ضعیف دست آموز تربیت انحضرت شود بشهباز بلند پرواز در آویزد و اگر روباهی
بقلاده تعلیمش در آید با شیر ژیان ستیزه **در جلوه گری شب عنبرین شیم در میدان جنگ مورچه خوار**
و مغلوب شدن نوبت سیم اشرف چون شیرازه وقت از عسکر روم که در همدان بود استمداد
کرده سرعسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان با جمعی شایان بمعاونت در ان ساخته بود اینفعه نیز
رومیه را رفیق عزیمت خود ساخته با کوکبه و استعداد تمام و احتشاد و احتشام مالا کلام طریقه مقابله
سپرده در مورچه خوار رسایه نزول و ماهچه رایت جهان گشا نیز از انطرف بباغ میران در ورود بمورچه خوار
پرتو وصول افکنده تخت فوجی از اکراد و قراچورلو که بقراولی لشکر و همراولی طلیعه نصرت از نامور بودند
با مقدمه افغان تلاقی و شاهد گسستی کلاله تیغ و شانه پر کردن پیمانه عمر دلیران ساقی گشته اول کار را
چون آخر بزم مستان ساخته و بیک گردش میدان سرخمخانه زمانه ناب آب شمشیر تابناک کرم

شده

شده چهارصد تن از ایشان سربر نیزه هلاک افتاده و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بمعسکر اشرف
معروض خدمت اقدس شده از انجا که دریای عزم انحضرت به بحر محیط توکل پیوسته و در هر امری ضمیر مهر نظیر
موصل آتش سفینه امید را بناخدای لطف خدای یگانه ملکی تمکن بسته این معنی را نیز از نتایج اقبال
دانسته آن شب فرقتین در همانمکان با سپاه انجم حشم چشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم بوده صبحگاهان
که بیستم ربیع الثانی آن سال بود تخت از طرف اردوی کیهان پوی همایون طبل رزم ساز بلند آوازی
و اعلام جهان کشائی فلک فرسای نکار گشته کوکبه سطوت سلیمانی و دبدبه هیبت سلطانی بجانب اشرف
روان و برانگیخته گرد هیجا بر سر از طایفه غبار خذلان و هوان گردید چون پشت مورچه خوار محل نزول
افغان گشته و کوه بلندی که در آن موضع واقعست راه را بر میدان جنگ بسته بود آن حضرت
اراده کردند که بسرا ر دوی ایشان رفته از دامنه کوه متوجه بجانب اصفهان شتابان شوند افاغنه از پشت ده
رو بمعرکه رزم آوردند و بعد از انکه موکب نصرت پژوه مقارن آن کوه فلک شکوه گردیدند اشرف
چون در جنگ مهمان دوست باعتقاد خود از سپه آرائی آن حضرت کار آموز و از طریقه جنگ جویان
جهان تجربه اندوز شده بود اینفعه در مقام معارضه بشکل در آمده بضابطه و آئینی که در معامله مهمان
دوست از شهریار کشورگشا دیده بود رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سلک انعقاد نظام داد
و اطراف اردو را به توپخانه کوه بنیاد استحکام داده توپهای نعب جهاب را از جا برده که گلوله
داخل لشکر رزم آسا می شد رعد آسا خشند و جمعی از یکه تازان گزین افغان هم قدم میدان
دلیری گذاشته و بمدافعه پرداخته انحضرت از انجا که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار دو شب
و فراز جهان را از نظر همت یکسان و هموار میدانند مقید بتخت دست هلاکت گشته بجانب ایشان رو آوردند

چون شهریار جوان بخت را بار شاه پرخورده را تمنا الهام شد فرمودند هر جنگ بمقتضای وقت رویه خاص و اسلوب
علاحده است درین دفعه طرح جداگانه در کار جنگ بخته اند لشکر بهرام کین که پیاده رو لشکر فیروز مانند شیر
و پلنگ در قلاده انتظار حکم خدیو با فرهنگ بودند سلسله خودداری از گردن برگرفته با جنگ و جدال ایری
برسر توپخانه روان و متعاقب ایشان لوای ظفر نشان شقه کش ساخته قول نصرت قرین را حرکت دادند
پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را آواز چغانه و چنگ آتش افشان توپهای فرنگ نژاد را در بازار جانبازی
نوب اطلس گلنار روم و فرنگ تصور کرده در آن دریای آتش نهنگ آسا غوطه ور گشته گوهر شاهوار
ظفر بدست آوردند یعنی بدون محابا در رنگ یورش برده توپخانه افغانیه را بنیروی اقبال خدیو جهان
تصرف کرده با آب تیغ آتشبار آن شعله جان سوز را که شراره زبانه آتشش بر آسمان میرسید فرونشاندند
و جانبازان عرصه کین که برسم طرح و کمین سواره مهیای امر و اشاره بودند باذن والا سوری
انداخته مرکب جلادت را انگیختند بیت چو دریای قهر شد همه دشت و راغ ؛ جهان چون شب و آسمان چون چراغ
ز آواز اسبان و گرد سپاه نه خورشید پیدا نه تابنده ماه و در اثنای گیر و دار که شعشعه سیف و بارقه
سنان خیره کن چشم کارزار و بدست اجل سیلی زن چهره روزگار بود صیال را با فوجی عظیم از دیگر
سر لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب و ضرب برافروختند
اما لطف حضرت باری یاری و اقبال خدیو کامکار مددکاری و دلیران جرأت دست ساقه پایدار کرده
بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساخته اسباب
نصرت اندوختند بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و روز دولت را سیاه دید جمیع توپخانه را با اثاثه سلطنت
گذاشته با دل فگار و خاطر ابتر در کمال خذلان و شکست سر خویش و راه اصفهان پیش گرفت آزرده

دالخ

از دو ساعت روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتعال داشت سر ورزنده بسیاری از افاغنه در ورده بدست آمده بجز
اندرونیه گرفتار اقتدار دلیران نصرت شعار گشته بودند تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته سالک طریق
وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا فرمودند چون در روز جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز و کارزار تا شب
خونریز بودند جمعی از سبک مغزان تنک مایه که در بندر عباس خریدار متاع تن آسانی بودند از میل توپ و توب
اطلس شگفته و از لوله تفنگ بوله تماشر فریفته گشته بکسب آخریه پرداخته سطهای آلات حرب را کرا بار
خفیف ساخته بودند برعایت آنکه مبادا غازیان طمع کار را اثقال گرانبار از فکر جنگ باز مانده
بذخیره اندوزی که سرمایه آفات و دشمن جانیست گرفتار گردند تمامی نوادر ملبوسات و فروش و خیمه
و خرگاه و اثاثه و سفرلات و اسباب نفیسه را که از آن فرقه خبیثه بجا مانده بود که فضای انبا چون از
شحون و قیمت انها از میزان قیاس بیرون بود یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خوار بود مانند
خار آتش زدند **در بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب والا بشهر جنت نشان** چون اشرف از
مورچه خوار گریخته بجانب اصفهان رفت هنگام شام با اردوی سیاه عازم اصفهان گشته فی الفور با افاغنه بار برگشته
بخیّی بسته بسمت شیراز فرار کرد همان وقت قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آورده با اهل
محلات افاغنه را که در فرار فرصت گریز نیافته بودند از سرای زندگی بیرون کرده بنهب و غارت
و تاراج اموال افاغنه مشغول شدند بعد از ظهر معارف اصفهان در رب شهر البته حقیقت حال این حضرت
ظل اللهی عرضه داشتند و در بیست و نهم ربیع الثانی سال هزار و صد و چهل و دو که موکب منصور عازم اصفهان بود
اینخبر بعرض رسید کسی را بضبط خزاین و غنایم تعیین و خود با بیت سعادت بجانب شهر افراشتند بعد از آنکه
خاک اصفهان بیمن قدوم بهجت لزوم در نظرها حکم سرمه صفاهانی یافت و بر تو طلعت مهر آثار والا آذر درده بود

[illegible]

آن دیار نافت مردم طرانو بازماندگان افغان را فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان که از مرده افغان می گریختند ایشان را
بکارد و تبر و شمشیر روانه ملک عدم ساخته بنوای وَ لَكُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیٰوةٌ جان تازه می یافتند و بعد از آن چند روز
که اموال افاغنه بقبضه تصرف درآمد شروع میان سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه کرده غنایم ما لا کلام
از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته پس برای ایصال
این مژده دلپذیر و آوردن حضرت شاه کیوان رکاب روانه طهران ساختند بیت نوید فتح و ظفر چنین باید شاه را
ز راه عیش و بشارت بمهر و ماه رسید از آنجا که غرض اصلی از این سفر تسخیر اصفهان که بارها از دشمنان غیر گشته
و دشمن آواره دیار و بار گردیده و نیز خراسان که وطن غازیان و سرحد بلاد ایران است مستخلص از ایشان بود و جهت
خلل الکلی بعد از انتظام امور شهر بیات نزدگاه که خارج شهر است نقاره زنان گردند که قبل از ورود موکب شاهی
و تمکین او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه والاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته در ششم هشتم
جمادی الاول وارد اصفهان و از عرض راه وارد منزلی که حضرت خاقان گیتی ستان داشت نزول نموده هر چند
که قبلا بر حقیقت آنحضرت را غیب و ترغیب تمکن را طالب آنچه مبین است که اگر آنحضرت صرف زمام عزیمت بجانب
خراسان نمایند اوضاع سلطنت مختل و کارها بیشتر از اول خواهد شد در باب فسخ این عزیمت اظهار و ای
توقف مبالغه بسیار کرده آنحضرت بنا بر تا تم گذاشتند روز دیگر باز شاه والاجاه سران سپاه را
طلب و اعاده این مطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که آنحضرت تایید یافته حضرت رب العزت شده
تا پای همت ایشان قدم در میان گذاشته دست سرکشان و گردن فرازان کوتاه نگشته کارها مزاج
و نقد درست فروشی شاهی رواج نیافته در صورتی بعرض این مطلب میتوانیم پرداخت که این حضرت قبله
مدار الیه کارخانه سلطنت بوده راه دخل غیر مسدود کرده این خود سانح سلیقه پادشاهی است عقد سر آن

عرض

عرض در تفاوت دولت بار در در جهات علیا افتد رایت فتح را نیز پیشرفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش
دو دشمن نزدیک و دور خواهد شد جهان بهتر که پادشاه خراسان را از ما معاف و دیگر از الکفت درگاه جهان طاق
سازند که اگر بین قصوری که روی دهد هرزه درایان حمل بر نهادن آن حضرت ننمایند مجلس گفتگو از ظهر
تا وقت عصر امتداد یافته هنگامی که نزدیک بود که نگین آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رود شاه
طهماسب آشفته خاطر ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح افسر از سر و مهر از غضب بر آورده بر زمین زد
آن حضرت چون دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدون او نالایق است در مقام
اعتذار توقف اختیار نموده اظهار کردند که هرگاه این مسئول مقبول نظر پادشاه نباشد رضای ما هم
منوط برضای ایشان است گفته بودیم که بار بحث را گرفته بدهیم این معنی بعد از امداد انشاء الله تعالی دشمن را
آواره دیار نیستی کرده آن وقت رایات مراجعت می افرازیم از وقایع ایام توقف آنکه خبر رسید که
سعدی که از دامغان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضاقلیخان
شاملو را در عوض او باین امر مامور و روانه و حکام نیز بجویزه و کوه گیلویه و بختیاری و ولایات تابعه
تعیین فرمودند و چون بنحوی که سابق نگارش یافت حسین قلیخان زنگنه و غور اولوس زیاده از هشتاد جمعی را
بسمت سارجلانع و قزوین بودند ولد صیدال آغا چندی باشی را کار اصفهان از ایشان استمالت زیان
اینحال بشیر مستحفظین افغانی بوده با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه که در تصرف روسیه بود فرار کرده
پس حکومت قزوین و ضبط اموال افاغنه بعهده و اهتمام محمد رضاخان شاملو مقرر گشته حسین قلیخان بلو
بسمت فراهان و کمره پا مأمور ساختند که در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت
چهل روز در آن ملک دل فروز مظفر و فیروز لکام مرادات و حکمرانان عیش اندوز گشتند * * *

در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنگ و تسخیر آن ملک نزهت نشان

بعد از چهل روز که حضرت ظل اللهی بار دیگر به جزو نکار و تماشی فرح با اصفهان تکیه خلعت سلطنت و افاغنه صورت
نزعیه تشخص مملکت فرمودند بسمع والا رسید که اشرف با افاغنه بدلول استحوذ علیهم الشیطان
فانسیهم ذکر الله ضربت دلیران رزم کوش را فراموش کرده در شیراز مکث و مشغول استعداد
و جمعیت اعراب و سمتان و هوله و باتع عشایر سمت فارس شد حضرت ظل اللهی درباره میان همت بدفع
آن فرقه بربسته در روز نهم جمادی الاخری کوس قیامت غریو رزم سازی بلند اوا و رایت جهان کیر آسمان
فرسا ساخته در حین زمستان از راه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان روانه شدند و شدت سرما بمرتبه بود که اگر قلم
وصفش آغاز نماید مانند نی بر خویش لرزد و اگر دوات بذکر برودتش دهن کشاید رطوبت در کامش
افسرده گردد بعد از ورود موکب نصرت طراز به زرقان نخجیر اشرف باز بجمعیت و احتشام کرده
با ستعداد تمام بمقابله پرداخت از طرفین تسویه صفوف و ترتیب اصحاف سیوف کشته افاغنه بهیات
مجموعی بجانب قول حمله در کشته خیره کی را از منزل اعتدال کذرانیده به پیادگان جلو سفارش شدند
تفنگچیان چابک دست تکلو لهار جانسوز ایشان را پس کردند نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شده
باندازش زنبورک و تفنگ غریو غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران
عرصه دشمن کاهی باسند دیده شتافتند بحملات زهره کداز و صدمات طاقت پرداز اساس افکن
بنیان قرار آن گروه گشته جمعی از ایشان مغاک هلاک انداختند اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایت
افراخته افواج خصم افکن تا دو فرسنخ بتعاقب ایشان پرداخته فضای بیابان را از خون دشمن لاله گون و دامن
دشت را جاری مجاری رود جیحون کردند روز دیگر که بیاض صدق صبح صادق از شفق زعفران بر جبین سوده میان

و ملا زعفران

و ملا زعفران باصیدال بر سم ایلچیان از جانب اشرف وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبه خلافت بنیان
کشته جبهه ندامت را بذکر فهل الی خروج من سبیل زینت ساز اعتذار ساختند از جانب خدیو
کردون جناب افاغنه جواب باین نحو شد که در حالتی راه نجات برای ایشان میسر است که اسرای
خاقان مغفور را با اسرای امرا که همراه دارند ذکوراً و اناثاً تسلیم نموده خود دست بسته در ممالک
محروسه سلطانی مقیم و سرکردگان ایشان ملتزم رکاب نصرت ملتزم شوند و ایشان را بنوید امان و وعده
عفو ما سبق مستوثق و مرخص ساختند صبحگاهان که قطار نجم هفت آسمان بهودج زرین مهر
تابان آراسته گشته جمازه بان قضا محمل کش این عماری زر نگار شد میاصدیق و ملا زعفران مهد
مهد علیا و ستر کبری که آفتاب سایه پرورد حفظ الهی و دره ناسفته درج دودمان شاهی بود با جمع
سرا پرده های دولت رسانیدند و دو باره رفتند که اشرف را مطمئن کرده بیارند اما صیدال که
در روز پیشتر باردوی همایون آمده بود از خلاصی کوچ و اولاد و منسوبان خود که در ارک قزوین محبوس
بودند آگاهی یافته همان شب اشرف را باطراف گریزان و اشرف نیز اهل حرم را بردن دو نفر
شاهزاده اکتفا کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر اولاد و بنی اعمام و سیزده نفر از
اناث که دختران و زنان و همشیره های او و محمود و میرویس بودند فرصت بردن نیافته در شیراز
نهادند و خواجه دیو سیرتی را برای قتل آن جمع پرپوش تعیین و خود تک و در گریز را بجانب قندهار
انگیز داده و خواجه مزبور همان قدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف که یکی خواهر محمود بود بقتل
رسانیده ام الفساد مادر محمود را زخم کاری زده نیم جان کرده بود که بعد از دخول لشکر ظفر بنیاد
آن نیز جانرا بقابض ارواح داد هنوز میاصدیق و ملا زعفران باشرف نه پیوسته بودند که اشرف

که اشرف از غلبهٔ اضطراب ضبط عنان فرار نکرده فرار نموده اولان موکب نصرت شعار از سیاهجرد کرده تکاور
نفری انجمن کرده برای اخبار بحضرت والا می‌آمدند که در عرض راه بآن دو نفر دوچار و ایشان را باده پانزده
نفر افاغنه رفقای ایشان باز گردانیدند و حضرت ظل اللهی نیز الفور ایشان را مرخص ساخته فرمودند که چون
باخبار خود باین درگاه آمده بودند نگاهداشتن ایشان در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ
دستگیر شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد بعد از رخصت ایشان افواج نصرت نشان بتعاقب
اشرف پرداخته در روی پل فسا که در سه فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب شدت امطار آب
غازیان از کار رود آب از رفتار مانده شب نیز بر سر دست درآمده بود آنحضرت بانتظار جمعیت عقب
لشکر عطف عنان در نیم فرسخی پل منزل گزیدند از اتفاقات پانصد نفر از افشاریه و اکراد قراچورلو
که مقدمة الجیش موکب نصرت کیش که در رزم و بزم همه جا در پیش بودند در سر پل از عقب افغان رسیده
اشرف اول و بعد از رودخانه عبور و بر محمد سیف مشهور بمیاچیو که برادر رشید اشرف و محمود بود در میان افغان
صاحب عزّ و شرف با جمعی از سرداران و نقدویان افغان که راه طریقت با و سپرده بودند محافظت
راه و ضبط سر پل را نیز بعهدهٔ خود گرفته بودند دلاوران را بجنگ مشغول ساخته که افاغنه با خاطر جمع
از پل بگذرند مع هذا افاغنه از بیم جان متهاجم و جمعی از غلبهٔ خوف در آب غرق گشته متاع
هستی را بباد داده سه هزار نفر از اطفال خورد سال شیرخواره و بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل که روز
نامهٔ **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ** بود انداخته سالک طریق
این المفر شدند و قراولان سر و تتمهٔ بسیاری بدست آوردند و از جمله مقتولین میاچیو بود که بعد از
گذر از عقب لشکر شکسته به پارسیان روان گردید و از فرقهٔ گرفتاران میاصدیق و ملا زعفران بود که اجل با

رفقای

افاغنه عظیمی ورود نمیه

۵۰

رفقای ایشان زده هر دو را اسیر فتراک دلاوران گردانیدند هرچند مأمورین خدمت شایسته کردند که حضرت
ظل اللهی را در همان وقت از آن واقعه آگاه نساخته‌اند اما در اجل بعضی از افاغنه تا خبری و درما مقام
فراری زود و دیری مقدر بوده در حینی که بسیاری از افاغنه از پل گذشته بودند آن حضرت با لشکر جهان آشوب
چون سیل بی‌امان بر سر پل رسیده نخست چشمهای سرکردهٔ اکراد را عبرة للناظرین باشارهٔ سرانگشت خنجر
خونریز از حدقه برآورده سرکردهٔ افشاریه را بقطع گوش گوشمال دادند کسر برای جمع کردن اسرا و اطفال
تعیین و خود با فوجی از جیش منصور بتعاقب آن گروه المغار و شش فرسخ راه را طی کرده چون افاغنه تعجیل
گذشته بودند باز بشیراز عطف عنان فرموده ارقام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافت که از هر راه
که آن طایفه ارادهٔ عبور نمایند سر راه برایشان بگیرند و از آنجا اولاد و زنان و همشیرهای محمود و اشرف را از
راه کرمان روانهٔ ارض اقدس و میاصدیق و ملا زعفران و باقی گرفتاران افغان را با منسوبان اسرای قزلباش
که از شیراز فرصت بردن نیافته بودند روانهٔ اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیدهٔ حقیقت‌بین یکی آنکه صراف
نقود شناسائی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینائی و دانائی است آنکه در حینیکه گرفتاران مذکور را روانهٔ
اصفهان میساختند بزبان الهام بیان مسیح فرمودند که ملا زعفران را اخرس غفلت کنید که خود را زنده
باصفهان نخواهد رسانید و مدلول **الکرام باب الدول ملهمون** صورت وقوع یافته در سر پل رودخانه
تشنی که محبوبین **مقرنين في الاصفاد** عبور میکردند ملا زعفران برای رفع ذلت خود را از
سنگ زاد با آب انداخته آتش سرکش حیات را تسکین داد و بقیه را محصلان باصفهان رسانیده در میان
نقش جهان اصفهان بحکم فرمان شاهی نقش حیات ایشان را از صفحهٔ جهان ستردند و از علامات تایید
و آثار که شخص اندیشه رجا بکمیر خدیو بیهال فال بنده آنکه در ایام توقف در آن بلدهٔ مینو مثال روزی

در هنگام سواری عبور و مرور با گوشهٔ مصلی و تکیه که مزار لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی اتفاق افتاد در سر زار

برای پیش آمدن کار به دیوانش تفأل کردند این غزل آمد **بیت** شنیده‌ام که از همه دلبران ستانی باج

چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ٭ ز چشم مست تو بر فتنه خنجر کشتاج ٭ بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج

دهان شهد تو داده بخضر آب بقا ٭ لب چو شکر تو برده ز قند مصر رواج ٭ پس روان او را آب آتش داده

بقعهٔ او را با زاویهٔ متبرکهٔ شاه چراغ امر بعمارت فرمودند از صادرات ایام توقف آنکه چون همیشه از مبادی

ظهور دولت علیهٔ گورکانیه و صفویه فیما بین این سلاطین استحکام مودت ثابته ایران که روم و روس و هر طایفه

مصدر مخالفت و کم فرصتی شدند از جانب آن والا به پیوند امری که مخالف وفاق باشد بظهور رسیده

بود علیمردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان بسفارت تعیین و روانهٔ هندوستان و در ضمن این مطلب

اعلام کردند که از آنجا که در مدت افاغنهٔ قندهار نسبت به این دولت والا کمال مخالفت و طغیان و عصیان

افساد و ستیز کرده اند و تسخیر قندهار پیش نهاد خاطر [?] از طرف کابل سد راه فرار و عبور آن جماعت

مأمور کردند و چندی شهر شیراز از فرخ قدوم همایون رشک نگارستان چین طراز بوده با نسق

و انتظام آن مملکت پرداختند تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید جهانتاب از سر پردهٔ سحاب

آفتاب شده و آفتاب عرش بهما از کرسی خانهٔ حوت بایوان بهار خرامید چون قلع مادهٔ دشمن شده فتح فارس

نیز میسر و حال خصم ابتر گردید هر چند عزیمت خراسان تصمیم [در خاطر اقدس] داشت اما اگر از سمت کرمان رهگذر شده بیابان

بود و راه چول را چندان غله و ذخیره که کفایت اهل اردو کند در خرمن کشت موجود نبود و اگر از راه اصفهان

متوجه مقصد می شدند بسبب ظهور قطاع الطریق افغان و عبور و مرور اکوبهٔ [?] نصرت نشان احتمال وقوع تحمید [?] باره

برایالات آنجا میرفت و این معنی را حوصلهٔ مروت بر نمی تافت و از دولت روسیه نیز جواب صریحی در باب ولایات

ازبابکان

از بابکان برضا فتح ایلچی داده نمی شد در هجدهم ماه شعبان بعزم استرداد ممالک عراق متوجه سمت خانه

و همدان از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند در آخر ماه مزبور در منزل باشت از اعمال شولستان

محل سرادقات باعز و شان گردید **در بیان وقایع ایت ئیل** مطابق سال هزار و صد و چهل و دو

[سنهٔ قمری هزار و صد و چهل و دو]

در روز پنجم شعبان المعظم خسرو کوکب حشم نیر اعظم از سیاه خانهٔ حوت به شبستان حمل علم افراخت

از دیوان خدیو خطهٔ امکان منشور رد الکبری بعرصهٔ خاک بقلم نرگس مرخطهٔ ریحان بنام نامی سلطان نامیه

اصدار یافت سرو صاحب لوا و گلبن از غنچهٔ گل صاحب جیقه و افسر گردید و جنود قوای ربیعی رودبار

کم فرصت دی که ریشهٔ تصرف در سرزمین چمن دوانیده بودند و ممالک گلزار را از دست بلکچیان

[از چمن دوانیده]

فتنه جوی حوادث بهمن و عسکر فتن رهانیده و لشکر شتا که در دیار گلستان آغاز فتنه گری میکردند ازهم

وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل هزیمت کشیدند جنود فساد انگیز سرما که

کرم غارت کاشتن بودند از طنطنهٔ شوکت نوروزی آوارهٔ دیار عدم گردیدند و ارض افسرده زار از

فرزند فرودین بانواع ریاحین مزین و نیلات کوهساری لاله و گل و خشام صحرانشین ریاحین و سنبل

بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت و ساحت گلگشت یورت و مقام مقرر گشت اسباب سور

و سرور در بزم چمن مهیا شده و دوشیزهٔ غنچه در شبستان باغ در آغوش گلبن آرمید و سرو سهی با گل

نیلوفر ازدواج و عروس باغ آرزید وَأَنبَتنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوجٍ بَهِيجٍ ابتهاج یافت جشن نوروزی

مرتب گشته هر یک از سران و سروران بخلعتهای فاخره و دوش امتیاز آراسته و مانند غنچه شکفته

پا از زر نوروزی کرده و جامهای رونه دار رنگین بر قامت خویش پیراسته سه روز آن عرصهٔ دلفروز

مقر رایات فیروز گشته از آنجا عازم شهر بهبهان و در رام هرمز والا حویزه با مشایخ اعراب و ...

کوه‌گیلویه بارو ساری آن مملکت ادراک سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب نموده حسنعلی بیگ معیرالممالک نیز از
جانب شاه جمجاه وارد و در ازای فتح شیراز افسر مکلل که بهر آن حضرت و سیصد دست خلعت بجهة
روسای سپاه نصرت پناه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی محمد علی را کاشرف بوسالت مصالحت
و ملا زعفران را نیز از زرقان فرستاده بود مخصوص شبستان انتخاب ساخته‌اند چون شاه والاجاه
در ایام توقف در خراسان همیشه شاهزاده رضاقلی میرزا را نوید مصاهرت میداد درین وقت که معیرالممالک
وارد شد محمد علی را باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی روانه دربار شاهی و از حرم سلطنت ازدواج یکنفر
از صبایای مکرمه خاقان مغفور را بجهة شاهزاده خواهشمند شده پیغام دادند که چون غازیان را
حق السعی در این دولت هست هرگاه خراسان را از ممالک سلطنت موضوع و اختیار او را باینطرف محول
و مرجوع کرده هر آینه خراسان سد سدیدی مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود پس از گلهٔ والا از راه جوهرز
مساحت دزفول بتحصیل افکنده از انجا بارو و شوشتر و ایالت آن ولایت را به ابوالفتح خان
خویش محمد علی خان قولار آقاسی مرجوع فرمودند و چون بند رودخانه شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است
بسیلاب مرور دهور قصور یافته بود همت والا که در متانت سد سدید اسکندر ریب بمرمت
آن بند پرداخت و معماران مهندس پیشه بر سر کار تعیین و اخراجات آنرا از خزانهٔ عامره مقرر ساختند
و چون از طایفه عرب ترکتازی بسپاه عجم واقع میشد مشایخ ایشان را کوچانیده روانه خراسان و دولتخواهی را
رخصت انصراف ارزانی داشتند و بعد از ورود موکب والا به دزفول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف
بایلچی گری روم رفته بود در همان مقدمه استیصال دولت افغان را شنیده ناچار وارد معسکر فیروزی اثر
و نامه و تنسوقات که از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان آن دولت برای اشرف آورده ملحوظ

نظر انور ساخته چون از دربند که در آمده بود بعنایت خاص ارجمند و بایالت کوهگیلویه سربلند گردیده
بعلت اینکه رودخانه دزفول طغیان داشت قربان و آلاکلنگها ترتیب داده بدستیاری سیاحان و [illegible]
آب بازان جنود مسعود از آن رود در چند روز بهزار ملک مانند قوم اسرائیل از رود نیل گذشته و در عرض
راه از ایلات کوهگیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و سایر طوایف هرجا که مفسد و مخالف بودند
تنبیه و سیاست مضروب و حکام بهر ولایت منصوب گشته از راه جایدر و خرم آباد فیلی وارد
بروجرد شدند و در قصبه بروجرد حسینقلی خان زنگنه که بسرداری حدود کلپایگان و فراهان مامور بود بموجب
حکم والا با شش هزار کس از منتخبه وارد اردوی نصرت طراز و بایالت کرمانشاهان سرافراز
گشته از راه فیلی مامور به تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت با سعداوشابان گردیده و در همان منزل
معیرالممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از حضرت شاه جمجاه برگشته عهدنامه و الکای خراسان را
رسانیدند مشعر براینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی پول کرکه که حدود الاسم [illegible]
بعضی از [illegible] و دکان و سیستان متعلق بدولت نادریه باشد هرچند که همت سرشار آنحضرت از جیفهٔ دنیا فی
سرگران بود و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و والیگری سرگران بود اما به تکلیف غازیان الکای
خراسان که جوهر شمشیرشان را بالعرض ناصر این دولت خداداد و تقریب بخشش آن شوکت قوی
بنیاد و سد استوار رضا داده در ولایت مزبوره سکه بنام نامی سلطان ولایت ارتضا علی بن موسی الرضا
علیه التحیة و الثنا رواج یافت **در بیان آغاز محاربه با رومیه و فتح نهاوند بیاری**
بخت بلند حضرت ارجمند و اقبال فیروزمند چون در بروجرد از جانب رضاقلی خان شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان
دولت قیصریه بنا بر تعلل گذاشته جواب صریحی که افادهٔ فایده کند نمیدهند و نیز کلاشر نهاوند بعرض والا

واستغنای خاطر

رسانید که رومیه آغاز تاخت و تاز و دست انداز تطاول بجانب حوزه دراز کرده‌اند لهذا حضرت ظل‌اللهی از کل
بابنه کوچ کرده و از آن منزل استفتاح کار کرده در اول شب با گروهی از آن جلادت شعار بر مراکب صبا رفتار
سوار و [illegible] ده فرسخ ایلغار کرده در هنگام طلیعه فجر که لشکر زنگستان روز سپه‌داری خدیو خاور
خورشید سپاه شام را شب ناخن آورده با هجوم سر علم ظفر رقم با طلیعه اختر صبح کاهی تمام آشکار گشته رومیان
وقتی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را بر سر بالین و سپاه بلا را همعنان کین دیدند عثمان پاشا نامی که سردار
رومیه نهاوند بود چون همیشه اهل ایران را مغلوب و زبون خویش دیده بود بهمان خیال عرصه قتال آراسته
از اشتعال نایره گیرودار شکست یافته بجانب همدان روی برتافته فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه چند
نفر از پاشایان و رؤسا یکچری آقا که در معسکر سردار مزبور بودند عرضه شمشیر جهانگیر و زنده اسیر گشته
اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر شعار درآمد و ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت

در بیان فتح همدان و کرمانشاهان بعون ایزد منان

بعد از آنکه نهاوند بحیطه ضبط اولیای دولت
ابدپیوند درآمد بمسامع آگاه رسید که تیمور پاشا ترک حاکم وان و خانکه پاشا و الد سلیمان خان بابه که از دولت عثمانی
حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظیم الشان جمعیت فراوان بقرب سی هزار نفر از ترکان
گذشته بعزم جنگ وارد ملایر گشته‌اند حضرت ظل‌اللهی که همیشه این قسم نبردها را از عطایای ایزدی می‌شمردند
فی‌الفور بمعنای ظفر و همرکابی لطف خداوند داور رایت افراز اعلام نصرت پیرا گشته در صحرای ملایر
که مکان مسطح بی‌نهایت بود سپاه عسکر رومیه نمودار شد خدیو جهان موافق ضابطه و قانون که در اکثر معارک
داشتند سپاه منصور را سه دسته قرار داده قول را بقورچیه و میمنه نمود آراسته شد رومیه نیز جمعیت خود را
به سه قسم انقسام داده پای جلادت پیش نهاده رایت افراز عرصه کارزار و نایره افروز حرب و پیکار گشتند

قزلو

چون رود آب در میان فاصله بود از دو طرف تفنگ آتش‌فشان با بانگ رعد گرم سرود و شعله آواز برق
خرمن سوز حیات یلان علاوه نمود گفتی چنین که بازار گیرودار از آتش توپ و تفنگ گرم گردید
دلیران میمنه بسمت قرین از آب گذشته و باشاره والا بجانب میسره رومیه تاخته و تیغ کین از نیام
آخته تا یکساعت شمشیر جنگ میکردند سر و موی جوانان از غبار میدان خضاب کرده و نهال پیکر دلیران
از شکفتن شکوفه‌های شکاف جراحت گل صدبرگ کاشته مصاف گردیدند غرض بهادران جانبین
بیکدیگر درآویخته بودند که علم‌دار رومیه بضرب دست دلاوران از پای درآمده علم نزدیک رکاب اقدس
نگون و بقیه رومیه را پای ثبات و قرار از جا بیرون شد تمامی با توپ و دواب و اسباب خود در تنگه
بجانب کوه که در جنب آن واقعست پناه عافیت و کردگاه امان دست و پا گم کرده گالک گریختند بهادران
خراسانی که کوه و بیابان و بحر و بر در پیش ایشان برق عنان صرصر جولان ایشان یکسانست سنگلاخ
آن کوه پرنشیب و فراز را راه و جریده طراز پیوسته تا ترکان حوالی همدان بتعاقب ایشان رکاب
دلیری را گرم ساخته چون اسب رومیه در اصطبل فربهی بخورد و خواب معتاد و مراکب برق تک ایران کوه پیکر و صرصر
نژاد بودند با آنچه اکثر رومیه در گام نخستین اسیر دلاوران ظفرقرین گشته فوجی عظیم عرضه شمشیر آبدار و جمعی
دیگر با پاشای رود و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار از آن قوم پیکار
[illegible] بحوزه تصرف درآمد بعد از ظهور این فتح عجب نشان تمامی ترکمان سفر الولیه نصرت با اقران گشته
بهادران لشکر سرفرازنده و اکثر سرافواج فوج عرضه تیغ نظر ساخته مورد جوایز و عطایا گردیدند روز دیگر
که موکب جهان‌گشا در شرف نهضت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان آمده
سمت خود دانسته با عسکر رومیه سوای جریده بدر رفته پس موکب فیروزی نشان از ترکمان وارد همدان گشته

جمیع اسباب و اساس و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود بحیطهٔ ضبط درآوردند و ده هزار نفر متجاوز
اسیر که رومیه از ممالک عراق و آذربایجان بدست آورده در وقت فرصت بردن نیافته اسرا سلیم
نعین و همگی را جمع و دامن عفتشان را از آلایش لوث نگاه و بچنگال دست تصرف متجنده صیانت
کرده مرخص ساختند که روانهٔ اوطان خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیهٔ شهر از بیم آفت و فرط مخافت
از همدان تا سنندج که بیست و پنج فرسخ مسافت داشت در یکشب طی که از همان راه نزد احمد پاشا
والی بغداد شتافته اکراد اردلان در حین عبور سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته پانصد سر و زنده از ایشان
بدست آورده بودند که رؤس مقتولین و گرفتاران در همدان ملحوظ نظر کیخسروان دربار عظمت مدار گردید
رومیه سنندج نیز از ملاحظهٔ اینحالت ترک سنندج که جزو ولایات داخله و از آن مرز و بوم دور رفع
آثار بدسگالی کردند و بعد از پنج یوم که کوکبهٔ عز و احتشام در همدان مقام داشت خبر شکست حسین قلیخان
زنگنه حاکم کرمانشاهان که از بروجرد به تسخیر کرمانشاهان معین شده بود بعرض والا رسید تفصیل
اینمقال آنکه حسین قلیخان از سمت کوهستان فیلی همه جا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان و در
دو فرسخی قلعه حسن پاشا نامی که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله پرداخته بر حسین قلیخان فایق شده جمعی
از زنگنه و کلهر راه عدم پیموده اند بمجرد وصول اینخبر لوای توجه بجانب کرمانشاهان افراخته و فوجی از
دلیران عرصهٔ رزم و کارزار برسم منقلای یک منزل پیشتر از اردوی همایون روان ساختند حسن پاشا بمحض شنیدن
آوازهٔ نهضت منصور توپخانه و قورخانه و اسباب خود را ریخته بجانب بغداد گریخته حسین قلیخان بلا
نزاع و منازعه قلعه را بحیطهٔ ضبط درآورده چون نشست کار آذربایجان کمتر ضمیر مهر لمعان بود از
استماع اینخبر از اسدآباد همدان صرف زمام عزیمت کرده کس فرستاده در کرمانشاهان بنای قلعه

جمیع

جد بیگی گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کارآمد ملازم و اسود ولایت را مشتمل ساخته شهر و قلعه کهنه را
خراب نمایند و نیز سابقا امر والا بنفاذ پیوسته بود که حاکم بختیاری دویست خانوار از معارف
بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان سکنی دهند در این اوقات که آن طایفه موکب والا را دور دیدند
باستحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی در دادن خانوارها نافرمانی کرده پس حکم والا صادر
شد که هزار نفر آن جماعت را که در معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتگاری بودند از اسب و یراق
عاری و بعضی از روسای نهارا که سرکرده فرمان برداری بودند مقید ساخته به پیر محمد خان حاکم
جام سپردند که بعد از اخذ مبلغی ترجمان بعوض دویست خانوار چهارصد خانوار از روسای انجماعت
نقل محل مزبور نمایند و نیز چون طایفه درهجزین در آن مدت با افاغنه اتفاق ورزیده بودند لازمه سرکشی
و اصرار نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مامور شده
قلع و قمع آنطایفه بروجه بلیغ بعمل آمده و در حین حرکت از خراسان فوجی از ترکمانیه کوکلان ملازم
رکاب نصرت بنیان شده از آنجا که هرگز آنطایفه بمتاعب یلیاق و تحمل اسفار شاق از راه
خودسری گردن اطاعت نمی نهادند مهر این سفر حکم نافذ الارکان و باس شدید البنیان
ظل اللهی ایشان را خواهی نخواهی بزیر این بار گران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت فرار کرده
هرچند که وجود و عدم آنطایفه در جنب لشکر فزون از شمار امری بود خارج از دایرهٔ اعتبار لیکن چون تهاون
در جزئیات مورث فساد در کلیات میشد صدور اینحرکت از ایشان بر خاطر والا عظیم آمده طوفان نام چاپار
با فوجی بمفاد وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر قتل ایشان تعیین و مخصص فرموده در حوالی خوارزم با ایشان دوچار
گشته بمدلول فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ در بارهٔ آن گروه بوقوع پیوست و متعاقب آن بادر

تحمیل

بغایری را روانه ساخته شد که سه هزار نفر از چریک دیلات نواحی استراباد و توابع را صورت جمعیت داده

هر وقت که از ترکمانیه دشت یا افاغنه هرات نافرمانی بظهور رسد با مردم استصواب ظهیر الدوله ابراهیم خان

مراسم خدمت بتقدیم رساند پس از یکماه که آن ولایت را مخیم موکب ظفر آیات ساخته بضبط و ربط امور

و نظم و ترتیب لازم و مداخل آنجا پرداخته شد **در بیان نهضت موکب والا بجانب تبریز و وصول خبر**

قتل اشرف بعون عنایت رب عزیز بعد از آنکه از انجام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد

هوس تسخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته مستفسر حال را از دیوان لسان الغیب تفأل کردند غزل آمد

بیت اگر چه باده فرحبخش و باد گلبیز است ❊ ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است ❊ عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ

بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ❊ و در غره شهر محرم الحرام سال هزار و صد و چهل و دو مطابق ایت ئیل

رایت گیتی کشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد سنندج گشته هم در آن منزل ملا زعفران نام از جانب

حسین برادر محمود وارد و عریضه نیازمندانه مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود

که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانیده و خبر قتل اشرف را باین نمط دیباچه صحیفه عرض مطلب

گردانیده بعد از آنکه آن بخت برگشته روزگار از شیراز مرحله پیمای وادی فرار شده بود بجانب لار رفته

چون همه جا راه فرار کم نورد بود نوکر در باب منع آن طایفه عزم تصدی یافته بود اهل قلعه لار در روی آن جماعت

باب مخالفت گشودند ایشان هم از ترس و بیم در جا مقیم نگشته از راه بم و نرماشیر و سیستان بسمت

قندهار فرار و مردم قلعه جات مزبوره همه جا بموجب اشاره اقدس در مقام ممانعت بر سر راه ایشان

ریخته بقدر مقدور پای ثبات ایشان را بسنگ مدافعه ناتوان میساختند اشرف چون بسبب قتل محمود از

قندهار کناره جو بود از کثرت رهبر مند انداده میانه آنکه بجهه بلوچستان کرد حسین از انجمن آگاهی یافته جمعی

از قندهار وارد قریه کلی من اعمال گرمسیر گشت و ابراهیم نام غلام خود را طلبیده با جمعی بطلب او تعیین نموده

ابراهیم بتفحص پرداخته بتعاقب اشرف ایلغار کرده شب در بیابانی ظلمت تیز زد کوه که در سمت سفلای شیخ ابک

واقع و نزول اشرف نیز در همان جا اتفاق افتاده بود وارد گشته اشرف با تفنگ و رکیزه اجهیر زده سرود بدر

ابراهیم هم بتعاقب او دویده تا آنکه با تفنگ ضیا بقلاده او گشته هیکل بوی قبیله بدمانع اشرف میرسد خود از

کمر کشیده بجانب ابراهیم میدود ابراهیم نیز دستی کرده تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده دل را که در دل

تفنگ گره شده بود گشوده دل خود را مانند تفنگ از غم هستی خصم خالی میسازد و از آنجا مهدی علیا

بنات مکرمات خاقان مغفور را همراه برگرفته بقندهار میرساند بعد از ورود ملا زعفران جواب عریضه

حسین باین نهج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان مکرمه را روانه نماید اسرای او رخصت خواهند یافت

و نیز از وقایع آنکه در ایام توقف رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر افاغنه در جزیره بست لار

فرار کرده فرمان استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم و مقرر شده بود که از روی اطمینان وارد دربار

غرور شان کردند آن جماعت حکم مبارک را دست آویز کرده از لار الا را از زوج اصفهان خروج باز یافت

و هر جا دست می یافتند بناخن تسلط سینه خراش دلهای ضعفا گشته مال ایشان غارت میکردند و بهمان

منوال از راه زوج گذشته در حوالی ییلاق بختیاری به محمد سلطان حاکم جام که محصل انجماعت بود برخورد

چون زمان مصالحه را که حرز بحیه درست و دشمن و تعویذ بازوی آشنا و بیگانه است از دست داده

به محمد سلطان متعرض ایشان نگشته آن طایفه از روی خاطر جمعی تمام گذشته خود را بقلعه جات دره جزین

رسانیدند چون جمعی به تنبیه ایشان در جزین تعیین شده بودند در انوقت که این خبر معروض خدمت والا

شد بنابر آنکه فوجی بمعاونت مامورین و قلع و قمع محصورین روانه ساخته شد

وعلیرضا پاشای حاکم کری

در بیان فتح دمدم و مراغه و تبریز در حینی که صفاخانهٔ افشار مرکز دایرهٔ اقبال شده خبر رسید که تیمور
پاشا حاکم وان تا اتفاق پاشایان آن سمت کمر قلعه میان دو آب که ما بین دمدم و مراغه واقع است جمعیت
عظیمی منعقد ساخته بتاخت و تاراج بلاد آن سمت اشتغال دارند خدیو کامکار بنه و اغروق را در
همان مکان گذاشته طرف عصر از منزل سوار و با دلیران خونخوار ایلغار و بیست و دو فرسخ راه را الحق
هنگام ظهر ورود کوکبه بکنار رودخانه قزل اوزان که آنگاه تیمور پاشا و عسکر رومیه بود واقع شد از آن
طرف رومیه نیز از وصول لشکر منصور مطلع گشته به تسویهٔ الوف و تسویهٔ صفوف پرداخته
و متهورانه پیش آمده بیرقهای گلگون افراخته همینکه از اینطرف الویهٔ ظفر نهضت یافته گرد سپاه
خونخوار به چشم ایشان در آمد پای ثبات و قرارشان از جا بدر رفته بدون ملاقات و تلاش عطف
عنان بجانب مراغه کردند و دلیران ظفر نشان تا [illegible] فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان مقتول
و زنده گرفتار گشته توپخانه و اسباب رومیه بدست آمده ولایت دمدم و ساوجبلاغ مکری و مراغه
و ده خارقان ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید روز دیگر بنه و اغروق اردو بمعسکر والا پیوسته عساکر منصوره
سر و زندهٔ رومیه را با احشام بنظر انور گذرانیده مشمول عطایا گشتند بعد از دو روز که ساحت مراغه
مخیم اردوی همایون گردیده بود بعرض رسید که جمعی از عسکر رومیه بسرکردگی تیمور پاشا به ده خارقان که چهار
فرسخی مراغه برسم قراولی آمده اند موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته رومیه بمحض ظهور اشعهٔ ماهچه
لوای جهانگشا تاب [illegible] فرار عنان تاب گشته بعد از طی یکفرسخ مسافت گرد عظیمی که از زوار
رومیه بود از واشه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع یافت حضرت ظل اللهی توپخانه
با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران نیزه گذار بعزم اینکه سر راه

بر آن گروه

بر آن گروه گیرند از بیراهه که بمقصد اقرب بود شتابان گشته معلوم شد که گرد سپاهی صد فوج است که یکباره از
سمت تبریز و یکه دو فرسخ بیشتر نمایان نباشد بسپر آنحضرت فوجی از دلاوران گزین را بتعاقب فوج [illegible] تعیین
و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج اخیر شدند مقارن آن قراولان خبر رسانیدند که گرد
اول از مصطفی پاشای حاکم تبریز و ینگیچری آقاسی و تیمور پاشای و سایر پاشایان است که تا آن [illegible]
شب از تبریز رخت گریز بسته از راه صوفیان عازم فرارند و گرد ثانی از بقیه عسکر رومیه است
که بقدر سی هزار کس در تبریز جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب سر خود
بر گرفته میروند دلاوران که دنباله رو کاروان پیشین بودند بسبک عنانی بادپایان برق جولان خود را
با فوج گران رسانیده جمعی از ایشان را طعمهٔ شمشیر خون فشان ساخته و نبرد دلانی که در قلب رایات
اژدها پیکر جنگ و جدال طمع بخون فوج پسین تیز کرده بودند بدستور با آن گروه نزدیک شده بمحض
تقارب جانبین از خانه تمام زنان و پسران خود و اسرای آذربایجان که همراه داشتند گذاشته از
بیم جان خود را بدامنهٔ کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است کشیده و دلیران ظفر نشان
نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کارزارهای سیف و سنان تیز و از تیر جگر گذار تفال قلب ایشان لرزه
افکن و تبریز گشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فام لعل گون ساختند سوای مقتولین که عدت
ایشان قرین [illegible] از حوصلهٔ قیاس و تخمین بود سه هزار نفر زنده با زنان و بچه ها و اسرای بیک منظر و غنایم
موفور و اسباب نامحصور بتصرف درآمده معدودی از آن گروه که گوی سر خویش را بچوگان دست
از میدان هلاکت و تشویش بدر بردند و هنگام شام که سلطان جهانگیر مهر تیغ درخشان شعاع از در غلاف
و از معرکهٔ سپهر ترک مصاف کرد قریهٔ سهیلان که در آن نواحی واقع است جولانگاه خیول سهیل جبین و مقر

کوکبه ظفر قرین گشته طارجان زحل رتبت و سپاهی مریخ مهابت بجمع آوری اسرا فرمان یافته بجکار اسعیدان
سپردند که در شهر تبریز باطلاع امنای محکمه شرع اطهر باولیای ایشان رسانیده نگذارند که از مردم چشم عثمانیه
باطائله نظر و دست درازی بذیل عفاف ایشان تعجیل شود پس روز دیگر که بیست و هشتم بود بدر لوای جهانگشا
ساحت شهر تبریز نوربخش گشت و از مؤیدات اقبال آنکه رستم پاشا نامی که از دولت عثمانیه حاکم
هشترود و آن نواحی میبود با فوجی باعانت مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در میان شب چند نفر
برای ایصال آن خبر روانهٔ تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده با طوایف
سپاهیان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان ایشان را تصور مردم تبریز کرده متعرض نشدند
و ایشان باز سالم از شهر فرار و رستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در حینی که پاشا پا در رکاب گریز
شده بود عساکر نصرت قرین در خارج شهر باو دچار و او را با جمعیتی که داشت گرفته بنزهت خدیو کامکار
آوردند از گرفتاران رومیه آنچه پاشایان معتبر بودند بعلاوه جانبخشی مورد احسان گشته رخصت
انصراف مسرور و بقیه اسرا ابعاده که توپخانه مامور شدند و از استخوانهای کوه بنیان آنها و مدافع
اژدر دهان آتش افشان که در محاربات رومیه بدست آمده بود روانهٔ خراسان ساخته و با ابراهیم پاشا
وزیر اعظم توسط گرفتاران پیغام دوستانه متذکر از مراتب صلح و صلاح فرستاده مقارن آن خبر خلع سلطان
احمدخان و جلوس سلطان محمودخان برادرش و قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم بعرض والا رسید

توضیح اینمقال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا سرعسکر و عبدالرحمن پاشا
بود تمامی قرار و مزارع و دکاکین و رقبات آن دو ولایت از دولت عثمانیه بمیری که عبارت از دیوانی
باشد قرار یافت و تا اینحال پاشایان باستدعای طایفه ینگچری و صاحبان اوجاق آنها را باذن

وزان

وزبان قیصری با بجماعت تملیک و مبایعه کرده قیمت آنها را که مبلغهای خطیر میشد گرفته صرف عسکر کرده بودند
و بعد از تسخیر اصفهان که رضاقلیخان شاملو از جانب آن حضرت بطلب ولایات و سفارت وارد اسلامبول
شده سلطان احمدخان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنا بر انتشار آوازه موکب حضرت ظل اللهی راضی بقبول
مصالحه و رد ولایات گشته طایفه ینگچری و رؤسای اوجاق که ریشه تصرف در کل زمین استحکام
کرده بودند جز بذبره تیغ بیدریغ قطع نهال توقع از آن سرزمین نمیکنند بدعوی برخواستند که کجا
ولایت را با سیف و شیعه گیجا بعجم رد مینماید اگر متعلق بمیری هم بود قبول این امر کردیم چه جای آنکه
زر داده خریده باشیم اگر شرعا خون و مال عجم مباح نبود چرا موکب سفر عجم و باعث سفک
دماء چندین الامم شده تهیج آشوب خوابیده را و جان آرمیده را فتنه زار ساختید و اگر مباح بود چرا در
مقام رد ولایت و این قیل و قال با نوع استبهام کار بودند تا آنکه آوازه قلع اساس دولت افاغنه
و اعلای لوای نادری بجانب آذربایجان انتشار یافته بقیة السیفی که از نهاوند و همدان رخت بجروحیه
امان کشیده بودند بتواتر وارد آن حدود و کیفیت حال را مذکور ساختند پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی
دستی دولت نادره برای سد راه اقوال رجال سیاره بعزم سفر آذربایجان وارد اسکدار گشته بعد از
ورود کوکبه قیصری در آن مکان یا در شهنام ولا که از زمره اوجاق ینگچری بود با یکی دو نابالی و استر وجه بایکی
بسنگ شرارت تیز کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده این را اصلاح نامید یعنی در اسلامبول احداث
فتنه کرده جمعی کثیر در معرکه فساد فراهم آورده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر
و ادرون بتوسن عزیمت سفر زده باسلامبول برگشته چاره جوئی دفع آن فتنه گشته چون کوشش باثر
نبود پادشاه برای استرضاء اهل فساد راضی بتقلد ولاد دیگر نهاد و شده و وزیر اعظم را بخفیه هلاک و بیازای

عزاو وانه‌ف بیرون فرستاد **بیت** جبرات آین کردند و هرشه لطفش بود پایدار و نه قهر ٭
نه پرورد کس را که آخر نکشت ٭ که در مهر نرم است و در کین درشت ٭ با وصف اینمعنی انطایفه ترک از حلم
در رفع هجوم عام نکرده سلطان احمد خان را خلع وافسر سروری را زیب تارک سلطان محمود خان برادر او ساختند
القصه شهر تبریز در دست رومیه پایمال جنود عدوان شده بعد از ورود به سفر الویه فیروز گشت و عزیمت نخجوان
وایروان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب نصرت رایت در جناح نهضت درآمده که مقارن آن
در غره ماه صفر چاپاری از جانب رضا قلیمیرزا آمده خبر آمدن افاغنه هرات بسر ارض اقدس و وقایع
آن سمت را بعرض مقدس رسانیده سبب انصراف موکب همایون گردید **در بیان آمدن افاغنه**
بسر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان سابقا در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت
که بعد از وقوع محاربات با اللهیار خان و شکست افاغنه ابدالی مجددا ایالت هرات با اللهیار خان
مسلم گشته عطف عنان فرمودند بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق و آذربایجان حسین غلجه که در
قندهار استقرار داشت چهره دستی ساعد بندولت را دیده میدانست که خمیر مایه فساد ایران بدو برادران
او بوده اند بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه ابدالی در سازکاری درآمده ایشان را بحیلت
ترغیب و آن جماعت با وسوسه او متوثر افتاده هوس تاخت ارض اقدس را از گریبان ضمیر سر زند اما
اللهیار خان بنا بر انتشار اخبار فتوحات متواتر از روی عاقبت اندیشی دستی بر خاطر گذاشته پا
از جاده پیمان منحرف نمی ساخت با نجهه ابدالی از آن سرگران گشته در جزو کس بطلب ذوالفقار خان حاکم
فراه فرستاده او نیز بقصد خلاف از خلاف درآمده وارد ناحیه هرات و اللهیار خان از در ممانعت
درآمده دو فرقه میان افغان بهم رسیده سه ماه برای شوال بار آشوب در هرات اشتعال داشت تا

اینکه

که دران اوان موافق سالله بعد
صح

اینکه ذوالفقار خان غالب آمده در سیم ماه شوال هزار و صد و چهل و دو داخل شهر هرات و اللهیار خان با کوچ
و بنه خود روانه قلعه ماروچاق گردید پس طایفه افاغنه از حقوق عنایات ظل اللهی چشم پوشیده در
نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان را بحکومت اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلا لوای اقتدار
کردند اللهیار خان نیز کوچ و منسوبان خود را در قلعه ماروچاق گذاشته با مودود قلیچ خان حاکم سرخس
و بعضی از حکام اویماقیه که با او اتفاق داشتند سه روز پیشتر از ورود افاغنه داخل ارض اقدس
گردیده از جانب ظهیرالدوله ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تام بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر
ضمیر ظل اللهی آینه صورت نمای احکام قضا و قدر و بمقتضای هوشیار مغزی نادیده و ناشنیده
از اسرار ضمایر باخبر بود و یقین میدانست که آن فرقه عهد شکن در رفع حاصل آن ملک تاخت و تاز
خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از جهت آن
نحوی که سبق ذکر یافت باذوخان بغایری را برای جمع آوری سه چهار هزار نفر تفنگچیان نواحی استراباد
و توابع فرستاده مقرر داشتند که در حین ضرورت بمعسکر ابراهیم خان پیوندند و با ابراهیم خان نیز
فرمان والا بنفاذ اقتران یافت که غله وافر و ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود
دشمن بنا را بقلعه داری گذاشته از معارضه اعراض نماید اما ذوالفقار با هشت هزار افاغنه در زاویه
خواجه ربیع بار نزول گشوده آغاز تاخت و تاز کرد و ابراهیم خان خبر ورود ایشان را بعرض نمود یازده روز هر روز
بدیوار قلعه کر و فری میکرد تا آنکه مقدمه در هنگامی که سنوح مقرر گو که مسعود بود معروض شده جلال گشته
مجددا در باب منع جنگ میدان تاکیدات بلیغه بعمل آمده اعلام شد که بدستور از روی حزم و بیداری
مشغول قلعه داری باشند که انشاءالله تعالی عنقریب رو به تبریز را از آن مملکت بدر کرده خود را با گروه نصرت

بسر سانیدیم مغازن وصول انجواب بافرخان نیز با جرکب وتفنگچی بپرونده وارد ارض اقدس گشته بعد از چندی
با وصف اینکه از اوج سما خاطر خطیر آگاهی در باب امر قتال کمر خطاب با ابراهیم خان اعرض عن هذا
نازل شده مبادرت شد که کلام آن حضرت مظهر آیات «وما ینطق عن الهوی» بنحو که بعضی از
بهواخواهان مغرور دو تیز عنانی توسن طمع غیور سپاه منصور را برداشتش سه روزه آذوقه سامور ساخته
در سمت کوه سنگین با کوکبه رنگین رایت حرب افراخته افاغنه نیز بمقابله پرداخته شدند در اثنای کیرودار
بافرخان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود زخمدار گشت فوجی از پیادگان او که زنبورکچی در سمت جنگ بودند
دل از دست داده روی برتافتند ابراهیم خان با چند نفر اسب را انگیخته بود که این زار کرد آنها
تفنگچیان که در پیش رستخانه ستیز و آویز گرم کرده بودند حرکت او را محمول برفرار دانسته سررشته جنگ را
از دست میدهند لشکریان نیز ضبط عنان خودداری نکرده روی بشهرستان هزیمت میگذارند و
از روز سواره بسیاری از مرکب بسر پیاده کردند جمعی از پیادگان نیز خود را بسپاه قوات انداخته
در ماتم مرگ خود لباس آب پوشیدند ابراهیم خان بمشهد مقدس متحصن گشت و این واقعه در سیزدهم
ماه محرم هزار و صد و چهل و سه در سمت صحرای علم دشت زرکران مشهد مقدس اتفاق افتاده
بعد از ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت شاهزاده جهانگیر
که در آن اوان دوازده ساله بود این اخبار را بواسطت چاپار معروض خدمت خدیو کامکار ساخت
چون حضرت شاه طهماسب مکرر زبان گلا بر میساخت که موافق عهدنامه انجام امور عراق و آذربایجان
بر ذمه اولیای این دولت و جانسپاری را مملکت علیحده است ما را کمتر گشت و ایشان احتیاج
لهذا حضرت ظل اللهی امر خراسان را اهم و تنبیه سرکشان سمت عهد طرت را لازم دانسته چند هر

بنابر سعایت امرای بعضی

بعزم

ند میرزایان منضم گشته مصحوب چاپار سریع السیر شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری
بدیوار اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند که بعنایت پروردگار با دلیران نصرت
شعار مانند چابک سوار چرخ گیتی فروز از ابلق مهر و ماه شب و روز دو اسبه مرحله پیمای گشته قبل از وقت
خصم تیره روزگار میرسیم پیشترین بنیاد بیک افشار را بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان
سربلند و جمیع اسباب و غنایم و ذخایر رومیه که در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز
بود باو عنایت و امر والا صادر گردید که جمعی از ایلات افشار و مقدم و ترکمان را کوچانیده در
تبریز سکنی و شش هزار نفر از جوانان کاری در سلک ملازمت انسلاک دهند و حکومت هر یک از ولایات
اطراف را بحکام کاردان تفویض و مقرر فرمودند که ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته در
خدمتگذاری آن سرکار جان و جهان کوشند در آن سفر فرخنده از ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان
همراه بود اسب و الاغ و خرجی داده کوچانیده بممالک خراسان فرستاده بودند عدت ایشان بنجاه
شصت هزار خانوار میرسید از آن جمله دوازده هزار خانوار افشار و از جمله افشار نیز دو هزار خانوار
قرقلو بودند که شرف نیل بانجناب داشتند و چون مآب و کوبقاب بنهجی که ذکر یافت یورت قدیم
آن حضرت و مسکن طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه با مرد الاکوچیده در ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند
عوض ایشان را از قرقلو جدیدی در مآب و تتمه افشاریه را در کلات نادری دادند و چهل و پنجاه هزار خانوار
دیگر ترکمانیه و اکراد و چشپار و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که بدستور انهار اندارک دیده
در باقی ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان ییلاق و قشلاق بجهت هر یک معین ساخته شد

در بیان انصراف موکب همایون از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه طایفه افغان

بعد از قبض و بسط امور و کشاکش کار زد و کیک در دور سه دا غراق را گذاشته با که تا زان عرصه و غا بسمت خراسان

ایلغار نموده و بیرون کش دو رنگ وارد قزل اوزن گشته در آنجا چاپار ارض اقدس وارد و خبر رسانید

که بعد از واقعه ابراهیم خان افاغنه کوه بودند که حالت تنگی این کار را بحال شده از ایام کین شیر اینقدر ملت

کشیده و دست این را که بیرون می کند پس شهر انگیزی شرارت دو دوازنها دو قریه و مزارع و خرمنهای

توابع شهر برآورده نوعی نایره بیداد افروخته که نزدیک شد که شراره آتش آن شور و شر خرمن ماه

و دسته سنبله در انبار کهکشان و خوشه پروین در مزرع سبز چرخ برین در گیرد همه جهة سی ودو روز

در حوالی ارض اقدس گردش کرده قرا و مزارع را طعمه تیغ بیداد ساختند و بعد از اظهار بغی و فساد بجانب

هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر ترک ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر وارد قزوین و آنچه قشون

عراق و فرقه مختلفه بود بسوی خراسان بهم جمع کرده مصحوب محمدخان ترکمان بخدمت شاه والاجاه فرستادند

که در دایره امر و نهی آن دولت بوده پرکار وار سر بر خط اطاعت گذارند و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا

محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمدخان پادشاه والاجاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه داشته

و اعلام نموده مقصود آنکه باین تقریب اوضاع و احوال اعلیحضرت ظل اللهی را ملاحظه و از رای و خیال

حضرتش مطلع شوند امر والا بنفاذ پیوست که محمد آقا را بعد از ورود به تبریز روانه خراسان نمایند

و نیز سرکردگان افاغنه در حرین باروسای در جزین از در استیمان در آمده بشفاعت ایشی سلطان افغان

که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد بوده و بعد از استیصال او روی نیاز بآستان دولت عاجز نواز آورده جبهه سای

سده سعادت قرین گشته و سه روز آن مکان نزهت آیین مقر کوکبه عز و تمکین گشته از راه طهران

وارد ایوان کیف و چنین ترکمانیه یموت ساکن دشت قپچاق همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان

نیز

نیز که در حدود کرایلی سکنی داشتند در تقدیم خدمت و دادن قربانی پیمان نمودند که بسبق ذکر یافته هم

زمان بری مترددک سید اشتند از منزل مزبور بتجدید منازل گشته چهار هزار نفر دلیران نصرت نشان از راه

بسطام و موکب جهان کشا از راه مازندران شقه گشای اعلام ظفر فرجام و متعهد شد که روز یازدهم

ربیع الاول موکب والا از یوره شش میدان چهار فرسخی استراباد بر سر یموت و ایشان از دو جهة گرد ایشان پر

کوکلان چپاول اندازند که تاخت هر دو طایفه در یک روز اتفاق افتاده اجتماع خبر بیکدیگر نتوانند

رسانید پس کوکبه ظفر صبح روز مزبور از آب اترک عبور و مکانی مشهور بصیاد مطاف بتوسط ترکمانان

آغر بچه که در میان کاله در پاسکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسبب خیوه و جماعت

کوکلان نیز بطرف الاداغ سیصپار فرار نموده اند پس معاودت باستراباد کرده فرامین موکده بعموم

سرحدات خراسان نوشتند که راه معامله را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشان را از غله و ذخیره ممنوع سازند

و در غره ربیع الثانی از آب گرگان گذشته از کنار دشت و حدود دامنه و سملقان روانه خراسان

و در محال قرا بانع من اعمال کرایلی جمعی از روسای متمردین کوکلان از در عجز در آمده وارد خدمت والا

و مستدعی عفو تقصیر و متعهد دادن یوغنه بال گشتند مسئول آن طایفه قرین قبول و در زمان همایون نامزد

که خانه واری و یوغنه بال را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج مرخص

ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در بیستم دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر باشند و در

آن مکان از جانب الهیارخان افغان که در ارض اقدس بود عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیر

مدبار مرحمت نشان رسیده جواب او در این نهج از مکمن عزت صادر یافت که هرگاه الهیارخان بلند کرده نوری

در باب خوی ابراهیم خان عرض داشته عا نموده بود که چنین مشار الیه از خطای خود شرمنده و از وقوع امر شکست

که فضای آسمانه بود شکسته دل و سرافکنده است من بعد او را زبان قلم نیازارد و بشرمساری و خجلت زده کوشش

که عذابی بدتر از این نیست واگذارد در باغ اعجاز معجز و مستور نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را که در معارک جنگ

ارباب حمیت را

کوشش و کشش بقدر استحقاق در کار است اما بر از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور کند موجب

ملامت انطایفه که با قبض و بسط حباب معرکه کاری و در تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که مضمون

آیه کریمه **وما النصر الا من عند الله** کشف اسرار فتح و ظفر منوط بعنایت تائیدات ایزدی است

نه بزور سرپنجه بشر با وصف این جمعی آنانکه در آنجا از غیرت بهره دارند به نیزه و سنان اعادی سینه سپر

میسازند اما طبیعه پرواز نیزه فلک امثال و اقران تن در نمیدهند و بتیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم

می نهند لا بچوب کاری عصای خامه پدر و برادر سلطنتی گوی حرف تند را کشنده تر از سیف

قاتل و روی ترش را تلخ تر از زهر هلاهل میدانند بمفاد اینکه **بیت** در دو زخم بیکن و نام کنه مبر

کآتش بگرمی عرق انفعال نیست ؛ از صدور چنین امر مادام الحیات در شکنجه خجالت گرفتار قید ملامت

بوده ممات را بر حیات راجح میشمارند چنانکه اظهر من الشمس است که سپهدار زرین لوای مهر بعد از آنکه از

معرکه سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد از رنگ زردی بزمین فرو میرود و هر وقت رایت جهان

کشا از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را قریب بزوال می‌بیند

هرچند بنا بر معانی مذکوره ملامتی بر مشار الیه وارد نمی آید که چرا از دشمن شکست یافته و بعنوان کهف حوائج

آسا اینهمه سرزنش را بخود روا داشته و از تیغ تیز رو تافته ولیکن چه سخن در آنست که با وصف اینکه بر

از جانب در باب جنگ روبرو ممنوع و از اوج سماء خاطر الهام مآثر خطاب **یا ابراهیم**

اعرض عن هذا او را مسموع شده بود باز بر خلاف معمول و مقصد اینگونه جهل و فضول کشت بایست

ازیکها

برهان و دلیل عقل طریق مصلحت بینی بپاره رضای خاطر بر وفق ارشاد جوید درین صورت که سالک منهج اهدی

الامرین و تابع مدلول **فهدیناه النجدین** گشته طعن و تشنیع را سزاوار و شایسته نجش

و آزار مستشار نیستند چون انجاه در مقام شفاعت و التماس بر آمده حسب المسئول آنرا بجای اینکه فقره زبان

قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان توبیخات او را مورد انتباه ساختیم در بیان ورود موکب

مسعود بمشهد مقدس و صادرات ایام توقف در ارض اقدس

چون حضرت ظل اللهی منازل نزهت مراحل را بسان آفتاب جهانتاب برسم ایلغار و شبگیر میپیمودند

در آخر ماه ربیع الثانی صبحگاهان که تاجدار اقلیم چهارم و سریر آرای این طلبنطارم از سفر جانب غرب

انصراف یافته از دروازه افق قدم بشهر بند نیلگون حصار سپهر گذاشت خسرو فلک سروری بسطوت

بهرامی و فر غضنفری مانند فیض رحمت در عمارات جنت سرشت چهار باغ مانند روح در قالب عنصری

قرار گرفته و چون در آن اوقات حادثه شکست بدلهای اهل آن دیار رو داده ماتم زدگان هنوز

در ماتم کشتگان خویش بر اوتار سینه ریش مضراب ناخن چنگ زن و از جور افغان با فغان

در گوش رویین فلک خروش افکن بودند و دل سوختگان طاقهای دل را از استخوان بندی سینه

چوب بندی نموده از لالهای داغ طرح چراغان میریختند و برای گرمی محفل ماتم از سوز جگر آتش

بازیها برمی انگیختند و موشک آه آتشناک شان هر شب بر آسمان میرفت و کاغذ ان دل شرربار شان

در هر طرف از آتش غم خروش میکشید صدای کوس و نقاره را که آلت سور و سرور بود از آیین غیرت دور

دانسته در روز ورود اهل شهر را از نواختن نقاره شادیانه و آیین بندی و چراغان ممنوع ساخته

بهمان توپهای رعد آوا اکتفا نموده بدبدبه جهانگیری و طنطنه ملک و اقلیم گشایی گوش حرت و دشمن را بر آوا ساخته

بعد از سه روز که سفرکشان از رنج راه آسایش گزین شدند تخت بملاحظه سان افشاریه و بیلات که از فارس
و عراق داوزدها آسمان بخراسان فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت منتخب
ساخته فارسیان فرو شیب پیشه و چابک سواران فرات اندیشه برای تعلیم فنون سپاهیگری بر
ایشان گماشته تا بمنی که ترک سیه مست چشم خوبان با طره دلاویز در ره بازی و مردم خنجر گذار دیده
قتال دلیران با کمان سیه توز ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب شکنی و قیقاج اندازی کند مشق و تعلیم پرداخته
در اندک روزی هر یک در فنون سواری رستم یل و در خونخواری فرزند رشید زال چرخ و جلاد اجل
شدند بیت اگر از کار فرما روی دستی در میان باشد ؛ بناخن سنگ را آیینه سیما توان کردن ؛ و چون
سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت اللهیارخان که تا آن زمان در ارض اقدس سند عرآن شد
که رفته در ماروچاق توقف و مشغول دلالت افاغنه بوده باز در سر راه هرات بادراک ملازمت
پرداز لهذا او را بنقود وافره و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص عز اختصاص داده مرخص
و روانه ماروچاق ساخته شد و سابقا مرقوم کلک بیان شد که اون بیکیان کوکلان در قراباغ
کرایلی آمده اظهار ایلی و تعهد کردند که در بیت خانوار برسم یورته ال آورده در مشهد مقدس سکنی دهند
و چون در انجام این امر تاخیری بظهور رسید احتیاطا امر والا صادر شد که قشون استراباد به سپاهیان
سفر هرات آمده در سنخوات توقف و منتظر صدور فرمان باشند حضرتش در دوازدهم شهر
جمادی الآخر با قلیلی از خاصان جریده و سپاهی بعزم تنبیه اوزبکیه روانه و مقارن ورود موکب والا [illegible]
ترکمانیه نیز با امتثال فرمان وارد گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان بارض اقدس فرموده و آن جماعت
خانواری معهود را بارض اقدس آورده سکنی دادند متعهد گشتند که جمعی از جوانان سپاهی ملازم رکاب در سفر

هرات

هرات حاضر سازند چنانچه که مذکور شد حضرت شاه طهماسب در ره صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان
بیگم خواهر قدسیه خود را نامزد بهین نتیجه ازدواج عناصر و اجرام و مهین فرزند والا مقام شاهزاده رضاقلی میرزا
ساخته بود در این وقت که کوکب گرگ سعد نسبت الشرف ارض اقدس تجدید نمود ارقام مطاعه نفاذ یافت
که تمامی امرا و حکام و سران جنود نصرت فرجام و عظمای احشام انجم احتشام در بزم ارم نظم سور
و محفل جشن و سرور حاضر گردند پس کارگذاران بدایع طراز و کار پردازان صنایع پرداز در مقام فرمان
پذیری دست و بازوی هنروری بازیده در اندک روزی عمارات چارباغ را نمونه هشت بهشت
و با آیین بندی و طرح چراغان رشک خیمه نه سپهر ساخته شد و روز جمعه دهم شهر رجب المرجب
در حینی که قبه خضرا در آراستگی رنگ چتر طاوس بود بسیط غبرا در فرح حجله آرای عروس
آفتاب خداوند و قمر کدخدای خانه و زهره زهرا خسرو دوسرای چنگ و چغانه مجلس طوطی با هزاران
فیروزی زیب یافته دو هزار دست خلعت گران بها در آن روز بسرکردگان سپاه و امیران بارگاه
و بندگان دربار و چاکران جان نثار از جامه خانه نوازش عنایت گشته بر دوش هر یک مانند کوه آراسته
خلاع خارای سنگین و لبان شاخ گل حله پوش از آب بوته دار رنگین گردید ساکنان عرصه خاک
بساط نشاط آراسته شد و شوخ چشمان افلاک پای کوب سرور رقص برخاستند تا یک هفته برای [illegible]
جشن و چراغان و آذین بندی و دلهای خلایق از شوائب کدورت لذت اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته
این هفته را هر هفت شاهد ایام و گلگونه جمال شهود اعوام ساخته و در شب جمعه هفدهم ماه مزبور قران سعدین
و اتصال نیرین واقع شده آن عمارت دلنشین از پرتو نجوم سعود اختر برج سعادت رشک جنت الزخرف
آفاق گردید بعد از انجام کار طوی برسم سیر و شکار بجانب ابیورد و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه

فرموده بجناح مرحمت سایه گستر فوق آلیک سکنه آن دیار که حسرت کش ولهه رافه نبض الانوار بودند کشیده و چون
ترکمانیه خوارزم اکثر آمده در طرش که مشهور به مرو است سرحدات ابیورد است یورت اختیار و نواحی نسا و درون
و ابیورد اطاله دست تطاول و اضرار میکردند اگرچه ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمعیت موفور در ناحیه
درون متوقف و به تنبیه آن طایفه مامور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان پیوند مخصوص مرکز نوعی امداد
از کسی نداشته و کار را با سعید برادر و چاکر نگذاشته لهذا ظهیر الدوله را با ابیورد احضار و در ششم ماه شعبان
با فوجی از فدویان جان نثار ایلغار و جهت تنبیه نخچیر سنج را در سه روز طی کرده در مرحله ... طرش ببر وقت
آن گروه رسیده رجال ایشان را عرضه شمشیر و نسا و عورات ایشان دستگیر گشته نهب و اموال و آتش
و احراق یورت و مساکن آن طایفه سرکش را به سیف سنان دلیران گردون فراز گوشمال کامل چشیده روی
بجانب ارض اقدس نهاد سابقاً نگارش یافت که حسین خلیفه در حین تسخیر ولایات منصوره بجانب آذربایجان
افاغنه هرات را که با بندولت والا عهد بندگی بسته بودند تحریص بمخالفت کرده سلسله جنبان فساد
میبود در این وقت که خبر عزیمت موکب همایون بجانب هرات رعب افکن ... دور کرده
ذوالفقار خان کس نزد حسین فرستاده بمفاد الغریق یتشبث بکل حشیش از او استمداد
و مشار الیه نیز با گروهی انبوه بعزم اعانت ابدالی وارد اسفزار شده که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ تیز
طالع فولاد و پیکر خدیو جهان پرور که جوهر انزلنا الحدید فیه بأس شدید از آن پیدا
در تصور شرر عالم و هم چاک افکن قلوب ... است رخت بوادی نجات کشیده با خاشاک آه ...
نبندند بعد از ورود با سفزار طرح اتفاق از طرفین صورت انتظام یافته حسین خلیفه استخلاص اسری
ذریعه اعتذار ساخته عریضه شکایت آمیز مشعر بر استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود که کشته ... زنند

بر وجه کمال اعتبار آمده ابراهیم خان نیز ... مأموریه تنبیه ترکمانیه که سکنه سرخس گشته اند طایفه

ساخته مصحوب ملا زعفران معتمد و اسحق سلطان نامی عرب حاکم سابق نزد که از خفیه ازاد کرده با عفو خدیوانه بود ارسال
والا نموده مسئول او درجه قبول یافته تمامی اسرای او را که ذکور و اناث چهارده نفر بودند تسلیم فرستادگان
مذکور کرده ایشان را با نیل مرام و حصول کام باز گردانید حسین خلیفه نیز دو نفر مخدرات سرادق
سلطنت صفویه را که در شبستان اسارت بحجاب ستار داشت با ملا زعفران و اسحق سلطان روانه درگاه
سپهر آشیان ساخته چون صرفه در جنگ و صلاح در کشت و درنگ نیافته از راه فراه عازم قندهار
گردید اما با وصف مشاهده این نوع لطف و فتوت که با بنا دائم بجهات ... اطاعت
نه بحد ... و باطن ظاهر ... سه هزار نفر غلجه را بسرکرده که صید ال ... با اعانت ابدالی هرات گسیل
حضرت ظل اللهی بعد از وصول این خبر معتمدی را تعیین کرده آنچه ... عفاف را از همان عرض
راه با خواجه سرا و اعزاز با صحبتها روانه کعبه حرم سرای شاهی رسانیدند رایت افرازی قلم خجسته رقم
در مضمار وقایع نگاری زیب مطابق سال هزار و صد و چهل و سه روز چهارشنبه یازدهم
ماه فرخنده فرجام صیام نیر اعظم به عزم تسخیر شهر بند حمل رایات اعتلا افراشته سفرکشان بهارستان
ربیع که از رنج ییلاق دی در سراهای جویبار و زوایای باغ و گلزار قشلاق داشتند بلکجار ... رسید
و فراشان باد فروشان ناحیه اطراف چمن و فضای هامون را از جوش لاله و ریحان بسراپرده‌های
رنگین خیام گلگون برآراسته گلشن از روی خلاف پیکان برگ بید تند کرده سبزه دشنه و خنجر
برکف و سنبله که سپر و شمشیر برداشت چشمه سار از موج زره در بر و درخت از شکوفه کلاه خود بر سر
که نوروز فیروز شبیخون بملک دی آورده و جنود اردی بهشت بملاحقه بر بغیاکران زمستان
بست ... بزم خسروانه ... دلبران آراسته خلاع زرتار ... و دامان آتشان

و توجه موکب نصرت آیات بجانب هرات و صادرات آن اوقات

از زر سرخ و سفید مالامال و مشحون گشته بعد از انقضای جشن و سرور روز یکشنبه آن شهر سعادت فرجام با فر
فرخندهٔ ورود کوکبهٔ کیقبادی از ارض فیض انتساب منزل طارق نصب خیام زرین قباب کرده دلیران که چند روزه
از خور و خواب و خشم چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند آن روز را عید خوشی دانسته از لذت خوان
آشامی کام خشنه و بهادران که تشنهٔ خون خصم تیز خشم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند شمشیر کج را
با ستی هلال شوال انگاشته مهر روزه را از گنجینهٔ دهان رزم شکسته بعد از وصول موکب ظفر فرجام
منزل بوچک سفر مجال جاه بنده آغرلق را در آن مکان گذاشته موافق آداب سپاهگیری و ترتیب رزم
گستری تعیین چرخچی و قراول و ترتیب تیپ و هراول و تسویهٔ مقلای و قلب لشکر محشر خیز را سه قول
مقرر کرده برای هر قول ساقه و صول و طرح و کمین از نیزه گذاران رامح قرین و کمان کشان لایق تیغ آهن
و ترکش خانه در زنبورک چه اکاف تعیین و با آذوقه شش روزه از راه رباط ترمان آغاز نورد وادی کین فرموده
از مقدمه الجیش و گروهی از لشکر از رباط مزبور جادول بمجال شبش و شکیبان دخوربان انداخته تا می
آن محال بمعرض نهب و تاراج درآمده قلعه جاب که در سر راه واقع بود بمجرد حرکت شجاع ارادهٔ دلیران
مفتوح و مقدمه ظفر و فتوح گشت روز چهارم شوال مکان موسوم به نقره سه فرسخی هرات مقر
رو بین نشان زرین کمر دامن خایان فولاد پیکر گردید دیدهٔ خصم دو روزه دیگر در چهار آینه که تا از آن
جواز شش جهت روی مرگ را معاینه دیدند بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و تیغ جویان
کینه پرداز در حوالی شهر رایت فراز رزم ساز گشته ذوالفقار خان نیز از برای جوهر جلادت از غلاف
آن روز دلاوران نصرت نشان با وسعت حوصله ناحیه تنگ نزدیک باغات شهر با اهل فتنه هنگامه ساز
عرصهٔ جنگ گشته و حوالی شام که طرفین دست از حرب و با از مضمار طعن و ضرب کشیده در رشته صلاح اصلا

سیدال

کثر از سواره و پیاده بعزم شبیخون آن نهر شکسته را که باردوی همایون پیوسته بود جادهٔ مقصود ساخته از
میان آن جو چون سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردیده چون بحر خروش را از پرده داری لشکر لیل و بهادر کوه
لشکر و خیل دیده‌ها شناسائی بسته گشته در حینی که بساقچیان جیب و تواجیان کیوان تیپ دست از ضبط
صفوف و ترتیب تیپ بازداشته اکثری در منازل خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در خانهٔ زین
بودند که آن گروه دفعتاً در کنار اردو بصدای تنگ و تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات
برجی در سر نهر بحکم والا احداث یافته بود آنحضرت بعد از وصول باردوی سپهر کوکبه با سطوت بهرامی
وصول نمره خاصی برای تفرج اردو بان برج فلک اساس درآمده بود بوجود جلادت نمود اورا نمودار
اسد ساخته بودند مقارن آن افاغنه نیز از میان نهر با قلیهای سوار مانند خیل نجوم از دود گلگشان ظاهر شده
جمعی از ایشان احاطهٔ برج کرده آغاز جنگ کردند غیرت شیر دل که زهرهٔ شیر فلک در برج سپهر از هیبت آب شد
با هشت نفر از غلامان یکجهتی که در آن زمان در موقف خدمت حاضر بودند مبادرت پرداخته از بوارق تیغ و
تفنگ آن برج خاکی را برج آتشی منقلب ساختند دلیران خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از معسکر
ظفر از پیاده و دست بشمشیر آن شیره روزان درآمده تحقیق از جوی تیغ اعدا آب زد آتش آن فتنه را هیچ جمعی
از ایشان از سر منزل هستی دور ساختند روز دیگر طرفین مستعد قتال و جدال گشته رایت ظفر
با شوکت و فر بجانب سفر قد برافراخت و غریو نای و کوس و ولوله در خم چرخ آبنوس انداخت
سواره و پیاده افاغنه مسابقت جسته با ساز جنگ تا زیر و بم نغمه در نشیب و فراز فراز گرفتند
آن حضرت با گروهی از نهنگان کیوان شکوه متوجه معرکه گشته جنگ در پیوستند بعد از آنکه آب خونخوار
اعدا اطفاء نایرهٔ حرارت و تسکین شر شرارت شد جانبین از آهنگ محاربت آرزو نوبت دیگر آمدند

اخلاقات
که بر وفق اکرام ارباب
افعال مقصود
خبر دادن

خورشید شغاف بود طرفین عزم مصاف کرده چمن را کاسه فیروزه آب در شیر داشت در عرصه سما طرح شورش
افکنده از آوای رعد کوس حرب فرو کوفته برق آتش افروز نایره شرارت از جا برجست و باران آغاز تیرباران نمود
جانبین لاشه آمده تشنه کام بمقر و مقام خویش بازگشتند بعد از چند روز افاغنه و ذوالفقار که جبینهای خجلت بسر زده
با توسن جلادت را باد بپا داشته خود را در تنگنای زبونی دیده نزدیک شد که جان به جان برین در دهند
عهد و پیمان را مؤکد بایمان ساخته متعهد گردیدند که اینهدفعه تا رمق در بدن دارند بکشش و کوشش پردازند روز
دیگر که شام سیه درون رمح و سنان زاغ گون اکب را از زنگ ظلمت منجلی و تیغ خورشید را ابنما گستر صبح
صیقلی ساخت ذوالفقار بعهد دوشینه با گروه افغان یکدل و یکجهت بهیات مجموعی بیرون آمده که قلعه
سانقلماز را که نزدیک بمعسکر ظفر نشان بتصرف و در آن مکان توقف کرده هر روزه از آنجا بهنگامه آرای
جدال شوند از اینطرف نیز خدیو کشورسروری با فر و فیروزی صف آرای عرصه دلاوری گشته اولا تفنگچیان بیباک
از دو جانب در برابر یکدیگر زانو بزمین و پهلو بر جلادت شیر غرین زدند تا سه ساعت ابر بلا قطره ریز
و برق اجل صاعقه انگیز بود و بسی یک از دلاوران از زخم هر پهلو شکاف گلوله و تیر پهلو تهی میکردند تا آنکه
تابنده [illegible] های ثبات دشمن از پیشرفت بین بشت بعاد کریمه سیهزم الجمع و یولون الدبر
بظهور پیوست آنکه یکه تازان عرصه وغا حلیه ریز بر قلب انطاعیه وغا حمله ورگشته جمعی کثیر از افاغنه عرضه سیف
و سنان و بقیه راه نورد طریق فرار و خذلان گشته توپخانه و نقاره خانه ایشان بدست آمد و پیش ودروف
آن سکان نصرت اندوز مظفر که به فیروز کشته هر روز دلیران بزید و وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها
و فحوای لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید با همای عزیمت را به
جابول اطراف تیز تک ساخته دویست سیصد هزار گوسفند سوار سار را بوال لجیطه اکتساب آورده آن حدیث

هر روزه

هر روزه از قلعه برآمده پشت بحصار آغاز رزم ساز کرده از جانب دلاوران سهمگین پنجه بکم جان ستیزی
و نیزک سنان سرافرازی می پیشه روزی بیکدشت که نیزه خطی دلیران چون خطوط اشعه مهر تابان سری از
هشتگاه فلک جاه بیکدیگر اندیشه و شبی نیشه که صولت بهادران مانند حامل رأس الغول با دست و پنجه خونین
سر سرکشی بنظر نیر ساند از جمله وقایع ایام توقف آنکه اللهیار خان که سابقا از ارض اقدس روانه [illegible]
شده بود در منزل مزبور جمعیتی از ادنیا [illegible] فیما رد جاقی و باد غیسی فراهم آورده با اردوی همایون پیوست
و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مزبور با سه هزار نفر از لشکر خونخوار بتاخت توابع فراه مامور گشته بعد از
ورود آنجا با مصطفی نام ابدال حاکم قلعه خاش جنگ کرده حاکم مزبور مقتول و سرداران با گرفتاران افغان
حضور آورده [illegible] و قلعه جات خاش و کده را بحوزه تصرف درآورده چون همت جهانگشا مقصود آن بود که
اطراف اربعه هرات محصور جنود منصور شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را
بسر کردگی کارآگاهان رزم دیده با توپخانه و اسباب بهادری بجهات سنگر نقره مامور ساخته چون
آب هریرود طغیان داشت از سمت زنده جان و کبوتر خان بوزه که گذرگاه هشت نسبت بسایر جاها بهتر
عازم پل مالان گشتند و هنگام ظهر که مهر موسوم بده و تو محاط اردوی نصرت نشان گردیده گرد افواج قاهره
از چند میل راه سربکشیده افغان گشته تصور چپاول [illegible] لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه برآمده پشت با
دیوار بست شمس آباد که حصن حصار بود آماده جنگ شدند حضرت ظل اللهی که مشتاق چنین روزی بودند خود
سر در بابرج و مغفر لطف الهی آراسته بر مرکب گردون خرام سوار و جهانگیر کارزار گشته تفنگچی پیاده
و توپخانه را با قول همایون از پیش روی بمقابله افغان فرستادند که اناثیه اشتغال جنگ سازند چند نفر [illegible]
با توپچی از دلاوران اژدر درو بهادران غضنفر فرکه بضرب گرز آوز جوزا دو پیکر و برق سیف و سنان خرمن عمر [illegible]

بجبر از افاغنه

و بسطوت

زده خاکستر مباهات بر سر آن گروه در آمده باین قلعه و ایشان فاصل اساس را برابر راه کرد با حایل شدند

از کمی نب بهان آتشبار توپ و تفنگ را از دم تفنگ ربانه اعصار فیه نار فاحترقت

مشتعل ساخت و از کمیت برج و سنان زبان طعن را از که مخاطب هل تجزون الا ما کنتم

تعملون سرافرازی پرداخت انطایفه جم غفیر تهور خصال یگانه از دو طرف خود را دچار سرپنجه بلا دیده گرفتار شدند

آهنگ فرار کرده شیر شکاران که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع در گردن داشتند باشاره والا سر از

از سلسله خودداری کشیده از دو طرف چنگ و چنگال دلیری بازیدند و کشتن و بستن و شکستن پرداختند

جمعی از افاغنه را از دم شمشیر آتشبار آب از سر گذشته بگردن رسید و فوجی را از نهر با عمق آب بگردن رسیده

از سر گذشت سه هزار نفر متجاوز با جمعی از سردار در خاک و آب سر بباد فنا دادند و علم و نقاره خانه ایشان

بدست آمد پس خدیو فلک جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تاب گشته اسب و سلاح مقتولین بدلیران

و نقد و جنس گرفتاران بمالک نیران عطا فرمودند از حسن اتفاق اینکه جمعی از فنون بایت از سمت معسکر نقره

بقصد سنقر و دران طرف رودخانه نقرا اقدام داشتند از هیجان گرد بر فلک تیز گرد سیر رسید انطایفه

زاران طایفه کرده از صفحه دشت سرنوشت کار آن فرقه تبه روزگار را که قلم قضا بخط غبار نوشته بود در یک فتح

کرد و سر راه ایشان از هر بر دو گذشته با آهنگ رود چنگ جنگ سازوار حصار هرات بدلول

افامن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتا مخالف نوازی آغاز کرده بمضراب ضرب شمشیر خونریز

چار تار عنصری ایشان گسسته روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاور با کره بنیک اختر از افق سر بر زد منظرات

این رود نیل فام کرده عازم پل مالان گشته در جای تنگاه روز بقیه تا کمان که در کنار پل واقع بود نصب خیام آفاق گیتی

حکم داد و حزم آیین بر چهار سمت اطراف اردوی ظفر قرین سر بر سپهر برین سوده هر یک از سران و سروران لشکر

درست خود

درست خود خندق و سور چل زنب داده جهان نوی در عرصه خاک بنیاد نهادند بفاصله ده یوم که شهر

ذیقعده باشد دلاور خان تایمنی که بکثرت ادبه و شاقلان و غرور و ساخر سربلندی داشت با سه هزار

نفر از تایمنی و داو بیاقیه وارد معسکر فیروز اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره ور گشت و از غلایب اردو کند

در همان ایام روزی که خدیو کامکار طرف عصر از سواری مراجعت کرده بود در میان خیمه جا بودن اسلحه

از خود کنده بعزم تفرج جانب شهر کم پشت بلندی که بحکم والا با شده بود بر آمدند هماندم توپچیان افغان

خیمه مبارک را منظر در آورده توپی انداخته شد که گلوله آن توپ سقف جا دور شکافته در تکیه مسند

و آن انداخته شد در کنار در ویش بزمین آمده بمجموع هنر بستاک نشست و همانا گذشتن این خطر از نوع فاعل بدیع

عجیب بود جز سپهر داری حفظ ربانی و قوت اقبال صاحبقرانی محمل ندارد بنحوی که رفقه و قلک بیان شد

سمت غربی هرات که عبارت از منزل نقره باشد مقر دلیران آهن خاو و بجانب جنوب شهر که پل

مالان باشد مضرب خیام فلک فرسا شد طرف شکره شهر خالی بود لهذا در چهاردهم شهر ذی قعده

فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپ سهامه و تفنگ شایان مأمور ساختند که از آب هری رود عبور و در محاذات

قلعه کرخ در جانب شکره شهر لوای نصرت افراخته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند در روزی که

مأمورین عازم سمت شکره بودند حضرت ظل اللهی از مستقر جلال و جاه کرسی غربی از لشکر نقره متوجه

شهر گشتند تا انطایفه بسمت شکره نتوانند پرداخت که مأمورین از روی اطمینان خاطر در مقام مقرر

سنگر و برج و سنگر برای خود توانند ساخت مع هذا سیدال با فوجی از افاغنه غلیچه و ابدالی از در علاوت

در آمده سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان غضب طرح باقدام

تهور کلی بمدافعه اقدام کرده انطایفه را شکست فاحش داده سر زنده بسیاری بدست آوردند و بعد از چندی

چون مهمی توقف اردوی ششتۀ از قلعه دور بود هنت و الابیغر ارکان نعل تابقه تیکشنبه دوازدهم ذیحجه

با جمعی از خواص عزیمت آن سمت کرده روز دیگر بهنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان

زرین کلاه مهر با رایت کبیر فروز از سنکر شرقیه آغاز ظهور کرد اردوی همایون را از آنجا حرکت داده متوجه

قریه اردوخان یکفرسخی شهر گشته افاغنه بی باک بازنانند خاشاک که سر راه بر آتش نا باک گرد وجود در کرد

بهیات مجموعی از باب ممانعت درآمده بکه تازان طرح بکم و آلا ارایشان تاخته این زاناکوچه بند شهر

تعاقب نموده جمعیرا بلاک و فوجی از روسای همی را اسیر خم فتراک ساخته شتر و دواب بسیار بدست

آوردند و لشکر نصرت نصیب بضابطه و ترتیب در کمال آرایش و زیب با غنیمت و کسب آمده در قریه

اردوخان استقرار آن حضرت عطف عنان مستقر ظفر کردند و دیگر از وقایع متنوعه آن ایام انکه در شانزدهم

ذی حجه سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان تاخت میمنه و جگنکوی و اعمال بلخ روانه و مامورین بموجب

فرمان آن نواحی را بغارت و جمعی از اشرار را که در آن سمت مظهر آثار شرارت بودند طعمۀ تیغ برنده

با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد معسکر منصور گشته سرکردگان همراه بوش خلاع خورشید شعاع و بهره یاب

انواع احسان و اصطناع شدند و هم در آن اوان محمد مؤمن بیک مروی که سابقاً از دربار گردون مدار بحکم

همایون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از انطرف بر سر قندهار آورد مراجعت و خبر گشته

شدن عبدالله خان بعرض اولیا رسانید **تبیین این احوال** انکه عبدالله خان بعد از انصراف حضرت ظل سبحانی

خدیو غبرا جناب **محمد ابی عبد الله اکبر الثانی الکتاب** لب آب گشوده از ارتاج ثار کرسیاه

ساخت و تدارک سفر قندهار پرداخت و در خلال این حال سلطانی و خدایار خان عباسی حاکم سند مجادله

واقع شده در آغاز اشتغال نوایر حرب گلوله بر سر عبدالله خان خورده از پای درآمد بلوچیه جهن دمیدند که بر سر داد

ایشان این قضیه آمد روی او سوکه حرب بر ناقه امیر محبت و امیر اسباره ولدان عبدالله خان عریضه مشعر بر سوانح ایام

نوشته مصحوب بنی عم خود برفاقت محمد مؤمن بیک فرستاد و از موقف اعلا نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم

امیر محبت که ولد اکبر عبدالله خان بود اصدار مشار الیه و هر یک از اولاد عبدالله خان بارسال خلاع و انواع نقصیب

و تفقدات بیشمار امیدوار ساخته شد **در بیان مقدمات فراه و کیفیت محصوری آن**

بخوبکه سابقاً ایما و بیان شد که محمد سلطان مروی که از لشکر نقره بتاخت توابع فراه مامور گشته بود بعد از قتل

مصطفی و ضبط قلعه خاش مراجعت کرده در همانجا توقف داشت تا از اتصال لامورد بیک استاد باونا باب کمان

با حاکم سیستان و فشون کمان و سیستان با اتفاق محمد سلطان بمحاصره و تسخیر فراه مامور و مقرر شد که ظهیر الدوله

ابراهیم خان نیز با فشون سرحدات خراسان از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سرکردگان

حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت قیام نمایند و در حین آمدن لام ویردی بیک جمعی از فشون او آثار ادبار

اقدس بتاخت گرشک و بست مراجعت قندهار رسیدن گشته مامورین بقلعه بست مستولی و اهل قلعه را

قتل و غارت کردند مقارن آن جمعی از افاغنه غلیجه که از جانب حسین بسرکرده کا بارزخان نام با پا کرد

لام استیلا محاصره حاکم لاروشیدر بود بعد از غدر خواسته صید شیر شکاران کشته و مامورین با اسیر و غنیمت

واقر برگشته با امام ویردی بیک ملحق و در کاخ سسکرکه بتاخت نواحی فراه برداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان

بحدود طبس خبر تقاعد ترکمانیه کوکلان از سفر خیر اثر بمسامع جلیله رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن

خود را موقوف و عنان بعزم تنبیه آنان معطوف ساخت **توضیح این مقال** آنکه چون در حین توقف کوکب

همایون در ارض فیض نشان اورن بیکیان کوکلان مشهد مقدس جمعی ملازم گشته بودند در این اوان طالبان زر را بخود

متعهد سرانجام و روانه ساخته بعد از ورود بحدود استراباد باعتبار انتشار خبر یورش اطاعت انقیاد را ترک

دواب و اسباب رعایای آن محال را غارت کرده عنان برتافتند بنابر وصول این خبر ابراهیم خان بعداوت معمور
و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی اسمعیل سلطان خزیمه و جلیلی بیک سالیلو با جانب امام ویردی بیک مأمور گشته
زمان والا بتعزیر قفاد پیوست که امام ویردی بیک تا ورود سرکردگان سبک عنانی نکرده جلو جلادت از دست
فلک کشیده دارد امام ویردی بیک برخلاف حکم والا انتظار ورود سرکردگان نکشیده برای اظهار رشادت
در بیست و هشتم ذی حجه با ارشک سابق بیشتر برده ده نو را که تا قلعه فراه یکفرسخ و نیم مسافت دارد لشکر
کرده نزول و در روز ورود ایشان لشکر ده نو علیمردان برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه میبود با افاغنه فراه
در حوالی اسفیدکوه و فراه رود سر راه بر ایشان گرفته محمد سلطان مروی با سرکرده لنکی کرمان در معرکه مقتول گشته
افاغنه جری شده روز دویم و سیم نیز همین معامله پیش آمده در اثنای گیر و دار روز سیم سرکردگان جدید و عساکری
که از معسکر همایون مأمور شده بودند بسر وقت جنگ رسیده دست قضا پنجه تاب طاقت افکن گشته
شکست فاحش به افاغنه رسید نهصد نفر از ایشان قتیل و جمعی زنده دستگیر گشته بقیه بجانب فراه فرار کردند
بسبب این خودسری که لشکر را تغییر داده بود دستور جزم اتو و سرکرده معتبر تعقب سید [illegible] نیابت کرمان و سرکرده
لشکر معزول و باقی سرکردگان و دلاوران را از این حسن خدمات بعنایات و نوازشات مشمول گشته
و بعد از ورود موکب والا بمنزل ناگهان روسا را و باقیه سعادت یاب تلثیم دربار سپهر بنیان شدند
اثنا را ابر کرده که اسمعیل خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مأمور بمحاصره اسفزار
و بفاصله چند روز جمعی را سرکرده که سردار سلطان قراچورلو بعزم دستبرد روانه ولایت مزبور ساخته
مأمورین شب داخل قلعه خیران و در کمین کین نشسته هنگام سفیده صبح جهان افروز مسعود دی جلوه
گر سیاه ظهور گشته افاغنه نیز بسواد آن جمع قلب چشم بخت سیاه کور بیباکانه از قلعه بسبب جلادت

برانگیخته

برانگیخته رزم جویان بهرام کین از کمین کین درآمده تیغ در ایشان نهاده سر زنده بسیاری و دواب
و غنایم بیشمار بدست آوردند روز یکشنبه نهم محرم سنه هزار و صد و چهل و چهار باز افاغنه باد [illegible]
تجدید معاهده کردند که تا رمقی از ایشان باقیست در کشش و کوشش کوشند پس درب قلعه را مانند
چشم بصیرت خویش بسته با جمعیت تمام از آب هریرود عبور و با قراولان آغاز شر و شور کردند حضرت
ظل اللهی از فراز منظری که برای تماشای شهر و دشت ترتیب یافته بود بعادت هر روزه مشغول تماشا
بودند که بدیده بانی دیدهٔ ادراک فهم این معامله کرده قبل از ورود قراولان بر مرکب ابلق سوار و با فوجی
خونخوار عازم کارزار گشته فوجی را از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از دشمن بروی افاغنه
اسب انداخته سر زندهٔ موفور از ایشان بدست آمده و تتمه از فرط اضطرار خود را به آب زده تا
زنده که بآب نشستند و ذوالفقار نیز در رودخانه از اسب غلطیده به تیز دستی طالع بدر رفت اما
اسب سواری او با زین و یراق بدست آمده چون نمک زیاده بر سایر ماکولات در قلعه هرات نایاب شده بود
در ظلمت شب فوجی از افاغنه نمک نشناس برای تحصیل نمک بسمت کرخ رفته بحکم والا فوجی به تنبیه
آن طایفه بی نمک پرداخته شمشیر زهراگون تلخ شور بر جان شیرین ایشان برانگیخته هر روزه دست قضا
بر این نمط از پرویزن چرخ شور چشم نمک بر چشم آن کوردلان می‌ریخت تا آنکه زمان محاصره چهار ماه
امتداد یافت صیدال که از جانب حسین غلجه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چون اکثر لشکریانش
در محاربات عرضهٔ تیغ فساد و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و عنا شدند در شب غره صفر جدایی
معهود از شهر برآمده بی سپر ولوی گریز شدند افاغنه چون بار بخت راست و اسباب شکست را در
دیدند چند نفر از روسای ابدالی را نزد اللهیارخان که در خدمت خدیو اقلیم به ملتان میبود روان کرده توسط

در بیان تفویض ایالت هرات باللهیارخان و طغیان او

شفاعت او مستدعی شدند بنای کار هرات و متعهد دادن خانوار جمعی از روشنا ابدالی گشتند هر چند که عطای
بلیغ بلند همت آن حضرت جز در قلعهٔ قاف تسخیر آن ملک دلپذیر نشیمن نگرفت اما بنا بر مصلحت وقت
و استمزاج کار ابدالیه بحسب ظاهر از درسخت گیری وا بادر نیامده بعد از مراجعت رستم کان ایشان حسین
ابراهیم خان در همان روز از اردوی همایون روانهٔ فراه گردید مظنون افاغنه آن شد که حسین غلجه باعانت
ایشان می آمد که باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افاغنه برای
تحقیق این خبر کسی روانهٔ فراه کرده اند بعد از وصول خبر مقتضای وقت عمل خواهد شد این حرکت مردود حسین باعث
نایرهٔ غضب گشته فرمان والا صدور یافت که مقاطعهٔ این امر به شمشیر بران … افاغنه آن از آن
ممنوع بوده در مخالفت قلعه داری کوشیدند روز دیگر که هندوی تیره شب از انجم و کواکب سنگ قضا را
از دامن فرو ریخت و آفتاب زند کوش بعد از تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیلا او بخت از تیغ دروازه
هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی و متعهد انجام امر مقرره مستدعی
صدور منشور امان و نیازمند تفویض ایالت هرات با الله یارخان شدند دوباره باین تمنا پذیرای انجام
گشته الله یارخان با ایالت سرافراز و فرمان همایون را زیب فرق افتخار ساخته با سرکردگان در همان
ماه مزبور روانهٔ هرات شده و بعد از سه روز الله یارخان با سیصد نفر از علما و چند دروازه و … بسیار
صاحب نام و آوازه وارد اردوی ظفر پرور و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و در طبق
عرض آن جماعت مقرر شد که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مرخص بوده روانهٔ فراه شده اقامت
گزین زاویهٔ اعتزال باشد و الله یارخان نیز با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت عصر روز دیگر افاغنه
قلعه با الله یارخان افغان ایستاده عرض کردند که چند هزار نفر غلجه مدد ابدالی فراه می آید از توقف فرمان مرخص

که اولاد

که اولاد به غلجه پرواز نموده چون این حرف دروغ و سخنهای عاری از فروغ یادی از لاف و حیله در سلک پیغام آمده
بیت آن دولتی که میطلبیدم از خدای ÷ پرسیده راه خانه و خود بر در آمده ÷ غلجه و ابدالی هر دو با یکدیگر
ارتباط صوری و معنوی دارند اولا با هم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در معرکهٔ کین خواه آزمایش
نمایند آن وقت در مجادله بر روی هم گشایند پس مقرر شد که دلیران بارز مستعد جدال گشته نهال نیزه
و سنان را که در آن چند روز با نظار بهار … سنگاری در حدیقهٔ ظفر خشک لب و تشنه کام مانده
از جویبار خون خصم سیراب سازند الله یارخان با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته
باز روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آورده چهرهٔ عهد انطاقیه را مانند سحاب تابستان و آفتاب زمستان
اعتباری نبود عبدالغنی با بعضی از سرکردگان مامور بتوقف در اردوی معلی و الله یارخان رخصت معاودت
یافته در دوم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مامورهٔ اسفزار رسید مبنی بر آنکه ذوالفقار خان
بعد از ورود باسفزار با عیال که از وقت فرار تا آن زمان در آنجا توقف داشت افاغنهٔ اسفزار را نوید
روانهٔ فراه ساخته چون این معنی از دلایل واضحهٔ نفاق بود … سرکردهٔ افغان از آنکه از چاکران
روانهٔ قلعه ساخته با الله یارخان و بقیهٔ سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز و پیغامات دهشت آمیز … آستان
گشته در مقام قلعه گیری میشتابد پس عبدالغنی را با بعضی از روسا که در معسکر نصرت اثر بودند بمجلس نظر مامور
ساخته باقی سرکردگان را که تودهٔ جهل مرکب بودند مانند مداد به سیاه چال افکنده بقلم خط بطلان بر اوراق
سازکاری کشیدند و یوسف مزبور چون دوباره صداقت در آیینه بود از حکم اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ
أَرْضًا مصون مانده رخصت معاودت یافت

در پایان جنگ الله یار خان

چون الله یارخان ببیداری حصانت حصار و سخت روئی متانت دیوار کار خود از نفاق و دورویی کرده دست

[illegible]

امید خود را از حبل المتین این دولت پایدار گسیخت و مرمت بروج و استحکام دربندها پرداخته رنگ ستیزه‌جویی
ریخت و در سیزدهم ربیع الاول فوجی از زره‌پوشان نفاق‌پیشه را در شب سیاه بسمت قلعه سفید فرستاده افاغنه
از تیغ شیرگیران روی خویش را سرخ یافته و مجدداً جمعی را بطرف بادغیس روان کرده ایشان بیار غنیمت بر
باز آمدند و همچنین موسی داکی با جمعی کامل شب از حوالی چشمه قرنعل تاخت بادغیسات ...
و آلا جمعی بتعاقب او مامور گردید و آلا با فوجی از بهادران جرار که هر یک در قبض روح خصم ثانی عزرائیل لقب
وارد محل موسوم به جبرنیک که معبر چاه دلان بود گشته افاغنه نیز بهیات اجتماعی از قلعه بیرون آمده
با یادکان ایشان از پنج گروه سواران از پشت دیوار بست تا یکساعت از شب آغاز جنگ کرده شب تار را با شتاه
ریزی گلوله نمونه روز قیامت و بشب شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را سلاقه چرخ برین نیلی فام ساختند
و آن شب تا حد بو فرونه روز در همان مکان که پهناور و وسیع بود بروز رسانیده صبحگاهان باز اللهیارخان بر آمده
در دربندها گرفته پای قرار افشرده از جبره سر دست جلادت کشوده جز ندامت طرفی نبردند و در اینجا
بعرض و آلا رسید که دلاوران که مامور بتعاقب بودند با آن طایفه برخورده از شعله تیغ تابناک سیف الله
که بر نصرت دلیران برهانی است قاطع بسیاری از افاغنه سایه‌نشین دیار عدم و بانباید فنا همدم شده‌اند
لهذا عطف عنان بمستقر دولت فرموده هر کدخدا خاک عرصه سیاوشان را بسر افشانده تیغ روئین تن
چون خون سیاوش رنگین و مار دوش مین را از اجساد دل سگان سنگین کرده دیگر بار هم اللهیار در سمت
گبزان در جنب هر یک ده با خورد و بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصه جنگ گشته تو گه و آلا با توپخانه مقابله ...
از باغستان صفوف خصم با غرش بیرون شتر نو بحیان آتش دم کلمات آتشین دمبدم میدمید و در لب آبجان ...
زنبورک زبانه آتش زبانا میرسید تفنگچیان قاآن از خراسان زبرسنج زخمهای کاری از خزانه تفنگ بیشمار ریختند ...

دربند ... ز دیر ...

و دلیران در بازار بیع و شری جان یکباره از حرف حتی اعدا را از روزنامه جهان بکلک تیغ جان‌ستان محو کردند
هنگام شام که صولت قلعه‌دار سپهر تعجیل تهور شکست و طرفین عازم مقام خویش گشتند و همچنان آن گرسنه
چشمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف زبان سیر میکشتند با وصف اینکه هر طرف
که از گریبان حصار سر بدر میکردند تیغ سنگرشکاف دلیران در سرزنش ایشان سر مویی خودداری نمیکرد
بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری میکردند باز از شدت جوع در دل شبها در آمده بار دانه نخوده‌ای برون
می‌آوردند و برای شتر نگاه کاه و نخود بر کهکشان می‌بستند بیاد وامات مهتاب می‌لیسیدند و نقوق
شبرنه تا بشیر صبح خیم سفید میکردند لقمه گلوله که از دهان توپ بیرون جست بکام دل نوش میکردند
و در عوض باکول زخم تیر و سنان میخوردند در روزی بیابان و شبی بصبحگاهان خبر رسید که سی نیزه و چهل نیزه
سر معروض عرصه حضور نمی‌شد دلیر و بال ... زیاده حوضه خدمت نگشت جمعی کوچ و متعلقان
اللهیار در بارو جا بیوند جمعی را با حکام بادغیسات بمحاصره ارک مامور ساخته مامورین ارک را تصرف
و کسان او را بدست آوردند **در بیان محاربه سمت گبزان و وقوع فتح نمایان بتائید یزدان**
در بیست و یکم ربیع الثانی تازکی جمعی از افاغنه را هوای بلند پروازی بسر افتاده سمت گبزقان پوزه
بال و پرواز گشادند از حسن اتفاقات آن شب جمعی از شاهبازان اوج دشمن شکاری بقراولی آن سمت
مامور گشته بودند طرفین مانند شیشه و مجره و نیه دو شیر ملاقی یکدیگر شده جمعی از آن گروه بمطموره عدم توطن گزیده
به بیرون حصاری که در نزدیکی گبزان بود تحصن جستند دلیران نیز باحاطه آن مکان کوشیده ...
افسر مهر با رکاب شبدیز گیسو گذاشت فرمان جهان از سر قروگین باد ... ظفر قرین متوجه
انجا گشته اللهیار نیز از قلعه بیرون فوجی از تفنگچی عدد محصورین تعیین کرد افاغنه همه جا دوش بدوش ...

علیه فیجو

ورزم کوشش و با ولوله و خروش رو با مخالفان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط آن ویرانه بود بخوبی حصاری
موسی اعجاز سرانگشت اشاره والا بمدلول فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم کوچه
دادند تا از طایفه داخل حصار گشته دیاران خود پیوسته لیکن آن حضرت سرداران خونخواره دلاوران نیزه گذار
و تفنگچیان چالاک و زنبورکچیان بیباک را در محاذات راه باز داشته افاغنه بعد از لحظه در شکست پشت
به پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و چون سیل کوهساری عربده کنان کنار قلعه شتابان گشته
جیوش بحر خروش نیز بفحوای فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشان را فرو گرفته بفحوای
بینهما الموج وکان من المغرقین بظهور آوردند جمعی کثیر از افغان غریق لجه فنا گشته آب سنان
یک نیزه از سر شان گذشت و جمعی هم بقید اسار گرفتار گشته روز دیگر مجلس عشرت مثال آراسته
عبدالغنی و باقی سران افغان را که دارد روی فلک تمثال بودند بمخفه قهر سر بر داده هنوز آفتاب
یک نیزه بلند نگشته بود که هزار و سیصد نیزه سر بر سر نیزه بلند گردیده سرکردگان مورد عطف و نوال
و روسای افغان سر بزیر افکنده خجلت و انفعال شدند در بیان تصرف نمودن افاغنه قلعه اوبه را
بعد از وقوع این فتح دلاویز در طرف شام خبر رسید که افاغنه قلعه اوبه را متصرف گشته اسعد خان
استجلو را که از سرفرازان مامور باستحفاظ آنجا شده بود و او ابراهیم کلانتر هیشرست که در آن وقت بگلوت
غوریان سرافرازی داشت بقتل رسانیده تفصیل این اجمال آنکه جمعی اکثر از فارسی زبانان اوبه که در جزو
با افاغنه و مسازه در شرارت همراز بودند اسعد خان بارقها بتحقیق احوال ایشان و تنبیه آن جماعت
[illegible] کیشان مامور گشته با اعلام کلانتر اوبه دو هزار نفر افغان بسرکرده شیرم و اشرف سلطان و ایاز نام
بیرون آمده قلعه را تصرف [illegible] از هرات عازم اوبه و در خارج قلعه کمین [illegible] قلعه [illegible] بذخیره وافر بود بنا را قلعه داری گذاشتند [illegible]

فلا آلن

غل آلن قوچی با محاصره قلعه مزبور تعیین و خفا این مقابله دامع گشته شیرم و ایاز با جمعی بقتل رسیده و نیز در
خلال این احوال خبر گرفتاری درویش علیخان هزاره بنابر مجاورت با افاغنه فتنه‌ها را از جبهه ساییدن درگاه آسمان
جاه سر باز زده دلاوران قاینی با جمعی از دلاوران خراسان به تنبیه او مامور گشته مامورین بورش نموده
قلعه تران را که مسکن او بود تصرف و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی ارسال و معزی الیه در روز ورود
در درب دولت سرا که بوسه گاه سرکشان بود به تیغ تیز گردن تسلیم نهادند و دوشش از بار خجلت
گردن کشی پرداخت در بیان تسخیر هرات و انجام کار افاغنه دراوایل رجب اللّه یار خان شیخ الاسلام
افاغنه را با سعادت نامی که معتمد علیه او بود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه کردر
قلعه او به محصور سپاه منصور نمانده کوچ او که دار ادوی تیغ بنیاد باشند فرض کردند بدون غدر و عذر جبهه سای
آستان آسمان قرین خواهد شد از جانب آن حضرت نیز مسئول پذیرای قبول و وسایط مامور بتوقف گشته
زمان والا در باب رخصت کوچ اللّه یار خان و اطلاق محصورین او بعز صدور یافت اللّه یار بعد از
حصول کام و نیل مرام شیوه مزبور را کنار گذاشته زن خود را هلاک ساخت و باز سپر به شری را بر
سر کشیده رایت مخالفت افراخت و در چهاردهم ماه مزبور که آن حضرت با فوج بیست کارزار گاه توجه
فرمودند از غایت جهل و غرور آواز نفیر بل لجوا فی عتو و نفور بگوش دلیران غیور رسانیده
با چرخ و فشست سفر و کارزار گاه معرکه جنگ شتافت و جامه عمر بسیاری از افاغنه فتنه جو از چهار شنبه
آنکار شست و شو یافت و حمزه سلطان و فولاد در حینی که ایالت هرات باللّه یار خان تفویض میشد مرتبه
وکالت اعتبار یافته و باتفاق اللّه یار بقلعه شتافته روز این سان نافه منتا تمرد و استکبار اللّه یار شنیده
در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خود کافر گشته جمیع محافظت یک دروازه از جانب اللّه یار بطایفه ...

مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل او اغماض شود طایفهٔ مزبوره دروازه را بر روی کماشتگان ابد دولت

خواهند کشود و بر این امتحان این آدعا در شب شنبه بیستم رجب امان فوفلزا که از جملهٔ اعاظم افغان و جندی

قبل از آن از اللهیار خان بنزد گوان و دخیل دار الامان دولت ابد بنیان گشته بود از حضرت اقدس

سندی بتقدیم انجذمت گشته روانه شد اللهیار دانست که همزه در کجا بند است از در منع و جدال آمده

دامان در اثنای محاربه بقتل رسید و از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم فرمان قهر تیغ قصاص بامان از عقب

امان شتافت پس در هر طرف از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقلعه تازگی

قلعچه چند ملند اساس بنیاد نهاده در هر سنگری فوجی از دلاوران را بقلعجات مزبوره مامور و مقرر

فرمودند که بشدت محاصره و کار را بر قلعه گیان تنگ و غله را بر ایشان از منحصر بگلوله توپ و تفنگ

سازند بعد از چند روز که آن جماعت دیگر متفری و سوای مقام اطاعت مفری ندیدند از باب استیمان

درآمده سندی برخصت اللهیار و عفو زلات و متعهد اسند را که تلافی مافات نمایند پس در غرهٔ مبارکه

صیام که باشارهٔ هلال ابروی شیرند دلیران لب از نعره آتش مرد بستند نقاره خانهٔ اقبال آوازه

نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ برخواسته گرد فتنه فرو نشست مندی بخشش آویزهٔ گوش مقیمان گشته

بیا قیمان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیهٔ قلعه هر گروهی از افغان بموجب امر اقدس از دروازه

ست خود فوج فوج درآمده بنوای لَوْ یَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ

وَ هُمْ یَجْمَحُونَ رخت بنواحی قلعه و قریه و نواحی کشیدند و اللهیار در قفای او که مشمول عقیدهٔ امان شده

بود با منشور عفو و بدرقهٔ عنایت سالم و غانم روانهٔ ملتان گردیدند و برای جمع کوچ باقی افاغنه هم دواب

و الاغ سرانجام یافته از استیلای خاک ارض اقدس و ابیورد الا منهار ریحه سنان بکفان سکنی بجهة

ایشان

ایشان معین و ایشان را فوج فوج روانهٔ خراسان ساختند و میر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقاً

رقم زد خامهٔ اعلام گشته بایالت هرات سرفراز و بخطاب خانی بهره مند گشته در هفتم ماه رمضان با حکام

و جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته بساط تمکن گسترد

در بیان تتمهٔ وقایع فراه و کیفیت تسخیر آن بعون عنایت اله

نحوی که سابقاً گذارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از

طبس و تنبیه طایفهٔ کوکلان منضم گشته بعد از ورود و استیلای افاغنه باز از کرده پشیمان و فاتح ابواب

استیمان شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده بودند روانهٔ دربار فلک مدار ساخته ملازمان مزبور در سلخ

محرم وارد درگاه جهان پناه و مامور بفراه گشته ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امور و نظم مهمات سرحدات

خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات دارالمرز فلک جاه از آنجا روانهٔ فراه گردید

و در یازدهم ربیع الاول بر سر قلعهٔ فراه بتحریک لوای نصرت انتما کرده فیما بین محاربه واقع و شکست فاحش

باحوال افاغنه راه یافت و سرکردهٔ افاغنه با جمعی بمعرض فنا درآمد پس ابراهیم خان با رشادت چون ارغلام

تغیر سنگر برآمده و قریهٔ بوسوسه بقرار برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران با تفاق آمده مشغول بنای برج

و ساختن حصار شد افاغنه از مشاهدهٔ آن حال بهابر قتال گشته از قلعه بیرون آمده از دو طرف هجوم آوردند و دلیران

خراسان نیز بنای کوشش و کارزار گذاشته از طرفین صف آرای عرصهٔ کارزار گشته از کثرت گرد میدان که منظر آثار

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ بود شفقه دور قمر پیدا از ولوله و آشوب بهادران که گاه زلزال و یَقُولُ الْإِنْسَانُ

یَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ بود قیام قیامت پدید گشته در یک ساعت هزار و چهار صد نیزه سر در عرصهٔ میدان

غلطان و گوی چوگان سنان گردید سرکردگان و جان بیاران و سرداران بعطای جمیل اختصاص یافتند

و جمعی از دلیران او ان مذکور شد که فراهیان از حسین غلیجه استمداد کرده از جانب او جمعی باعانت ایشان می آیند

چاه نجم الدین و

و تاخت بلوچیه کرمیرا که در حوزهٔ اختیار حسین بودند مطمح نظر آفتاب اثر نمود لهذا طهماسب بیک جلایر و غرچی باشی
لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند که اگر از افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیرالدوله مدافعه پردازند
والا از راه پایات بتاخت قلعه جات بلوچ رایت عزیمت افرازند و بعد از روانه شدن طهماسب بیک چون
محمد اکسان حسین غلجه برای اظهار اطاعت و اخلاص پیشکش و سوغات لایقه وارد دربار ظفر اختصاص کردید
افغانان علیه بمعامله شناس اقدس اقتضای تاخت کرمسیرات نکرده طهماسب بیک را معاودت مأمور
ساختند اما فراهیان بعد از آنکه هراتیان را درماندهٔ روز خویش و گرفتار ورطهٔ حیرت و تشویش دیدند
از امداد ایشان مأیوس گشته چند نفر از روسا از راه برسم امداد نزد حسین فرستاده حسین نیز دو هزار نفر از جوانان
نامی خود را بسرکرده کی صیدال بمعاونت ایشان ارسال داشته بود که مقارن آن الله یار و اردو فراه
و فراهیان از فتح هرات آگاه شده بمظاهرت صیدال افغان ابواب دولت را در حوصلهٔ قبول امر محال دانسته
افاغنه غلجه بهنگام شام از انطرف داخل قلعه و فراهیان نیز از انطرف آغاز کوچ کرده بار بر نخجیر فرار
و میان گریز بعزم قندهار بستند و نصف شب این خبر با نهار قراولان بعرض ظهیرالدوله رسید الفور
جمعی از سربازان عرصهٔ یلی بتعاقب ایشان شتافته سر و زندهٔ بسیاری بدست آوردند چون اکثر سپاه ازدحام
ساز از راه غلبه طمع آن که در حین ورود حجاب دیدهٔ جبانان و پردهٔ راه شناسائی ایشان شد
بکسب غنایم پرداخته بودند بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیدند قلعه فراه و تنگ و دلارام
و توابع بحیطهٔ تصرف درآمده تمامی اموال اهل قلعه که بر جا مانده بود بدلیران ظفر نشان عنایت مقرر
شد که ابراهیم خان با افواج نصرت مقرون روانه موکب همایون گردد پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ
از ضبط و ربط مهام و قبض و بسط امور خاص و عام در نوزدهم ماه فرخنده ذی حجه صیام بسر شهر آهنگ

و خاک و سنگستان آن وادی را از خرام شب‌سپر صرصر تک عنبرین رنگ و یا لعل بدخشی هم سنگ فرموده از نگین
در بروزان ظلمت و نور آثار فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً نمایان و بظهور پیوست و نقش بدیل
جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ بر صفحهٔ وقوع نشست خدیو فلک قدر مانند مدار از بان شهر گذشته تا پای
سیلهای خارج شهر بند تشریف برده طرف عصر بمستقر دولت مراجعت فرمودند از جمله وقایعی
که در خلال این احوال بعرض آن در رسید مقدمه شکست ایلش حضرت شاه طهماسب از رومیه است که
سابقا سمت تحریر یافت که بعد از فتح تبریز حضرت ظل اللهی بسبب وصول خبر سانحه خراسان فسخ عزیمت
سمت ایروان و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس افراختند این جهة رومیه دست از کار در کشیده
و دل از دست شکیبائی یافته بضبط ولایات پرداختند چون شاه والاجاه مکرر اظهار میکرد که آن حضرت ظل اللهی باطمینان خاطر
جد کانه است و در انتزاع ولایات آذربایجان احتیاجی باعانت ایشان نیست بعد از آنکه رایات نصرت انتساب
بکر نجاح تعجیل اقبال کشای پرچم ظفر بجانب خراسان گردید امنای دولت را استظهار آنکه بجهاتی
دست افشاندهٔ ایشان منبع شکسته بال جبیت رومیه از آشیانه قلاع رم کرده طایر مراد در بسته بدام
در کنج تنای در بسته بدام مرام ایشان خواهد در آمد هنوز ارض اقدس مستقر لوای دولت بود که برای رفع
ما نقال اراده خاطر و مکنون ضمیر را نخبه بکشورگیرا اعلام کردند که از انجا که آن حضرت اعیان دولت
شاهی را مرد میدان مملکتداری ندیده اند تا بمملکت کبری چو رسید و در مقام منع در آمده ابتا از آنجه تخلف
و نا تمکن توصیه فرموده لیکن بحرف آن حضرت در حرم کاخ صماخ امرا صاحب رای بار قبول نیافته در اواخر
که موکب والا مشغول تسخیر هرات بود بتقلید آن حضرت کمر اجتهاد بر میان بسته در ماه جمادی الآخر
سال هزار و صد و چهل و سه مطابق ایت ئیل از اصفهان با لشکر نام و احتشام مالا کلام بعزم تسخیر و تقبیه

ولایات آذربایجان رایت افراز غرور گشته بعد از ورود همدان ولیقلی گنگرلو را برای گزارش تهنیت جلوس سلطان

و یک عدد شمامه

محمود خان با نامهٔ عنبرین شمامه روانهٔ دیار روم ساخته خود وارد تبریز و در آنجا ایالت تبریز را از پناه

خان افشار که حقیقت کامل منعقد و نیات و احتشام هوای خودسری؟ مستعد ساخته بود تغییر داده به محمدعلیخان

سعدلو تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان و حکام اینطرف ارس که عدد ایشان بهجده هزار

نفر میرسید بجانب ایروان لشکر کشیده؟ جماعت رومیه اردو با دو پنج؟ از خانها که در قلعهٔ ایروان

نزد علی پاشای حکیم اوغلی که در آن وقت از دولت عثمانیه سرعسکر روم و با جمهور پاشایان مستحفظ آن مرز و بوم

بودند علی پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رودخانهٔ ارپه چای سه فرسخی ایروان مورچل و سنگر بست؟

ترتیب داده راه جنود قزلباشیه بستند که شاهی با دریای لشکر از ارپه چای گذشته از ساحل ایروان

علی پاشا نیز بمقابل آمده فیما بین ملاقات واقع و رومیه تاب صدمهٔ فوج منصور نیاورده مغلوب و توپخانه

و اردوی خود را بجا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشته قزلباشیه بضبط توپخانه و اثاثه ایشان اقدام نمودند

موکب شاهی از قلعهٔ ایروان گذشته در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم به کرخیام رایت نزول

افراختند و بعد از چند روز قزلباشیه را چون توسن جلادت سرکش و تند باد غرورشان در آتش بلند

بدون ضابطه و ترتیب

عنان خودداری از دست داده بی‌محابا بدون مکث بمعرکه حمله کرده‌اند تا پای قلعه جلو باز کشیدند و سنگ

باران و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از درون سنگر در آمده قزلباشیه را عنان پایداری از دست و پای قرار

از جای رفته روی بر تافتند و بجانب اردو رجوع نمودند و بجهة رو در آن مکان مقر کوکب شاهی گشته چون

راه آذوقه مسدود و بعلت تحکمات و غلا بارتفاع روی داده و دیگر در آن مکان مکث و توقف را مقرون بصلاح ندانسته

حرکت داده از راه دقوز یولوم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند و در آنجا خبر رسید که

اوبنه؟

از جانب ایروان و احمد پاشا والی بغداد بسرعسکری منصوب و به تسخیر آذربایجان و عراق مأمورند موکب

شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه گشته بعد از ورود به منزل ابهر محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیگی

فارس نیز با قشون خود باردوی شاهی پیوست انضمام ایشان مایهٔ اعتضاد و مادهٔ استظهار ایشان گشته از آنجا

از راه درجزین متوجه همدان و دوباره بجمع آوری قشون و حرکت همدان و ولایات و نواحی پرداخته

در قریهٔ موسوم بکردخان من محال همدان خیام توقف افراشتند احمد پاشا بعد از استماع

اخبار حرکت پاشایان جمعیت خود را درست نموده حرکت و بعد دو منزلی اردوی شاهی در آنجا اظهار

صلح و ابرام کرده و امنای دولت که کشتی دستان سالم؟ خرد و سرمایه با ناخن عقل و شعور در

بازار جنگ و جدل بود بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از علمای اردو را برسم سفارت

نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعهٔ عسکر رومیه نمودار گشته لشکر شاهی گریبان ضمیرشان در

کشاکش سرپنجهٔ خوف در جای صلح و جنگ و دامان خاطرشان گرفتار خار گریز و درنگ

ناچار سوار گشته مهیای کارزار شدند در این اثنا فرستادهٔ اینطرف از عقب لشکر رومیه با بلاغ مژدهٔ

مصالحه عرق آلود شتاب گشته باواز بلند حقیقت تهور قزلباشیه را بر رومیان رسانیده در آن روز

حضرت شاهی قلب و محمد خان بلوچ میمنه را با بقیه امرا سپرده خود در جانب یسار مانند قلب [illegible]

چون توپهای اردو جنگ حواله رای و تدبیر محمد خان بود سرداران با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب

و مانند طعن و ضرب عنان تاب جانب هزیمت گشته توپچیان ناکام خوف مرگ که در میسرهٔ خود

نظم قرار میسره را که مستقر لوای خاص بود از نزدیک انداختند و بعد از آن رومیه بجانب قول

تهاجم کرده رایت قرار ایشان را نیز سرنگون ساختند و چهار هزار سواره و پیاده قزلباشیه را معرکه

[illegible]

فتنه و گرفتار و نامی نوشته و امانت شاهی را اهل اردو بتصرف رومیه درآمد پس بقیة السیف لشکر مرکب باوطان خود
شتافتند پادشاه با قلیلی از خواص عازم اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان الی ابهر بدستور تسلط افغان بحیطه
تصرف درآورده علی پاشا هم از رود ارس گذشته از راه خوی و سلماس آمده قلعه دمدم را که مسکن و موروث افشار بود
محاصره کردند اما رخنه در اساس قلعه داری آن قبایل نتوانست افکند بعد از یکماه رفته مراغه و تبریز را متصرف و محمد خان
نزل ساروق مزاحمات قسمی بقبایح اعمال خود برده با جماعت بلوچ و هزاره و مزاره و تمرد اظهار کرده بالاخره با سلطنت
محمد علیخان و غیره بازگشته بخدمت پادشاه آمد از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب را در دشت موسوم
با سعید میرزا در حینی که محمود غلجه امر بقتل شاهزادگان نامدار کرده بود الماس... که بمباشرت خدمت ... مأمور
و مشخط شاهزادگان بود چون با سعید میرزا الفتی داشت او را اظهار کرده و در حوالی از میان مقتولین بیرون برده
اسعید میرزا حیران هر سمت تک و پوئی میکرد تا بعد رشد بولایت کوهگیلویه افتاد صفی میرزا نام مجهول
که خود را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه گیلویه لوای اقتدار افراشته بود از ورود او اطلاع یافته او را احضار
و گوش و بینی او را بریده مرخص و اسعید میرزا با زنده صحرانورد و در حیرت میبود تا آنکه وارد اصفهان
و در محله عباس آباد ساکن گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده موکب همایون نیز مشغول
محاصره هرات بود اعیان دولت شاهی رفته رفته از این معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او
در جزو راه آمیزش باو گشوده همداستان شده بودند که شاه طهماسب بر طرف و او را باورنگ سلطنت متمکن
سازند یکی از اهل طویله نقض عهد نموده شاه و آقا باده را از کیفیت مطلب واقف ساخته در روزی که معهود
که مکنون درون را بظهور رسانند پادشاه مسابقت جسته در هنگامی که اسعید میرزا در حمام بوده جمعی از تابعه
بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از جواب و سؤالی که تحقیق حالات احوال از صدق مقال اسعید میرزا

بنابر

تکاهل نموده در حضور خویش او را کور نموده برادر و آقا کهر را از تیغ جفا از پا درآورد **در بیان کیفیت مصالحه**
شاه طهماسب با رومیه و فسخ آن از جانب حضرت ظل اللهی چون بنهجی که سبق ذکر یافت که رضا قلیخان شاملو از
اصفهان از جانب جناب دری بطلب ولایات و دولیقا خان گنگرلو از طرف حضرت شاهی از پیشگاه جلوس
سلطان محمود خان پادشاه سکندرجاه روم روانه آن مرز و بوم شده بود بعد از آنکه خبر حرکت موکب
شاهی بر سر ایروان و شکست اولیای دولت عثمانیه میرسد رضا قلیخان را بقلعه ماردین و دولیقا خان را
بجزیره محبوس و اختیار صلح و حرب را با احمد پاشا تفویض مینماید بعد از سنوح واقعه شکست همدان
باحتیاط اینکه مبادا جناب دری دوباره از خراسان بجانب حضرت شاه قصد کینه خواهی متوجه روم شود
احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والاجاه روم راغب بصلح گشته راغب افندی دفتردار را بدربار پادشاه شاهی
فرستاده که امر مصالحه را انجام دهد از دولت شاهی محمد رضا خان عبدالله که در آن اوان قورچی باشی بود مامور
بانجام این امر گشته با راغب افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را بر این نهج گذاشتند که ولایاتی را که حضرت ظل اللهی
مفتوح و استرداد کرده اند با ولیای دولت صفویه متصرف گشته اینطرف ارس با ایران و انطرف بدولت
عثمانیه متعلق باشد و علاوه آن نیمه محال از محال کرمانشاهان که با ایران بوده بصیغه آربالق بسرکار احمد پاشا
مقرر کرده و بدین دستور عهد و شرط فیمابین قرار یافته از طرفین وثایق معتبره مرقوم قلم معاهده شده
سواد صلحنامه را مصحوب حسنعلی بیگ معیر الممالک و میرزا کاظم خلفا بدرگاه ... و چگونگی را اعلام
نموده مشار الیهما در اواخر ماه شعبان در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام شدند
چون این قسم مصالحه خصوصا بعد از واقعه شکست با طبع غیور اقدس درست نمی آمد لهذا صلح مزبور را بامضا
قبول مقرون نساخته در اواسط رمضان مهرانامی را که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت از جانب بابعالی

وزیر اعظم آمده بسبب خلع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب آن در عقده تعویق مانده و ارض
اقدس سر توقف داشت هرات طلب فرموده باستعجال روانه اسلامبول دیار پادشاه والاجاه روم اعلام کرد
که با تمامی ولایات اراده نمایند یا آنکه جنگ باشند و خبر توجه موکب والا بجانب بغداد و صرحا با جمعی پاشا
نوشتند که در تهیه کار بوده مهمان پذیر باشند و معتمدی از افشاریه را نیز روانه اصفهان ساخته با شیخان [illegible]
نوشته جات شنیده دلاوران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار باین شرح غرا صدور یافت
که کلانتران و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات ایزد لا یزال موفق و بتوجهات خاطر والا مستوثق بوده
باشند که از آنجا که ببرکات عنایات ایزد داور و به تیغ فلک سای بلال آسای دلاوران [illegible]
ماه نو و موکب نصرت قرین را همیشه فتح و ظفر بشیر و چاوش اقبال پیوسته راهبر [illegible]
با نیروی بخت فیروز آورده کشایش بلاد و قلاع دشمن دیگر است درین اوان سمت نشان [illegible]
قادر بسان افاغنه ابدالی هرات را که از دم شمشیر غازیان غضنفر دلاوران ازدرد کانهم حمر
مستنفره فرت من قسوره فراری و بمصداق وظنوا انهم مانعتهم حصونهم
در قلعه هرات متحصن و متواری بودند و بمفاد وقذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال تبدل
و بمفاد زلزلوا زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرار بزلزال پذیرفته از شدت جوع بجان و از
خوردن زخم سیف و سنان بامان آمده بمضمون کریمه وان احد من المشرکین استجارک فاجره
و بمدلول احسن العفو عند القدرة آن طایفه را با وجود چندین از قلعه فرمان امان دادیم و از شصت هزار خانوار
ایشان آنچه تا حال در عرصه هلاکت و ورطه بلاکت بجا مانده با خانه و کوچ کانهم جراد منتشر متفرق ساخته
بممالک خراسان [illegible] و شهریار فرستادیم الحمد لله بمقالید عنایات ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی

بلاد

مزبور با طوایف علیه قندهار که با طایفه افغان اتفاق ورزیده بودند مطیع و منقاد گشته طوق اطاعت و چاکری [illegible]
و فرمان بری بگردن گرفتند و در خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و سرکشان حدود خراسان را
تنبیه کامل فرموده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبدالرسول مشعر بر اینکه فیما بین او و اولیای دولت عثمانیه
چنین قرار یافته که ممالک این سمت رود ارس بقزلباش و انطرف بروم تعلق داشته باشد الحق این
مصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب و موج سراب دارد زیرا که مقصود اصلی استخلاص اسرا ایران که سلطان [illegible]
پرداخته و آن امرا هم در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و حال آنکه ما بندگان که بتایید کردگار رتبه [illegible]
و اقتدار یافته ایم برای همین است که بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بار ضعفا [illegible]
نموده شر مخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه آنکه فعل غفلت [illegible]
دلها زده تابع رای دشمن و رضا جوئی خاطر خصم عهد شکن باشیم بحول الله و قوته امروز روز اعادی
تیره و دست آفتاب خسروی چهره ضعف بدخواهان قوی [illegible] مبین مرتضوی را بصورت آن
طایفه کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رأیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی
علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة مصداق حال ایشان است
تحمل این امر کردن از جهت دور رسانیدن طبع غیور است [illegible] مذکور مغایر رضا جناب [illegible]
مصلحت دولت ابد مدت خاقانی نبود لهذا بعز اصغی مقرون [illegible] از آنجا که سر پنجه شوق طواف
روضه ملائک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی بن ابی طالب علیه السلام
گریبان گیر دل و ضمیر حقایق قرین و توفیق استخلاص اسرا مسلمین را از درگاه احدیت سائل هستیم
انشاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر بمعونه جنود نصرت و ظفر که [illegible] تاییدات لاریبی از حضرت سلطان اقالیم ولایت

وارنصحی علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثنا رخص گشته با جوش و شور برخاستم چو رعد چنگ و عسکر به زر بر خور فرو ریخت
مبرون تا تنک وورنگ کوچ برکوچ عازم کعبه مقصود خواهم شد بیت طغیان نموده شور جنونم بسوی یار
چمن سیل می‌روم همه جا سینه بر زمین ؛ ناپار کلاه خواهرو پیش کرباشد ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک
غدا الا ان یشاء الله مص حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق ؛ بدرقه رهت شود همت شحنه النجف
و هر کس که در این امر دخل نماید از کسوت حیثیت عاری و بی‌بهره از سعادت دین و دنیا و سزاوار لعن حضرت باری بوده از
اسلام خارج و مسلک سلوک خوارج خواهد بود بیت شنیدم که در دولت معتصم ؛ اسیری گرفتار شد از عجم ؛
روان کرد از دیده سیلاب غم ؛ بنالید از ضعف طالع زبون ؛ که ای معتصم خاندانم زبون ؛ اسیری به بیت مخالف فتاد
نمرد شمع روشن ناموس ملک ؛ نه پرسید ننگ و ناموس ملک ؛ رعایا امان پروران توانند ؛
همه دختران دختران تواند ؛ مخالف را نشنید این گفتگو ؛ ز روی غضب سیلی زد بر او ؛ که اسکان شاه شما معتصم
ز ابلق سواران ملک عجم ؛ فراهم کند لشکر بی‌شمار ؛ بعزم نجات تو گردد سوار ؛ قضا را باندک زمان این خبر
رسانید پیکی بآن نامور ؛ ز غیرت درآمد ز جا معتصم ؛ صلا زد بگردان ملک عجم ؛ که هر کس که دارد در کون زمان
کشد مرکب ابلق زیر ران ؛ نداد که جان دهیان شهیان ؛ برآورد از خشم خود دمار ؛ ز بهر خلاصی آن یک اسیر
درآمد ز جا لشکر بی‌نظیر ؛ دراندم که از شنیعان عجم ؛ اسیرند در دست اهل ستم ؛ که از ناله و آه ایشان صبح و شام
سیه گشته این طارم نیلفام ؛ بنقل است ز ذریه شیعیان ؛ که شاه خراسان امام زمان ؛ نبوده است از بهر اهل عجم
بناموس غیرت کم از معتصم ؛ خصوصاً که از نصرت و لطف اله ؛ ظفر هم عنان است با این سپاه ؛
بفضل خداوند و لطف امام ؛ ز افغان کشیدم بس انتقام ؛ باقبال شاه خراسان زمین ؛ ز افغان نمانی گرفتیم کین
نخفته دراین مرز و بوم و زمان ؛ ز افغان بجز نام افغان نشان ؛ دراین رزم شد سکه افغان کلاه ؛ قزلباش کرده بهر نوک خاک

نفر

ز نفر اعادی ربس خورده خون ؛ شده جوهر تیغها لاله گون ؛ گر قسم از دشمن نابکار ؛ بری را بشمشیر باده گذار
باحرام درگاه شاه نجف ؛ نمودیم از صدق رو زان طرف ؛ که آن آستان ز آن باز گشتیم ؛ اسیران بخود رحم کنیم
بگیریم از رو میان کینه را ؛ نمائیم اعادی دیرینه را ؛ دراین رزم هر کس تغافل کند ؛ ز بیغیرتیها تجاهل کند
حلال است هم خون و هم مال او ؛ زبون است پردون بد احوال او ؛ در بیان وقایع سیچقان ئیل
مطابق سال هزار و صد و چهل و چهار نوروز فیروز این سال همایون در بیست و دوم شهر
رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطان ذی افواج قاهره نسیم فاتح ارک تربتوی غنچه و
قلعه دربسته از بارکشته ده سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه مقر سلطان بهار گردیده و افغان عندلیب
از کوه و دو شاخ شاخسارا آهنگ شور آهنگ شور انگیزی نموده و لشکر نغمات دی و چمن از شهر بند
چمن پا بدامن درخت تامن کشیده و قوت نامیه که قپچانه کش سلطان فریدون حشمت
فرور دین است بعزم دار السلام چمن از ریاحین الوان خیام گلگون باطراف دشت و صحن
گلگشت زده خدیو افسرده مزاج دی که باعث اختلال اوضاع بستان بود بامر قهرمان طبیعت
از شغل و عمل گوشه نشین و نوباده گل که زاده قوه مولده و غنچه نقش بانی بود بامر نافذ الامر
عرصه خاک و بسیط زمین گشته در دار الضرب چمن زر سرخ لاله و گل سوری و درهم و دینار
لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار دستان بهزار زبان بر منابر شاخسار
زمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشته مجلس تحویل آئین جیبت ترتیب یافته
پسته هزار دست خلاع رخشنده تو اب ارنده بسران سپاه و چاکران درگاه از جامه خاص
احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار والا بامر همایون بتهیه و تدارک

غزل

دور جرگه‌های پریان

سفر عراق پرداخته روز عید سعید فطر از پل سالار نهضت و در جوار کازرگاه قباب خرگاه آسمان جاه
برزده مهر و ماه افراخته شد و دامن صحرا را از سرادقات رنگین رشک گلچین ساختند و ابراهیم خان
نیز در آن روز با افواج نصرت نشان از جانب فراه وارد اردوی ظفر پناه در روز دیگر بهمراهی
پوشش خلاع افتاب شعاع گشته ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین با سمعیل خان خزیمه
و حکومت اسفزار را با سمعیل سلطان کلزی ولد حسین سلطان که در زمین داور سکنی داشت
مفوض و هر یک را روانه محال اختیار خود ساختند و الهیار بیک جلایر را بحکومت محال
رود چیغان و جاجرم و بجانب خبوشان سرافراز و جمعی از افاغنه را همراه او کرده مقرر داشتند
که سه هزار نفر از ایلات و ... آن سرحدات ملازم گرفته در خندقی که در جانب دشت
قبچاق واقع است قلعه متین احداث و در آنجا توقف نموده هر وقت از یموت و کوکلان حرکتی
صادر شود به تنبیه ایشان پردازد و بعد از انجام این امور لوای جهان گشا از منزل مزبور بجانب
خراسان در اهتزاز آمده چون همیشه فتح و ظفر دو اسبه باستقبال موکب همایون می‌آمد در لنگر
از جانب لطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور بیک پاپالو که از موقف فرمان مامور به تنبیه ترکمانیه
طرفین بودند چاپار وارد و خبر رسانیدند که فوجی از ترکمانیه تکه ... خلیجان در محال
ابیورد عبور کرده آن ناحیه را تاخته سرکردگان با جمعی بتعاقب ایشان پویان و در دست سفلای
قریه پویان سر راه بر آن فتنه جویان گرفته سر و زنده بسیاری بدست آورده اسرا و غنایم را
تماما از آن طایفه استرداد کرده‌اند پس کوکبه والا در روز پانزدهم ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته
مردم اعیان دیده از ادراک طلعت مهر پرورش بهر بار چشم روشنی میدادند و وضیع و شریف از شرف

امروز

اندوزی خدمت فرخنده گوهر شرف آن لشکر آگهی را به منقبت زبان می‌سفتند چون حسنعلی بیک و میرزا کافی نجومی
مذکور شد در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند مقدمات سفر عراق و عزیمت
جانب بغداد و صلاح و فساد و بعضی مواد با ایشان مذاکره گشته ایشان را برفاقت ملا علی اکبر ملاباشی
و میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی قعده روانه اصفهان ساختند که چگونگی را پیش از وقت
بخدمت شاهی عرض و حالی نمایند که انشاءالله مقرون بمصلحت موکب شاهی بجانب قم و طهران
نهضت نماید که در آنجا حصول ملاقات و طی مکالمات گشته باتفاق متوجه روم و عازم کینه جوی
و قصاص از اهالی آن مرز و بوم شوند پس بانجام اسباب سفر عراق و تنبیه و تدارک یراق
پرداخته چون بعد از واقعه و من همدان در هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق بخود سر اتفاق
کرده تمکین حاکم و عامل نکردند لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان را که بلیه و
لرستان و فارس و دشت بیلا خورد و جابلاغ و قزوین و سایر ولایات عراق و مضافات وارد و
تعیین و اختیار مهمات آذربایجان بلطفعلی بیک کوسه احمدلو تفویض فرموده بحکام ممالک احکام
مطاعه فرستادند که مترصد ظهور طلیعه همایون باشند و چون در محاصره هرات خدمات
پسندیده از عبدالغنی خان کوزالی بظهور پیوسته شایسته تربیت و او را منصب خانی و حکومت
ابدالی صاحب رتبه و قدر عالی ساخته با همگی رؤسای افغان همراه پوشش تشریفات فاخره و مرخص
ساختند که بمساکن خود رفته در روز حرکت رایات مهر اشراق بجانب عراق با اسب و یراق و رخت اتفاق
در موکب انجم یساق حاضر باشند و در شانزدهم ذیقعده بعزم اتساق و انتظام ضوابط حدود
دشت و ابیورد که یورت قدیم آن حضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته دو روز در کلات

که قلعهٔ خداآفرین و از اکمهٔ روی زمین بود و در بلندی و رفعت نمونهٔ چرخ برین است بیشتر [illegible] ریخته
از آنجا بجانب ابیورد توجه فرمودند و دران خطهٔ دلگشا ابراهیم خان نیز با سرکردگان [illegible] ساعی کر[د]
سرحدات از حدود نسا وارد حضور اعلی گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و بستن بند سلطان مرو
باو مفوض و بعد از یکهفته از راه دره جز و میاب و کوکقاب و خرم دره که تیغ ایلچیان خاصه بود
زرین ستام را صرصر خرام ساخته از نتاجهای گلگون نژاد تیز کرده و خانه زادهای [illegible]
نورد بطی [?] رکاب عنایت و چمن [illegible] سوسوم براد کان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع و از
حیثیت آب و هوا بر اکثر اماکن خراسان رجحان دارد و از مستحدثات معمار بلند همت و بناهای [illegible]
طبع ارجمند و سابقا در آن عرصهٔ دلپسند بر عمارات عالیه که در نزهت و صفا شبیه و نظیر و در رفعت
و اعلا رشک خورنق و سدیرست طرح افکنده بود وارد آن مکان به تجدید آن آیینهٔ دلنشین با یمن
قدوم میمنت قرین غیرت افزای بهارستان اردیبهشت فروردین و در پنجم ذی حجه ارض اقدس
مقر کوکبهٔ سپهر زمین ساختند و سفارت اون بکیان ترکمانیه کوکلان که هنوز چندان [illegible]
بار گران تن در نداده بودند وارد ارض اقدس گشته امر والا بصدور پیوست که کوچ خود را از
شمال رودخانه [illegible] بجانب جنوب آورده [illegible] سکنی و هزار نفر از جوانان کارزار [illegible] عراق
در سر راه حاضر سازند و در همه ماه [illegible] از جانب سرداران روسیه که در رشت بودند
با پیشکش و تحفهٔ لایقه وارد گشته عرایض نیاز آمیز بنظر رسانیدند مشعر بر اینکه تخلیهٔ گیلانات
حواله برای رزین اقدس و موقوف باشارهٔ والا است تبسیط این مقال [illegible]
که حضرت ظل اللهی در حینی که در مازندران مقر کوکبهٔ فیروزی نشان ساخته ایلچی بطلب ولایات

ستام
کمر اول بر و زین لگام ساخت و یراق زین اسب باز [illegible]
مطلق و بعضی لگام [illegible]
هم آمده است [illegible]
نیز گویند
برهان
م

دارالمرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاد و بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره به ممالک روسیه رسید
تخلیهٔ رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را بسرداران خود که در گیلان [illegible] محول و موکول ایلچی را رخصت
انصراف داده در اوقاتی که رایات [illegible] سرادقات دولت بوده ایلچی معاودت و حقیقت حال بعرض
خدمت والا ساخته از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون روانهٔ اردوی پادشاهی شده و فیما بین
اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که محال گیلان تا [illegible]
اینطرف کر که متعلق بایران بوده بادکوبه و دربند و سایر محال اینطرف کر که بعد از قلعهٔ ایروان
که از روسیه انتزاع یابد بتصرف اولیای دولت داده شود و از جانب شاه والاجاه وزیری هم برشت
فرستاده شد چون دوستی و دشمنی سلطانه ذات تا دریا باعث قوام بنیان و موجب
قرار و ثبات اساس سرداران دولت ایران [illegible] و هنوز کار هرات فیصل نیافته نزدیک
و دور چشم بر آواز مآل کار میبودند لهذا روسیه در تخلیهٔ ولایات بنا را بدفع الوقت گذاشته
وزیر مذکور در لاهیجان بصفحه شماری اوراد دفتر حیرت روزی بشب میرسانید تا آنکه کار هرات
انجام و توجه موکب والا بسمت عراق تحقق یافته سرداران از راه عاقبت اندیشی کس روانهٔ
خدمت والا نموده نتیجهٔ این امر را منوط بامر و فرمان آن حضرت ساختند پس از جانب اقدس
ده نفر از یساولان بجهت [illegible] مامور گشت که بعد روسیه را از دارالمرز اخراج [illegible] هرگاه اطاعت [illegible] بنا بر شورش
[illegible] یاوران کشتی عزیمت بفرازند و در دریا کنار رحل [illegible] توقف اندازند چگونگی را [illegible]
بعرض والا رسانند **در بیان نهضت موکب همایون بجانب عراق** چون [illegible] فراغ [illegible] نظم
امور خراسان حاصل گشته روز جمعه بیست و ششم ذی حجه سال هزار و صد و چهل و چهار [illegible]

انتظار روسیه

بجانب روس بفرازند

که بحکم فرمان روای خطه قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافته از عمارات چهارباغ عزم طواف روضه
رضیه رضا و استمداد از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت در رضا نموده عمارات قدیم را با شمعه
ماه سر علم رشک جنان الشرف نیز اعظم و در شب هشتم ماه محرم بشوکت کسری و جم خارج شهر مضرب
خیام انجم حشم و مستقر اردوی کواکب خدم ساخته و در منزل رادکان توپخانه و قورخانه را از راه سبزوار
فرستاده موکب همایون از جانب خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردیدند و چون ترکمانیه تا از زمان هزار
نفر معهود را بر وفق فرمان حاضر نکرده بودند بعد از ورود بسمت آغرقلی بابا افواج قاهره از راه بسطام
روانه و خود عازم شهرک کرایلی شدند مقصود آنکه اگر ترکمانیه در ادای مستعدا اظهار تهاون نمایند اراده
داشت به تنبیه ایشان پرداخته باسترآباد منصرف و اگر روسیه نیز در تخلیه ولایات اهمال نمایند
از استرآباد و مازندران بلاهای ناگهانی و نوازل آسمانی بعضی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه
ایشان مهمان سازند و در روز ورود بجاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مامور برسم قیاق وارد موکب
خورشید اشراق گشته بقیه بسمت دشت فرار کردند و چون بسبب شدت تابستان و آب در دشت
نایاب بود هزار راس مادیان از اسبان سواری لشکر جلادت آثار انتخاب و دو هزار نفر از دلاوران
نصرت انتساب رفیق رکاب ساخته آب و آذوقه ده روزه قدم بوادی ایلغار گذاشتند چون
در حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که طهماسب خان جلایر که در جندیر مشغول ساختن قلعه بود از
راه دشت به جنود ظفر نمود ملحق گردد مشارالیه با جمعیت خود عازم خدمت خدیو کامکار و در عرض
راه جمعی از ترکمانیه یموت که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و در آن سمت اقامت اختیار
کرده بودند دچار گشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسوان عرضه اسار گشته با غنایم بسیار بموکب

والا پیوست و نواحی آلبخان و مشهد مصریان بتعاقب طایفه ایلغامیش کرده مانند رنگ پریده و مرغ رمیده
نشانی از آن طایفه ظاهر نشد لهذا صرف زمام عزیمت کردند و در حین انصراف طهماسب خان
جلایر را بتفویض افسر سرداری قشون سرافراز و مقرر فرمودند که رفته قلعه جندیر را که از آب و آبادی
دور است خراب و از آنجا عازم هرات گشته او و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک شش هزار نفر
از ایلات و طوایف کارآمد ملازم گرفته باتفاق یکدیگر مهمات آن سمت را انتظام داده مهیای
کار قشون باشند و باظهار شوکت و اقتدار رعب افکن دلهای سرکشان آن دیار باشند و اورا از
همانجا مرخص و روانه ساخته موکب والا از راه ارک منعطف و در بیست و چهارم ماه بکنار رود
گرکان وارد گشته اراده توجه بسمت گیلان در خاطر والا تصمیم داشت که عریضه محصلان
و اهالی گیلان مشعر بر اینکه روسیه بمحض انتشار آوازه حرکت موکب منصور تمامی گیلانات را
خالی نموده سپردند پس حکم میمنت نشان باحضار عمال و رعایای گیلان عز نفاذ یافته حرکت و از
راه چلچلا باغی و اسفان روانه در منزل قوشه باردوی همایون ملحق گشته و از آنجا ولایت طهران
مخیم حشم محتشم گشته عمال و اهالی گیلان در آن مکان شرفیاب تقبیل عتبه سپهر بنیان گردیدند
و بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات آن ولایت ایشان را مرخص و شروع بملاحظه سان
عساکر فیروزی توامان کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام
بحاضرین رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که از جانب والا بایالت کوه
گیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا فایض گشته چون طایفه بلوچ و اهالی ولایت از حرکات او
ابواب شکایت گشودند لهذا بمعرض مصادره در آمد محمد علیخان بیگلربیگی فارس نیز جمعیت کاملی از قشون فارس

وعراق منعقد ساخته ورقم موکب والا بپوست منظور نظر اقدس این بود که از راه فراهان عازم مقصد شوند
چون بحضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران شده بود او را از شیمهٔ نکر نفاق کیشی و بداندیشی
کس نزد احمد پاشا و ستاله بار روسیه بجای سپارش گذاشته جهت در چنین وقتی که امر خطیری شد سفر روم
پنهنا و همت والای آن مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و تفتین مفاسد بود برای اصلاح حال او
عطف عنان جانب اصفهان کردند بنابر اینکه عبور لشکر بسبب عقبات از معبر قهرود متعذر بود
حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه قهرود و نطنز متوجه اصفهان گشته متعاقب الویهٔ آسمان سا
واعلام فلک فرسا حرکت کرده پنج فرسخ بالای نزول کوکبه بافر و زیب تعین یافت

در بیان ورود موکب والا باصفهان و خلع خلعت سلطنت از شاه طهماسب و تفویض پادشاهی بعباس میرزا ولد امجد او

چون خدیو ثریا جناب بسبب شفقت کرامات شیر افتاب
نیاز ماه جهانتاب که با فواج کواکب شبها طی درجات و منازل نماید برسم شبگیر قطع مسالک
و مراحل مشغول بودند در شب سه شنبه چهاردهم ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع صبح از منزل جز
حرکت و امرا و اعاظم از جانب حضرت شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از در رکاب سطوت ماهره
و از دحام جنود قاهره عز رکاب بوسی در یافته هنگام طلوع طلیعهٔ فجر با پیچه رایت ظفر آیت نور
پاش فضای شهر گشته و در حین ورود کوکبهٔ والا توپهای اژدر دهان کوه توان را که در برج شهر و
میدان نقش جهان بود در جلو ظفر همعنان تکیه بر عرادهای سپهر بنیاد داشته عقدهٔ عزا در دل که
کرده بودند بازد مانند لولهٔ شعبده باز در عرصهٔ نظاره از دهان آتش فشان آغاز کردند و از عربدهٔ
توپهای آتشین دم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بلدرو از سیه مستی هشیار گشته تماشا گاه

ان گردا

81

آن سرور شافعند در صبح و آفتاب در کرمان طالع یافتند القصه حضرت ظل اللهی با پنج هزار جریب از نزول
موکب مسعود سعادت آباد ساخته شاه والاجاه نیز وارد سر منزل اقدس و بهره یاب ملاقات گشته
بعد از انقضاء مجلس در عمارت خلوت بساط نشاط گسترده از روز و از شب با خاصان عشرت طلب
بتجرع اقداح راح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداختند غرض از بزم خلوت آن بود که آن شاه
با حضرت شاهی پیمانهٔ پیمان پیموده و بادهٔ الطاف ان نوشند و از گذشتها در گذشته مصادقت
و وفاق کوشند تا بعد از انجام کار روسیه و انصراف موکب والا بخراسان باز حضرت شاه برونق
خاطر خواه بکار مملکت پردازد و هر یک از خدمهٔ ممالک ایران را که خواهد کفیل و دخیل دولت سازد و هر چند
آن حضرت از در انبساط در آمده شاه والاجاه با لقاء جامهای پیچا صفا پرداخت چهرهٔ آن حضرت این
وحشت را در طبع آن ملک راسخ دید روز دیگر باحضار امراء سپاه و روسای کار آگاه فرمان داد و
مجمع گفتگو آراسته و گفتگوهای دوشینه را بیان کرده فرمودند که اگر در مدافعهٔ دشمن دقیقهٔ اهمال شود
مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام باین شود در صورتیکه پادشاه همه جا رای مخالف موافق باشد
چگونه اطمینان برای ما میسر خواهد بود اعیان و اکابر همگی عرض کردند که سررشتهٔ نظم امید دولت
بکلی از دست دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود بزور بازوی سعی حضرت بدست آمده شاه والا جاه
از رای و اقبال آن رفعت ازقامتش جاری از طراز سروریت ممالک رونق از توجهات و سلطنت
حق لست آن حضرت از قبول آن تحاشی کرده چاره را در تغیر او و جلوس شاهزادهٔ والا گهر عباس میرزا
ولد شاه والا جاه که در آن وقت هشت ماهه بود منحصر یافته بنابر نظام کل مملکت افسر خطابی را بسر
عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت بنام او انداختند و ارض اقدس را بکنگاج حضرت شاه

مقرر داشتند که در آستانهٔ مقدسهٔ رضیه بجهت ساختن زمین نیاز و ضبط که پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم معنی عبارت
از آن است بسر برده در چهاردهم ماه را باتفاق اهل حرم با بحث روان و تدارکات شایان از راه یزد
روانهٔ خراسان ساخته روز دوشنبه هفدهم آن ماه در تالار طویله بزم خسروانه ترتیب داده بهزار دست
خلاع گران مایه و اثواب مهر برآید ذاخره رتبه و پایه با میران عظام و سرکردگان کیوان مقام عنایت
فرمودند چون سابقاً از فارس علیمردان خان شاملو را روانه هندوستان ساخته بودند در این وقت نیز
محمد علی خان قولار آقاسی بیگلربیگی فارس را بر بالا آوردن سلطنت و احمد خان تفنگچی آقاسی ولد [illegible] خان
روس برای تبلیغ خبر جلوس مأمور گشته شهر قزوین محل توقف اعلیحضرت شاه عباس و پرده گیان حرم
سلطنت مقرر گردید در خلال آن احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم ایشان
معروض سده سپهر نمود محرک موکب منصور بآنحدود گردید **تفصیل این اجمال** آنکه بعد از ورود
رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر هرات سعادت اندوز رکاب نصرت
بود بحکومت بختیاری منصوب گشته مومی الیه بعد از ورود بختیاری آباد در مقام ضرب و ستم بکفیر بختیاری
درآمده شخص مزبور در زیر چوب مقتول و اقوام او نیز بر سر احمد خان ریخته او را از پای درآورده کوچ کرده
بجانب گرمسیرات فرار کردند فرمان والا بعز نفاذ پیوست که سردار حویزه که در بهبهان بود با جمعیت
خود عازم شوشتر و بابا خان چاوشلو سرکردهٔ لرستان نیز از طرف لرستان با ثبت روانه که معبر
انطاقیات آمده سر راه بر ایشان مسدود سازند و در بیست و نهم ربیع الثانی بهمرکابی تایید سبحانی
با فوجی از جنود ظفر نمود بعزم تنبیه انطاقیه روانه و مقرر داشتند که اردوی معلی باز پنجانه دلغراق شش روز
بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روان گشته در زاویهٔ مقدسه امام زاده سهل علی توقف و منتظر صدور

امر مجدد باشند و در روز هفتم لوای آسمان سا محمد خان بلوچ را منظور نظر مرحمت نموده بنیابت کوه گیلویه سرافراز
و مأمور ساخته شد که باتفاق امیر خان بیک قرقلو نایب فارس و قنبر شیخ احمد مدنی اعراب هوله و [illegible]
بنادر پرداز و بعد از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری که در رفعت و بلندی پهلو بچرخ برین میزد
گشته اسحق فلک برهنه پا اگر خواهد که بذکر شمه از صعوبت و سختی آن پردازد تا ابد در سنگلاخ حیرانی و
بلندی سرگردان قدم فرسای عجز و ناتوانی خواهد بود بعد از ورود کوکبهٔ مسعود بآنحدود مردم آنجا رخت
بقلعه قاف نشان زمانه یعنی قلعه منوار کشیده محصور گشتند بعد از بیست و یکروز که سرشان بسنگ آمده از
قلعه برآمده قائلین بحکم شرع انتقام بجزای اعمال رسیدند و مقرر گردید که سه هزار خانوار از جماعت هفت
لنگ را کوچانیده روانهٔ خراسان سازند سپر حکومت بابوالفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت گشته و
رایات جهان کشا از میان لرستان فیلی از راه پیلان و کرمانشاهان در روز نهم جمادی الاخری
اردوی همایون نیز از زاویهٔ امام زاده سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست
و نیز با نصد شش صد خانوار طایفه زند که از ایام استیلای افاغنه تا آنزمان در سمت سرحد و سیلاخور
شر را انگیزند شرارت مشغول راهزنی و نهب و غارت بودند بامر والا بعرض قتل و اسیر درآمدند
و افواج قاهره که بلرستان و جاها مأمور شده بودند در آن مکان بعسکر نصرت اشتمال مانند موج بدریا پیوسته

در بیان توجه موکب همایون بجانب کرکوت و بغداد و صادرات آن ایام خجسته بنیاد

از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا و دبدبهٔ شوکت آسمان سا گشته در بیست و نهم ماه مزبور
که اواخر قوس بود برج حوت محل نزول کوکبهٔ نیر اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزلگاه سرعلم گردید آسمان
از دهشت انی نسبت الحوت بر خوانده و شیر فلک از صولت شیر آن قلعه رزم خود را فراموش کرده چون

ملیلان ارجناب احمد پاشا

چون احمد پاشا والی بغداد بحکومت ذهاب که در شش منزلی کرمانشاهان واقع است منصوب و جمعی از پاشایان
و عسکر عثمانی که در آن مکان بمحافظت مأمور بوده اردوی همایون و توپهای آتش در جهات را در ماهیدشت گذاشته
سفر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث و درنگ با فوجی از نهنگان جنگ
از ماهیدشت بعزم شبیخون ایلغار و بعد از وصول بمنزل کرند معلوم شد که جمعی از رومیه در تنگهای
و راههای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر تواند بود بتوقف اقدام دارند آنحضرت بعد از
ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی بر قدار که بکوه کاروان اشتهار داشت
نظر در آورده بقلاوزی الهام ربانی و راهنمائی تاییدات سبحانی عزیمت با طرف معطوف
ساخته بلدهای مهارت پیشه که صحراگرد و کوه نوردان قریه بقریه و بیشه به بیشه بودند ببداوت
الحاح و نیاز بعنان توسن عزم خدیو صاحب اندیشه در آویخته عرض کردند که طایر وهم هیچ
بلند پروازی در هوای عبور ازین مکان پر و بال نگشوده و عنقای عزم هیچ گردن فرازی بقله قاف
این کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آن حضرت قبول این معنی نکرده همه جا اقبال آسا
پیشاپیش لشکر افتاده کریوهای کوه و بیغوله‌های آن موضع پر سنگ را گاهی سواره و گاهی پیاده پیموده
و آن راهی بود بس صعب المسلک که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ و از پست و بلندیهایش آب
اندیشه لنگ آسمان بنظاره رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر برمیگیرد و بار سرگردان آن امر محال
و چرخ ستون [illegible] هر شب بقصد قله رفعتش ناوک شهاب از چله [illegible] در پای او سنگ می آمد
باز سرگشته همان خیالست القصه آن کوه بلند و آن قلهٔ آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده هنگام غروب
بنشیب آمدند چون بر کوه بعز نزول همایون سر بر سپهر برین سود نظم افواج منصوره را دسته بدسته

ابر

مرتب کرده باز جواد تیز تک را مرحله پیما ساختند و در عرض راه بنابر پرده داری ظلمت لیل سر رشتهٔ جاده از
نظر گم گشته آنحضرت بجستجوی راه پرداخته تقدیر پانصد ششصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب
والا جمع و در آن شب پروانه وار جان سپار آن شمع بودند از خدمت اندر غافل گشته بقیه که از عقب
می آمدند بعلت اندک مکثی که در طلب جاده واقع شده دیده بختشان مغلوب راهزنان خواب و حیران
پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلیعه صبح که آنحضرت بحوالی قلعه رسیدند معلوم
رای جهان گشا گشته از آنجا که همیشه آنحضرت جنود غیبی را یار و سپاه تاییدات الهی را مدد کار خود دانسته
در قید قلیل و کثیر لشکر و جمعیت قشون و حشر منتظر نمی [illegible] با حاضرین رکاب بر سر ذهاب چپاول انداخته
و مرکب ترکتازی جلوه ساز کردند رومیه از صهیل اسبان دلاوران بلند گشته آهنگ گریز کرده
و جمعی از ایشان عرضه تیغ گشتند و احمد پاشای بابان با اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار گشتند
اقدار و اسبان فلک خرام جوزا دم و باد پایان خاکنورد آتشین سم با اخرجه و [illegible] بنهب
یلان ظفر شعار گشته اگر چه از ماهیدشت تا ذهاب راه متعارف سی و چهار فرسخ مسافت
اما از بیراهه و کوه سی و پنج فرسخ میشد با وصف اینکه آن کوه را برف فرو گرفته بود بهمراهی تایید الهی
در یک شبانه روز طی شده بنه و آغرق نیز بعد از پنجروز بمعسکر والا پیوسته اطراف قلعه ذهاب را برجهای
مستحکم ترتیب داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات قلعه ذهاب و فوجی را بضبط غله و ذخیره و ساخت
و راه حواله بهروز تعیین نموده فرمان دادند که لطفعلی بیک کرد احمدلو نایب تبریز با عساکر آذربایجان
حرکت و فتنه‌های اردلان و همدان را با خود رفیق ساخته از راه قلعه جولان روانه اردوی معلی شود
بعد از انجام این مهام روز جمعه غره رجب از ذهاب بنهضت لوای ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه

بعد از ادای نماز

ترکتازی [illegible]
و [illegible] مالیات و غارت نمودن
و بعضی جولان کردن هم گفته اند

بغداد معلوم و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحصن خواهد پرداخت لهذا
منزل بمنزل از راه قلعه علی بیک عازم کرکوک شدند که شاید احمد پاشا بامن تقریب میدان دیده
بمعرکه جنگ بیاید مفید نیفتاده از راه بلاوت بلدها بعضی از اسبان و دواب اهل اردو در حین
عبور از آب دیاله بباد فنا رفت آن حضرت که در بسیط خاک به تیز دستی ادراک آتش بعالم از آب
میگذرانید لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر براهنمائی الهام ایزد داور معبری
از خطر پیدا کرده اردو را بدون آفت و مخافت گذرانیدند و در منزل خرماتو قباب خیام عز و تمکین
بلند شده چرخ برین پیوسته نه هزار نفر از بهادران امنجب و به دسته مرتب ساخته هر فرقه را
بتاخت سمتی تعیین و حضرت نیز فوجی برگرفته بسمت کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح چپاول
قلعه انداخته سر و زنده و غنیمت بسیاری بدست آوردند افواج مامور نیز هر یک … مامور به بتاخته
با سر و زنده و اسیر و مال و اسباب کثیر باردوی همایون ملحق گشته و دو هزار خانوار طایفه بیات که در
هشت فرسخی کرکوک … نشین داشتند ایشان را کوچانیده روانه نیشابور ساخته و از همان منزل هفت هزار
نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک گذاشته لوای نصرت انتما بجانب داش کبری نهضت داده
از راه قراتپه عازم بغداد گشته و در قراتپه لطفعلی بیک با فوجی برسم منقلای از داش کبری عبور …
شهروان را جلوه خیول سپاه منصور سازد که آن والا نیز روز دیگر از داش کبری گذشته قراولان …
اثر در دو فرسخی اردوی ظفر گستر سیاهی فوجی از رومیه را دیده خبر رسانیدند که الفور خدیو فیروز جنگ
با جمعی از یکه تازان بر اثر ایشان شتافته معلوم گردید که فتاح نام سر عسکر و یار بکرات که با دوازده هزار
نفر از رومیه از جانب احمد پاشا قراول … آنجا آمده دلیران مانند گرگ گرسنه که بر فوج غنم تازد بر طایفه

بعضی

تا … پنج هزار نفر …
و دو هزار نفر …
نصرت نشان گشته …
… که لطفعلی بیک

غنیم تاخته بخت برگشته فتاح استفتاح کار کرده جمعی از هم مانند رمه پیش انداخته باردوی همایون آورده گرفتار
در سلک جوادگان … انتظام یافته روز دیگر بعد از ورود منزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردوی
همایون را در ینگیجه مامور بمکث فرموده هنگام شب افواج نجوم سپاه قطره زنان از جبر کهکشان آنحضرت با جمعی
ایلغار منش کرده که خبر … را از تصرف … باز مدآن شب تا حوالی صبح ایلغار …
بطلب کرد و بعد از انجا بسمت بغداد چپاول انداخته در یک فرسخی قلعه جمعی از قراولان رومیه بمعرض قتل و جمعی
از اعراب در کنار رود دجله نیز در کار عبور بودند با … غرق و نهب در آمدند و چنین استماع افتاد که احمد پاشا
درگاه … از غبار تفرقه و … خاکریز ساخته بقلعه داری پرداخته از انجا بجانب ینگیجه که قرارگاه اردوی
ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند و از نوادر اتفاقات آنکه خبر گرفتاری فتاح و سانحه قراولان که به
بغداد رسیده بود محمد پاشا حاکم کوی که از پاشایان … رومیه بود دو هزار نفر سوار جرار نیزه گذار
از جانب احمد پاشا برای استخبار حال … خود ظفر نمود و تحقیق … بجانب ینگیجه عزیمت
کرده آن حضرت از سمت دیگر بسر ینگیجه … توجه شده … که در وقت
… گشته بودند صبح آنحضرت بنام عزیمت … دادند … دلیران
قزلباش گشته بر از آن روانه و عسکر رومیه نیز گرد سیاهی اردوی کیهان پوی را در سمت ینگیجه دیده سراسیمه
بغداد و بر گشته که در عرض راه فریقین دچار یکدیگر گشته اول خدیو کامکار با سه هزار نفر از بهادران …
که … دشمن شکار … شهباز تیز پرواز بودند با ایشان در آویخته بهر شمشیر و بهر ضرب دلیری …
… در آورده … آهنگ فرار کردند اما چون جنگ جنان رزم ساز در میان آنگروه … بودند راه گریز …
در طرفة العینی همه ایشان … تیغ کین و بسته خم کمند افواج ظفر قرین گشته محمد پاشا نیز زنده دستگیر و گرفتار

برسنه پس رایات جهان کش بشعف و فیروزی وارد منزل بکچه گشته یک روز برای تقسیم غنایم در آن مکان توقف و روز بعد
از انجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول خنگ فلک سیر نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته سران
تپه را که در محاذی زاویهٔ مقدسه کاظمین علیهما السلام و در دو فرسنگی بغداد واقع است اختیار و در غرهٔ جمادیان
شادروان شوکت و شان را در آن مکان همدوش سپهر دوار ساخته و از بدایع وقایع آنکه روز پیش که قراولان
رومیه با مهراب پاشا صید شکاران گشته بنده علی نام مرافق رعنا مملوک را از مرکب بسر در انداخته سرش را
آویزهٔ فتراک جلادت ساخته سرگرم تعاقب بود که از رفقا دور افتاده و سررشتهٔ جاده را از دست داده
شب دران صحرا سرگردان بسر میبرد هنگامی که ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دامن در آورده بنده علی
خود را در کنار قلعهٔ بغداد دیده مقارن آن چند نفر از قلعگیان بسر وقت او رسیده چون پای گریز نداشت
تن در دستی کرده سرها در گوشهٔ پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کرده گفته بود که از خدمت حضرت نادری
می آیم و به پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد پاشا برده باین نهج از جانب آن حضرت ادای پیغام
نموده که چند روز است که این ناحیه جولانگاه دلیران ظفرنشان است پاشا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را
بسپار پاشا در جواب گفته بود که آن حضرت بزرگ و فرمانروای ایران و در آن دولت صاحب اختیار
حل و عقد امور اند لیکن ما از حضرت قیصری بسپردن قلعه مأذونیم و نه بجنگ مأمور پس جمعی از ینگچری همراه کرده
او را بخارج شهر رسانند بعد از آنکه این مقدمه معروض حضرت اقدس گردید قاج نام سرکردهٔ دیار بکر را بعذر
خواهی آنکه تبلیغ این پیام بالقار خدیو خجسته فرجام نموده و صورت واقعه نحو دیگر است نزد احمد پاشا و سالار
در چهارم شعبان جسر محدود که کشتیهاشان برابر شط هنوز صورت اتمام یافت و جمعی از جزایرچیان [illegible]
امام اعظم ابوحنیفه متعین که احدی بقصد خلاف احترامی نشود و چون قلعگیان ذخیرهٔ آن نواحی را پیش از وقت

بقلعه

بغداد آب دجله در میانه حاجز
دیده فوجی از اردو بیه از ست کهنه

بقلعه کشیده بودند مقرر شد که دواب اردو از قبه از خرما تو و ذهاب و مندلیج اذوقه حمل و نقل اردو
نمایند و بنا بر آنکه کشتیهای دجله را تماما رومیه در آن طرف دجله جمع و ضبط کرده بودند بعد از تفحص
بسیار کشتی چندی در میان دولابها یافته شده جمعی از افاغنه سوار آنها کرده بان طرف آب فرستادند که
شاید سنگری در آن سمت ساخته عبور توانند شد فوجی از قلعگیان بمدافعه ایشان پرداخته سی چهل نفر را
مقتول و تتمه در کشتیها نشسته خود را بساحل نجات کشیدند چون احمد پاشا والی عوزه و مصطفی پاشا از
جانب احمد پاشا والی بغداد آمده در محاذات اردوی معلی در آن طرف آب احداث مطریس و مورچل
کرده با توپخانه و اسباب کارزار نصب لوای قرار کرده بودند مکنون خاطر اقدس آن بود که تا [illegible]
بنحو دریابند تا آب ریسمان بندی شخصی فرنگی پل چوبی بطریقی که در روی آب تعبیه یافت که از دو انشا
ازان بگذرند تفصیل این اجمال آنکه در خلال این احوال شخص مزبور برسم سفارت از جانب
پادشاه ینیه وارد دربار شوکت مدار گشته بود بتعلیم او و حکم همایون فرمان بران جابکدست از نجارهای
آن ناحیه نخلهای سطبر عظیم و چوبهای ضخیم بطول سه چهار ذرع قطع و بجنگل شتران کوه کوهان در محل
بدخاله که هشت فرسنگی بغداد واقع است حاضر کرده خدیو غزا جناب بعد از نقل اسباب بهنگام شام
با دوازده هزار نفر سپاه خون آشام روانهٔ آن مکان و هر یک از سواران سخته چوبی پیش زین گرفته صبح وارد
حوالی شهروان و ده فرسنگی بغداد گشته آلات خشتی با ریسمانهای محکم و طنابهای قوی بیکدیگر پیوسته و جهازی
بزرگ برپا کرده بران چوبها بسته مانند جسر بر روی آب کشیده دو طرف آنرا بقلاعه و عمود بزرگ محکم
بعد از آنکه خدیو دریادل با دو هزار و پانصد نفر از پل عبور کردند هنگام شام که غره ماه صیام اکشیدن
تیغ هلال بر نصرت خاقان منصور اقبال رابطه استقلال کمال پذیرد جمعیت انحضرت را از سپاه

وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا از عالم غیب بشیرها میباشد بتقدیر کمی و بسیاری لشکر نگاه با همان فوج قلیل
آهنگ راه کعبه‌فور نمودند که بقیه لشکر هر قدر میسر شود از پل باطلگه از آب گذشته متعاقب موکب فیروزی اثر
ملحق گردد تا ظهر روز بعد بقدر هزار و پانصد نفر دیگر فرصت عبور یافتند که پل سررشته طاقت را در زیر
پای دلیران از دست داده گسیخت فوج ثانی هم متعاقب موکب آمد سر رواق کشیده اما حضرت ظل اللهی
آن شب تا صبح ایلغار کردند که شاید غفلةً ببرق پاشایان رومیه که در مقابل اردوی قمر حظیره
ائمه دین کاظمین علیهما السلام پای اقامت افشرده‌اند رسند بسبب سستی بلدها و عدم جاهای تنگی راه بهنگام
طلوع فجر بمحاذی بنگچه شش فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دوچار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان
انکلیه از دم شمشیر دلیران زنده بدر رفته و خبر عبور آن سیل جهان آشوب از آب برومیه رسانیده ترکیه
فی الفور سنه و آغرلق را گذاشته سراسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند چون در آن صورت المفر رفتن چاره نبود
از روز در آن مکان مکث و طرف شام از آنجا عازم بغداد و در حوالی جسر که روز سه‌شنبه دوم رمضان
بوده باشد بحوالی مسجد براثا رسیدند هرچند آن مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود لیکن در نظام مرکز تأیید
اللهی یار و اقبال پایدار و بازوی بخت مددکار باشد هر نشیب و فراز در نظر همت عالم نورد پهن و هموار است
حضرت ظل اللهی آن جمع اندک را که پروانه‌وار پروای شمع جهان افروز لوای فیروزی بودند بهفت قسم
انقسام داده رایات ثبات و قرار افراخته احمد پاشا ملاحظه کرده سپاهی لشکر نصرت اثر و قلت
ایشان و کثرت خود مستظهر گردیده حصار قلعه را مأمن عافیت ساخته سی هزار نفر تفنگچی و سواره و پیاده ترکیه
و یکجاچری را با توپخانه و استعداد تمام تعبیر کرده که احمد پاشا و لاعوفه و قرا مصطفی پاشا بمقابله فرستاد اطلاعیه فوج
فوج از اطراف شیران بیشه صلابت و صولت زهره شگاف طرح جنگ افکنده بتخت الله اکراد و قراچه‌رلو مأمور گشته

کدست

کردست بشمشیر بر عقب آن گروه تازنده و در آن مکان بر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت
به نیش سنان لذت شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند پاد کان رومیه که فتیله را بآتش تفنگ سوار کرده
در کمینگاه استطار بودند و فضا را بشلیک تفنگ آتشین دم دلیران شیر دل مانند شیر از آتش رم کرده
پس تر کمانیه گوکلان را بمقابله مأمور ساخته ایشان نیز بهمین منوال روی برتافته و همچنین دسته‌ای
با مردان الامر کب جلادت بمیدان تاخته و تاب التهاب شرار تفنگ نیاورده بازگشته سوای دو دلاور
افغان که در جای خود پیشتر گرفته هر دفعه که رومیه با ایشان حمله ور میگشتند سینه را هدف تیر بلا ساخته
سهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان تفنگ جواب ایشان میدادند چون فوج رومیه اکثر پیاده
و عدد ایشان از حد زیاده و توپخانه و استعداد ایشان آماده بود پیاده این طرف همه سواره و چند روز بود
که در سعی و تردد قدم فرسا کرده دمی از کار بیکار نیاسوده بودند آن زیبنده افسر شهریاری با هر فرقه
در مقام دلداری برآمده ایشان را بصبر و تحمل امر میفرمودند هرچند معلوم دلاوران می بود که اگر از
دشمن رو بگردانند مانند دجله عدوی خونخوار در عقب است اما چون معامله کم با بسیار کثرت موافق نبود
و دامن انحراف شکر فتن آتش غازیان بی باک گشته نزدیک شد که باصابة عین الکمال گرفتار گردند خدیو
بحر و بر حوصله را از این واقعه دل در بر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع
جبهه سای نیاز و طلب امداد از خدای کارساز بودند که در خلال این حال گروهی از سپاهی فوج ثانی که از آب
گذشته بودند از عقب می‌آمدند از چند میل راه عیان گشته سرمه چشم ظفر و غبار دیده خصم خیره سر گردیده
خدیو مهر افسر گران جهان پناه را بشارت آن فوج اطلاع یافته شیر آسا از گرفته مانند لمعه برق و نفحه صرصر از کمیت
و دست افغانان از سمت دیگر بر رومیه حمله ور ساخته به تأیید الهی و سطوت اقبال ظل اللهی اساس قرار رومیه منهدم

افسرده غیرت

و بجانب قلعه منهزم گشته تیغ بجانب تا پای قلعه سرافشانی کرده پنجهزار نفر سجادز از ایشان با آتش و تیر سیف و سنان گذرانیدند

از پشت باد پایان سنابک پامال انداخته توپخانه‌ها تا ثلث ایشان با کهنه بغداد و سر جسر بتصرف آمده هنگام شام

با نیل ظفر و بلوغ مرام بمحاذات اردوی ظفر فرجام که لشکر روبه بوده بازگشته نصب اعلام کیوان مقام و رخت

در ان روز چون طلیعه فاتحه مقصد رضا است شایان و در حقیقت غنا آن فتح نمایان شده بودند بهره یاب

جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران شدند و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه را که از دشمن ردی

تافته بودند عرضه تیغ یاسا ساخته سرکردگان اطلس سنان زبان زخمهای کاری بر دل و جان زدند و فوج فوجی

بضبط سامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف و آن نواحی تعیین کرده بیکی ان محال را بحیطه تصرف در آوردند

و حسکه و رماحیه

و همان قلعه بغداد در تصرف احمد پاشا باقی ماند که از اهم توپ و حواله سرکوب بسته هر روز تزلزل

در اساس خاطر پاشا و قلعه گیان می افکندند پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوبی را از نهروان از روی

آب بانی کشتی آورده در برابر زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام بجانب طرفین که مذکور شد از نو بسته که تا بسته

شدن جسر افواج ظفر قرین با نطرف آب آمده شد توانند کرد و پس از آن تنبیه کوچ کرده در زیر دیوار امام

اعظم قبه شان روان غرور تمکین را سایه گستر فرق سپهر برین ساختند و از جانب جسر را در آن ناحیه کشتیهای بسیار

فراهم آورده جسر متین ترتیب دادند و نیز بمعماری عزم رزین قلعچه محکم که در جانب غربی کهنه بغداد و در طرف

سفلی و قلعجات دیگر در جانب جنوب و شرقی سمت و همچنین حصن استواری در کنار رود حله صورت اتمام یافته

بمحافظت هر یک از قلعجات فوجی مامور شدند و در سمت شمالی قلعه در کنار رود حله قلعچه ساخته جمعی را بمحافظت آنجا مامور

و کشتیهای فلک رفعت علاحده ترتیب داده تفنگچی و قدر انداز بر آنها سوار که در وسط شط لنگر انداختند که بجهة

راه مسدود بوده که قلعه گیان از روی آب نتوانند بسمت بصره و غیره تردد کرد در همان اوان شیخ حسین بنی لام

شیخ عبدالله

که صاحب جمعیت زیاده و همیشه تابع بغداد بوده مارو درگاه معلی گشته مقرر شد که با والی حویزه سالک طریق اطاعت داده

از راه حویزه متوجه تسخیر بصره شود از صادرات امور آنکه علیخان حاکم جهرم با امیرخان بیک افشار نایب

فارس آغاز مخالفت کرده از در خود رائی بر آمده و میرزا باقر کلانتر لار نیز جمعی از اعراب قلعه عرض را که

مسکن شیخ احمد مدنی بود بر سر او بر محمد خان بیگدلی حاکم لار ریخته او را مقتول و اموال او را غارت و دیگر سرای

با خود متفق ساخته

نزد شیخ احمد مدنی گریخت لهذا احکام و سرکردگان قشون حویزه و کرمان با اتفاق امیرخان بیک تنبیه

آن جمع مامور گشته هر دو را بزاویه عدم فرستادند **در بیان وقایع اردوی نیل مطابق**

سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج بغداد که سر عسکر کهنه خواه دی از جوش نخوت شرر سحاب جلادت

رعد و برق و معارضه با والی خراسان زمین شرق نموده با قضای تصاریف زمان خنجر کلکش را با بارود رگ

و ترکان فیروز جنگ چمن را بترکتازی عاری از جوش و ترک ساخته بود و سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم

در بیستم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و پنج عزم تجدید اوضاع جهان بسر منزل انجمن کوکبه با عزم و ساز کهن

ساز و برگ قوای ربیعی نمود کردن فراوان گلستان را از غیرت سوی خار بر تن راست شده و خون حسب در عروق

افسرده لاله و شقایق بجوش آمده نیزه وران شاخسار بقصد کینه حباب شاخسار بر خاستند و سپاهیان

آذار افواج ریاحین را در ساحت دشت و گلزار صف آرا ساختند سپهدار فریدون فر فروردین شکست عسکر

بهمن افکنده رو بمیان تیز مغز سرها را اساس ثبات و قرار خراب و پیکان جریان فتنه انگیز برف و یخ را از جلوه

کوکبه اردوی بهشت زهره آب گشته راه عدم پیمودند جشن نوروزی بعید قربان در خارج بغداد ترتیب یافته

زرهای کامل عیار درخشان تا از اطراف در طبقهای سیمین شکوفه از طاق آسمان بر ملازمان ایثار و هفت هزار دست

خلعت مهر اشعه و اثواب خورشید شعشعه بسران لشکر و علمای عسکر عنایت گشته و در ان اوقات از شدت گرما که

قلعه‌گیان بغداد بجهت اضطرار انجامیده نوعی آتش غلا بالا گرفت که هر روزه جمعی از فرط گرسنگی خود را از حصار و برج
زیر انداخته وارد معسکر فیروزی اثر می‌گشتند و از جانب خواندگار قوت لایموت احسان [illegible]
شده سلطان العثمان در اردوی همایون می‌گشتند و در آخر محرم سنه ۱۱۴۶ راغب افندی دفتردار و محمد آقای کدخدا
از جانب احمد پاشا برسم استیمان وارد دربار سپهر مثال و در باب بیرون قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تعهد
و استمهال کردند القصه بکلید آمد و رفت سفرا ابواب گفتگو در میانه احمد پاشا و امنای این دولت مفتوح بود

در خلال این احوال توپال عثمان پاشای صدر اعظم سابق که سرعسکر مأمور بود با هفتاد
هزار سپاه کینه‌خواه روم وارد کرکوت و جواسیس در لباس [illegible] خبر را بقلعه رسانیده احمد پاشا از
ایفای عهد سست و در قلعه‌داری سخت گردید بعد از ورود سرعسکر مزبور بسامره حضرت ظل اللهی دوازده
هزار نفر از جنود قاهره را با سرکرده‌گان ایران کار آگاه بمحاصره قلعه و محافظت بروج و قلعه جاتی که در اطراف
قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساختند و بجهت [illegible] را مضبوط کردند که بر قلعه‌گیان مفهوم گردید که قطره از آن
بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید تابان کم گشته پس افواج نصرت پژوه را جوق جوق کرده گروه گروه از
حرکت رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر قراول و منقلای لشکر ساخته روانه و خود در شب یکشنبه ششم ماه
صفر با بقیه افواج بحر امواج از ظاهر بغداد برسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر حوالی صبح بقشونهای [illegible] در اطراف
[illegible] که سرعسکر در کنار آب [illegible] نمودار گشته چون رومیه از کرکوت همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته و می‌آمدند همیشه
دو لشکر خونخوار و دو دریای آتشبار قرین یکدیگر شدند در همان مکان که موضع تنگ و ناهموار و دست غربی آن
دجله زخار بود نصب خیام و سه طرف دیگر را بوجود [illegible] سلاسل استوار ساخته قلعه آهنین و حصار آتشین از عراده
و توپ و بادلیج در اطراف [illegible] بر پا نهاده قوایم انهار از زنجیرهای گران بیکدیگر پیوند داده مقام استقامت و استقرار

و تفنگچیان را

تفنگچیان کردند پس غازیان ایشان بمقابله پرداخته چرخچیان جلادت آثار که همیشه مانند ستاره سحر پیشرو لشکر
خورشید افروز بسالتی که ترک نیزه گذار مهر سپاه شام ظلمت را منهزم نماید بیک حمله از تزلزل هوش بر داشته
بشعله سیف و سنان [illegible] جمعی از ایشان کشته تتمه بدرون امکنه به پناه لوای سرعسکر رفتند از همان [illegible]
سحاب گرگون شده دلیران [illegible] و الا مانند فوج نجوم با امداد چرخچیان انجم کوکب بعقب [illegible]
انداز هجوم گشته افغانان پایداری از دست داده بمطاریس خود تحصن جسته از اطراف آن شروع
با آتش افروزی نائره توپ و تفنگ به پشت گرمی توپخانه آتش فشان آغاز جنگ کردند از آنجا که زمانه [illegible]
بهنگامه گیر و دار گرم بود تا آنکه حضرت ظل اللهی بضبط توپخانه افغانان میان همت بسته پیادگان تفنگچی را
از سه طرف مور بیورش ساخته خود با فوجی از تفنگچی چالاک و افاغنه بی‌باک بر سر آن حصن آتشین
حمله ور گشته چند نفر از رومیه خیره سر را نارک و مغفر بضرب شمشیر برق اثر از هم شکافته داخل
توپخانه و بعضی از توپخانه را تصرف کرده از دست دیگر متوجه مطاریس ایشان گشته مقصود آنکه در همان
روز کار ایشان را بفیصل رسانند رایات عقاب پیکر تیز که قول بزرگ در سایه جناح او استقرار داشت
به بلند پروازی سر کرده کان جلادت گستر هوای ظفر از پر هم زدن بصیدگاه خصم افکنی بال و پر گشوده
بدون امر قدر نمون از مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخت و هر کس بتنهائی خود اسب
اقتضا بسمتی برانگیخت القصه زمان حرب و اوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر سنگ آسیای فتنه
چون موضع جنگ درست شد و معسکر رومیه در جانب شط اتفاق افتاده بود آب دجله در تصرف رومیه
و موسم شدت تموز از یکطرف لشکر شدید الصولت سرگرم و از یکطرف سپاه قلب سوز عطش [illegible]
کین را اشتعال داده که حرارت در تابه فلک بریان و بعین الثور تشنه کامی شیران بیشه وغا گریان می‌شد

ز خورشید تابان شرش همه ؛ که بود آب آن چشمه آتش رمه ؛ چنان آفتاب آتشش افروختی ؛ که تا مرغ پران در هوا سوختی ؛
چه مرغی شدی در هوا جلوه گر ؛ ز تاب خورش سوختی بال و پر ؛ دل خاره کا باز تف وا بجهد ؛ سر کوه را چشمه آب جست ؛
سمندر کزو آتش افروختی ؛ اگر سوی آب آمدی سوختی ؛ القصه خدیو جهان در حینی که با فوج پیادگان در سر پل
مشغول گیر و دار بودند دو نفر از پیادگان رومیه درز برو دست و پای شهنشاه بی تشام آن حضرت در آمده
چرخ سفله خو را ستیزه اندازی بخاطر رسیده بیت شد از نازک شاه تاج و کلاه ؛ زمین را زدو شرف عز و جاه ؛
مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای آنحضرت سکندری یافت لیپر جا یکجا کرده بد بستگیری تاید متعال
و عنان داری رایض اقبال شوخچه کار زار گشته چون شعشعه طلعت شهریار مهر گستر که در میان آن جهان
لشکر تبابه خورشید انور در برابر فوج اختر ظاهر بود مشهود دیده رومیه گشته دیدند که خدیو بحر و بر پیاده سمند
از آتش و شرر رو بر نمی تابد که گرم ستیز گشته از اطراف آنحضرت لعکش بر نجا کرده تا خط آتشی سپر داری و حمایت
باری نگهداری نموده کزندی بذات مقدس نرسیده و خدیو همایون در هنگامی که سفینه عزتش بباد با به قوام
باد پای بحر نورد در دریای نبرد دستبرد و چند نفر از سواران رومیه را از خانه زین تنوک سنان جان
ستان بخاک هلاک افکنده بکیفر را نیزه زدند که مرد و مرکب یعدها آنحضرت لب غلطیده ار بشر بپوشش نیز
سرکش کرده بر مرکب دیو پیکر آن شخص خورده دو باره سر بر آمد جنیت کشان از جانب خاص پیش آورده
آن حضرت باز قدم در حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشته و چون نوار غطش التهاب آتش تیغ و سنان
و قلب سپاه از فرط تشنج چاک شده بود غلطیدن از اسب کردن خلام آنحضرت علاوه علت گشته و دیران [illegible]
آن شد که گر سرور کشور تا صد داری [illegible] از خم کار در گل افتاده بگذشتی و رنگ جهان سوسم خوار رسیده [illegible]
از دست دادند نسیم [illegible] و سیاق جهان [illegible] منظر از ضبط و نظم لشکر عاجز آمده دست باز داشته خدیو گردون غلام

لجه آتش

ناچار از مشاهده اینحال جنگ کنان عطف عنان کرده کس فرستادند که اردوی همایون را با قلعه جات
از اطراف کوچ کرده بموکب همایون ملحق کردند و خود بجانب تبریز توجه فرمودند و دران معرکه جمعی از
دلیران از بیآبی دل دریا کرده خود را با ندریای آتش زده جرعه نوش فنا گشتند و برخی دیگر از بیآبی
با دهان خشک و زبان تفیده بلب دجله روان گشته دست از آب زندگی شستند ملخص اینکه قریب
دو هزار نفر سواران لشکر و پیادگان تفنگچی عرضه تلف گشته و عمله توپخانه همایون نیز متصرف رومیه
در آمد جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بمانع آغاز کوچ کرده در تبریز بموکب والا پیوستند چون شب
از وقت یکنفر از رومیه گریخته اینخبر را به بغداد برده بود جمعی از قلعه در آمده جسر دجله را قطع و جمعی که از
جانب غربی قلعه و قلعه جات آن سمت اقامت داشتند راه عبور را بسته دیده جمعی و ارده که [illegible]
دجله با عانت طایفه بنی لام و ملبدی شیخ داود خزاعی خود را بمامن عافیت رسانیدند سر عسکر بعد از
این واقعه وارد بغداد و سه روز مکث کرده رایت عزیمت بجانب کرکوت افراخت موکب همایون بعد از
ورود بند لیج ابواب مشاوره بر روی سران و سرکردگان لشکر گشوده فرمودند که این شکست
امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر سر از رشته تقدیر نتوان پیچید و از حکم قضا نتوان رنجید چنانکه
هاتفی گفته بیت من ار گر کند بخت و دولت توان ؛ بگیرم جهان از کران تا کران ؛ کرم ملک در ان نخفند بدست
من و سرنوشت ازل هرچه هست ؛ بکلا بالقا هاتف غیب با عقیده صاف و اخلاص خالص از درج کفت [illegible]
بیت تو آن سایه زر بین از خدای ؛ که دارد در آن سایه منزل همای ؛ اشارت ز تو کین گذاری ز ما ؛
بشارت ز تو جان سپاری ز ما ؛ نداریم اندیشه از روز کار ؛ تن ما و تقدیر پروردگار ؛ پس آنحضرت
با اخلاص کیشان با بن عزیمت فاتحه خوانده از خیمه و دواب و آب و باقی ما یحتاج که در آن سفر عرضه تلف و تاراج

شده بود بر ولایات حواله گشته فرامین مؤکده در باب سرانجام آنها باطراف ممالک در قلم آمد نیز بالکار شان
قبله و کرمانشاهان و همدان کسان صاحب اندیشه و امینان اخلاص پیشه تعیین کرده ایالت کوهگیلویه را بمهر علی
بیگ که از زمان به نیابت اشتغال داشت بعلاوه شوشتر و دزفول کرامت و مقرر فرمودند که با الحاق
امیرخان بیک قرقلو نایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه بتجدید اوضاع سپاه خود کرده بموکب والا ملحق
شوند و نیز امر همایون بنفاذ پیوست که طهماسب قلیخان جلایر سردار قندهار با حکام قاین و دره و سیستان
و تون و غیره با همه و شش هزار از لشکر فیروزی اثر که تابع فرمان او بودند در موعد مقرر در همدان حاضر شده
پیر محمد خان بیگلربیگی هرات با شش هزار نفر قشون مقرری خود بضبط و صیانت حدود و قندهار پرداخته و همچنین جمعی
از جوانان غیرتمند خراسان که تربیت یافته و کار آموخته رکاب خدیو ظفر انتساب بودند با استعجال
وارد اردوی نصرت اشتمال گردند چون سابقا برای کوچانیدن ایل افشار ارومی و دنبلی که اکثر ایشان چند هزار
تومان در نزد محصلان موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن افشاریه و الوار فیلی و اکراد
بسبب آنکه کار درست علاقی اتفاق افتاده تخلیه حدود عراق از ایلات و احشامات مقتضای مقام
و مناسب وقت و هنگام نبود تعویق انداخته عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر وارد آن خطه نزهت بنیان
گشته و معادل دویست هزار تومان برای تجدید اوضاع و جبر نقصان سفر دسته بدسته و جوقه بجوقه
بجنود مسعود از خزانه احسان کرامت گشته چپ و امان آلات ایشان از نقود و غنایم مال اما مال
و هر یک را که اسب ده تومانی اسقاط شده بود اسب بیست تومانی عطا فرمودند و همچنین از اشتر و استر
و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ و دیگر
و جزئیات دیگر روز بروز بر وفق فرمان و همت قدر از ممالک محروسه وارد می شد و فیما بین آن گروه

و از سنبله عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر
وارد آن خطه نزهت بنیان گشتند

جلادت پرور بقدر رفت انقسام و در عرض شصت روز جمیع اموری که موقوف علیه نهضت رایات ظفر اعلام
بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حشمت گستر در میعاد مقرر متوالیا بکدیگر مانند بحار
و سیلاب کوهساری که بجز ذخار پیوندد وارد اردوی نصرت مورد داخل معسکر شوکت اثر گشته
از سوانح حیرت افزا آنکه در ایام توقف موکب والا در همدان بوقوع پیوست که تیمور پاشای ملی حاکم
وان بعد از سنوح واقعه بغداد از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته و از
قراچه داغ توسن جلادت جلوه داده تبریزیان با قشون مذکوره بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صدد
تخلیه قلعه و شهر تبریز درآمده آغاز کوچ کردند هرچند لطفعلی بیک نایب تبریز بممانعت پرداخته بود مفید
نیفتاده شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بدسلوکی کرده لطفعلی بیک آن روز تا شام با معدودی از [illegible]
و ملازمان خراسان که همراه داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون جمعیت قلعه را با آن جمع قلیل
درخور امکان خویش نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق مقدم که در آن وقت از
جانب آن حضرت حاکم آن مملکت بود در بروی لطفعلی بیک بسته راه بدبختی گشود ناچار لطفعلی بیک
عازم خلخال گشته حقیقت حال را بعرض والا رسانید پس از وقوف فرمان بعضی از عساکر منصوره را بانتظام
حدود دارالمرز مامور و بکتاش بیک قرقلو عم انجاب که در ابیورد و جبه بمنصب خانی و سرداری
دارالمرز و ایالت استرآباد سرافراز و با جمعی از سپاه خراسان بسرعت روانه گیلان [illegible]
ملازمان آذربایجان را که بر هم زن هنگامه دولت گشته از معسکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل
دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر والا بدست آورده در ازای این بیچارگی تیغ سیاست را بر روی
ایشان جاری ساخته جمعی هم از اطراف و ولایات در دست شحنه تادیب گشته کشته و نیز طایفه بختیاری

که در کوهستانات خود زاویه نشین بیغوله تواری بودند از استماع این خبر بغداد سر از گریبان خمول برآورده

یکبار ترک اطاعت و فرمانبرداری کردند چون پیوسته پیشنهاد همت والا آن بود که فراغ از مهمات

باز حضرت شاه طهماسب را جالس سریر سلطنت ساخته بمفاد کریمه إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ

شاهباز بلند پرواز کشورستانی را در هوای فضای اقالیم دیگر بال کشا سازند در ایام توقف کوکبه

ظفر در بغداد که کارها صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافته بود ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی

خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانه ارض اقدس ساخته مامورین نیز در سیم هم ماه صفر آن

حضرت را از مشهد حرکت داده در عرض راه بودند که سانحه بغداد حادث و تعویق سلطنت را باعث

شده چون سلطنت او را در چنین وقت که عزم همایون حضرت ظل اللهی مقصود با شغام و کوچ خواهی

بود از مصلحت دور و عایق بعضی امور میشود امر والا عز صدور یافت که مامورین از راه دامغان در

موکب شاه طهماسب وارد مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت نیز با شاه عباس که در آن

اوان سکه و افسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آن خطه نزهت بنیان را

مقر کوکبه عز و شان سازند و طهماسب قلی خان جلایر بحکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق را

بقبضه اختیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت پناه را ابطه و عساکر مامور و روانه ساخته مقرر داشتند

که ده هزار نفر دیگر از ایلات و احشام عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که بسط ممالک

محروسه است مهیا و مستعد بوده که از هر طرف که فتنه جوئی بسرکشی گردن فرازد با جمعیت خود تنبیه او

پرداخته و جمعی هم بحدود سلطانیه معین و مقرر شد که بکتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ حکام قشار

و سقدم و غیره هر یک از حدود ولایات خود خبردار بوده در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اقدام نمایند

علم افرازی خامه راست بیان در صفحه نورشی بیان مذکر رضا بای سفر بغداد در مرتبه ثانی و رفتن موکب والا مرکوت

بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور در بیست و دوم ربیع الثانی با همم عدلا شیخانه با موکب

اسکندری و لشکر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشای سرعسکر از بلده همدان رایت افراز کعبه عزم

و ملکت ستانی شدند و در روز ورود بکرمانشاهان بانهار منهیان راست بیان خبر رسید که فولاد پاشا

اوزنه و ممش پاشا و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و هشت هزار نفر از جنود روم و سپاه

خ ل بیست هزار

آن مرز و بوم از جانب سرعسکر که در قلعه کرکوت توقف داشت در کنار آب دیاله هشت فرسخی آب

در مکانی که بیجقاتشهار دارند نصب خیام اقامت کرده منتظرند که موکب والا که بجانب تبریز

نهضت کنند ایشان نیز بکرمانشاهان رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه کرکوت و بغداد شوند

بمقابله پردازند خدیو فریدون فر بمجرد استماع این خبر بنه و آغرق را گذاشته با فوجی از یلان گزین و

سپاه دران ظفر قرین ایلغار و هشت منزل را در دو شبانه روز سوطای خیول باد رفتار ساختند

هر چند مطمح نظر آن بود که روز را بشبخون آن طایفه تیره سازند اما بنا بر کثرت لشکر و تنگی معبر افواج

کواکب اختر از جاده مدارت فلک زودتر گذشت و ماهچه لوای سپهر کلکینی فروز پیش از عصر کوکبه فروز

جلوه گر عرصه ظهور و روز گشت آن نیر جهان افروز سپهر کشورستانی که همیشه همه جا مانند ظفر پیشاپیش

لشکر نصرت اثر بوده بر اهماء رای آفتاب پیوند بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بدیده تحقیق

ملاحظه فرمودند آن دریای لشکر را در کنار آب دیاله با موج سپهر نیلگون موج میزد در لطمه و اضطراب

و خیام برفع قباب را حباب گون ساران بحر پر انقلاب دیده و دانستند که آن گروه از هیجان غبار

و گرد که بر چرخ تیز گرد میرسید استنباط وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان دلها از کار

نشانهٔ خنجر سراسیمه بر پشت توسن گریز آمده اند دلیران خون‌آشام باشارهٔ والا جلوریز با طایفهٔ اعراب اتباع او
تا پنج فرسخ با ایشان تعاقب و سر زندهٔ بسیار و اخترمهٔ بیشمار بدست آوردند و جمیع احمال و اثقال
و خیام و اسباب آنطایفه جابجا بحیطهٔ ضبط درآمد دلیرانکه دو شبانه روز با سب قطع مرحله پیمای
وادی تعب بودند مالک قطار و مهار شده آسایشگزین خیام راحت و سایه‌نشین شادروان
استراحت گشتند و بعد از دو روز در همانمکان خبر عبرت‌افزای محمدخان بلوچ و طغیان او و مراجعت
از عرض راه بعرض والا رسید **تبسیط اینمقال** آنکه محمد مزبور بنحویکه در ضمن صادرات افغنه
مجملا اشارت رفت باتفاق محمود غلجه از قندهار آمده بعد از آنکه نوبت سلطنت مستعار باشرف رسید
از جانب او بسفارت روم مامور گشته تا بازگشتن او بخت اشرف نیز برگشته بود محمدخان چون حرمت
خود را از دامان دولت افغان گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا با نامه و هدایا که جهت اشرف آورده بود
باقدام امیدواری باین درگاه والا شتافت خدیو فیروزمند که در عرصهٔ غبرا دولت نادره‌اش
مهرآسا نورپاش هر نشیب و فراز و پست و بلند است باو از در عاجزنوازی برآمده بایالت کوه‌گیلویه
عز امتیاز نشر دادند و بعد از معاودت موکب والا بخراسان آن روسیاه که در میان اعیان دولت
شاهی باظهار جوهر خودنمائی کار تیغ سیاسب میکرد کج‌نهادی خود را ظاهر ساخته در جنگ ایروان
و همدان منشاء شکست قزلباشیه و مصدر بیحسابات شده و در حین ورود کوکبهٔ مسعود والا
حقیقت حال او بعرض همایون رسید اگرچه اخگر غشش چند روزی قبول یافت لیکن باز در روز حرکت
موکب جهانگشا از اصفهان نیر جهانتاب خسروانه که در ذره‌پروری بسان خورشید عالم فروغ‌بخش
ساحت احوال نیک و بد عالم است دوباره بدر شبستان تیره‌روزیش گشته او را روانهٔ کوه‌گیلویه و شوشتر

و دزفول ساخت بعد از واقعهٔ بغداد که امیرخان بیک نایب فارس و محمدخان با قشون کوه‌گیلویه و فارس
مامور برکاب گشته برای آنکه آن ولایت از وجود شاخصی خالی نباشد از همدان احمد سلطان کهرودی
مروی را بفارس و قاسم بیک قرقلو را که برتبهٔ مهرداری سرافراز بود بکوه‌گیلویه تعیین و روانه ساخته
در حینیکه محمدخان با امیرخان بیک بعزم اردوی معلی وارد جایدر قبلی شدند سرپنجهٔ بدبختی گریبان‌گیر
جان محمدخان و خارخار اندیشها خار زیر قدم عزمش گشته با فرقهٔ چوپانان فارس و شوشتر و بلوچ
و هزاره از کعبهٔ مقصود روی گردان و بهوای افساد بجانب فارس روان و امیرخان بیک با قشون
افشاریهٔ خراسان که همراه او بودند عازم دربار معلی گشتند اگرچه در چنین وقتی که هنگام یاری زمان
خدمتگذاری بود صدور اینحرکت فسادانگیز از اهل آذربایجان در تخلیهٔ تبریز و ظهور این امر حیرت‌افزا
از فارسیان در مرافقت محمدخان بایست که در عزم قوی اساس مورث وهن و قصور
موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصلهٔ آنحضرت حکم جنبش
خار و خس در برابر لجهٔ ژرف و لمعات گیاه و خاشاک در جنب بحر شگرف دارد مطلقا وهنی در عزم
و تزلزلی در رای قرار نداده متوکلا علی الله با همت راسخ و نیت ثابت بعد از شش روز که بنه
واغرلق بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابلهٔ سرعسکر کوچ کرده در پانزدهم جمادی الاولی
وارد حوالی گیلان شده فرسخی کرکرت گشتند روز دیگر که سلطان خاوری با بیرق مخروق براوج عیوق رایت افراخت
بتمنای لقای سرعسکر با لشکر جهان جهان تنگ در حوالی موضع موسوم بعلمداران که در محاذات قلعهٔ
کرکرت واقع است تسویهٔ صفوف ظفر و تسویهٔ جنود شوکت و فر کرده عساکر فیروزی مآل را
تا بین روز قتال فوج فوج گروه گروه نظم مثال دادند طنطنهٔ دلاوران و دولولهٔ رزم‌گستران و دمدمهٔ

روبین وغوبنای زرین بذروهٔ چرخ برین رسید کوکبه و آیین ازان سلک نظم وفرو شکوه ازان ایام عزم
مشهود دیدهٔ ارباب رزم گردید که آسمان با هزاران چشم به نظارهٔ آن حیران و زبان دوست و دشمن
در عالم انصاف بنادره کاری آن همت بلند آفرین خوان گشت بیت سلیمان بدین شکوه لشکر نداشت
چنین دستگاهی سکندر نداشت کس این رسم و ترتیب آیین ندید فریدون که با آن شکوه این ندید
عثمان پاشای سرعسکر که بعد از معاودت از بغداد بانواع مباهات افتخار در قلعهٔ کرکوک خارج
قلعه بکبر صولت لشکر ظفر شعار نصب خیام قرار و رفع لوای اقتدار اطراف اردوی خود را بجر
و خندق استوار کرده بود صحت کار را در تمارض دیده از معارضه پهلو تهی کرده پهلو به بستر ناتوانی نهاده
و جمعی از سران لشکر روم به فرمان او پشت بقلعه و رو بجنگ آورده دست دلاوری باز بدند [illegible]
نبرد دلیران روبین چنگ بجرئت شیر و صولت پلنگ بدون تأمل و درنگ بمعرکه آهنگ جنگ [illegible]
تیغ و سنان و انداختن توپ و تفنگ آتش افروز نایرهٔ جنگ شدند جمعی از اهل بغداد سر ماندگی
در خم چوگان قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود گرفته از همان راه بسمت ارض روم شتابان
بقیه در قلعه تحصن جستند رایات منصور تا عصر تنگ در دشتگاه جنگ قامت اقامت افراشته
به پنجهٔ کوه [illegible] را ببلان کین اشارت میکردند چون اثری از عسکر و سرعسکر بظهور نرسید در همان
مکان نامهٔ گشنده تر از تیر درنده تر از شمشیر بهمه سنگ و کلوخ بجانب سرعسکر سلک تحریر در آورده
مصحوب یکنفر از گرفتاران فرستادند مشعر بر اینکه بشوق ملاقات انجناب راه دور و دراز طی کرده
آمده ایم اگر از مردی نشان دارند بعزم حرب قدم رنجه ساخته نان و نمک اوجاق عثمانی را بر خود حلال سازند
پس با [illegible] جواب [illegible] در تنگ کرده [illegible] که وقت ماندن [illegible] عطف عنان به مستقر عز و شان

بحر ۲
بفتح اول و سکون ثانی و جیم شکافی را گویند که در زمین
[illegible] با تشدید ثانی در عربیه
بمعنی کشیدن و امداد کردن باشد
[illegible]

نوده

نموده دو روز دیگر باز بهمین منوال بر سر قلعه رفته چون کیت عزم نواب پاشا را در مضمار کمر دوار لنگ دید
مقید بانجام کار او گشته تسخیر قلعهٔ سورداش را که محل آن در دو منزلی کرکوت بر فراز کوهی بلند اساس
و سقام جمعیت اکراد [illegible] و مشحون بذخیره و غله بقیاس بود و جهه همت سپهر مماس ساخته اراده
آق دربند متوجه آن سمت گشتند که شاید انمیغی محرک سلسلهٔ جرئت سرعسکر شده از در مقابله آید
روزی که موکب جهان گشا سایهٔ وصول بان مکان می افکند قلعهٔ مزبور بحیطهٔ تصرف در آمده جمعی از اکراد
بایلاقی که از محال بعیده باستظهار متانت حصار از بیم سیلاب شور انگیز سطوات جنود قاهره
پناه باین قلعهٔ استوار برده بودند معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور و اناث بقید اسار گرفتار
گشته غنایم موفور بساحت آمال سپاه منصور که با فضای جهان برابر بود انتقال یافت و چون
محاصرهٔ بغداد پیشنهاد خاطر قوی بنیاد و در این مطالعه تعز نفاد بوده که امیرخان [illegible]
خراسان و افشاریه کرمان که در طاق و سطای کرمانشاهان منتظر فرمان بودند آمده در کنار آب دیاله
در جنباه که از امکنه اردوی فولاد پوش ابو در حل اقامت انداخته بروج مستحکم در آن مکان ساخته
حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود رفته غلات شهرزور و توابع را برای راتبهٔ ایام محاصرهٔ
بغداد ضبط و از کردستانات و آن نواحی دواب و الاغ رفته غلات مزبور را نقل معسکر امیرخان
بیک نموده در بروج انبار نمایند بعد از سه روز اعلام ظفر طراز از آن مکان آغاز اهتزاز نموده در منزل
[illegible] مجمع گیتی انعقاد داده در باب عزیمت سمت بغداد و تبریز استشاره کرده فرمودند اگر چه اهل
خراسان را صعبی است که در پیش و بار گرانی است که بر دوش خویش گرفته اند اما با ملال لاغر تن
بسیر و سفر [illegible] بدل کاهل گردد و قطرهٔ نسیان [illegible] دل دریا [illegible] نکرده با سجود غار در [illegible] کوه [illegible]

در اینجا که اهل قلعه از سعادت سرعسکر با یوسر و بقشون قطعه و قلاع ما و سنان هر کدام این سیلاب خونخوار به تجربت اساس قلعه
بغداد روان و آن مکان محیط لشکر بی امان شود قلعه محکم خانهٔ حباب و بنیان توانا قلعه کمان صورت
نقش بر آب خواهد داشت **بیت** بازی اگرچه اول خار می آید بچشم ؛ در عقب دارد تماشاهای رنگین زود ما
پس همگی متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید و در جان
سپاری و فرمان بری خواهیم کوشید بعد ازین مقالات مردان آن قلعه صدور پیوست که اهل اردو
دواب زایدهٔ خود را در شهر زور روانه و غله بکمایه را حمل کنار دیاله نمایند که بعد از ورود موکب والا به بغداد
از آنجا بدفعات نقل معسکر نصرت بنیاد نمایند **در بیان آمدن عثمان پاشا بقراتپه و وقوع
محاربه فیمابین و بقتل رسیدن سرعسکر روم** پس موکب والا وارد محل موسوم بقراتپه گشته اکراد
ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غله در کنار دیاله جمع و بان نواحی گشت کرده میروند گمان
کردند که ضعف و قصوری بحال این طرف راه یافته یا امری در جانب ایران حادثه احداث شده که موجب عطف
عنان عزیمت آمده سر گشته سرعسکر را ازین خبر آگاهی دادند او نیز این معنی را قبول کرده بر ضعف حال
این طرف محمول ساخته ممش پاشا نامی که عمدهٔ پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاده که همه جا در منزل
فاصله متعاقب اردوی همایون توسن جلادت جولان سیاده باشند چون قراتپه مقر کوکبهٔ جلال بود
او نیز در آق دربند هفت فرسخی سور داش که مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع معبر آن منحصر بیکراه بود
مأمن خود ساخته خیام اقامت برافراشت این مژدهٔ دلپذیر با نهار قراولان بعرض خدیو کشور رسید روز پنجشنبه
غرهٔ جمادی الاخری طرف عصر با فوج گزین از راه نجین که جادهٔ غیر متعارف بود و منظنهٔ عبور از آن طرف
نمیرفت موکب ایلغار تیز تک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیدهٔ بصیرت قراولان رومیه که خارج راه بودند بسته

بسته بود

بود از عبور موکب منصور واقف نگشته هنگام صبح در وقتی که جهاندار جهان افروز بدربند افق کوکبهٔ وصول افکند **بیت**
خدیو عدو بند کشور گشای ؛ بدربند افراخت زرین لوای ؛ **تخت** جمعی از هزبران بیشه صولت پلنگینه پوش
و تفنگچیان برق دست رعد خروش را از دو طرف بفراز کوه جا داده تا داخل دربند شدند رومیه سر رسیده
به تسویهٔ صفوف پرداخته از طرفین نیران قتال اشتعال و بازوی دلاوران بخصم افکنی و خونریزی اشتغال
یافت از اتفاقات نادره آنکه سرعسکر بعد از روانه کردن ممش پاشا بخیال آنکه مبادا ممش پاشا بحضرت
ظل اللهی غالب آید و گوی نیکنامی از میدان رباید دست اجل بر قفایش زده به تقریب او متعاقب روانه
گشته در عین گیر و دار که بارقهٔ باد لیج و تفنگ چشم مهر و ماه را خیره کرده غبار عرصه کارزار روی سپهر نیلی
چهره را تیره ساخته بود طلیعهٔ رایات سرعسکر نمودار و سیاهی لشکرش از محاذات آق دربند مصدوقه
ترجمان تُولِجُ اللَّيلَ فِي النَّهارِ گردید هرچند که وصول کوکبهٔ سرعسکر و رسیدن چنان فوج بمجدد
هنگامه پیکار معرکه شور و شر بالنسبت موجب دلیری رومیه و تفرقهٔ خاطر دلیران ظفر گردد اما بمدلول
رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ   گرد گله توتیای چشم گرگ آن حضرت این معنی را عین مدعا دانسته
جنود غیبی باعانت آن داور جهان پرور کوکبهٔ ظفر گشته بعد قلیل مسافت ربع فرسخ رسیده بود
که حملات مردانه و صدمات دلیرانهٔ افواج نصرت قرین صفوف رومیه را از پیش برداشته بقلب عسکر
رسانیده از مشاهدهٔ اختلال عسکر و سرعسکرشان باضطراب در سلک فرارشان انقلاب راه یافته
سر بربال مرکب گریز گذاشتند سرعسکر که با کمال شوکت و شان در تحت روان می آمد ناچار بجنیبت باد
رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران سهمگین و یلان عرصهٔ کین متعاقب رسیده با ایشان درآویختند و چون
حضرت ظل اللهی بعد از ورود به دربند فوجی را با دلیران ابدال از جانبی که تا منتهای دربند مأمور ساخته بودند که بعد از

دلیرانه امارات شکست سراه برانگیخته باشند با توپ‌ین نیز از دو جانب بخصم افکنی پرداختند سر و سینهٔ اعادی را

حوالهٔ گاه تیغ و سنان ساختند و قریب ده هزار نفر از آن گروه غرقهٔ شمشیر و سه هزار تن زنده اسیر سلسلهٔ

تقدیر گردید سرعسکر را در اثنای هزیمت اللهیار نام کرایلی از مرکب هستی افکنده سرش را بر سر سنان منظر

سعی سرداری ساخت و جمیع اردوی مشار الیها و احمال و اثقال و توپخانه و خزانهٔ سرعسکر بتصرف

لشکر نصرت اثر درآمده چون آغاز سران بر کردن سروران لازم بود سرعسکر را نعش او محمی و مصحوب

عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی که از گرفتاران آن معرکه بود با بحث روان روان ساختند که برده در

مملکت روم مدفون سازند و از آنجا باز بقرانیه که مستقر موکب با عز و شان بود معاودت و کامران عطف

عنان کرده بابا خان چاوشلو بیگلربیگی لرستان با جمعی تعیین فرمودند که در حوالی سر [illegible] یال و گلگ بسته

از دجله عبور و حله و نجف اشرف و کربلای معلا را بحیطهٔ ضبط درآورده راه ذخیره را از آنطرف آب بر قلعه

کیان مسدود ساختند مقارن ورود موکب والا باشد چون اساس خصم قوی بر انداخته ساحت ملک از

دشمن چیره دست پرداخته شده بتیمور پاشا که در میان رومیه بوفور جوهر جلادت مشهور بود جازم

دمان و جمعی از بهادران جریده و سپاهی بجانب آذربایجان عازم گشتند بعد از ورود [illegible] از ساوجبلاغ مکری

خبر رسید که تیمور پاشا بمجرد وصول خبر شکست فولاد پاشا که در کنار رود آلایه بوقوع پیوست تبریز را خالی کرده

به ایروان گشته لطفعلی بیگ نایب تبریز که در آن هنگام در قلعهٔ مراغه توقف داشت وارد تبریز و قلعه را

تصرف کرده چون این صورت تحقق یافت عنان عزیمت بجانب قرانیه که قرارگاه اردوی همایون بود انعطاف

داده از راه گیلان وارد خرماتو گشته و در آن اثنا خبر اقتدار محمد خان بلوچ متواتر معروض شده والا گردید

مفصل این مجمل آنکه چنانچه سبق ذکر یافت بعد از آنکه محمد از منزل جامد برگشته بعزم فساد رایت استبداد

برافراشت

یال
[illegible]

گیلان

برافراشت در اول وهلهٔ افشای خبر را حیف کرده بقاسم بیگ که در قلعهٔ دزفول بود سفیهان سرشت زشت

و رد عبارتهای کرانگیز نوشت قاسم بیگ از ناحیهٔ احوال او استنباط آثار نفاق کرده از دزفول عازم شوشتر گشت

شوشتریان باشارهٔ محمد او را تمکین نکرده قاسم بیگ روانهٔ بهبهان گشته بعد از چند روز محمد بر سر او فرستاده

او را با اتباع بدست آورده محبوس کرد ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قولر آقاسی را

بحکومت شوشتر فرستاده اهالی آنجا مقدم او را مغتنم شمرده حباب آسا کلاه نشاط بر هوا انداختند غافل

از آنکه آسمان عنقریب این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد آورد و بپاداش این خیال خام آتش

تفرقه بخانه در کاشانهٔ ایشان خواهد کرد اعراب و مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست

بیعت دادند والی حویزه را به سید عبدالرضا برادر سید علیخان داد و کهکیلویه را بشیخ فارس آل کثیر تفویض

نموده آهنگ شیراز کرده در یکفرسخی شیراز احمد سلطان مروی با جمعی از قشون خراسانی و غیره که عدد ایشان

به سه هزار نفر میرسید بجنگ او برآمده مغلوب گشته بقلعه تحصن جست بعد از سیزده روز که در قلعه مزبور

محصور بود از فقدان آب و ذخیره عاجز شده طالب راه نجات گشته محمد قبول کرده احمد سلطان [illegible]

با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر او را با رفقا تاراج و در مجلس ناگاهی بیلو نشین قاسم بیگ ساخت اهالی و اعراب

تا دریز جمعا با او اتفاق ورزیده بشیخ احمد مدنی و شیخ جباره که رؤسای آن قوم بودند دم از یکرنگی و وفاق

زدند رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافته عدد لشکر با تشیش به هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره چون

محاصرهٔ قلعهٔ بغداد محتاج بجمعیت زیاد نبود لهذا محمد حسین خان بیگلربیگی استرآباد را بسرداری خوزستان و تنبیه

مفسدین اعراب و تمکین سید علیخان والی حویزه مأمور با قشون استرآباد و غیره از راه جسان و بادرایی روانه

و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را با ایالت کوه گیلویه سرافراز و بهر یک از ولایات فارس حاکمی جداگانه از روی کاردانی تعیین

و ارزانی

و دوازده هزار نفر از عساکر فیروزی اثر را بر اقتضای حکام مزبوره روانه فارس ساختند و حکم والا نافذ شد که کلب

علیخان جلایر که صاحب اختیار عراق بود با زیست اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه گیلویه با جنود انجم

احتشام و رؤسا جمعیت بختیاری ملحق شده بدفع آن فتنه پرداختند و رایات جهانگشا از منزل عزنا تو عازم

شوشتر راهی گشته شرف اندوز زیارت آن مکان فیض بنیان شدند و در انجا عریضه باباخان بنظر حجاب

بارگاه سپهر جناب رسیده که بعد از عبور دجله بکنب در حوالی کهنه بغداد بانتظار کنند شاید عساکر سپاه از عزم قلعه

مقابله نماید مکث کرده چون قلعه گیان را از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود سکتهٔ خوف و پرواز

جنان هوش بامی دماغ شده بود که اگر غریو لشکر در سراچهٔ آن قوم در بر در باب کینه جوئی سالها حلقه

بر در سینه نفس کشیدن جواب باز نمیدادند لهذا روز دیگر که ترک تیغ صبح مرصع کمر حلقه زرنگار مهر انور در برکرد

باباخان بجانب مقصد روان گشته اهالی اماکن مقدسه تمامی باج گذار راه انقیاد شدند و موکب جهانگشای

از شوشتر رای عازم بغداد و در بیست و ششم جمادی الاخری سنکر قدیم سقف گوکهٔ فیروزی بنیاد و گنبد سرادقات

جلال بجا که دستی فراشان موکب اقبال از ثری سر بثریا افراخته اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام

استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز متعهدی از راه اعتذار بدربار فلک مدار فرستاده از آن

عجز و خجالت و از دولت عثمانیه در باب استقرار عهد و دستور قدیم و تقلید ولایات ادعای کفالت داد از زمان و مکان

مژده بعد از تکرار معاهده چند روز این عهد ملتمس زبان بیانش معروض حضرت خدیو عاجز نواز میکردند مکارم

خسروانه نیز رای این مسئول و تمنای او در مسکرای ابواز قرین قبول گشته احمد پاشا از این موشح خط شریف

بقانون عثمانیه با پاشایان گنجه و شیروان و ایروان و تفلیس در باب تخلیه قلاع با معتمدان خود همراهی گماشتگان

این دولت روانه کرده اگرچه در باب برآمدن از قلعه که بنا بر قانون دولت عثمانیه بود معذرت خواست اما مشکلهای

ولای

لای گذرانید و گرفتاران انطرف را که در جنگ همدان از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا در کنار شط بتصرف ایشان

در آمده بود مصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم خدمت تقدیم رسانید از انطرف نیز

تمامی رؤسا و سرکردگان اوجاق و طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا در آق دربند گرفتار دلیران

ظفر پیوند شده بودند مخلع و مرخص گشت اگرچه در سفر اول منظور نظر انور آن بود که بعد از فتح بغداد

توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن سعادت میسر گشته بود در این رفت که امر فیصل یافت

بلا فاصله عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و از انجا از راه حله بادراک طواف مشهدین الشریفین

فایض گشته عطف عنان فرمودند **در بیان توجه موکب والا بجانب فارس بعزم دفع محمد خان بلوچ**

و شکست محمد خان و وقایع انزمان رایات جهانگشا در پانزدهم شهر رجب در حین انشداد از شان

از طی هر قلعه بغداد کوچیده توپخانه را از راه خرم اباد و فیلا روانهٔ اصفهان چون ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر

بنحوی که ایما بان شد دست روسیاهی بر جبین و خط بطلان بر صفحه دنیا و دین کشیده از جانب محمد

قلعه قلعهٔ شوشتر را ضبط کرده مشایخ حویزه نیز با او همداستان و نفاق اندیش این آستان گشته طالع

کعب و بنی تمیم هم حوالی دزفول را غارت و افشار تسارت کرده بودند و کار سردار حویزه نیز مختل

که یکجا منجر شد لهذا از راه باغ ملک لوای گیتی کشا اهتزاز یافته بعد از ورود بقلعهٔ بیات سه داغرلو را روانه

دزفول و جمعی را به سر شوشتر تعیین فرموده خود با فوجی از راه ماهیان بجانب حویزه شتابان گشته

روز دیگر طرف صبح وارد حویزه گشته محمد حسین خان سردار را که تا آن روز گوشه کلاه جلادت برشکسته

در میان قلعه با ابواب نامطیع زندگانی میکرد به تنبیه فارسی آل کثیر که در قلعهٔ خود تحصن جسته بود در مقام

مخالفت تمکن داشت مامور ساخته و سه روز نیز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر

ودر عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول آوازهٔ موکب همایون بشنید حیرت افتاده جز اطاعت چاره ندیدند
پس خدیو دارجهند داروان قلعهٔ سپهر پیوند گشته روز دیگر که سلطان سیارگان از خلوتسرای افق بلباس شفق
جلوه‌آرا گشته بر صندلی فیروزه‌فام فلک قرار گرفت فرمان قهرمان قهر بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر
صادر و بعد از غارت شهر شوشتر و قتل آن بلخشر حاکمی از روسای خراسان با آن ولایت تعیین و چون
طایفهٔ بختیاری نیز که اهالی آن شد در کوهستانات سر نخوت سری برداشته بودند بابا خان چاپشلو
سبکلر بیکی فیلا را با حکام همدان و کرمانشاهان و سپت و چهار هزار نفر ملازم و ایلجاری ایشان به تنبیه ایشان

اردلان

مامور ساخته از راه بهبهان دشت که دار الملک کوه گیلویه است متوجه شیراز گشته بنه و اغرق را در رامهرمز
گذاشته مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور روانه شود از نمیرهٔ بهبهان خبر رسید که طهماسب خان جلایر
از اصفهان و اسمعیل خان خزیمه بیگلربیگی کوه گیلویه از مقر خود حرکت کرده اند که بیکدیگر ملحق شده بدفع محمد
پردازند و محمد نیز با جمعیت خود از شیراز بمدافعهٔ ایشان می آید لهذا از بهبهان گذشته وارد خیرآباد و امر
والا با حضار خوانین مزبوره و سپاه ایشان اصدار یافته مامورین نیز در محل موسوم بدو گنبدان باردوی
همایون پیوسته و در آنجا معلوم شد که محمد آمده در دربند شولستان توقف و جمعی را مقدمهٔ لشکر خویش
ساخته پیش فرستاده قراولان اینطرف با ایشان دچار و بازبان نیزه و سنان بعضی از اعضای
ایشان را شرح در وجلادت تکرار کرده جمعی از قراولان نیز عنان گرده خبر جنود مسعود را بدربند ساعیه محمد رسانیدند
چون از توجه موکب اقدس خبر نداشت و سوای دلیران نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش داشت
آن فوج طالع طلیعهٔ سپاه سردار تصور کرده باستحکام دربند و خندق سفر گشته اطراف کوه را با تفنگچیان
پیاده و جمعیت زیاده فروگرفته راه عبور بر لشکر منصور بست آن شب خدیو فیروزمند در منزل سنگی دربند توقف

وصبحگاهان

وصبحگاهان بعزم دفع اعدا لوای جهانگشا کرده با خنجرگذاران بهرام صولت و نیزه‌داران سام سطوت
در محاذات دربند رایت سعادت افراشته پس نخست جزایرچیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین را
از جانب شرقی و غربی کوه بیورش مامور ساخته فرمان بران بموجب امر والا از دو طرف نایرهٔ کین افروخته
مانند شعلهٔ آتش که میل بمرکز نماید بتیک صعود کرده هرچند تفنگچیان محمد از فراز کوه ژالهٔ آتشین از غمام
تفنگ فرو ریختند دلیران از قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده به تیز دستی
قدم برتر گذاشتند و بپای استعلا بر آن قلهٔ بلند که سر بر سپهر می‌زد دست استیلا یافتند یک کامل
از جانبین نوایر شور و شین اشتعال داشت تا آنکه محمد بعزم نظارهٔ لشکر نصرت اثر ببالای کوه آمده
همینکه جقهٔ زمرد نگار همایون بمشهود دیدهٔ آن افعی خصال گردید دانست که توسن بخت شرش در مرحلهٔ عرش
طی گشته این المفر گویان شبدیز گریز را بمهمیز انگیز داده دلاورانی که مانند دشنه بخون او تشنه بودند
بحکم والا فوجی از راه فهلیان و جمعی از راه تنگ کراه بتعاقبش پرداخته نادهٔ فرسخ شب دلاوران عنان
در زدن و بستن و کشتن و افکندن سپاه آن روسیاه دست از قبضهٔ تیغ و سنان نکشیدند چون
محمد از بیراهه بدر رفته بود هنگام شام صرف زمام بمقر و مقام کرده سه هزار نفر متجاوز از تفنگچیان محمد
که فرصت فرار نیافته از فراز کوه بحکم اضطرار جنگی بگریز میکردند تمامی دستگیر دلاوران و از کریوهٔ هستی
بطوره نیستی روان گشته و جمیع اسباب و مایعرف آن فتنه‌جو و لشکریانش بعرض کیسه آمده و از تفنگچیان
طوایف سبقیان سردار با فوجی بتعاقب او مامور ساخته اما او از راه حیله‌وری با چندتن از اعوان خود را بکوه کشیده
شب همه جا بخلاف جاده از راه بابا شتر نمی‌نشیب زواره و شیراز شده زنان خود را که در شیراز نهاده بود
برداشته از راه جهرم عازم لار گشته سردار نیز روز بعد وارد شیراز و چون محمد سابقا احمال و اثقال خود را با جبه‌خانه

و آذوقه وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گذاشته بود و مستحفظین از باب استیمان
درآمده قلعه را تسلیم و قاسم بیک و احمد سلطان را که با مرآنها مقید داشتند مرخص ساخته ملازمت
سردار کمر بسته سردار یکروز باشتغال جمعیت سپاه مکث و باز بتعاقب و بالکه تازان گزین توسن عزم را
زین کرده روانه شد لکن محمد بعد از ورود بحوالی لار یحیی خان بلوچ را برسم استعانت نزد ایالت دستگاه
کوتوال قلعه یحیی خان را با رفتار او گرفته محبوس و محمد را به پیام تیر و تفنگ از اعانت قلعگیان مأیوس
نموده محمد ناچار بجانب گرمسیر شتافته سفارش آن سردار که تا خطه لار ضبط زمام ایلغار نکرده بود
وارد شده گرفتاران را روانه دارالبوار ساخت و رایات نصرت طراز بعد از تنگ مجمع منزل بمنزل عازم
شیراز و در بیست و ششم شعبان وارد شهر و اردوی همایون که در راه هرمز گذاشته بود در هشتم ماه صیام
بموکب والا پیوسته خبر فرار محمد بسمت گرمسیر بعرض خدیو گردون سریر رسیده امر همایون نفاذ
مقرون شد که طهماسب خان سردار نصرت شعار اردو را در فسا و جهرم گذاشته خود بیلغاری عازم درگاه
جهان پناه شود سردار نیز در هجدهم ماه وارد اردو با وامر علیه و سفارشات بهیه ارشاد یافته مأمور شد
که باستعداد کامل رفته از روی مقتضای فرصت به تنبیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیر
و قلع قلاع ایشان پردازد و نیز در شیراز عریضه از جانب سردار حویزه رسید مشعر بر اینکه سرکشان
و مشایخ اعراب که در قلعه کعبی سکنی داشتند با فارس آل کثیر طالب امان و متعهد خدمت گشته اند
مقرر شد که مشایخ مذکور با اولاد فارس کوچانیده از راه خرم آباد فیلی روانه استراباد ساخته خود با عساکر
منصوره از راه شولستان وارد اصفهان شود در آن اوان شاهزاده رضاقلی میرزا که بموجب فرمان از خراسان
مأمور بحضور شده بود وارد شیراز و به تقبیل بساط گردون نشاط اقدس سرافراز گشت

در بیان وقایع بارس ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و ششم در چهاردهم شوال در هنگامی که خطه
دلگشای شیراز مقر کوکبه ظفر طراز بود خسرو فلک اورنگ یعنی مهر منوچهر چهر بایوان حمل خرامیده بر تخت
جم سپهر برآمد کوکبه سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت نمود طفل غنچه از شیشه گلبن قدم بعرصه ظهور نهاد
در مهد بستان از زبان دایه ابر بهاری شیر نوشین نوشیده و بید صبا نرگس شهلا از بن فسرده چشم روشنی
پنبه کان دی که رخنه گر باغ بودند بحکم قهرمان قضا از بند هستی قلع گشته و خاقان گیتی ستان لوای برجیسی
بعزم داغستان لاله و شقایق کران سبک خیز صبا و شمال را جولان داده و قلعه شامخی قتل شاخه را
که در آنگاه جنود تطاول شباط بود بهجوم لشکر فرداد مسخر ساخت و سپاه بهمن را از عرصه گلگت چمن
برانداخت چمن نوروزی ترتیب یافته هر یک از سروران سپاه و امیران لشکر بخلاع زرتاری آراسته
پیکر و از شعشعه لباس درخشان بازربفت پوش آفتاب همدوش و همسر گشتند چون از جانب احمد
پاشا والی بغداد که بوعده دو ماه برای آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بود خبر صحیح
و جواب صریحی نیامد بوضوح پیوست که اولیای آن دولت بسبب اخبار انقلاب فارس در امضای
امر صلح و استقرار دستور بدفع الوقت میگذرانند لهذا قبض و بسط مهام خوزستان و بنادر و فارس و کرمان را
بطهماسب خان سردار موکول و اتمام مهم محمد و شیخ احمد مدنی را باو محول و میرزا محمد تقی شیرازی را که تا
آنزمان باستیفای فارس سرافرازی داشت به نیابت آن ولایت سربلندی داده خاطر از انتظام امور
آن سمت جمع کرده در چهاردهم ذی قعده بعزم انتزاع ممالکی که در تصرف روسیه درآمده بود رایات نصرت
طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت و در منزل آسپاس خبر چاپاری از خراسان وارد و خبر بهجت اثر
زیادة بهارستان دولت و اجلال شاهرخ میرزا خلف ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا را رسانیده که یوم الاحد

بازدهم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و شش بعد از انقضای سه ساعت کری از بطن مخدره مطهره سرادق
سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم بعرصه وجود گذاشته از وزیدن نسیم
بهجت شمیم این مژده روح پرور گلهای رنگارنگ نشاط و شکوفهای شگفتگی در حدایق دلها شگفته گشت
و مؤلف این تاریخ مهدی در حین وصول این نوید دلپذیر بالفور در حضور اقدس مستقبل حال آن خجسته
مال آن نص برومند حدیقه اقبال از قرآن مجید تفال نمود این آیه آمد وکذلک مکنا لیوسف فی الارض
ولنعلمه من تأویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون
و حسب الامر همایون بضبط آیه مبارکه مامور شده و از منزل مزبور در کمال بهجت و سرور نهضت کرده در
بیست و پنجم ذی قعده اصفهان را مستقر کوکبه جهان گشا ساختند و اهالی اصفهان که مدتی [illegible] پرداخته
میدان نقش جهان و بازار آن خطه ارم نشان از دروازه خاجو تا طوقچی بچهار [illegible] آذین بندی بساط
گلدوزی کشیدند و اهل نغمه و ارباب طرب فوج فوج در هرجا مشغول شغل رامشگری و رونق شکن بازار
زهره و مشتری گردیدند و در همان اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشای
مزبور همسو با او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه با نامه اخلاص آمیز برسم سفارت
بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت رخصت تقبیل عتبه مقدسه یافته چون معنی نامه مزبور
مشعر بران بود که عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی از دربار قیصری بسرداری مامور و بصلح و جنگ ماذون
و در دیار بکر توقف دارد معتمدی نیز از این طرف نزد پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون بصلاح دولتین
باشد طی نمایند هرچند که بر ضمیر الهام پذیر واضح و لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانیه تاخیر و دفع الوقت است
که شاید برای جهان گشا را ازین قصد منحرف ساخته بهانه اظهار دوستی شکستهای کار خود را درست نمایند

اما چو

دستگیر نعش عثمان پاشا

اما چون آنحضرت میخواست که ابواب انبساط بمفتاح سازکاری مفتوح شده بدون تضییع نفوس و سفک دماء
مدعا بحصول پیوندد و برای اتمام حجت احدی را با شاق افندی از راه بغداد روانه نزد عبدالله پاشای مزبور
پیغام دادند که مقصود ما ولایات آن طرف ارس است که متصرف داده‌اند فبها والا مهیا و جهان
نبرد باشند که ما خواه ناخواه بالله بملاقات ایشان رسیده بنای کار نگذاریم و چون قبل ازین که ایلچیان
دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره این طرف خالی کرده سپرده و در باب تخلیه بادکوبه و دربند
باشند و قلعه ایروان استمهال کرده بودند در اصفهان کنیاس نام معتبری از جانب پادشاه والاجاه
روس بسفارت مامور وارد دربار معلا و مقرر شد که همه جا در موکب همایون باشد **در بیان حرکت**
موکب همایون از اصفهان بجانب شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه
بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم محرم سنه هزار و صد و چهل و هفت لوای عزیمت از راه همدان
بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که طهماسب قلیخان سردار بعد از مرخصی از درگاه جهان پناه
بتسخیر قلعه خنج و تعرض که مساکن اعراب بندر بود پرداخته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده
چون قلعه کمشک متعلق بشیخ احمد مدنی و مومی الیه راس رئیس مخالفان و نابود حمیت کامل از اعراب
بهمغاز و افغان در حصر داشت محمد بلوچ که دران اوان در قلعه دشتی میبود از ورود سردار آگاه
گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عازم کمشک شده در کمک آن با جمعیت خود که عددش بالصد
میرسید رایت فرار افراخت سردار ازین معنی خبردار گشته جمعی را بمحاصره قلعه باغی و کمشک
باغی تعیین نموده خود با فوجی بر سر محمد ایلغار و جمعی از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته محمد با معدودی
بسمت سواحل فرار کرد و چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه منشا اختلال امور سواحل و بنادر و مفاسد

کلیه از وصا در می شد سردار به تسخیر قلعه او عازم گشت و در اندک روزی سیبه بر قلعه مشرف گشته شیخ احمد
با تمامی اهل قلعه و سنگر و جمیع قلاع و مساکن آنجماعت که در بنادر جیود بتصرف جنود مسعود در آمده
سردار نقربان والا قلعه جابی که آشیانه فساد بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه
خراسان و احمد مزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار بدربار سپهر اقتدار که در روز ورود باردوی معلی
لذت سیاست چشیدند و سر بگریبان نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی گمک که راه جای
مسدود یافت بجانب سواحل شتافته و از آنجا بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب بود
گریخت شیخ علاق ولد شیخ راشد هوله که کوچ او در بندر مغیلان گرفتار غازیان شده بود محمد را
با رفقای او اسیر کند تدبیر دست آویز نجات گرفتاران خود ساخته در ازاء این خدمت نوازش
و احسان و حصول مطلب بهره مند گشت و سردار محمد را برفق فرمان مقید و روانه اصفهان ساخت
چون مکرر حضرت ظل اللهی از تقصیرات او اغماض فرموده منظور نظر عنایت و صاحب مملکت دولت
ساخته بودند در اول دهله عزیمت بغداد او را بنیابت کوه گیلویه تعیین کرده روانه می ساختند
در عالم قبول کناهان او را لایک نمک یاد شمرده و فرمودند که اگر این دفعه مصدر خیانت شوی چشمهای تو
نمک گیر این اوجاق خواهد شد او نیز انگشت قبول بر دیده نهاده مرخص شد در این وقت که فساد
فاحش از او ظهور پیوست بعد از ورود باصفهان باشاره همایون در همانجا که این وعده و وعید بعمل
آمده بود چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآوردند چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود
جزای عمل را بچشم معاینه دید بفاصله دو سه روز بکوری قدم براه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر
موکب همایون از همدان حرکت و چمن مستقر شده بود که عاشورخان بابالو که در آن اوان حاکم اردبیل بود سه هزار

خاقان

خانوار از افشار بیاوردی را کوچانیده و در صاین قلعه که محل عبور موکب نصرت است حاضر نماید مشار الیه بر وفق فرمان
عمل کرده رایات جهان کشا از راه سنقر و اورامان بحکان و خانوارهای مذکور را تدارک دیده روانه خراسان
ساختند و از آنجا عازم مراغه و سغان گشته چون معتمدان احمد پاشا والی بغداد که باز این قیصری بر نجی الحکمه
ولایات رفته بودند پاشایان بحکم مخالفت ایشان را جواب داده در تبریز معطل ساخته بودند در روز ورود موکب
دارالملک مراغه و خوی افشای خجالت و سعادت تقبیل عتبه خواقین مطاف و رخصت انصراف یافته و بکتاش خان
سردار دارالمرز با جمعی از خوانین و حکام مأموره بتبریز و حکام افشار و مقدم و مکری را نیز مأمور بدفع ساخته شد
که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور امر مجدد باشند
و چون جمعی از توالش که در حدود ارسباران در جاهای سخت و بیشه های پر درخت مسکن داشتند از اراده
زیربی بخت در اوامر خاقان فیروز بخت مخالفت کرده بظهور میرسانیدند لهذا حکام ارسباران و اردبیل
و کلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایرچیان ظفر شیمه بتنبیه ایشان متعین گشته اکثر را
که در بیغولهای جنگل و کریوه های کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند بدرجه تبلیغ گوشمال دادند در
نوزدهم ربیع الاول خطه اردبیل مقر کوکبه جلیل گردید در **بیان تسخیر شروان و غازی قموق و قبه لگزیه**
و داغستان و فرار نمودن سرخای بعد از ورود موکب جهان کشا باردبیل تاتار ایجاب
عبدالله پاشا سرعسکر وارد و عریضه رسانید مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات را موقوف داشته
بعد از دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده ولایات طلب نمایند تا اولیای آن دولت در این
قرال فرنگ بی نزاع و جنگ وضع تمشیت کرده ولایات را بسپارند و از خارج بوضوح پیوست که
اینطرف را تا رسیدن جواب صبر نظر و سایر پاشایان هم بنحوی که سبق ذکر یافت فرامین قیصری بخلاف

دوستکان احمد پاشا را راه گفتگو نداده اند و بدستیاری چابکدستان سعی کنند که رخنه این گفتگوها در کنگره
دماغ سرعسکر و پاشایان دیگر جا گیر نیست و قلاع سخت بنیان قلوب ایشان بهجوم جنود نصایح رخنه
نپذیرد و در حیز تسخیر نه چون از جمله پاشایان مزبور که فرمان معنون بخط شریف باسم ایشان موشح
دولت عثمانی اصدار یافته بود سرخای لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان
در حوزه اقتدار داشت مرتضی خان حاکم استاراباد بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب آدم خود برای
سرخای ارسال و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لاطائل که بر دهان حوصله اش افزون بود بمحمد خان
نوشته و در انجا درج کرده بود که مملکت شیروان از ضرب شمشیر شیران لکزیه تصرف کرده بهم احمد
بغدادی و غیر آن راچه حد آن است که از حیقله لاسورد و دم وادی اظهار این قدم زنند لهذا نخست
گوشمال آن زیاده سر مغرور را پیشنهاد ضمیر انور و فتح شیروان کلید فتح الباب قلاع دیگر ساخته
در بیست و پنجم ربیع الاول ورود موکب همایون در کنار رود کر واقع گشته سرخای از آوازه توجه اندریای
خونخوار ولطمات جهان آشوب آن بحر زخار که رو بدیار شیروان کرده بود رخت بقلل جبال داغستان
کشیده و در بیست و نهم ماه مزبور ماهچه لوای جهانگشا بر ساحت قلعه شماخی انداخته محمد قلیخان سعدلو
حاکم اردبیل بایالت آن مملکت سربلندی یافت چون بعرض والا رسید که جمعی از لکزیه و اشرار در محل
موسوم به یلخی که در سه منزلی شماخی واقع و اصعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین
فساد اند فوجی از سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نموده پانصد سر و زنده و اسیر از ایشان بدست
آمد تا با عفو خطاپوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده بیگلربیگی شیروان انها را بدستور خدیو فلک سریر
رعیتان واصل ساخت و چون بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد مرزا و انجام امور فارس امر مولد صادر شده بود که

طهماسب قلیخان

که طهماسب قلیخان سردار فارس با بعضی از خوانین بختیاری وارد دربار سپهر اقتدار کرده مشارالیهم در شماخی
شرف آستان بوسی اندوخته و در خلال آن احوال خبر رسید که سرخای با فوجی کثیر از لکزیه در قبله
جمعیت کرده لوای افساد اعلا داده پس شهریار کشورگیر بنه و اغرق را با شاهزاده رضا قلیمیرزا در قلعه شماخی
گذاشته چون قوق که در پانزده منزلی شماخی واقع و منتهای داغستان است و در آن اوان مسکن و مقام سرخای
و گریزگاه آن مغرور خودرای بود برای کفر او را بچهار موضع اضطراب انداز نند تسخیر و تدمیر آن مکان را
وجهه همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو و دوازده هزار نفر بهادران رزم آزمای
جریده و سبای آهنگ قوق کرده طهماسب قلیخان نیز با سور گشت که سه روز بعد از حرکت موکب
فیروز با دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر بعزم تنبیه سرخای متوجه قبله و بعد از انجام آن مقصد به
معاودت موکب والا و اذن مجدد یافته از راه فارس و سیستان روانه هرات گشته بدستور سابق
سرداری قندهار و سپه داری آن نواحی را مخصوص خویش داند در کمینگاه قرک من اعمال داغستان خبر رسید
که سرخای در منزل دیوباش که مابین قبله و شماخی واقع است با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته
روانه قوق گشت تفصیل این اجمال سرخای بعد از واقعه شماخی جمعیت خود را از لکزیه و غیره منعقد
ساخته وارد قبله و از انجا نیز لکزیه جار و تله را جمع و از علی پاشا والی گنجه و اسحق پاشا والی تفلیس استمداد نموده
اسحق پاشا بنابر مخالفت والی زادهای گرجستان از اعانت پهلو تهی کرده اما علی پاشا ولد خود
با مصطفی پاشا و بوز باشا و جمعی از سلطان تاتار و هشت هزار نفر ینیچری و تاتار بمعاونت سرخای ارسال
داشته بهمه جهت بیست هزار کس در معسکر سرخای فراهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون در روز سه شنبه از شماخی
حرکت کرده سرخای پیش از وقت نعلچی خود را در محل موسوم بدیوباش که از سیم کوه و از یک طرف به بیشه

انفصال دارو سر راه جنود منصوره تعیین نموده پشت ایشان از فوجی دیگر استظهار داده و از انطلاق قشلاقیان
سپاه سردار بحجت اول ایشان برخورده چون میان جنگل بود از انبوه خصم خبر نداشتند منصور که
ذات غلام سرخای است که بمقابله پیش آمده دلیرانه به ستیزه آویز پرداخته ایشان را مغلوب و منهزم ساخته
فوجی که در پشت آن گروه لوای فرار افراخته بودند در آن آویختند لکزیه را مظنون آنکه حضرت ظل الهی
که با این جرئت ببر وقت ایشان رسیده عنان شکیبائی از دست داده روی تافتند و از هزیمت
آن گروه قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده سلک قرار ایشان از هم گسیخت و جمعی کثیر از ایشان
عرضه تیغ بیدریغ گشته رو به باز پست کنچه و سرخای بجانب غازی قموق گریخت و تمامی اردو و اسباب
ایشان الجاء و کسیب دلیران نصیب گشت و از آنجا غازیان رفته قلعه حاجی میرزا که احداث سرخای و معافش
بس معمور بود نهب و غارت کرده آتش زده توده خاکستر ساختند و بعد از فیروزی وصول این خبر
جمعی را سر راه فراریان فرستاده سرخای چون از عزیمت موکب همایون بسمت قموق مطلع بود چاره
نگشت هیچ جا ضبط عنان قرار نکرده مرکب گریز را تیز تک ساخته همان شب از راه میان کوه که
بود که هنگام صبح وارد آن مکان گشته جمعی از لکزیه و تاتاریه که از راه دشت طریق فرار راه گم کرده
بسمت قموق افتاده در نشیب و فراز آن راه دور و دراز بناتوان قدم فرسای حیرت بودند دچار لشکر
منصور گشته کهنه سیصد تن از زیر خم شمشیر و حلقه کمند خصم افکن در آمده هنگامی که سلطان بلند اختر مهر از خنگ
سپهر آهنگ نزول کرد موکب والا وارد آن مکان گشته بعد از لحظه درنگ با فوجی از جانبازان نیزه گذار جگر
چابک خونخوار به تعاقب سرخای سمند کوه پیکر دریا مثل را تیز رفتار و در عرض راه بسیاری از آن جماعت را که
افغان و خیزان طی مسافت میکردند قرین هلاک و اسار ساختند تا مراحلی واقف که در کوهستانات سر راه

بود

بود بتصرف لشکریان در آمد القصه در عرض ده روز یازده منزل صعب المسالک و کوهستانات سخت را
با توپخانه طی کرده در اکثر منازل توپ و آلات عراده بدوش پیادگان از قلل جبال بجبر نقل
و تحویل میشد و در این نهج وارد قریه خنزرک که منزلی قموق گشته روز دیگر جادوار رفتار زرین ستام بجانب
قموق آغاز خرام کرده در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر استدعای عفو تقصیر و صدور منشور امان
و تاخیر حرکت موکب نصرت توامان رسیده چون در دار الضرب همایون نقد روی اندود حرف
او قابل سکه قبول نبود حکم والا صادر شد که در صورتی در پناه عفو و بخشایش خواهی بود که چون
سایه بیگاه حضور شوی والا راه این سیل پر آشوب را بخار و خس اکنون نه حیل نتوان بست
و با فسون و افسانه از دم این فوج اژدر مهابت افعی سنان نتوان رست اما سرخای با تمامی
لکزیه و اغتشاشان تجدید جمعیت نموده در کنار رودخانه کیفر سنجی قموق سپه بسته و پلی که معبر عسکر دوران بود
شکسته و جهای دفاع و جدال شدند و آن رودخانه ایست از میان دره بس عمیق جاری که آینه موج روی
آبش چهره نمای بی نظیر است و از تعمق قعر آن شکل غواص اندیشه در تباهی بعد از زمانی که شعله آواز تفنگ
زنبورک و تفنگ از طرفین هنگامه جنگ گرم کرد غنی خان حاکم ابدال با طایفه ابدالی مأمور بعبور گشته بسی
بسیار راهی باریکتر از مژگان دیده سور پیدا کرده چون نور بصر طرفة العینی از رودخانه گذشته سرخای و لکزیه
از ملاحظه این حال زمام قرار از کف داده رو برتافتند و کوکبه ظفر قرین متعاقب فوج افغان آغاز عبور
کرده تا رسیدن لشکریان گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی انبوه از ایشان بخاک زین با تالی
کرده رخت بدیار عدم کشیدند لکن سرخای که سرفتنه بود با معدودی کوچ و کلفت خود را بسیاچه گروه
از قموق بر داشته بدیار آواره هر کس آواره شد پیل آندر پای لشکر پر شور و شر در خانه و سرای و ساحت قموق وقفه

موکب
بیچ اول برون مرکب بعضی لشکر و سپاه

موج زن و قصور و بیوت عالیه را اساس افکن گشته کنج کاو مساعی خزیده زمین آن وادی هر روز دفینه سربسته
که در درون داشت آشکار گردید و خزینه و دفینه و گنجینه سرخای و اهالی اشرار را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود
در سبد بر طبق عرض گذاشت و خاص فولاد خان ولد عادل گرای خان شمخال که بزرگ داغستان بود در آن
سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته بمنصب والای شمخالی و خلاع فاخره سربلندی یافت و شهود شد
و مستدعی عفو تقصیرات اهالی آن سرزمین گردید چون جنود بهمن و دی بر رکاب فصول در کشاکش جبال و طرق
مانع عبور و نزول بودند کار سرخای نیز قابل آن نبود که خود را معطل سازند بعد از کیفیته که مال آن وادی
بر باد رفته و بنیاد اعادی بر انداخته شد جمعی از لگزیه را که در قید اسار گرفتار بودند ذکورا و اناثا به شمخال
بخشیدند و رقم عفو بر جریده ایام اهل قوق کشیده صرف زمام کردند بعد از ورود بمنزل آختی باره
داغستان معلوم شد که لگزیه آنجا سر طغیان پیش آورده پل رودخانه سمور را که معبر کوکبه منصورات
شکسته و در قلعه کوه سغناق کرده اند موکب والا از روز در آن سمت رودخانه فرود آمده بجمع کردن
چوب و اسباب پل فرمان داده تا وقت غروب بیک در کمال استواری بر آن لب افواج منصوره را
فوج فوج مامور بعبور رخصت شد بهنگام شام که مهر زرین لوا از رود نیل فلک گذشت رایات جهان گشا
با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنه کوه نزول نموده روز دیگر در هنگام صبح که آفتاب جهان آرا از نشیب افق تیغ
بر کشید بعزم تسخیر سغناق آن گروه و صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه بر فراز کوه زرین قرار گرفته جمعی را
هم از دامنه کوه بموضعی که زنان و نسوان لطایفه تحصن داشتند روانه ساخته و آن جماعت را پای تحمل از
جا بدر رفته آغاز گریز کردند و آن حضرت با جمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته از بام تا شام طی
پست و بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از شعاب جبال منحاک هلاک افکنده جمعی کثیر اسیر گردیدند

نمه

نمه لگزیه اطفال شیرخواره و پنج شش ساله را از فرط وحشت در میان دریاها و آبها انداخته و نیمجانی برای خود
مغتنم شمرده خویش را بقله قاف نجات کشیدند زمانی که خسرو شیر سوار خورشید از آن قله بلند رخت
بسر منزل غروب کشید خدیو کشورگیر بعزم آسایش از باره کوه فلک مسیر زیر آمده منزل گزیدند چون
بسبب صعوبت کوهستان آمدن اردوی همایون از آن راه تعذر داشت امر والا بصدور پیوست
که بنه و اغروق را از راه نیسکیه و شاه داغی البرز روانه قبله شوند و روز دیگر آن حضرت از راه چارچی
متوجه قبله گشته و از راهی بود غیر مسلوک که سرخای در بعضی مواضع که کوه را از سنگ و خشت
و ساروج بر آورده احداث راهی کرده که پیاده یک یک در کمال وحشت و خطر میگذشت و سه
فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن راه آنحضرت و ملتزمان رکاب تمام آن کوه را
پیاده طی کرده بهدستی ناخن همت گره از رشته سردرگم آن راه پر پیچ و خم گشوده در شانزدهم شهر
جمادی الاول محل موسوم بقبه تقاتیشین من اعمال قبله را بمحراب نقش قدم قبله گاه امم ساختند
و بعد از سه روز بقیه لشکر فیروز که از شاه داغی آمده باردوی بزرگ پیوستند و اغروق که در شماخی بود بر فیض
زمان موکب فیروزی پیوسته و چون طهماسب قلیخان که بسرداری اختصاص داشت بعد از شکست سرخای
نیز سفر از شماخی عازم هرات شده بود و غنی خان حاکم ابدالی را نیز با فوجی از ابدالی روانه ساخته که در
حوالی نوروز در هرات بطهماسب قلیخان ملحق شود و در منزل مزبور عریضه از طهمورث میرزا ولد نظر علیخان
والی سابق و علی میرزا برادرزاده او بقوام اسیر گردیدن میر رسید مشعر بر آنکه در حینی که سرخای
بسبب جنگ قبل از پاشایان گنجه و تفلیس استعانت کرده بود اسحق پاشای والی تفلیس با جمعی از عسکر عثمانی
حرکت کرده بامداد سرخای می آمده و والی زادهای مزبور با جمعی از گرجیه جمعیت و در عرض راه کاخت

سرانشان ریخته با پانصد نفر از رومیه قتیل و اسیر و سالک حیث آن جماعه تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خود سپاری
نیافته بقلعهٔ تفلیس فرار نمایند و والی زادکان اذار انجدست بخلاع مهر شعاع و انواع نوازش اخفان بهره مندی
یافت بعد از هفت روز از قبله بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراخته شد **در بیان توجه موکب همایون**

بجانب گنجه و محاصرهٔ قلعهٔ گنجه و صادرات آن ایام خجسته فرجام

چون از انتظام امور شروان و تنبیه لکزیهٔ داغستان فراغ حاصل شد در بیست و چهارم جمادی الاول اعلام
ظفر فرجام بصوب قلعهٔ گنجه پرچم کشور گشائی کشود بامر آنکه در محاذات ارس جسر متین ترتیب یافته کوکبهٔ
عز و تمکین با افواج ظفر قرین عبور و در روز چهارشنبه ششم جمادی الاخری در سمت کلیسا کندی گنجه قباب
بارگاه عز و جاه بذروهٔ مهر و ماه افراشته شد علی پاشا که در آن اوان از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب
و با فکر آرای سلطنت تاتار جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه مامور و شهر را خالی نموده بنا را بر تحصن و قلعه داری
گذاشت خدیو سکندر مقام کیث سپهر توان مجره لگام بجانب قلعه سبکخرام ساخته سکان سپه اطراف
قلعه را بدیدهٔ تحقیق دید روز دیگر از جانب جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار تخمیناً صد و بیست ذرع
فاصله بود طرح سیبه ریخته جزایرچیان خون آشام را دسته دسته بر سر سیبه تعین و از طرف دیگر نیز چاپها
معین و مقرر گشته هر فوجی سمتی و هر سرکرده بمکانی اختصاص یافت جمعی از جزایرچیان قدر انداز منارهای
مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه و در تیررس آن حصن متین واقع بود جولانگاه ساخته در منارها آغاز
کمانداری نموده نخست توپچیان رومیه منارهای مزبور را هدف گلولهٔ آتشبار و با آتش دستی مهارت در عرض
سه روز با سطح زمین برابر کردند پس توپچیان این طرف منارهای میان قلعه را که رومیه سرکوب سیبه داران ساخته
بودند نشانه تیرهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت افرازی انها کم و خسار ساخته رایت حیات بالانشینان

آن بزم خوار را حواله قابض ارواح کردند و آن فوارهای آتشین را که در جویبار خونخواری سر بر فلک کشیده بود از
جوش صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن جوالهای بلند سپهر پیوند که نازل منزلهٔ نوازل سماوی بود
در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده شبها بپای قلعه کشیده سرکوب قلعگیان مینمودند الا اینکه
آن قلعهای چوبین قامت استعلا بلند میکرد از بروج قلعه اساس سربلندی انها را بصدمهٔ توپ
گران از پای درآورده و باین بیت عظیم نمونهٔ عظم رسم میکردند منجنیقها و خمپاره ها با آیات وامطرنا
علیهم حجارة بر قلعگیان قرائت میشد و فرمان پذیران کوه کن پیشه بیرون جرگه سیبه کوشیده از
طرفین کندن نقبها داد فرهاد دستی میدادند و سه دفعه از جانب سیبه داران نقبها بپای حصار رسیده
آتش زدند خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظین بباد فنا رفت یکدفعه هفت نقب نقبهای مختلف
بنا گذاشته نقابان رومیه به نهانخانه یکی پی برده باطل نمودند اما شش نقب دیگر را که سه هزار و پانصد من
باروت بکار برده بودند غافل شدند حوالی برج که مستحفظش ثوابت و سیار بر فراز این قلعهٔ بلند بارو چون
مشعل نور صنعت باشر گرم کار بودند اولا بحکم والا یک نقب را آتش داده از اطراف قلعه ولوله در کاخ
فیروزه گون فلک زلزله و شورش در افکندند قلعگیان را تصور اینکه همان یک نقب بوده که تا
شرارش تسکین پذیرفت از خوف یورش بر بروج و حصار ازدحام و هجوم عام نموده همینکه فراز آن
قلعهٔ استوار مقام استقرار مردان کار گردید شرارهٔ از آن آتش جان سوز به نقبهای دیگر درگرفته از آنجا
دود در نهاد قلعه افتاده اخرجات هفصد تن از حارسان بروج را با کرک عمر ولد علی پاشای والی گنجه
یافت از این طرف نیز رومیه دو دفعه نقبهای سیبه آورده یکی از سیبه داران مطلع شده باطل کردند
نقب دیگر عقده وا گشاده از آتش درون خانمان سوز هستی سی چهل تن از جزایرچیان سیبه دار کرده

وچند دفعه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در همان تنگنای نقب با کارد و خنجر و طپانچه دست گریبان شدند و
یکدفعه نیز هنگام عصر در وقتی که مستحفظان در پشت سیبه مشغول حراست بودند روبه با خمپارهای دستی
و تیغهای آخته غفلتاً از قلعه بیرون دویده خمپارها را آتش داده بجانب سیبه داران انداخته با تیر
و سنگ و تیغ و تفنگ هجوم آور شده اهل سیبه را تا متهای سیدان دوانیدند از یکطرف سرکردگان اکراد
و دلیران جلادت بنیاد با تیغهای کشیده رو به سیبه درآویخته جمعیرا در خاک و خون کشیده تتمه را از
سر سیبه دور کرده چون شهریار تاج بخش کشورگیر هر روز بر سر سیبه های توجه رنجه کرده بکار هریک
از کارگذاران و فرمان پذیران می پرداختند قلعه گیان این معنی را یافته در آن وقت بجدی نایره توپ را
مشتعل میساختند که اگر حزم خدیو اولوالعزم دستی از دور بر شعله آن خطر پرشور و شر نفشاندی خرمن عمر
بسیاری از راه روان طریق جان سپاری بآن آتش جانسوز در میگرفت و دو دفعه چنان اتفاق
افتاد که در وقتی که سرور گردون فرازنده بپشت سیبه روی توجه آورده بهدستی اقبال پایدار سررشته
کار بدست کارپیشان میداد گلوله توپ سر شخصی را پرانیده و مغز و خون سر آن شخص بر سر و صورت
و لباس آن حضرت پاشید در همانجا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه که آن
حضرت از سر سیبه روزها بآنجا آمده آسایش میکردند گلوله خمپاره بمیان مجلس افتاده یکنفر از غلامان را از
پای درآورده بهمین نهج مدتی نیران جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف زد و خورد بعضی
نبخشید و اکثری از روسیه و اهل قلعه را بگلوله توپ و تفنگ و خمپاره اساس زندگی فروریخت از آن جمله
فرج علی پاشای حاکم برکشاط بود که در سر حصار بضرب گلوله توپ از پای درآمد و دیگر ولد علی پاشا
بود که با آتش نقب جانسوز پدر را کباب کرد و از اینطرف نیز علیخان یک توپچی باشی که در سر توپخانه سیبه

بجلد?

بود بگلوله خمپاره قلعه گیان راه فنا پیش گرفت و تا غره رمضان از اوقات شعبان روزی صرف پر کردن
خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سیبه را از خندق گذرانیده بپای حصار شیر حاجی رسانیدند
و چون بسبب کثرت برف و باران نقبهای سیبه متلاشی و تودۀ خاک شده بود و سنگر بردن سیبه را
داشته رنگ تدبیر دیگر بر آب ریختند برین نهج که سمت مشرق و جنوب قلعه را آب میگرفت سد
سدیدی ترتیب داده آب بسته شده دیوار شیر حاجی با حصار و بروج آن سمت انهدام یافته نصف قلعه را آب
فرو گرفت و ابنیه و عمارات در روی آب نمونه خانه حباب شد اما محصورین باستظهار امداد
علی پاشا که پرتو ارغامه در ان اوان بسر عسکری منصوب و آوازه آمدنش روز بروز بثبت می آمد پای
استواری داده دست از دامن قلعه داری برنمیداشتند و در آن چند ماه آنچه لازمه کوشش و تهیه بود
در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید گشایش امور در دست کارفرمای قضا و مفتاح ابواب
مقاصد در کف تقدیر ایزدی است صورت تسخیر نیافت چون یورش بیگاه و در موسم [illegible]
کشورکشا نبوده فوجی از دلیران حمیت آشام و عساکر بهرام انتقام را با برگه که چند نفر از خوانین کرام
و روسای انجم احتشام باطراف قلعه مامور و آن حصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته
جمعیرا نیز بسرداری صفرخان بخاری روانه تفلیس فرمودند که باتفاق تا و الی آن دیار [illegible] مشغول
قلعه تفلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبوره بزور سرپنجه اقبال بزوال خسرو داور در سال بعد میسر گردید
مجاری حالات آن داستان انشاء الله الرحمن العزیز در ضمن وقایع آن سال گذشته قلم صدق مقال خواهد شد
سأتلوا علیکم منه ذکرا و اما بعد فرت اقبال [illegible] در ایام محاصره گنجه چمن اردوی همایون در تبریز توپ
واقع شده سد سدیدی در بازار [illegible] حضرت ولا گشته که تبریز [illegible] ترکمان بسبک می آمده باشد از اتفاقات [illegible]

حرم محترم روزی در بستر آسایش بودند عزم دیوان سرای همایون کرده همینکه از جای برخواسته راهی شدند
بدستوری که در ایام محاصره هرات اتفاق افتاد فی الفور از قلعه توپی انداخته شد که گلوله در پهلوی مسند
مبارک بر زمین آمد چنان آفتی به نگهبانی حفظ الهی از ذات بیهمال گذشت در بیان تنبیه
سرکشان لگزیه چاروتله و باقی صادرات امور ایام توقف در گنجه که واقع شد
در حینی که رایات جاه و جلال در خارج گنجه توقف داشت جمعی از رؤسای لگزیه چاروتله وارد دربار گیتی مدار
گشته بمیعاد بیست روزه تعهد کردند که جمعی ملازم برسم یساق در رکاب خورشید اشراق حاضر نمایند چون
در خدمت اثری بظهور نرسید جمعی از خوانین و حکام سپاه نصرت فرجام را که در حدود داغستان
منتظر فرمان بودند به تنبیه لگزیه تعیین کرده فوجی از معسکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی از
خوانین و گرجیه کاخت نیز بسرکردگی علی میرزای ولد امام قلیخان از آن سمت رودخانه کر باین امر
مامور گشته و مامورین بعد از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آن جماعت گشته آن طایفه نیز از قلاع و مساکن
خود رخت تحصن بقله کوهی که همین فرزند دودمان البرز بلکه البرز پرورده دامان نعشش بود کشیده مانند
کوه کمر بجنگ بسته دست بتیر و سنگ گشودند علی الغفله با سواره و پیاده خود معسکر لشکر فیروزی اثر هجوم
آورده اردوی انجم حشم را آماجگاه گلوله تفنگ ساختند اما خود را نشانه تیر ملامت کرده جمعی کثیر
از ایشان بمعرض تلف در آمده روی بر تافته و بقشلاق خود شتافتند پس سرکردگان بکیسه و پنجاه تن
از ایشان را که در دست داشتند از پای در آورده کمند و کوب و برفت و روب آن ناحیه پرداختند
و تمامی قریه و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و غارت و ذکور و اناث آن طایفه
که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساخته شد چون موسم زمستان رسیده و جبال برف آکنده

زهررا

زهر را گرمسیر شمرده به ییلاق آن مکان رخت نزول کشیده و راه آن منحصر بیک ممر بوده که از انگریه بدر چهار
عظیم و چوبهای ضخیم مسدود نموده آب بسته بودند هر چند که از یخ بند آینه صیقل گشته بود اما یورش
صورت امکان نمی نمود لهذا بالحکم و الا غازیان برگشته جمعی از رؤسای آن گروه که در اردوی نصرت
نژوه بودند ببلیه حبس و قید گرفتار آمده انجام کار ایشان حواله بوقت دیگر گردید و نیز بعرض اعلی
رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مامور بخراسان بودند از عرض راه فرار و در کوهستان بختیاری
اظهار سرکشی و استکبار کرده اند از موقف اعلی بابا خان چاوشلو چکر بجای قلعه به تنبیه آن طایفه خیره سر مامور
گشته در محل موسوم به زرد در قله کوهی که سقناق آن جماعت بود پیاده از اطراف کوه یورش برده
بعد از کشش و کوشش بسیار آن طایفه مغلوب و جمعی از ایشان در رودخانه آن کوهی آن ناحیه غرق
و جمعی هم بارقه شمشیر صاعقه دلیران حریق گشته با عیال و اطفال دستگیر شدند با سایر اولاد و احشام
سرکردگان با الوار سکنه خلیل آباد کوچانیده روانه خراسان و در صدد و جام بهلو نشین البت رضا
گردیدند و همچنین حکام کرمان و سیستان از فوجی بلوچ و ترک مامور ساخته بودند با نهار عرایض حکام
مزبور معروض عتبه علیه شد که بپای مردی بخت چیره دست قاآنی سرکشان آن ناحیه را قرین خذلان
و جمعی را بلیدی تیغ کج براه راست عدم روان ساخته و قلعه و نیرک را مسخر کردند در بیان
وقایع توشقان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و هشت و انعقاد مصالحه روسیه و استرداد
قلعه دربند و بادکوبه بتائید خداوند کریم چون وقت آن شد که دار المرز بساتین و قلعهای شکوفه
و ریاحین که در تصرف لشکر بیگانه دی بود بهجوم سپاه ابر آذاری و قلعه گشا خنده نسیم بهاری گشوده
گشته از دریا بار قوت نامیه آب رفته بجویبار عروق اشجار آمده و بنی الاصفر بهمن که غارت گر گلهای

انجمن و انجمن گلشن است راه و بار ناکامی بپاید سلطنت سیارگان روز سه شنبه بیست و پنجم شوال هزار و صد و
علم افراز خط حمل گشته ناسخ لالی آب لاله و گل و اکلیل نشر در بند نقل و تحویل ابود با هتزاز چوش
ریاح ربیعی بر روی باغ و بستان و طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروزی مژده بهجت عالم
افروزی بدور و نزدیک در داد مجالس خسروانی گلزار بهار را استعاره آسا از ان گلشن رنگین و باغ ارم
اکتساب نزهت از ان حدیقه خلد آیین و داغستان لاله و شقایق داغ رشک از ان بر دل سوخت
و سرخای گل سرخ از خجلت صفای آن فضا با خون خار منجارید و اوسی بنفشه از غیرت کبود گشته در
بوته حسرت میگداخت مشحون با نواع خواسته بر دوش روسا و سران سپاه از اثواب گلگون
و خلاع زرتاری گوناگون آراسته گشته بهارستان دیگر در نظر آمد و بعد از انقضا جشن نوروزی
نوبت آرایش گلزار پر رنگ و بوی با دی پیوند رسیده در انروز فیروز نخست استفتاح قلعه گیری باستوا
دربند و بادکوبه کردند **مفصل این مجمل** انکه سابقا سمت ذکر یافت که کنیاس ایلچی که از جانب پادشاه
روس بسفارت در اصفهان بهره یاب تقبیل علیا شده و از ملتزمان رکاب همایون بوده چون بعد از تسخیر قلعه
شماخی بجبال انتزاع قلعه دربند و غیره که در تصرف روسیه بود از ضمیر انور میگذشت ایلچی مزبور از عزیمت
خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن سه ماهه استمهال و مدد دولت روسیه بیان حقیقت حال
کرده پادشاه خورشید کلاه نیز چون دانست که اهمال و تعلل او را سودی و عاقبت کار او را بهبودی نیست
در باب تخلیه ولایات فرمان فرستاده کنیاس را بلدن ولایات ماذون ساخت لهذا در ان روز میمنت
اندوز عقد مصالحه فیمابین دولتین بوقوع پیوست و از طرف قرین الشرف نیز حکام بولایت دربند
و بادکوبه و سالیان تعیین و روانه و مقرر گردید که انچه در تصرف روسیه باشد جمیعا باز یافت و ولایات را با قلعه

لوازم

سولاق که راس الحد ممالک جانبین است تصرف کرده سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روسیه نمایند
مامورین بنحو مقرر فرمان پذیر گشته ولایات را بحوزه ضبط در آوردند بعد از مرحله طی انجمد چون اصل
بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تسلط لشکر بیگانه سرکوب حصار
آن میتوانست شد همت والا به تغییر آن مکان تعلق یافته بتوقف و ملدی دیده وران صاحب نظر
در چهار فرسخی شماخی محل موسوم باق کد ما پن رود کر و شهر قدیم واقع و بحسب مکان امتیازی داشت
معین و مقرر گشته بدستوری و الا بنایان مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن
بنای خیر فرجام دست باز یده در عرض اندک روزی کنگره آن حصن همدوش قلعه ذات البروج
چرخ برین ساخته شد و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان نزهت نشان سکنی
و آن قلعه را دار الملک حکام شیروان قرار دادند و نیز از اخبار بهجت پرور انکه نیکلباس و آلی خوارزم
حسین وکیل موبت را با سه هزار نفر ترکمانیه بتاخت حدود خراسان فرستاده آن جماعت دو
فرقه گشته گروهی بجلگاه و بانه و فوجی بست الاداغ و سملقان که مسکن اکراد چمشگزک است رفته در حلقی
از طایفه مشغول کار و تازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت کامل بسر وقت ایشان
رسیده جمعی کثیر را طعمه شمشیر ساخته و اکثر بنوازشات خدیوانه اختصاص یافتند **در بیان حرکت**
موکب والا بجانب قارص بعزم محاربه عبدالله پاشای سرعسکر و بقتل رسیدن سرعسکر در خارج قلعه ایروان
چون عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم امر روم از وان بقارص آمده هر چند والی آن مدت
بسیار که بسیاری مسارعت وام میداد اما که پا بر جا از نهضت موکب کراکجا نه بجارت میگرفت بعد از ورود
فیروز که ایام محاصره قلعه گنجه امتداد یافت و سرعسکر سر از گریبان خمول بر نیاورده و فوجی را او لا بتاخت نواحی

قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان شر عسکر گشته از قارص متوجه گنجه شود بجانبی پرداخته از معارک اعراض
کرده سر عزیمت توجه آن نابت در خاطر والا تصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان مهابت و نیزه گذاران مریخ
صلابت بسرکرده گی چند نفر از خوانین به بستن طرق و ضبط ضابطه محاصره گنجه مأمور ساخته فوجی را
هم مقرر داشتند که رفته در آغداش توقف کرده هر گاه لکزیه جار و تله یا افغان که همیشه در کمین
میدان خالی اند و انگیز فساد می‌نمایند با بیگلر بیگی شروان و حکام آن ناحیه به تنبیه ایشان پردازند و گروهی را
نیز برای محافظت و صیانت ایشان بجانب نخجوان تعیین فرمودند بعد از اتساق این امور و انتظام
کارهای نزدیک و دور روز جمعه سیزدهم ذیحجه طرف عصر از حوالی گنجه بحر زخار اردوی جهان
در جوش و اندریای بیکران در خروش آمده در منزل الاکورین محال شمس الدینلو بعرض اقدس رسید
که تیمور پاشای ملی حاکم وان با شش هزار کس از عسکر روم و اکراد وان روانه تفلیس است خدیو
جهان پرور با استماع این خبر بهجت اثر با فوجی از دلاوران رزم آزما بعزم آنکه شاید سر راهی بر آن خیره سر گرفته
بگیرند عازم تفلیس گشته اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری باال اقامت که مالک
منتظر انصراف موکب والا باشند بعد از ورود رایات جهان گشا بدره تفلیس نیز خبر می سپرده است
کار را انجام داده مراجعت کرده آن حضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور بقا بقولی از بیراهه غفلتا به
سر قلعه قارص که آنجا به در نواحی قارص واقع و محل توقف جمعی از رومیه است رفته انتظار آتیه نمایند با وصف آنکه در
آن زمان که ابتدای آفتاب به درجات ثور گرم کار و تازی بود میان کوه بهاد و دره‌ها بحدی مالامال برف بود که
از دشت و چاه و از راه تشخیص نمی‌یافت آن حضرت پیادگان را در کوهستان که به بریدن برف مأمور ساخته
و روز شنبه روز آذر فتح فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه دیگر را که در آن وادی هولناک کوه کوه بر روی

هم متراکم بودند پامال نمودند که شاید سر رشته عبور بدست جنود منصور افتد فایده نکرد و چند مرکب با مون
توروا زورق آسا بباد بانی قوایم تیز کرده بدریای بیکران اندوه شده چنان غرق شدند که تخته پاره
از استخوان پیکر هیچ یک بکنار نیامد پس عطف عنان کرده در قلعه لوری باردوی همایون پیوستند
و از آنجا عزیمت ضمیر مقدس را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بسر عسکر نوشته و او را از توجه بسر عسکر
منصور بآن سمت آگاهی داده با دوازده هزار نفر از عساکر نامدار و تکیه تا آن عرصه گیرودار اعلام
مقصد گشته در غره ماه محرم سنه هزار و صد و چهل و هشت یکفرسخی قارص با استقرار اردوی انجم حشم
ساخته شد بیت سحرگاهان که زد چرخ کمرکب: ندا زین کوس کوس رحلت شب: صدای نای غرو
کرنای غلغله در چرخ برین انداخت و رایات اژدها پیکر سر تقبه سماک و قبه افلاک افراخت
بضابطه و آیینی که بایست و فر و شکوهی که می‌شایست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده پرچم علم زرنگار
گشودند چون سر عسکر پیش از وقت با اعلام خدیو مهر افسر از نهضت کوکبه ظفر واقف گشته حصار
قلعه داری مأمن عافیت ساخته و باستحکام درون و بیرون شهر پرداخته خود در قلعه توقف و عسکر
رومیه را که شمار آن فوج بیشمار یکصد و بیست هزار ۱۲۰ میرسید با تیمور پاشای ملی بخارج حصار فرستاده بود که از
روی حزم و تهور بدیوار آغاز رزم نمایند تا عصر تعقیب تازی رزم سازان و شور انگیزی جانبازان
سعی و تلاش شد که شاید آن گروه را از حصار بند قلعه درهم آورند لشکر منصور گرد فتنه بنشاد و چون
وسعت قلعه قارص توقف آن عسکر پر شور و شر را گنجایش نبود جمعی از ایشان در فراز تلی رفیع که مشرف
قلعه بود نصب خیام قرار داده اطراف آن را متریس و خندق استوار کرده بودند لابد توپخانه های حلول را بامر
همایون بحوالی قلعه کشیده تقب معسکر پر وشه ایشان بستند و از آتش افشانی آن اژدهای ثعبان دهن بکار

زهر چشم تیغهای افعی پیکر رسیده که سواران و پیادگان با سیف و سنان صاعقه بار برابطه حمله در گشته بعض
هاجم ایشان روزبه روی بر تافته فوجی دیگر از همان خارج قارص بجانب وان و ارض الروم شتافته
ننه خود را بقلعه کشیده بال تحصن کشودند و چون شب سیاه خیمه اطلس مشک فام ظلمت را برای آسایش
طناب در کشیده خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده سه روز دیگر ان
مکان سفر کوکبه انجم احتشام و تمامی نواحی قارص پایمال سم سمند جنود ظفر فرجام ساخته و کمر شتافتا
بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران روتبه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت
و ترغیب کردند جوابی نیامده معلوم شد که بنای کارش بتغافل است چون قلعه گنجه و تفلیس محصور
سپاه منصور و همت والا بمحاصره قلعه ایروان مقصود بود صرف زمام توجه بجانب ایروان کردند که شاید
سرعسکر برسم امدادی یکی از حصارهای محصوره جلوه گر میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ بجانب اوچ کلیسا را
با فراختن قبه بارگاه بهلونشین اوج مهر و ماه ساختند و بعد از چند روز بکفرسنخی قلعه ایروان نزول
کوکبه جلال فرمودند حسن پاشا والی ایروان بقلعه داری پرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم
سرور گردون فراز قلعه بایزید را معرض تاخت و تاز ساخته عثمان آقا حاکم آنمکان را دستگیر و با سر و زنده
سپاری بپایه تخت گردون نظیر رسانیدند عبدالله پاشای سرعسکر از کار سرعسکر سابق تجربه
اندوز گشته بمفاد اِذَا جَاءَ الْقَدَرُ عَمِیَ الْبَصَرُ انصراف موکب نصرت اثر را برضعف حال دلیران و سستی حال و ثبه
در بلاد ایران محمول داشته محمدا جمعیت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت
دفتر روتبه و تقریر محمد آقای ذخیره چی که در محاربه بدست آمد هفتاد هزار سواره و پنجاه هزار نفر پیاده ینگچری
بود عازم ایروان شده بعد از عبور عسکر روم از ارپه چای این نوید دلبند و مژده بهجت پیوند مسموع حضرت خدیو

ارجمند

غل
بباغادرو

ارجمند گشته برای سبکباری غازیان بنه و اغرق را روانه گنجه و گنگر ساخته موکب والا که عددش بپانزده هزار رسیده
بقصد استقبال حرکت کرده سرعسکر که با هزاران کوکبه و خرمی می آمد وارد محل موسوم بباغ اوزن عمال
ایروان گشته چون دست از دامن حزم کشیده میدانست انشب با آن گروه انبوه در دامنه کوه فرود آمده
کوکبه والا نیز بنه را که در دو فرسخی آن کوه در جنب قریه اچی کندی ایروان واقع و بین العسکرین میدان
مسطح بود برای نزول احتشام نموده سرعسکر که طایر رنگش در هوای اجل معارضه از آشیانه عارض
می پرید بیجا چون باد بروت در قله قاف بلند پروازی قرار گرفته آنشب هر یک از شیر شکاران را حمید
فرّاکی و بهر دلیری را گرفتار لوندی باکی تصور میکرد اما حضرت ظل الهی که کوه باوقار جهان پلی و لنگر
کشتی دریا دلی بودند آمدن ایشان از دلیل آمد کار و از عطایای کردگار دانسته با دل قوی و حوصله
سترگ و عزم ثابت و همت ژرف تا نصف شب بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی
بودند آنشب در عالم واقعه دیدند که جانوری مهیب که بکاو میش و اشتر پلنگ شباهت دارد میان
خیمه که مخصوص آن حضرت در منازل زده میشد رو بانحضرت کرده خدیو شیر صولت نیز با حمله رشیدی
ور گشته قفای گردن او را گرفته آن جانور هم تلاش کردن او را محکم کشیده بزانو در آوردند اما
با بپای جانور قایم بود انحضرت با او در آویخته لشکر را که در انجا حاضر بودند بامداد اشاره کردند هنوز
از ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آن حضرت بقوت بازوی شیر افکن او را از پای در آوردند
صبحگاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده اولا جام گوش و ساغر هوش ایشان را از باده لب تلخ
این پیام پر ساختند که دشمن سرمست می غرور و باده جمعیتش پر زور است که در پیش روی نشسته و دو طرف
اردو نیز بقلعه ایروان و زنگی چای پیوسته اگر فتوری در عزم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات

ازجمله

جهة بسته خواهد بود وبعد از ان خواب شبانه را پایان کرده دلیران با شرزهٔ خصم افکنی و دلداری و تیغ ظفر انتمای
دادند مقارن آن روتیه از قلعه برآمده از پشت سر اردوی همایون کنار زنگی چای را فرو گرفتند که هرگاه
کوکبهٔ والا از روی تپه بمقابله به عسکر پردازد ایشان بمعسکر نصرت اثر درآورند و اردوی سرعسکر نیز از
پیش آغاز کوچ نموده همینکه با کوکبه و ازدحام براه افتادند موکب بلند اقبال که با افواج خونخوار مکمل بآلات
هیجای کین در کمین ایستاده بودند از فراز تپه مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهسار جوشان
آهنگ نشیب کرده رو بلشکر روتیه آوردند سرعسکر روم توپخانهٔ خود را دو دسته کرده بود یکدسته را با جمعی
بسیار و دستهٔ دیگر را بر سر تلی که در فضای میدان واقع بود قرار داده خود در پناه تل ایستاده اردوی
ابر خروشنده جنگ یعنی توپ و تفنگ با صاعقهٔ بار ساخته شهریار کشورگیر نیز با فوجی از جزایرچیان
بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل که سرعسکر از انجا پناه خود ساخته بود یورش برده جمعی بر سر توپخانه
جانب چپ مأمور ساخته قول همایون را بر سر قلب لشکر روتیه در حرکت آورده توپخانهای حلب ارا ایشان
بستند تحت جزایرچیان بهرام کین به پشت گرمی اقبال ظفر قرین متهاجم گشته توپهای روی تل را
تصرف کردند بنیان پایداری آن قلب سرعسکر نیز از صدمات توپهای گران در هم شکسته روی بدلاوری
انهزام آوردند که تازان جلادت آیین و نیزه گذاران ظفر قرین که در طرح و کمین هیجای کین بودند بانتا
سرور روی زمین از یسار و یمین بتعاقب سواران پرداخته فوجی نیز تیز شده روی بپیادگان درآمده انضباط
لهام افتاده راه هر که وارا حاطه کرده بسر افشانی دست باز میدند کار بجائی رسید که تنگچی هر یک ده تن
تنگچی چرخی بیلاق را پیش انداخته می آورد سواران لشکر ... را آنچه جان از عقب ایشان شتافته از روز
پنجاه هزار نفر متجاوز از ان کرده عرصهٔ تیغ هلاک و اسیر زخم قزاک شدند و عبدالله پاشای سرعسکر از تیم

نام

نام قراچرلو مناو بزی عنان گیر گشته زنده می آورد و جمعی او را شناخته چنانکه عادت اوباش سپاه است
با دوره او بخته پاشای ناتوان بهجوم کشاکش ایشان از اسب در غلطیده سرش بسنگ آمده نیم جانی
گشت قراچرلو چون صید خود را نیم بسمل دید او را ذبح کرده سرش را بنظر رسانید چون طالعش
در محافظت آن بزرگ ناسازی کرده بود بنوازش کامله سرافرازی یافت و ساری مصطفی پاشای
والی دیاربکر را که بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه دیگاه روم اختصاص داشت جلیل بیگ ... ست
خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت که نعش او را باردوی
ظفر قرین آوردند و ده دوازده هزار نفر دیگر از پاشایان و میرمیران بهمین نهج سر برسنان ... بواسطه
گذاشتند و تمامی توپخانه و خزانه و احمال و اثقال و خیام و دواب و آلات و اسباب سرعسکر و لشکریان
فزون از حیطهٔ حساب بعرض اکتساب درآمده و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم سال هزار
و صد و چهل و هشت اتفاق افتاد و اما تیمور پاشای ملی در آغاز اشتعال آتش پیکار دو دانگ سبقت بهر
جسته از جانب ایچ کلیسا و فوجی از گرجی و اشترک عازم فرار شده مدار تنبیه دهات در ره حالی
اشترک سر راه بر ایشان گرفته الامان از پیش روی چوب و سنگ و دلیران از قفا به تیر و تفنگ ان سیه بخت
ایشان را رم داده سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان بان دره بیابان افتاده مرده و مرگ بکار بسیار
عدم شتافتند اسماعیل دو روز برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا در آن مکان فیروزی نشان
مکث واقع گشته ازان امرا و بتیه موسوم و نعش ساری مصطفی پاشای را مادر را بقلعهٔ ایروان روان کردند و جمیع قراولان
رومیه را برای تعداد سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان فرستادند پس بمعانقت فتح و ظفر دو هر کدام نامه
ارزه دادند کوکبهٔ فیروزی اثر بجانب ییلاق ایروان نهضت یافته تپه نخان قاز انتقر موکب نصرت پژوه و دیوک

آسمان فرسا کوه البرز شکوه ساخته شده بابا خان جاوشلو حکم چنانکه بعد از وقعهٔ فتح و فیروزی بموجب امر والا

با اردوی ظفر پیوسته بود باشتهار از بهادران رزم گستر بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان مامور و مقرر و در تو نموده در آن

مکان شاهزاده رضا قلیمیرزا که با حرم محترم از ارض اقدس مامور بدرگاه [illegible] شده بوده وارد و بشرف

تقبیل بساط اقدس فایز شد **در بیان تسخیر قلاع گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن اوان**

چون مشیت ایزد داور که بست و گشاد امور حصن حصین جهان و قبض و بسط [illegible] ارکان در دست قدرت

اوست بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید دارالملک مطلب بدست می آید و در خنهای کشوده

از شش جهة بسته گشته و درهای بسته از هر باب گشایش می یابد مصداق این مقال کیفیت مقدمات قلاع

مزبوره است که در این چند سال نهالهای جابجای طایفهٔ روسیه در آن زمینها ریشهٔ تصرف دوانیده و بحدی

شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که بکشاکش ارهٔ رفت و آمد ایلچیان و دهرهٔ حرف و صوت سفرا هیچ

از جای در نمی آمد و در این چند سال نیز که انبوه از سرکشان روسیه با مردی و جلادت سر در پای قلعه گذاشتند

دست از قلعه داری برنداشتند در وقت که خبر قضیهٔ سر عسکر بگنجه رسید اولا علی پاشای والی آنجا

میرزا پاشا نامی را با چند نفر از روسا و اوجاق بدربار گیوان رواق فرستاده طالب امان گشت این

مسئول از حضرت ظل اللهی بشرف قبول مقرون عبد الباقیخان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روان

ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشارالیه در هفدهم صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشارهٔ

اقدس باروت خانه و جبه خانه [illegible] تسلیم نموده و مستدعی شد که با [illegible] سلطنت و الازادهای تاتار کام

دل از تقبیل عتبهٔ علیا دریابند و بعد از حصول این سربلندی بجانب مقصد شتابند مقرر شد که علی پاشا

[illegible] سلطنت باتفاق عبد الباقیخان روانهٔ دربار سپهر بنیان و جمعی از غازیان نیز روسیه را که در قلعه بودند

رجال

سالها خانمانها از آن [illegible] که ابتدای سفر است گذرانیده معاودت نماید پاشا و [illegible] سلطنت بعد از

ادراک سعادت کرنش و تسلیم شرف پای بوس و تقبیل و پیشکشهای لایق گذرانیده [illegible]

خاص [illegible] متعاقب لشکریان خود از راه قارص و [illegible] سلطنت تاتار که [illegible]

دارالملک قرم بود از راه تفلیس طریق مقصد پیموده بعد از تخلیهٔ گنجه اسحق پاشای والی تفلیس [illegible]

اشیان در آمده او نیز بهمین نهج مورد عفو و امان گشته در بیست و دوم ربیع الاول قلعه را خالی

و کلید قلعه را با اسرای ایرانی و گرجی و توپخانه و قورخانه بتصرف سرداران [illegible] داده خود با روسیه

عازم قلعهٔ اخسقه گردید اما حسن پاشای والی ایروان در سپردن قلعهٔ ایروان چهل روز استمهال

چون این تعهد از پاشا محمول بعذر میشد لهذا تسخیر قلعه را بعهده مامورین نموده در دوم ربیع الثانی [illegible]

[illegible] خان بجانب قارص لوای کشورگشا افراخته و در دهم ماه مزبور جانب قارص که معبر ارض

روم است مخیم اردوی کیهان پوی گشته تیمور پاشای حاکم وان که از معرکه با آشوب جنگ

ایروان با مردی سعی تیز دستی کرده سر عافیت بدر برده در قارص بود حاکم قارص با پاشایان

قلعه داری پرداخته و از کنار ارس جابجا الی ارض روم تمامی ابنیه و قری و مزارع و توابع آن مرزوبوم

عرضهٔ غارت شده چون بعد از مقدمهٔ قتل سر عسکر نامی از اعیان دولت عثمانی احمد پاشای والی

که بتهمت تقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بود [illegible] سر عسکری [illegible] ساخته او نیز در آن

اوقات در ارض روم توقف داشت عریضه فرستاده متعهد انجام این امر شد پاشایان [illegible]

قارص و ارض روم نیز عرایض ضراعت آمیز فرستاده تعهد کردند که کار ایران را صورت دهند مشروط

باینکه خدیو بیهمال فسخ عزیمت آن دیار کرده پیرامون ایذاء و اضرار ایشان نگردد چنین [illegible] انصاف کرده

و بصلح [illegible]

کرین انحضرت که از علو طبع خطا جز بر خاقان چین نگیرد و سخن با حضرت قیصری در زبردستان رومیه داشت نه

با رعایای عاجز مسلمات ایشان از آنجمله رقعه نقیب الاشراف و قاضی ارض روم نیز با چند نفر از رؤسای

اوجاق وارد فارس و باتفاق علما و معتبرین انجا کامیاب تقبیل آستان سپهر نشان و با فرمان روانه

ایروان گشته حسن پاشا اگرچه رقعهٔ ایشان را دفعی نگذاشت اما چون قلعه داری بی سود دید

آن منشور عاطفت و احسان را حجت نجات خود ساخته شروع بتخلیه قلعه داری کرده در یازدهم جمادی

الاول انحصن سپهر مانند را با توپخانه و اسرا که شکار این دولت ابد پیوند بود سپرده خود با اتباع

و متعلقان قلعه روانه دیار روم گردید و حکم والا بعز نفاذ پیوست که بابا خان بیگلربیگی لرستان و سرکردگان

که مامور بمحاصره قلعه بودند آمده در شمس الدینلو توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و از وقایع

آن ایام انکه جمعی از لگزیه داغستان را هوس فساد انگیزی سر از گریبان ضمیر بدر کرده با اشرار قبه

اتفاق ورزیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند خاصفولاد خان شمخال از آنطرف و حاکم دربند از این

سمت با جمعیت کامل بمدافعه ایشان شتافته سیصد سر و زنده از ایشان بدست آورده بقیه

السیف راه هزیمت پیش گرفته و شمخال با جمعی که مصدر انخدمت شده بودند بنوازش و انعام

سربلندی یافته و هم دران اوقات که شمخال آمده در دربند بود داوسی والد با فوجی از لگزیه بر سر

قلعه ترخو که مسکن شمخال بود آمده با اتباع شمخال محاربه کرده داوسی مزبور با جمعی بعرض قتل درآمده

تتمه به ادبار فرار شتافته و از موئیدات اقبال آنکه سد سلطان مرو که بنا بر مصلحت ملک در بدو طغیان

سیل آشوب تاتاریه و شورش مرو بموجب حکم والا انهدام یافته بود بعد از ان چند دفعه به بستن آن اهتمام

فرموده آبی بروی کار نیامد ظهیرالدوله ابراهیم خان مامور به بستن آن گشته بند را بسته و آب را بقلعه جاری ساخته

تشنه کامان

تشنه کامان مزارع و بساتین آن سرزمین از ورود آن زود سیراب و کامیاب اند و چشیده و بزرگ کنیاس ایلچی روس

به نهجی که سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته و در موکب همایون می‌بود در حینی

که رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم فارس می‌شد او را رخصت انصراف داده میرزا کافی نصیری

خلف او را بسفارت تعین و با یک زنجیر فیل و بعضی هدایا همراه او روانه فرمودند **در بیان حرکت**

موکب همایون از فارس بجانب تفلیس و در بند از انتظام اوضاع گرجستان و تعلقات قدیم و تنبیه اشرار داغستان

بعد از استرداد قلعه‌جات ثلث چون انتظام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس بود در هجدهم

ماه جمادی الاولی از فارس عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر کردند که سرداران تفلیس با طهمورث میرزا

و علی میرزا و سیصد نفر از ناودان از ناودان کارتیل و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه دربار

فلک بنیان شوند و مامورین در عرض راه ادراک خاکبوسی آستان عزت جاه نموده هرچند طهمورث میرزا

بتفویض والی گری احق و به مملکت داری الیق بود اما علی میرزا از فرقه گرجیه بشرف اسلام مستعد و

برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشا سرعسکر بقتل رسیده بود والی گری کارتیل را بعلاوه کاخت

بعلی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند که طهمورث میرزا با

ناودان از ملازمان رکاب بوده در ظل جناح رحمت و عاطفت خسروانه بسر برند و در ورود میرزا بتفلیس

از مکان برائت طهمورث میرزا که توقع والی گری را باسم خود داشت و در متعلقات اسحق پاشا خدمت کرده

صاحب شمشیر و تدبیر بود چون انتقضی از قوه بفعل نیامد مایوس بود بارد و سای گرجیه طوطیه کرده بدون انکه

وارد تفلیس شود بجانب خوشتاف با جمعی از ناودان نیز از همان منزل فرار و کوه‌های خود را گرفته سمت قزلاق آن

واروس و جرکس کرانه صعب المسالک است مدبر رفتند و بعد از ورود منزل سوغانلوق سپاه نصرت پناه را

نوع فوج ساخته هر فرقه را بسمتی برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعه چتر
آفتاب قباب گشته پرتو وصول بساحت تفلیس افکنده و از جماعت گرجی که در مقام اطاعت بودند مورد
امان گشته سرکشان بمعرض مواخذه درآمده شهزادگان ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساختند و بیست روز
تفلیس مستقر کوکبه نصرت قرین گشته از آنجا بعزم تنبیه والی قدیم نهضت بجانب دربند فرا افتاده متعین گشته عا
آنکه در حینی که عبدالله پاشای کوپرلو اوغلی از دولت عثمانیه بسرعسکری منصوب و عازم حدود ایروان گردید
فرمان ذیشان بنفاذ اقتران یافته بود که خان قدیم سلک حمیت خود را از تاتاریه منعقد ساخته از راه
سولاق دربند متوجه ایروان شود خدیو بهمال بعد از استماع این خبر علیقلی خان اساریلو بیگلربیگی شیروان را
با حاکم و قشون استراباد و فوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدربند مأمور ساخته که اگر از خان قدیم
اثری ظاهر شود در آن نواحی مشغول خودداری بوده معارضه و جنگ روبرو را موقوف داشته مترصد
طلوع طلیعه نیر اقبال بی زوال و سطوع اشعه پیچه رایات ظفر اشتمال باشند در تفلیس معروض بندگان
والا شد که خان مزبور با عساکر غیر محصور بحدود سولاق که سرحد مملکت ایران و روس است وارد گردیده آنجا
پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهی نخواهی از تصرف آن دولت بیرون
و اینگونه نوبت حواشی مملکت روم خواهد بود علی پاشای را که به راه از حضرت اقدس مرخص گشته بدربار
عثمانیه رفته بود بوکالت ایلچیگری علیه روانه ساخت که با اطلاع سرعسکر حدود و سنور را بدستور قدیم بین الدولتین
استقرار دهد و فرمانی هم بخان قدیم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام گرای سلطان برادرزاده خان مزبور که در
دربار قیصری بود بکرمانی فرستاده که چون حال در میان این دو دولت بنای صلح است آمدن خود را بجانب ایروان
موقوف دارد و اسلام گرای سلطان در عرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عریضه جهت

آمیز

113

آمیز بدرگاه معلی روانه کرده کیفیت حال و مقدمه آمدن علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض بندگان
جلال ساخت اسلام گرای سلطان و فرستاده سرعسکر در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر نظیر گشته
سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه والا جاه روم از خدمت همایون رخصت طلب شده
چون صدور این جسارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس گشته بود مانع رفتن سلطان مزبور
شده فرمودند که همیشه آب شمشیر تیز آتش فتنه را فرو نشانیده ایم و خصمان شور انگیز را از شکر آبی که بر آب
ساخته شربت فنا چشانیده ایم برای برگشتن خان قدیم شفاعت فرمان قیصری در کار نیست و این
حکم را چون تقویم پارینه اعتبار نه پس سلطان مزبور را روانه گنجه و عبدالباقی خان زنگنه را مأمور ساختند که در
تفلیس توقف کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانیه می آید بگنجه برده منتظر فرمان مجدد
باشد و رایات جهانگشا روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه جاروتله عازم [illegible]
شدند که بعد از عبور از آب قانیق چون لگزیه جاروتله را نیز گوشمال درکار بود اردوی همایون از جوالی
آب گذشته عازم تنبیه آن جماعت شدند و ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز
که در رفعت و صعوبت مشهور عالم است سغناق نموده بودند باشاره والا توپچیان و جزایرچیان
از اطراف کوه بیورش پرداخته با کوه فلک شکوه صعود و با آتش افروزی نایره جزایر و تفنگ قله [illegible]
جبل را که نار نموده و کیفیت سغناق را تصرف لگزیه چون فوج بی ملاذ را خود دست و گریبان و بر خلاف عادت
[illegible] از زمین نازل آسمان [illegible] جبال متفرق گشته خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی گرفتار
قتیل و اسیر و بیوتات و منازل ایشان احراق یافته از آنجا عازم اردوی نصرت شعار [illegible] شدند و ارس را [illegible]
ایلغار کشیده بعد از ورود موکب جلال بشماخی خبر رسید که خان قدیم بسر جاخ دربند رسیده بود و آوازه توجه همایون

سنگر آب
معروف است و کنایه از [illegible]
هم هست که بیان [illegible]
می شود

شنیده عنان عزیمت برتافته دو منزل ایلغار کرده بجانب قدیم شتافته لهذا حکم والا بنفاذ پیوست که اسلام گرای
سلطان که در گنجه توقف دارد از همان راه معاودت و فرمان قیصری را برده با بسای الدولت والا بپایه
و چون خان مزبور بعد از ورود بجوالای دربند ایلدرم نامی از شمخال زادهای سابق را به شیخی الداغستان منصوب
والیان شیروان از سرخای و حکومت دربند را با خان ادسمی تفویض و دو هزار و پانصد تومان با ترکش
و شمشیر و کمر و طوغ باو داده سرخای مزبور ولد خود را با پانصد نفر لگزی همراه خان مزبور تعیین و بعضی
از اشرار الطایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند هرچند که ابتدا زمستان و جبال
داغستان تمام برف فرو گرفته عبور از آن مکان با بشا مقدور نبود اما حضرت ظل اللهی که بلندی و پستی اعجاز
مانند آفتاب تابان در نظر انور یکسان میشمارند بعزم بلند و همت ارجمند بقید سنجی راه و استعداد ناشکسته
تنبیه الطایفه کم فرصت را پیشنهاد خاطر اقدس ساخته از راه آلتی آغاج شماخی روانه بعد از ورود منزل ده
کندی فرمان همایون بعز نفاذ مقرون شد که سردار داغستان از دربند آمده در دره منزل من اعمال طبرسران
گشت و مشغول جمع غلات شده بنه و اغروق را در موکب شاهزاده رضاقلیمیرزا از راه شابران روانه خود
با فوجی از لشکر نصرت اثر والا عازم تنبیه اشرار مذبوق و خالوق گشته شش هزار نفر از افواج منصوره را بسمت
دقوز پاره و آلتی پاره و اختی پاره تعیین و جمعی را هم مامور ساختند که در سمت قبر سر راه بر فراریان ببندند
و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب و تنبیه و تادیب درباره آن طایفه بعمل آمد عطف عنان کرده در منزل کلبا
رفته باردوی ظفر قرین پیوسته شد و در پنجم رجب شمالا قلعه دربند مضرب خیام سپهر پیوند گشته چون بعرض
رسید که ایلدرم شمخال جدید و ادسمی و سرخای در محال ظاز آتش سلسله جهت را منعقد ساخته اراده دارند که
سرخا صفولاد و خان شمخال بروند لهذا رایات جهانگشا از دربند شبگیر کرده وارد مجالس که خان محمد ولد

ادسمی

ادسمی در آنجا توقف داشت خان محمد با لگزیه سر دره مجالس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و
اسیر گشته تتمه راه گریز پیش گرفتند و تمامی آن محال پایمال و نوخار سم مرکب لشکر فیروزی اثر در آمده و روز
دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتیل و اسیر و احراق قرایا و محال میگشتند تا وارد قریه کیدن
که متعلق بسجا صفولاد خان شمخال بود گردیدند لکن سرخای و ادسمی و ایلدرم از وصول کوکبه منصوره آگاه
گشته هر یک سر خویش گرفته بسمتی فرار کردند خا صفولاد خان با اتباع خود در کیدن بموکب همایون ملحق
و بشرف جبهه سائی آستان با عز و شان سرافراز گشته از آنجا اعلام ظفر فرجام قالای بعزم تنبیه
سرخای بجانب قوق اهتزاز یافته در هفده هم شعبان بمنزل اوراق سه فرسخی قوق وارد و سرخای نیز جمعیت
خود را فراهم آورده قلل جبال و دره را استکر کرده و دره را که معبر جیوش دریا خروش بود فرو گرفته بعقیده
خود سر راه بر آن سیل بلا بست چون بهادران تفنگچی را از چهار طرف مامور بیورش ساختند اولا دسته افغان
فراز کوه را از دست لگزیه گرفته آتش جنگ تیز و احداث شور رستاخیز کردند هنوز افواج دیگر از دامنه
کوه در کار صعود بودند که لگزیه تاب مقاومت نیاورده فراری و بقیه نازان از کمین گین بتعاقب افاغنه
تیغ تیز را بر ایشان جاری ساختند و سر و زنده بسیار بدست آمد چون باعتبار تنگی وقت و ضیق معبر
عبور معسکر نصرت اثر دراز روز از آن تنگنا متعسر بود خزاید چیان زحل تمثال را بصیانت قلل جبال مامور و همان
مکان را محل نزول کوکبه منصور فرمودند در آن اثنا ایلدرم از لگزیه داغستان و اوار جمعیتی منعقد ساخته
از سمت دیگر بمعاونت سرخای می آمد چون از شکست سرخای واقف نبود خزاید چیان سر کوه را لگزیه و سرخای
تصور کرده در کمال اطمینان آمده شد بعد از آنکه کاشف بعمل آمده خود را با اجل دست و گریبان و بناچار
آغاز زد و خورد کرده باندک گرد و قرنی راه یاران خود پیش گرفته که سرشان سربار دوش بود گردن زیر تیغ نهاد

یکبار دیار عدم شتافتند روز دیگر لوای جهان کشا بجانب قورق شتقا افراز نهضت شد که مقارن آن
رؤسای معتبرین قورق وارد اردوی همایون رطب اللسان گشته بعرض رسانیدند که سرخای کوچ خود را
مدتی پیش ازین بجانب آوار فرستاده خود نیز با اولاد بعد از مقدمه شکست بجانب آوار و چرکس گریخت
و ماندگان خود را از سال گذشته آزاد کرده عفو و احسان خدیو جهانیم چون از سرخای سر جدا نقض
پیوست و اهل قورق را نیز در سال پیش مورد الطاف ساخته بودند لهذا تقصیرات ایشان بعفو مقرون گشته
بنابر آنکه لگزیه سمت دقوز پاره نیز هزار اسب بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر رسم گرو داده
و همچنین که خدایان طبرسران هم خانوارهای قریش را به محصلان این امر سپرده متقبل خدمت
و انقیاد گشته بعضی سران داغستان الکای بولکب و الا پیوسته نیز از نشات شایسته بهره مند ساخته رخصت انصراف
دادند و خانوارهای داغستان و طبرسران را مامور بدربند و زمام شهب عزم را از راه شیروان بجانب
صحرای دلکشای مغان منعطف ساختند **درمیان ورود بمغان و طرح بنای سلطنت**
در آن موضع میمنت بنیان در هنگامی که سرابستان نزهت نشان ایران با سیلای خزان حوادث
رو با فسردگی گذاشته از هر طرف سرکشی فرو شاخ مانند شجر سر برافراخت و هجوم سبزه بیگانه را چنین
پر رنگ و بوی این گلستان از دریان گرفت و باغبان بی اندیشه و بستان برای غفلت چشم از پرورش
بنوای زغن و زاغ و صفیر ایک کلاغ مشغول گشت اگرچه خدیو گردون فراز که سر تاج سلطنت صوری
فرو نمی آورد پیشنهاد نهاد و الا آن بود که بعد از استرداد ولایات مغصوبه این باغ را از آن باغبان ازلی
وارد و ملک ایران را با قلاع مفتوحه دربسته بصاحب ملک سپارده خود در کلات و ابیورد که مسکن مالوف
آن حضرت است کنار و کنار گزیده بپادشاهی عالم معنی پردازند در این اوان که بقوت سر پنجه تایید الهی

دراز

زغن

و نیروی بازوی سعی و غیرت آن خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمده و زور اقبال
همایون فال ایران را از زیر بار گران این ننگ در آورده و دست سرزنش اغیار را بشمشیر آن عزم بلند
از سر انیقه علامت کشی کوتاه کرد برای نگارش این امر خطیر چون حوصله و سعتگاه هیچ کس از بلدان و شهر
موکب گردون بسطت را بر نمی تافت چو گاه مغان که عرصه دلپذیر در وفور آب و علف و وسعت صحرا
و نزهت مکان بی نظیر بود بقشلامشی مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عز اصدار یافت
که حکام و رؤسا و قضات و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی در صحرای
مغان در پایه سریر فلک مسیر بقورلتای حاضر شوند و نیز حکم همایون نفاذ مقرون شد که نزدیک
بمجمع جواد در مکانی که رود کر و ارس بهم پیوندند دوازده هزار دست رواق و منظره و سرای نزهت
پرور از چوب و نی برای خاصان و رؤسای لشکر با نظامات حمامات دلگشا و مساجد روح بخش
و رباطات با صفا و میدان بازار وسیع ترتیب داده عمارات عالیه نیز مشتمل بر حرم سرا و بیوتات که بنیاد
چنان خدیو کیوان ایوان باشد برای نزول آن حضرت با چوب و ستون بابرین قبه بیستون افرازند و قت
که از فتنه سرکشان و انتظام امور داغستان فراغت روی داده عطف عنان فرمودند و بعد از دو
بحسن قلعه سی با معدودی از خواص اردوی همایون پیش افتاده شش منزل صعب المسالک را در یک شبانه
روز طی کرده وارد قلعه آقسو شده از انجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را
مقر رایات جهان کشا ساخته شد و علی پاشای والی موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی
عبدالباقی خان زنگنه در گنجه توقف داشت مقارن آن وارد گشته شرف جبهه سائی آستان سپهر بنیان
دریافت و ماسوین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روزه فوج فوج بسر افرازی از تقبیل سده آستان

قورلتای
لفظ ترکیست بمعنی انجمن است

اوج آسمانها میرسیدند در میعاد مقرر جمعیت کل انطایفه که عدت ایشان بعد هزار میرسید در درگاه سپهر اشتباه
نظم انعقاد پذیرفت پس آن طایفه را تماما بدرگاه جهان پناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطر
اقدس را بایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه و پادشاه‌زاده و ایشان
در مهد سریر بقا موجودند ایشان را یا هر کس را که برازندهٔ افسر سروری دانند برایت بر دارند ما آنچه حق
کوشش بود درین چند سال بجا آوردیم و ولایت ایشان را با اسرای ایشان از دست افغان و ارس
و روم خلاص کردیم **بیت** حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینیم ÷ که کشیم رخت بمیخانه و خوش بنشینیم
بعد از ابلاغ این پیام حاجی محمد معصوم نام که از اعیان دار الملک شیراز و در آن زمان از جملهٔ متقلدان
امور از حضور آفتاب لمعان بود در عرصهٔ ارادت گوی سبقت از همگنان ربوده بعرض این مضمون جسارت ورزید
بیت تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود ÷ سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود و دیگر همگی آن جماعت
متفقا دست بدامن عجز و ابرام زده عرض کردند که امروز پادشاهی حق آن حضرت است که آب
شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن باد پیما پرداخته و ببرق تیغ صاعقه بار آتش در خرمن هستی اعدا
انداخته هرگاه حضرتش دیده از ما خاکساران برگیرد ما دیده از خاک درگاه او برنگیریم **بیت**
از آستان پیر مغان سر چرا کشیم ÷ دولت درین سرا و گشایش درین درست ÷ آن حضرت جواب فرمودند
که ما را هوس تاج و افسر و هوای سروری در سر نیست این نوع سخنان را موقوف دارند که منافی صفای
خاطر و دور از اندیشهٔ باطن و ظاهر است تا یکماه گریبان این مطلب در کشمکش سر پنجهٔ گفتگو بود و چون
مبالغه از حد گذشت حضرت ظل اللهی فرمودند که از زمان رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار خلیفه
بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده‌اند که هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قایلند و در ایران

هم سابقا همین مذهب رایج و متداول بوده تا آنکه گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی در مبادی حال بنابر صلاح
دولتخواهی خود آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک ساخته علاوه سب و رفض را که فعل
بیهوده و مایهٔ مفاسد است در السنه و افواه عوام و اوباش دایر و جاری کرده شرر و شرارت بتحقیق
در بر همزنی را انگیخت و خاک ایران از این فتنه و فساد آمیخت و ما دام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد
این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را
طالب باشند باید این ملت را که مخالف اسلاف کرام و آباء و اجداد عظام نواب همایون ماست تارک
و بمذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون حضرت امام جعفر صادق ابن محمد باقر علیهما السلام
ذریهٔ رسول اکرم و ممدوح امم و طریقهٔ اهل ایران بمذهب آن حضرت آشناست او را سر مذهب
خود شناخته در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آن حضرت باشند ایشان نیز سمع الا این حکم اسمع
اذعان و رضا اصغا داشته کل جعفری آن مذهب حنیف را آرایش دستار روزگار ساخته و وثیقهٔ برای
تذکیه و استقرار این مطلب مرقوم و بمهر پاک اعتقادی مختوم ساخته بخزانهٔ عامره سپردند آنحضرت نیز
مسئول ایشان را بپذیرای قبول و گلشن آرزو نیاز ایشان را بدور میوهٔ حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه ایشان
جاه روم خادم حرمین الشریفین است اینچه که از جانب شما بعمل آمده من هم بحضرت پادشاه بجلی شاله
بشرط قبول پنج مطلب نامه‌ای مصالحه مینگارم که رفع اختلاف صوری و معنوی از میان امت محمدیه گشته
من بعد رسم الفت ما بین روم و ایران مسلوک باشد **اول** آنکه چون شما از عقاید سابقه نکول و طریقهٔ
اهل سنت را بتقلید امام جعفر صادق علیه السلام که از ائمهٔ ثقات است اختیار و قبول کرده اید قضات
و علما و افندیان کرام اذعان صحت آنرا کرده خامس مذاهب شمارند **ثانی** آنکه چون در کعبهٔ معظمه

ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه مذهب نیز در رکنی با ایشان شریک بوده آداب جعفری
نماز بگذارند **ثالث** آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در
کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده از دولت عثمانیه با امیر حاج ایران نیز بدستور
امیر حاج مصر و شام سلوک شود **رابع** آنکه اسرای دو مملکت (دو دولت) نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان
و آزاد بوده بیع و شری بر ایشان روا نباشد **خامس آنکه** وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده
امور مملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند ایلچیان ایران در ازای این موهبت خاص سر زمین عبودیت
نقش جبین گلزاران ریاحین سپاسگذاری ساخته بدعای بقای دولت بیزوال پرداختند

در انجمن سازی و محفل آرائی شرح جلوس خدیو عالم و نشر روایح وقایع آن بمجمر فتیله عنبرین قلم و مجمره گردانی دوات مشکین رقم

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

رصدبندان دقیقه یاب اختر شناس بطلیموس انتساب روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال مطابق توشقان ئیل سنه هزار و صد و چهل و هشت
که دوازده روز بنوروز فیروز مانده بود برای جلوس همایون معین گشته کارکنان قضا و قدر در چمن
چمن مسند زمرد فام سبزه گسترده رنگین قبایان ریاحین دوش بدوش در بزم گلشن صف آرا
کشیده و گردن فرازان اشجار از غنچه و از بهار تاج و طومار بر سر گذاشته در لباس مشجر بوته دار در
حاشیه مجلس زانو بزانو نشسته زرکلاهان چنار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه چمن جنهای گردن کش
کشیده و نیلوفران سرو آزاد دو گلگون دست به بندگی بر سر پا ایستادند همیشه گلکیان کلهای همیشه بهار
بر لب جویبار صف کشیدند و جارچیان بلند آواز عرعر و صنوبر توپوز و شمشیر از بار خویش بر دوش گرفته

رکابیان بید مجنون بکلاه فورقی شلاله دار قبای کوتاه دامن شاخسار فراشان باد فروشان با فراشتن بارگاه
انجم اوتاد مجره طناب و آراستن بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کاردانی از آستین
برآورده اورنگ گوهر نگار شهریار جهان را در صدر انجمن بهدوش فرقدان ساخته سران سپاه و عظمای
بارگاه و خدمتگذاران جان نثار و حجاب خدمت پیشگان دربار رخصت بار یافته مانند انجم هاله بدر
آن دایره کشیده در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع نشین درجه اسد
خدیو گردون وقار فرق فرقدان سا را بافسر گوهرنگار با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر اورنگ بخت
فیروز بخت جهانبانی گذاشته زبان حال را باین مقال گویا فرمودند **بیت** نوبت بن قباد و کیخسرو دوران
آرایشی بنو بکند مسند جم را غریو تهنیت از نقاره خانه دولت بلند و مبارکباد از کوس و کورکه شادیانه بر چرخ
و فغانی که دوران برخواسته بود فرو نشست بعد مشیت و تایید الهی دست و بازوی قدرت کشورگشا
دو دست آشوب زمانه را بر پشت بست **بیت** افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یارب مبارکباد بر سرو و سمن
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن زینت منابر
و وجوه دنانیر بنام نامی و لقب گرامی آن خسرو دادگر زیب و زر یافت و انوار آفتاب جهانداری پرده
در و دیوار شبستان معموره جهان تافت و میرزا قوام الدین محمد قزوینی **الخیر فیما وقع**
تاریخ جلوس یافته بعضی از نکته سنجان لاخیر فیما وقع خوانند چون عزیز قلی بیک داد خواه اندخود
من اعمال بلخ که از افشاریه آنجا بود در ابتدای حال بارض اقدس آمده از مستظلان لوای جهان کشا
گردیده بعلیمردان خان حاکم اندخود حکم والا نفاذ شده بود که در عالم ... کوچ او و ایل او را روانه ارض
اقدس سازد و علیمردان خان از قبول این امر سرباز زده این معنی بر طبع همایون گران آمده تنبیه او نصب العین ضمیر

سرو برآراسته سقایان ابر آذاری تیز دستی
هوا صحن چمن را تازه و تر ساختند و فراشان
باد بهاری ساحت گلزار را بسکرو جاروب
خار و خس دی بپرداختند پس

بازگشت در نوبتی که آغاز بهار سنبلستان دولت برومند و هنگام پرورش باغ و گلزار سلطنت والا ترک
شوکت سرکشان فساد پیوند زمام قبض و بسط امور خراسان را بسرپنجه اقتدار شاهزاده رضاقلی میرزا تفویض
و اختیار مهمات آن سرکار را به طهماسب قلیخان جلایر که از معتمدان این دولت ابد بنیان بود عنایت و با فوجی
از جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس سر تهیه استعداد و تدارک احتشام کرده از راه بادغیس
و ماروچاق بعزم تنبیه علیمردان خان متوجه اندخود شود و سپه سالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان را
بظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والا گهر عنایت و مقرر داشتند که تمامی بیگلربیگیان و حکام آذربایجان
از حد قبلان کوه الی آرپه چایی و مهمات داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات
به تغییر پیر محمد خان بباباخان چاوشلو مرحمت کرده میرزا محمد تقی شیرازی با ایالت فارس و مهدی بیگ خراسانی
یوزباشی زنبورکچی با ایالت شیروان فایز و بخطاب خانی و امیر الامرائی سرافرازی یافتند پس علی پاشا
والی موصل را که بطلب صلح آمده بود مشمول عنایات فاخره و رخصت انصراف ارزانی داشته عبد الباقی خان
زنگنه را که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابو القاسم کاشی صدر و ملا علی اکبر ملاباشی
با نامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه روانه دربار عثمانیه و خبر جلوس میمنت مانوس همایون را با صورت
ماجرا باعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق بشروط خمسه مذکوره فرمودند و ایلچی
نیز برای تبلیغ این خبر بهجت اثر نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده رضاقلی میرزا و ابراهیم خان را رخصت
و روانه مقر حکومت ساخته و حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک محروسه که بشرف تقبیل سده آستان
دریافته بودند بخلاع و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند بهار آرائی قلم خجسته رقم بانهار از بهار آئین

و وقایع بهجت قرین لوی ئیل مطابق سال سعادت اشتمال هزار و صد و چهل و هشت

بهمن

بیت
و دگرباره جهان تازه بخت فیروز :: طراوت یافت چون ایام نوروز :: بهار دولتش از کامرانی ::
نشاط افروز چون روز جوانی :: خسرو گردون سریر نیر اعظم بتاریخ روز سه شنبه هشتم ذیقعده بعد از انقضای
هفت ساعت و پنجاه دقیقه از نهانخانه حوت به بخت حمل خرامیده بر اورنگ جهان آرائی نشست
و گلهای نوروزی بنا بر فرود ناسیه به نشاط بر خواست طنطنه کوس نوروزی و دبدبه جهان افروزی آوازه
فتح و فیروزی بر فلک بر رفت بحکم همایون مجلس خسروانه آراسته گشته قوایم سریر فلک مسیر که به
علامت خدیو ثریا منزلت سر بر سپهر برین سود صنادید ملوک و اعاظم امرا و سران سپاه و مقربان
بارگاه و طبقات زمره خلایق مانند گلهای بهاری سر و بر را باثواب رنگارنگ و خلاع زرنگاری آراسته
چون غنچه جیب و بغل از نثارهای سرخ و سفید آن انجمن پر زر ساخته و بعد از انقضای مجلس جشن جهان
که هنگام شکفتن گلهای اردی بهشت دولت والا و آرایش گری بوستان نزهت بنیان سلطنت علیا
بود تنها استفتاح کار و افتتاح سخن بذر تسخیر قلعه قندهار فرمودند تا قندهار را که طلبیدند و استحضار داشته شد
احضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار و کیفیت منازل و آب و آذوقه معابر را استفسار و در وجوه های لشکر را
به تهیه و تدارک آن سفر خیر اثر ساخته شده و چند روز که از اشتغال جهانبانی فراغ روی داد و بارگاه
فلک مماس سلطنت را که نقش بدیع بهجت قرین بود چمن وش خیمه زرنگار گون حلقه آسمانه دگر بر روی زمین
افراخته و چرخ اعظم را که حاوی این نیلگون قباب بود محوی آن خیمه کهکشان طناب ساخته حشمت در صد بندان
اختر شناس را از تعدد فلک اطلس در شبهه حیرت انداخته و چند روز بهر روزه در آن بزم سپهر بسطت
بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخته. بیت: در سرای مغان رفته بود و آب زده :: نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده ::
سبو کشان همه در بندگیش بسته کمر :: ولی ز طرف کله چتر بر سحاب زده :: شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده ::

غدار منهجه کان را در قاب زده صحرای مغان چون سرای مغان نشاط‌خیز گشت و طبع جوانان چون خم پر می
نشاط‌انگیز و در دو بیم و دنجه آن سال فرخنده فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از حدود چمن
در اهتزاز آمده از راه کرمرود و هشت‌رود وارد پل که بوفور آب و علف شهرت داشت روانه فرمودند
و در زمان بعز نفاذ قرین شد که ابراهیم خان در منزل قراچمن که از متنزهات ممالک کبری دولت با سپاه
آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود بعد از ورود کوکبه مسعود بقراچمن ظهیرالدوله نیز بسعادت
اندوزی خدمت فائز گشته چون طایفه فزون از قیاس مکباس که متعلق سنجاک روم است مصدر
بعضی حرکات ناشایسته شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم احتشام را دبرکرده
نصرالله میرزا با جناب ظهیرالدوله از راه ساوجبلاغ مکری برسم ایلغار بتاخت آن جماعت
مامور ساخته مامورین در عرض دو شبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن آن جماعت گشته
هزار خانوار از آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند تاخت و ملیغ کرده راحدی ابقا نکردند و بقیه ایشان
در موضع مشهور بترکش من اعمال مکری سرکوه را استقاق کرده دست بر ترکش جلادت و پای مدافعه گشتند
دلیران نصرت قرین از اطراف کوه یورش برده ستقاق ایشان را که مکان بس صعب بود بتأیید
یزدانی در کمال آسانی بحیطه تصرف درآورده هزار نفر متجاوز از ایشان با دو نفر سرکرده معتبر
عرضه شمشیر تیز گشته تتمه خود را بقلل جبال کشیده فرار کردند و موکب شاهزاده با فتح و نصرت
برگشته ابراهیم خان با عساکر آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکاب در روز ورود کوکبه
همایون بقزوین باردوی ظفر قرین پیوست و از اخبار مسرات آثار که در خلال این احوال معروض شده
شد فتح بحرین بود **تبیین اینمقال** آنکه در حینیکه محمد تقی‌خان بیگلربیگی فارس در جلگه مغان از درگاه عالم مطاف

رخصت انصراف حاصل نمود حضرت ظل‌اللهی در باب استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که در تصرف شیخ جباره
هوله بود بلفظ مبارک تاکید بلیغه فرموده بودند محمد تقی‌خان بعد از ورود بشیراز فوجی از قشون فارس را بعزم تسخیر
بحرین تعلیه بنادر به فرستاده خود نیز در شرف حرکت برآمده چون قبل از ورود بیگلربیگی مشارالیه
شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب او را بعد از مجادلات متواتره طاقت
قلعه‌داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را تصرف کرده کلید قلعه را بدرگاه معلی ارسال داشت
و از آن یعنی سنجلاخ خاص عز اختصاص یافته ولایت بحرین ضمیمه باقی ولایات ضبطی او گردید و نیز در
اثنای آن حال عریضه از جانب دلاورخان تایمنی مشعر باظهار ندامت و استدعای عفو تقصیر
بپایه گردون مسیر رسید **توضیح اینمقال** مشارالیه از قدیم الایام با ایل تایمنی در محال چاچواق
من اعمال زمینداور سکنی داشت و در ایام استیلای افاغنه بنا بر زیاده سری سر از اطاعت بادشاهان
فرود نیاورده خودداری میکرد تا اینکه بعد از ورود موکب والا بهرات بنحویکه مذکور شد در منزل ناکهان
بعسکر ظفر اثر پیوسته بحکومت اوبه و شاقلان سرافراز گشت و بعد از تسخیر هرات که رؤسای اکثر
اویماقیه بنا بر ضابطه ملکی مامور بسکنای هرات شدند در باره او نیز همین فرمان جریان یافت او بنا بر
سبزه را واگذاشته طهماسب قلیخان سردار و پیر محمدخان بیگلربیگی مدتی با او جدال را عمل کرده چون دانستند
که تا خون کافر نعمتی سر زیاده سری میخارد تا بدستیاری اقبال پایدار او را گوشمال نمیدهند پا براه ادب نمیگذارد
او را با هشتصد نفر از کسان او گرفته محبوس کردند و لدان دلاور که در اوبه و شاقلان بودند بمجرد استماع
این خبر کوچ و بنه او را با ایل و اتباع خود برگرفته بسمت غورستان فرار کردند در حینی که موکب والا مشغول محاصره
بغداد بود دلاور را بحکم والا بدرگاه معلی و ایل او را که هزار خانوار متجاوز در دست بودند بجبوشان روانه ساختند

غورستان

بعد از ورود مشار الیه بموکب همایون بنابر ملاحظه حق بستگی که در سفر هرات در آمدن برکاب مستطاب داشت او را
مورد بخشایش و مشمول نوازش ساخته به تشریف خاص و اسب تکمل بازین و ساخت طلا باو عنایت کرده
رخصت مراجعت دادند مشار الیه متعهد شد که در اوایل بهار بعد از ورود به هرات کس فرستاده کوچ و اولاد
خود را آورده در هرات سکنی دهد هر چند که از خط جبین شورش پیشه او تسویلات درونش معلوم و خوانا لیکن بمقتضای آنکه
بر ظاهر بینان عالم صورت که از کنه معانی بیخبرند حالت آن تیره درون روشن گشته وقوع این نوع سلوک را
حمل بر نقص مروت نساخته او را روانه هرات ساخته بسردار و سپاه هرات مقرر فرموده که انچه از مال او
و ایل او بعرض تلف در آمده باشد رد کرده او را با تمامی ایلات که در هرات و نواحی آن باشند مرخص سازند
که روانه غورجستان شوند مشار الیها بموجب فرمان عمل کرده و دلاور نیز حسب‌الحکم با ایل و اعوان کوچیده روانه
غورجستان شده در آنجا دست از آستین جرئت و سر از گریبان خودسری بر آورده برخت با فوجی بر سر اردوی آمده
نایب او را با شصت و هفتاد نفر از متعلقان تجاع العقله بقتل رسانیده و دران اوان سردار مامور بتعاقب
کشته بود حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته و دلاور از غورجستان بسمت کوهستان بلوچ
که برخت حاکم هرات حاصل و ضیاع و عقار اهالی را بعرض تضییع در آورده مراجعت کرده دلاور باز عود بمقام
خود نمود بعقب آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده و از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با دو نفر
سرکرده روانه ساغر نموده که با حاکم ساغر بمحافظت آن ناحیه پردازند و دلاور نیز مجددا بر سر ساغر رفته در کمین
فرصت نشسته آن دو نفر سرکرده با حاکم مزبور بابتانه از قلعه بر آمده همینکه دست ایشان از درون قلعه کشیده دلاور
از کمینگاه بیرون تاخته هر سه نفر سرکرده را با جمعی از متعلقان ایشان از تیغ گذرانیده و از آنجا بغورجستان رفت سردار
نیز متعاقب او پرداخته دلاور پای ثبات ننموده گرده بسمت بلوچ و هزاره که رفت سردار چون در تعاقب او سودی ندید

بازگشته

برگشته احشامات غورجستان را که همیشه بسرکشی کردن عصیان می‌افراختند گوشمال بلیغ داده و از آنجا بجانب
میمنه و چچکتو بلیغ رفته آن محال را بغارت و هزار خانوار از سکنه آنجا را کوچانیده روانه هرات ساخت بعد از
آنکه دلاور بطرف بلوچ و هزاره که بخت افاغنه قندهار با عمال آمده او را در حدود قرا چمن نفر اچقک از شست
ز سخن زمین داور و اقامت سکنی دادند حسین خلیجه دوم از بواقب مبرز حسین تزویج دختر او را پیشنهاد
خود ساخته و دلاور نیز بطریق مجادله قبول انعاله کرده حسین از آنجا بآنشقه جمیع اسباب ارتفعین نموده
او چون روی توقف ندید باز فرار کرده بغورجستان آمد و از آنجا شاهزاده رضا قلیمرزا استشفاع گناهان ساخته
عریضه اعتذار آمیز بدرگاه معلی فرستاد و بنابر آنکه رایات جهانگشا عازم قندهار بود کار او حواله بوقت دیگر
کشته جوابی از نزد اقدس اعلی بعرض اصدار نیافت در بیان توجه فرازنده لوای شهریاری بجانب کوهستان
بختیاری بر همایونی و تأیید حضرت باری سابقا کیفیت احوال طایفه بختیاری [illegible] ملک و قانع بعض
که بعد از تنبیهات کرز جعات [illegible] دیگر تکبایی آن جماعت مقرر گردید مجددا جمعی از جمله که بخته انطایفه که در
جبال و مکامن حول سواری بودند جمعیتی منعقد ساخته از طاغیان که با ایشان نیز جمعی مرور ایام با ایشان
پیوسته علیمرادی نام [illegible] راه رو سیاهی روش اینک طریق کرامی ایشان کردند نخست از [illegible] جمعی
به تنبیه ایشان مامور گشته در حال زور آن جماعت مغلوب شدند و بابا خان چاوشلو با جمعی خوانین
و حکام به دفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمده علیمرادی را معه دوری سالک طریق فرار گردید
بعد از آنکه بابا خان چاوشلو حسب الامر مطاع مامور به بار سپهر ارتفاع شد علیمرادی باز فرصت جسته
سلک جمعیت ترتیب داده در سمت کوهستانات دست بدزدی و افساد برگشاد و بعد از آن [illegible] و ما بیک
ابیوردی [illegible] باتفاق حاکم شوشتر و ما بیک کوه گیلویه با مردان عازم گوشمال ایشان گردیدند

غورجستان

که مشهور بسالم زول است و چون خبر صدق وضوح رسید که علیمرادی قلعه کوه را که سر بر سپهر برین میزد سنقاق خویش ساخته
در انجا به تحصن پرداخته قشون شوشتر و کوه کیلویه در پای کوه توقف و سالک وادی تحقیق بپای
بالای آهنگ فراز کوه کرده بعد از گذار آن سنگلاخ صعب را بقدم سختی طی کرده به نیمه راه رسیدند انطایفه
جمعی از جانب قلعه و فوجی از کمرکوه ایشان را در میان گرفته با نداختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته
هر دو سرکرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند بقیه سپاه که در پای کوه بودند سر خود گرفته روانه ولایات
خود شدند چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه ایروان بود دفع ایشان را بدفع دیگر وقت
انداختند در شرف که کوکبه همایون از قزوین حرکت کرده وارد محال جاپلاق و بروجرد گردید علیمرادی
سراسیمه رو بوادی نامرادی گذاشته با جمعیت خود از نهیب شیر بیشه پیکار نخجیر از غول دیو افکن حیلت سر رسیده
در محال موسوم بلیروک که اصعب امکنه بختیاری است سنقاق تحصن گزید پس تصمیم آن عازم تنبیه
آن سرکشان بادیه ضلال گشته فوجی از غازیان رکاب را با قشون فیلی و اردلان و همدان از جانب ولایات
و متعلقه کوهستان فیلات و جمعی از خراجیان کوه نورد با سپاه شوشتر و کلانشاهان از طرف دشت
گرگان و نباتات تازه و فرقه عظیم از افواج قاهره را از خدمات آنبوه با عساکر کوه کیلویه با جمعی کثیر از راه اصفهان
بجانب هزارجریب بختیاری مأمور و مقرر داشتند هر فوجی از سمت خود از زولار جانب و سمت او کوه را آبی
سعی در نوردند و دگر به اشرار اگر شرآسا در میان سنگ پیاده برآرند به اغرق را با تفاق شاهزاده
نصرالله میرزا در منزل ... پس بر بود گذاشته خود بسعادت و ظفر در هشتم ربیع الثانی سال هزار و صد و چهل و نه
از منزل مزبور عازم کوهستانات گشته همان روز بجوالی کوهی که جمعی از ... سنگر ساخته بارگاه استوار کرده
وارد گشته جمعی از آن گروه ... ایشان مأمور ساخته انطایفه ... سنگر گشته ... پیش آمده ...

مقهور شدند و شب آن از موضع مسبک لیروک که قلعه و سنقاق اعیان ایشان بود شتافته از آنجا جمعیت خود را برگرفته
از آب لیروک که بعد از قول جریان داشت عبور کرده پل را شکستند چون بعضی از لشکر منصور مأمور بودند که
از راه هزارجریب از آن طرف رودخانه آمده بضبط پل پردازند مأمورین اگرچه در وقتی که خبر انطایفه از آب گذشته
بود بر ایشان رسیدند اما باز بمجادله پرداخته ششصد نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسیر در آوردند روز
دیگر که موکب مسعود نیز وارد پل گشته فرمان پذیران باشارهٔ والا بساختن پل پرداخته عبور و فراز کوه
غازنیاه را مقر موکب منصور ساختند و از انجا عساکر فیروزی قرین را منشعب ساخته دسته دسته بجستجوی
احوال انطایفه بقلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند و مأمورین جمعی از ایشان را از گوشه و کنار درکوه
و مغاک سنجاک بهلاک افکنده بقدر سه هزار خانوار ببقیه اسیر گرفتار نمودند و از آن مکان بمحال موسوم ببلیر
ورا متوجه گشته فوجی را بکوه مالم آنجا گماشته از آنجا گذرگاه تلات روی توجه آوردند و از آن مکان
فوجی را با قشون الوار بجبال ژرفمو و ممیوند تا حدود لرستان مأمور ساخته عنان عطف بجانب کوه
سالم فرموده به منزل وارد محل کردچه شدند و بانتظام ضابطه مأمورین انحدود پرداخته ساحت
آن دیار را مطلع اشعه رایت خورشید انوار ساخته از انجا بدو منزل وارد فلک کشنده از مؤیدات اقبال
و حسن اتفاق اینکه علیمرادی در سمت کورکش که بالکاه فیلی پیوسته است در مغوله کوهی پنهان گشته چند
تن از رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن و عرق ریز شتاب بوده اند که بپای آن کوه گذار جمعی از غازیان
که تشنه کام جستجوی او بودند دچار گشته او را با کوچ و عیال و جمعی دیگر گرفته بحضرت اقدس آوردند بفرمان
قهرمان قهر بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته دو روز در صحرای حسرت بیدست و پا دست و پای میزد
تا جان بقابض ارواح سپرد و فیلیا از ایشان که در زوایای کوه از خطا کاری سر بر سنگ میزدند تا جان بقابض

ارواح سپرده و قلیلی از ایشان که در زوایای کوه از این خطاکاری سر بر سنگ میزدند بالتماس درآمده عارض روشنائی بختیاری
که در رکاب همایون متقلد قلاده جان سپاری بودند مورد عفو خدیو دارا احتشام و به بستر سایر طوایف خود
مامور بسکنای جام گشته و بجهت یکماه کوهستانات آسمان پیوند بختیاری مسیر شبدیز خدیو خورشید خرام
گردون سریر گردید و از آنجا وارد سرچشمه زنده رود و باردوی مسعود پیوسته رایات نصرت آیات
بجانب اصفهان نهضت داده در نهم جمادی الثانی خاک اصفهان را بتاثیر مقدم اقدس سرمه دیده مهر و ماه
کردند و چون تنبیه و تدمیر سرکشان بلوچستان نیز مطمح نظر انور میبود پیر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات
و اسمعیل خان بیگلربیگی سابق تفلیس را بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند
و در هفدهم ماه رجب از اصفهان از راه ابرقوه و کرمان و بیابان گرگ لوای کشورستانی بجانب قندهار افراختند
در حوالی سیستان مراد سلطان استاجلو حاکم دربند را بسبب تهمت قتل مهدیخان بیگلربیگی شیروان مقید بدرگاه
فلک اقتدار آوردند که بیاسا رسید **تفصیل این اجمال** آنکه در حینی که موکب همایون از کوهستانات بختیاری
منصرف و وارد سرچشمه گردید بعرض رسید که مهدیخان بیگلربیگی شیروان باستظهار بعضی امور بجانب دربند رفته بود مراد
سلطان استاجلو که در آن اوان بحکومت آن ولایت سرافراز داشت بنابر سابقه نقاری که فیمابین
او و مهدیخان بود و امر سیاسه را دستاویز فساد ساخته مردم آن ولایت را که بسبب مجاورت لگزیه بهرزه
درائی و بادپیمائی معتاد بودند در جنبش و تحریک بشورش کرده مهدیخان را بقتل رسانیده و از صدور
این جسارات اطوار دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته سردارخان قرقلو توپچی باشی جلو
ظفر منشور را با ایالت شیروان تعیین و با فوجی از جزایرچیان بهرام کین روانه و حکومت دربند را به نجف
سلطان قراچورلو شفقت و مقرر فرمودند که سر دردسرکشان را بدست آورده تادیب و گوشمالی کامل داده

و نجف

و نجف سلطان را ساکن سازند و در اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد درگاه معلی و معروض شده و الا ساختند
که بعد از آنکه بهمانه عمر مهدیخان در دوستان اهالی دربند برگشته بودند آنان که سابقاً این رسم و مجلس آرای این فتنه
و عزم بودند از مستی غفلت بیدار و هوشیار گشته دانسته بودند که عاقبت کاسه بر سر ایشان خواهد شکست
و اعقاب تنخه بار خوانت خدیو جهان و بسته مراد ایشان از رضا خواهد بست فرار کرده با محمد خان
اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی هم گریخته با ارک قلعه دربند متحصن گشته جمعی از اهل دربند که سر از رفاقت
ایشان پیچیده بودند ایشان را از ارک بنا برین قلعه علم روانه و مراد سلطان را که نیز سرمایه فتنه بود گرفته در بند
دارند فرمان همایون خطاب باوسمی مزبور بارسال مرقوم اعلام صدور یافت جمعی را که باو توسل جسته اند
مقید ساخته نزد سردارخان روانه نماید اوسمی برطبق فرمان عمل کرده سردارخان ایشان را با بقیه اشرار
که گرچه گرد شهرستان فساد بودند بسر بازار سیاست آبای درآورده اجساد ایشان را طعمه کلاب ساخت
و جمعی را که شایسته سیاست نبود تکلم و آگرچاینده بقلعه جدید شیروان فرستاد طایفه صورصور را از
شیروان بجای اهالی آنجا آورده در قلعه دربند سکنی و نجف سلطان را در امر حکومت تمکن داده مراد سلطان را مقید
بدربار سپهر مدار فرستاده که مشارالیه در روز ورود به تیغ تیز سر بر آستان تسلیم گذاشت و بعد از ورود
موکب گیتی ستان بسیستان بهرام محترم دسته اغولی را بسرکردگی امام وردی بیک قرقلو که در آن اوقات
بشغل نظارت بیوتات سرافراز داشت با جمعی از ایلچیان رکاب ظفر انتساب در سیستان گذاشته در روز دوم
ماه شوال بقیه ورود آفتاب از سیستان ایلغار از راه ... گشته از راه دلارام روانه و در چهاردهم
ماه مزبور خارج قلعه قندهار را مضرب خیام سپهر احتشام ساختند افاغنه ابدالی از در قلعه داری درآمده توپچیان
ذرتخ نژاد آتش دستان باشاره همایون توپهای کوه تواز را از توپخانه های دلالا باطراف قلعه کشیده رعدآوا و صاعقه

بار ساخته زلزله در بنیان قرار حصار و بروج انداخته قلعه‌گیان از بیم جان بر دامن استیمان آویخته قلعه را سپرده
و از آنجا کلبعلی خان افشار و لله بابا چاپوچ را با بردار نیزه‌جات زمین داور سرافراز و با فوجی بتسخیر قلعه
زمین داور و جمعی از لشکر بازاره بتسخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانه و در بیست و یکم ماه مزبور
کوکبه منصوره از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب بی‌آبی و ریگستان صحراها خالی از علف و بجای قلات حسین پیش از رفتن
بقلعه کشید قیمه را آتش زده تلف کرده بود لهذا از کوه سنگ نخود عازم شاه مسعود گشته که دواب اهل اردو از
از نیزاره‌جات غله‌جات و بقایای معسکر فیروزی از آن نمایند شاید باین تقریب حسین جلوه در میدان جلادت کرده
ده دوازده روز اهالی آن سفر کوکبه عز و شان گشته از آنجا کنار رود خند آب موازی فرار بابا و مضرب خیام
دلیران عرصه پلی گردید در آن شب حسین با فوجی گزین شبرنگ جلادت را بعزم شبیخون زین کرده از گذرگاه
آب تیز دستی سیل بهاری بر سر اردوی ظفر شعار آمده در حوالی معسکر فیروزی از شورش هجوم در انداخت
طلایه‌داران خنجرگذار که مانند مژگان از زمین سپهر اطراف اردو نیزه و سنان بر کف خجسته صف صف بسته
و بیدار و دیده انجم اختر طرفة العین از که بالا نظر نه بسته بودند با ایشان در آویخته جمعی را بخاک هلاک افکندند
و بقیه خایب خاسر بجانب قندهار فرار کردند اگر چه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی هایهوی بلند شد
اما صبحگاهان که پنجه خورشید پرده از روی کار شب برداشت معلوم شد که حسین بوده که بقصد شبیخون آمده
بود سپر ولایت نصرت آیات از آنجا نی در اهتزاز آمده چون آن سال بود آبها طغیانی داشت سرور بلند اختر بعبور
اشهب گردون خرام را در پنجه سعی شناور ساخته با همانی حدس و فراستی که بر فرقه کوکران در آن نهر قندهار
گذر پیدا کرده آن لشکر انجم حساب بنه و اسباب سالما از آب گذشته و از جنب کوه لکا که جانب قلعه بزرگ آن
واقع است آغاز عبور کرده اگر چه توپ قلعه به فیلسکر نصرت اثر میرسید اما خدیو زمان جناب رعد و برق توپهای

صدای ذباب

صدای ذباب انگاشته بدون اینکه چینی بر جبین صفوف خونخوار با موجی در آن بحر جهان آشوب و غضنفر ظفر شعار
در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه بافراشتن بارگاه با عز و شان پایه زمین را بر آسمان
رسانیدند در بیان وقایع ئیلان ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و نه شب پنجشنبه نوزدهم ذالقعدة الحرام
بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه وارد خاور مقام شرقی انتساب یعنی آفتاب عالمتاب بتخت زر
شاه فلک قرار گرفته جنود قوای نبی بمحاصره دار القرار چمن و احاطه گلشن پرداخت و ازمنه و ساعات بهمن
و دی را نوبت بسر رسیده افواج سبکروح نسیم فروردین فاتح قلاع غنچه و قبایل شکوفه گشته عرصه
جهان را از هجوم لاله و ریاحین شهر صفا ساخت بحکم خدیو زمین داور و ملجا خلد آئین برای جشن نوروزی
در کمال فر و فیروزی تزئین یافته بزم مینو مثال از طبقهای زر سرخ و سفید گلزار شکوفه لاله عباسی گشته
سران و سرکردگان لشکر از خلعت خانه همت سرشار گرانمایه آراسته پیکر شدند در روز دیگر فتحعلی خان افشار را
که بجز خرجی با لشکری کشکر فیروزی اثر سرافرازی داشت با فوجی از جابکسواران جنگجو بتاخت قلات
مامور ساخته شب سیم ابری از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن بجانب قلات خبردار گشته بعزم شبیخون
صیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان متعاقب ایشان روان کرده خدیو بی‌همال فی الفور رایات
فلک فرسا را بحلقه چشم رکاب آتش‌نما ساخته سوار و با جمعی از دلیران کینه‌خواه عازم المعارک گشته از شهر
صفا عبور و از اتفاقات امور اینکه فتحعلی خان تاخت کارکرده پی پاسبان و قراول و چنداول و کمک با
در دامنه کوهی بار نزول گشوده صیدال نیز متعاقب وارد و چون غازیان را از اندیشه حزم عاری و خواب
غفلت را بر ایشان طاری دیده بود بقصد اینکه علی الغفله بر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد
در کمین کین نحوه‌سازی پرداخته مقارن آن طلیعه رایت ظفر آیات آشکار گشته افاغنه آهنگ فرار کردند دلیران

بیت
[illegible]

متعاقب ایشان مراکب خاک نورد آتش سم را با ورفتار و سیاری از آن کوه را عرصهٔ تیغ آبدار ساخته
جمعی از افاغنه بدامنهٔ کوه متفرق و با صیدال خود را بقلعات رسانیده و تحصن اختیار نمودند خدیو نامدار
مظفر و کامکار عطف عنان بمقر اقتدار کرده و لیسر مزبور را که این خبر آورده بود موسوم برسول من دولت
آمال و آرا لبریز نمود حصول فرمودند در ششم ذیحجه الحرام از مکان مزبور بجانب تبعه لوای منصور کرده در مکانی
موسوم ببرج خشر که بالفعل بنادرآباد اشتهار دارد و شادروان عز و شان از اوج آسمان افراخته
و در آن مکان نزهت نشان بمعماری رای رزین و مهندسی طبع سعادت قرین قلعهٔ وسیعهٔ مشتمل
بر عمارات رفیعه و بازار و چهار سوق و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه خانه طرح افکنده
آب نور نوک را در لطافت آبروی کوثر و تسنیم رده با بن جاری ساخته بنا بر این جا بجهت کز اطراف ممالک
محروسه که در معسکر ظفر اثر جمع آمده بودند بدست و بازوی اهتمام بانیه ما آغاز کار کردند و در اندک روزی
قلعهٔ مزبور در کمال متانت و استحکام صورت اتمام و ابنیه و عمارات آن بر وضع دلنشین سمت انجام یافته
شهر معمور خلد مثال که سواد آن طعنه بر غرهٔ بیضای شهر شوال میزد بعرصهٔ ظهور آمده مانند ماه نو بخوبی طاق و
انگشت نمای آفاق گشته بنادرآباد موسوم گردید و در بیست هم ماه مزبور اشرف سلطان غلجه که در عهد سلاطین
سلف حکومت غلجه بپدران او اختصاص داشت از قلعه فرار و جبهه سای دربار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت
شد متعاقب آن معروض شده و الا گشت که فوجی از غلجه بعزم دستبرد و کنار از غند آب بر آمده اند جمعی از [illegible]
بدفع ایشان نامزد گشته طومار حیات بسیاری از ایشان از زلال سیف آبدار بآب مالیدند چون چند روزه مهلت بایشان
داده شده بود که شاید قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان خمول در نیاوردند
بسپرداری متانت حصار بخود داری پرداختند لهذا همت والا بمحاصرهٔ قلعه قندهار معطوف گشته در اطراف آن

رزین
بر وزن ماه این حصن محکم و استوار و مضبوط باشد و در عرض [illegible] و [illegible] و کرانه [illegible] و سنگی باشد

قلعه

قلعه سپهر مانند بفاصلهٔ ربع فرسخ قلعجات محکم که دایرهٔ محیط آنها منتشر هفت فرسخ میشد ترتیب داده هر قلعه فوجی با سر
و در هر صد قدم برجی استوار احداث و در هر برج جمعی تفنگچی بحراست نامزد گشته و تا ماه اسد چون بیارکان افغان
در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجها میگذشتند مابین هر برج دو برج دیگر بنا گذاشته راه را بالکلیه بر
قلعگیان مسدود ساختند و هر یک از ایشان که بتحصیل دانه و غله مانند دانه سر برمی آوردند مستحفظان
بروج ایشان را بداس شمشیر چون خوشه از پا در می آوردند و در سیزدهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و یک عریضه
از جانب سرکردگان که مأمور بتسخیر قلعه بست بودند رسید که توپ و خمپاره قلعه بسته افاغنه اکثار از
استیمان در آمده قلعه را سپردند از موشا حاکم برای ضبط قلعه تعین گشته لشکر فیروز اثر از افاغنه
قلعه را بر گرفته وارد دربار سپهر اقتدار شوند چون در حینی که متعاقب صیدال از جنب شهر صفا عبور کوکبهٔ منصور
واقع میشد توپخانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بعد از مراجعت فوجی با توپخانه و استعداد بتسخیر شهر صفا تعین
گشته در چهاردهم ماه مزبور معروض واقفان عتبه علیا شد که مأمورین بتوپخانه نیز توپهای کوه توان و خمپاره‌های
آتش فشان را برق خرمن جان قلعگیان ساخته در عرض یک روز قلعه را مسخر و افاغنه اکثار را اسیر دو زمان
ساخته اند جمعی از دلیران بمحافظت قلعهٔ مذکوره و بقیه لشکر بانصراف مأمور شدند و در آخر ماه مزبور حرم محترم بنه
و اغرق که در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال جا مانده و چند روز در سیستان و از آنجا در فراه توقف نموده
بحکم اقدس وارد اردوی [illegible] شدند چون صیدال که قبل از این از قندهار بر آمده از صدمهٔ دلیران ظفر شعار فرار و بقلعهٔ کلات
تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلعات محبوس بودند فوجی از بهادران عرصهٔ کار را
بسرکردگی امام وردی بیک ترکمان ناظر بیوتات به تسخیر قلعهٔ مزبوره مأمور ساخته امام وردی بیک بعد از چند روز
یورش برده جمعی را که در دست شرقی قلعه واقع بود تصرف و افاغنه در ارک آن تحصن جسته مدتی در ماه بخود داری پرداختند و چند

که سیلاب مرور زمان است که کوه البرز شکوه دلیرا از جا در می‌آرد از باب استیمان درآمده قلعه را تسلیم نمودند و
امام وردی بیگ باشارهٔ اقدس سر جمعی از تفنگچی را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با صیدال [illegible]
افغان که در قلعه بودند باردوی همایون فرستاد چون صیدال بنجی که در تلو صادرات احوال اصفهان
و هرات ذکر یافت مرد فساد پیشه و هنگامه طلب بود باشارهٔ والا دیدهٔ کج بین او را از حدقه برآورده [illegible]
حال محمد ولد حسین از روی عز آرید داخته

در بیان احوال بلوچستان و مآل کار سرداران و سرکردگان

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و ایلمش خان را بسرداری بلوچستان تعیین و با [illegible] و استعداد موفور
بتنبیه اشرار خاران مأمور ساخته بعد از آنکه ساحت قندهار مقر اردوی عز اقتدار گردید محمد عطا بیگ [illegible]
نایب ایشیک آقاسی باشی را در نهم ذی حجه با جمعی بتنبیه شیرخان بلوچ و بلوچیه شورانک که در مقام [illegible]
بودند تعیین نموده مأمورین مذکور در فرسخی شورانک رسیده طایفهٔ بلوچ نیز از ورود لشکر مطلع و جمعیت کرده
با عساکر فیروزی مآثر آغاز ستیز و آویز و هفتصد نفر از ایشان طعمهٔ شمشیر گشته اشتران و اشتر بسیار بحیطهٔ ضبط
و کسب درآمده بعد از استیصال آن طایفه عازم تنبیه طایفهٔ شیرخان که ما بین جاکی و [illegible] دارند گشته [illegible]
و طرف صبح بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان سرکردهٔ ایشان از تیغ تیز گذرانیده تمامی مساکن
و اماکن ایشان را بمعرض نهب در آوردند حکم والا [illegible] نفاذ پیوست که محمد عطا بیگ با مأمورین رفته در جاکی [illegible]
بسرداران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار آنجا عازم شورانک و به تسخیر قلعجات آن نواحی پرداخته در سیم ماه محرم
سنه هزار و صد و پنجاه ما بین محبت خان ولد امیر [illegible] و لدان(?) عبدالله خان که حقیقت اخلاص ورزیهای او نسبت
با بندگان دولت ابد پیوند سابقا نگاشته شده هنگام [illegible] شده وارد دربار سپهر مدار و بخلاع و اسب و شمشیر و نوازشات دیگر
قرین افتخار گشته مجددا امیر محبت خان بایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت شورانک بمواجب سلطان [illegible]

[illegible]

بخدمت انصاف [illegible] گشته با جمعی از خازنان مأمور گردید که بمحافظت قلعه و ضبط غلات و فتح [illegible]
و دو سه هزار نفر از فرقهٔ کاکری و ترک جمعیت کرده قلعهٔ قوشنج را محصور و از یک طرف نیز فوجی بمعاونت محراب
سلطان و دفع اشرار مأمور گشته جماعت اشرار راه فرار پیمودند اگرچه سرداران [illegible] که در ایام سرداری شدند
این بود که قلعهٔ جایق را که بمتانت حصار اشتهار داشت یورش برده بحوزهٔ تصرف در آوردند اما چون محمد
که سردار بزرگ و مردم کم عقل زیاده سر و بنا سازی و ستیزه [illegible] متهم بود بمحض [illegible] جدا گشته بر
سر خاران رفته [illegible] و کوه و دره [illegible] خطیر انداخته جمعی از لشکر [illegible]
تلف دواب و اسباب ایشانرا بر طرف ساخته لهذا شجاع خان چرچی باشی و محمد بیگ قزلباش نایب ایشیک
آقاسی باشی بحکم والا آنجا باری رفته پیر محمد خان را گردن زده سر او را با [illegible] بدربار معلی آوردند

در ذکر تسخیر ولایات بلخ و وصول عریضه خواهان از عمره بلخ

سابقا صورت تحریر یافت که شاهزاده کامکار رضا قلی میرزا
از مشهد مقدس علا مأمور بتنبیه علیمردان خان حاکم اندخود که در دادن کوچ [illegible] و داد خواه و باقی افشاریه [illegible]
اقناع در آمده بود گردید بعد از آنکه ساحت قندهار مستقر الویهٔ نصرت شعار شد شاهزاده نیز در خراسان تدارک
توپخانه و سرانجام احتشاد کرده از راه بادغیس متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود که متعلق ممالک بلخ بود
بسکنای [illegible] افشار اختصاص داشت و [illegible] که مسعود شاهزاده [illegible] سه منزلی افشاریه آنجا علیمردان خان حاکم خود را
گرفته دستاویز اعتذار ساخته باستقبال موکب شاهزاده پرداخته قلعه را سپردند و سکنهٔ شبرغان هم طایفهٔ جلایر بودند
در عالم یکجهتی از در اطاعت درآمده رسم انقیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور اندخود ولایت علیمردان خان را
با چند نفر از روسای آن طایفه روانهٔ دربار فلک مدار ساخته خود متوجه آقچه شد ایل آنجا نیز شرط خدمت تقدیم رسانیده
در غرهٔ ربیع الاول سنه [illegible] با فوجی از تفنگچیان در دو فرسخی بلخ نزول [illegible] و صبح روز [illegible] خسرو خان [illegible]

شبرغان

علم بر طارم چارم زد با کوکبه و احتشام و دستعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته طلیعه سید ابوالحسن والی بلخ نیز در کوه پنجی
شهر سبان باغات ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه موفور و نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده افواج منصوره را
دسته دسته پیاده کرده در میان نهرهای شکسته و باغات متراکم به ستیز و آویز مشغول ساخت مخالفین بیکی
رفته بالای بروج و حصار برآمده بمدافعه پرداختند دلیران سپهر جلادت بدو کشیده بتعاقب ایشان قدم
بر قدم فرار حصار گذاشته دست به تیغ خصم افکن باز نمودند بسیاری از کوچه از شهر بند جست و در رفته
متفرق کردند سید ابوالحسن و روسای بلخ بارک تحصن جسته بجز دیوار حصه و از طرف نیز زبان بمدارا تکلم
شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره را بارک بسته شبانه روز رخنه افکن بنیان حصار و آتش افروز خرمن
ثبات و قرار سکنه میبودند تا آنکه قلعه گیان را با کفچه سیل صبر و توان گشته باب استیمان کشودند و اهالی و تمامی
سادات و قضات و اکابر و اهالی اردوی خنداری چهره سای دربار شاهزاده والاتبار گشته قرین عفو و بخشایش
و دیگر سران و سرکردگان ازبکیه و طوایف بلخ و توابع نیز فوج فوج بموکب والا پیوسته مشمول نوازش گردیدند
و جمعی از خوانین و فرار بیگ والی بخارا بجاول و ماخت سفاقچها مامور گشته بودند اکثر جمال زاهب و اسیر ساخته
شادمان و قلعه ها و معموره را بحیطه تسخیر در آوردند بالجمله زیره درست و بیرنجی بلخ و ایالات تا حدود بدخشان
از انتشار آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر دستگاه در صدد انقیاد در آمده آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید و روز
هشتم ربیع الثانی آن سال خجسته مال چاپار از جانب شاهزاده کامکار وارد و خبر فتح بلخ را سرور بخش کیهان سده
جلال ساخت اگر چه شاهزاده خزانه و خلاع و اسباب و جهان سرکار عظیم القدر را لایق و سزا باشد همراه داشت
لکن در آواز این فتح نمایان و الف جهانی هزار نادری با صطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد با سه دست
خلعت و چند راس اسب گستگ بازین و یراق طلا نزد شاهزاده عالی قدر ارسال داشتند که فراخور خدمت بهر یک از سران و

سرکردگان

سرکردگان سپاه عطا نماید اما درباب عبور از آب آمویه امری از کمین فرمان صادر نشد مقرر گردید که اوضاع
بلخ را منظم و از وقوف و افر سر انجام کرده تدارکات بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده بامتثال
جواب نپرداخته بلخ را بانی بجلا ا شط می داده از آب آمویه گذشته از راه قارشی عازم بخارا گشت
از آنطرف نیز ابوالفیض خان پادشاه بخارا از ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل پنجاه هزار نفر از
ازبکیه و ایلات ترکستان را در سلک جمعیت انتظام داده در کمال استعداد وارد قارشی گردید هر چند
که تعداد لشکر شاهزاده زیاده از دوازده هزار نبود اما شاهزاده آن کثرت خصم را در برابر افواج نصرت
اشتمال مانند خواب در جنب بیدار نیز چنگال دانسته تهورانه بکوشش پرداخت پادشاه بخارا مغلوب
و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعه قارشی متحصن شده و لشکر خوارزم نیز بدون تلاش و رزم
پشت بهزیمت عزیمت نمودند پس شاهزاده بقصد قلعه شلاوک که در نزدیکی قارشی واقع و در سر راه
سپاه نصرت پناه بود رایت نهضت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی
شده اهالی انجا را طعمه شمشیر و آن سرزمین را بحیطه تسخیر در آورد لکن باباخان چاوشلو که از روسای لشکر
بود در اثنای یورش بضرب گلوله وداع هستی نمود از اتفاقات در همان اوان که از کار قارشی فراغت
روی داده بود شخصی از اشقیای خفیه جوی از یک جوی روان جان دشسته خود را غفلتاً بدخواه رسانده
او را بزخم کاری از پای در آورده و حاضران ذلخطبه را آویخته او را در جها بکار پاره پاره و به تیغ خونخوار ما از دیار هستی
آواره کردند چون این بعرض مولای داد خواه یعنی خدیو دادگر رسید فرمان همایون خطاب به شاه افراسیاب جاه
بخارا و بزرگان ترکستان عز صدور یافت مشعر بر آنکه چون سلطنت آب سلسله چنگیز خان و دوده خانان
ترکمان نیست مقرر شد که شاهزاده بکار بخارا نپردازد و از بسکه در عالم تمکن او بر مسند سلطنت منظور نظر

اما بقول آن شبل غضنفر الله

قدس ما شد چند نفر از روسای آن دیار را برای بنای کار و استقرار آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار نماید
و حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور عاطفت را برای شاه والا جاه ارسال داشته خود معاودت
به بلخ نموده با نظام و اتساق امور آن مملکت پردازد هرگاه ایلچی توران زمان باقدام و اذعان پیمودند
فهو المراد و الا بتائید الهی از دست جنود قضا گوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون را
فی الفور برای شاه والا ارسال و ترک محاصره قارشی کرده از رود آمو عبور و ساحت بلخ را لشکرگاه
منصور ساخت اما حقیقت حال زمینداور آنکه قبل ازین مرقوم کلک وقایع نگار شد که در حین ورود کوکبه
مسعود سرداری زمین داور و هزاره جات بکلبعلی خان کوسه احمدلو عنایت گشته با توپخانه و استعداد
تمام روانه ساخته شد و مشار الیه مدت نه ماه بمحاصره آن قلعه پرداخته کاری نساخته و در اواخر کار
یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق اندیش که در عسکر او بودند نزد خویشان قلعه پیمان
متعهد و معهود نموده بودند که رفته افاغنه که مستحفظ برج بودند با خود همداستان سازند که در حین یورش
برج دروازه را تصرف دهند جماعت باین بهانه رفته قلعگیان را خبردار و بهنگام روز وقت معهود آماده
کار ساخته بعد از آنکه غازیان از بیرون در شب معین بعزم قلعه گیری دامن جلادت بر میان زده سپر بی
باکی بر رو کشیده باقدام تهور بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف چندین گلوله جانسوز دیده مدعا را
مخالف تقدیر یافته جمعی از قشون چرچی یک [illegible] از حرکت بی هنگام بقتل رسیدند لهذا سردار را
ازاء این سوء حزم و قصور عزم معزول و بدرگاه معلی طلب فرموده چون تادیبی که در خور حکم حسینی
داشت براو جاری ساخته شد و دیوان بیگی افشار علمدارباشی با خانی یاریک سلطان توپچی باشی این حدث
نامزد و با اسباب تمام نقب کندکوب و آلات یورش روانه ساخته مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب و ورود

سپه پرداخته در دوم شوال این سال خواجه آلسه افغان افغان که از جانب حسین حکومت زمین داور منصوب بود بیخواهی
امان کوشش غازیان رسانیده ولد خود را بعزم استیمان بپایه سریر فلک نبشیا فرستاده قلعه را تسلیم گرگیان
نموده بموجب حکم همایون افاغنه که مستحفظین حصار بودند باتفاق یاریک سلطان بدرگاه شتافتند و از جان
و مال بخشش یافت و چون افاغنه قندهار چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری کوشیده
بکثرت آذوقه و عدت خود و متانت مکان مستظهر گشته بنیه بر اطاعت داده در پناه حصار قلعه داری
تحصن داشتند اما مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت در نهم شوال عزم یورش در خاطر اقدس تصمیم
یافته اولا جمعی از سربازان سعادت جلادت به تسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف افاغنه بود
مامور گشته یک یک را بجزئه ضبط و تصرف در آوردند و از آن جمله برجی عظیم که در فراز تپه رفیع واقع بود
و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند از اثر تائید الهی مسخر کرده تمامی مستحفظ را زنده بدست
آوردند بعد از آن به تسخیر برج سنگین پرداخته و آن برج در جنب شمال قلعه در ست چهل زرعی قلعه
کوه بسیار بلندی واقع است که بقلعه قندهار شرف دارد و دلیران بحکم همایون دامن جلادت بر میان
زده بپای مردی و عزم بلند آن برج را با چهارده برج دیگر که از بروج فلک افزون و در فراز آن کوه سپهر نمون
طعنه زن چرخ نیلگون بود و سیصد نفر از افاغنه قادر انداز که بمحافظت آنها اقدام داشتند یورش برده
تصرف دکنند اقتدار بشرفات تسخیر آن قرار گرفته و افاغنه بروج تمامی بعرض قتل و اسر در آمدند و چون پای
ثعبان دهان دو توپهای کوه توان را که گلوله هر یک بوزن هفت هشت من بود از چنان مکانی صعب که پیاده را عبور
ازان بسهولت ممکن نبود بتجر نقیب بالا کشیدند در قلعه گیان و برج مشهور ببرج ده ده که در جانب غرب بالای قلعه قندهار
[illegible] بسته اند حق عقد حال آفرین [illegible] در حواله و تنگنای سر گولهات و هر کس باه آن تنگ فضای

بر برج و خم وان کوه سپهر شکوه آسمان توام را برأی العین دیده باشد یقین خواهد دانست که بالا رفتن تو بپای کوه تا نتند
از چنان مکانی که عنقای فلک سیر و هم از تصرف طواف ظلاشر بریزد سقوط به نفاذ امر پادشاهی و چنین کار
تا به حکم الهی خواهد بود القصه از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعگیان سنظر فجار وقودها الناس
والحجارة بلکه هیولای برج دده را از صورت حسی انداختند بعد از آنکه بنیان استوار برج تزلزل پذیرفت
جمعی جماعت بختیاری که با سخط آن سمت اقدام داشتند کردار طلب و دست عزم اذن یورش بعضی از طایفه مزبور
و اکراد جنگی و افغان ابدالی از هر کدام سیصد نفر در شب پنجشنبه بیستم ذی قعده با سر همایون عیار کار گشته
هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند جمعی افاغنه پیش از رفتن سطح گشته جهانی دفاع قلعه وقت دو نفر
از دلاوران منقول و مجروح گشته عروج بر شرفات قصر مقصود میسر نگردید پسر دو باره بعزم یورش تصمیم گشتند

ذکر وقایع یونت ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه هنگامی که شهرستانیان سیاه و سفید لیل و ایام شهر
ذی قعده الحرام را ماه طالع از غره بسلخ رسانیده بپوست فوروز کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه ماه مزبور بعد از انقضای
داور زرین افسر مهر بر رسم شبیخون عزم دار القرار جهان کرده به برج حمل در آمده و افواج عساکر و نجوم شمال رکاب
لوای دلاور جری القلب صنوبر و رایت افرازی بهار در چهره دست چنار و تهیه یورش گشته بجانب دار الملک گلشن
روی آوردند و نیلوفر با صولت و فر قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زنبق بر سر چار برج حصار چمن بیرق
بنفش پرچم برافراشت افغان غراب کلاغ نغمه قمری و عندلیب تبدیل یافت و طوطیان شکر خا که از شور لشکر دی
تلخ مذاق بودند در قند هار شیرین بیانان شکر افشان شدند و افواج زاغ و زغن که در عرصه چمن مسکن کرده بودند بیاد
وطن مانند فاخته کوکو زنان گشته روز جمعه خسرو گیتی ستان آفتاب طلعت را اشتهر [illegible] جهانبانی [illegible]
خو شور ساخته جنود هند انجم و کم [illegible] برج [illegible] نکنند نیک بهار نوروز قلعه ظفر بر روی جهانیان گشاده

کن

گشت و اردو وان قضا صوت بهار و بلاد سنبل حصار فیروزه و سبزه و قلعه چنار و گلشن که مجلس [illegible] مقرر گردید
و آن زمان با فروشان با فراشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنگ جهانبانی پایه زمین را به آسمان افراختند و مجلس
آرایان محفل ارم نگار در کمال فر و زیب نظم و ترتیب بزم نوروزی پرداختند رؤسای لشکر و کبرای
عسکر و امرای نامدار و عظمای کامکار از جامه خانه همت سر شار مانند زرین کلاهان انجم و اختر و فروزان لعبتان
ثوابت و سیار بخلعتهای طلاباف و [illegible] زرتاری بر دوش آراسته در حواشی آن محفل مینو مثال که
فراخور رتبه و شان نشسته و ایستاده و طبقهای اشرفی چون طباق چرخ هشتمین نثار آن بزم مینو قرین
ساختند و بعد از غنچه گشائی باغ و گلزار نوبت قلعه گشائی اقبال امیدوار گشته در همان روز به تهیه اسباب یورش
پرداختند و جمعی از طایفه بختیاری در اول وهله داوطلب گشته کاری ساخته بودند باز ایشان از این امر [illegible]
و سه چهار هزار نفر از دلیران خونخوار و سربازان جریده گیر و دار را انتخاب کرده در شب دوم ذی حجه
همراه برده در اطراف قلعه در شغولهای کوه و زوایای سنگ و خفایای حصار در کمین گذاشته چون [illegible]
در جانب برج چهل زینه در پناه کوه در جائی که از نظر قلعگیان مستور بود بانتظار صبح فیروز که غره روز نوروز
در سلک شب و عهد موعود شان [illegible] توقف فرمودند روز جمعه که دوم ماه مزبور باشد در اول ظهر که غازیان
عصر دولت ابد توأم [illegible] نماز ظهر را ادا [illegible] استعانت از ایزد یکتا کرده بیکبار از جانب برج دده
شور انداخته شور و شر یورش در افکندند **بیت** هجوم آوریدند بر برج دده ؛ چو گرگی که افتد میان رمه
چون بسبب آن سمت طایفه بختیاری تعلق داشت آن گروه را انجمن یاری کرده قدم بر فراز سلم مقصود گذاشتند
برج را متصرف گردیدند و از آنجا بجانب برج مشهور بچهار برج هجوم آور گشته تا [illegible] ایشان خود بر افراختند بیرق
استیلا در آن مکان افراختند افاغنه سرمرتبه بهیئت مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته لازمه خیرگی بتقدیم

بیرق

بتقدیم رسانیدند اما چون فوج فوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتشین دم و سپرداران جگرگذار تیغ توام برسم کوک
دلیران قلعه گیر میرسید هر دفعه از ثنیه از چیره دستی جنود قاهره سرکوب بلغزیافته روی برمی تافتند بهادران
نصرت قرین نیز که در کمین بودند از اطراف قلعه زور آور شده بپا مردی تلاش از نردبانها که ترتیب یافته بود
بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و بروج کرده قلعه را بحیطه تسخیر درآوردند حسین چون راه چاره را بسته
و دست تدبیر را شکسته دید با قلیلی از افاغنه و صحبت بعضی از زنان خود را برگرفته بر قیتول که در جانب
جنوبی قلعه بر فراز کوه واقع بود گریخته و بقیه الطایفه ذکوراً و اناثاً طعمه شمشیر و اسیر گشته تقدیر گشتند بنای
و آلات توپهای که در بالای کوه و بروج و حصار قلعه بود به قیتول بسته از آن آوازهای رعد خروش انهدام اساس
دولت و قصور قصر شوکت او را با اخبار واز خواب گران غفلتش خواهی نخواهی بیدار کردند روز دیگر که
شمس جهان افروز خورشید از شبستان لیل از زیر حجاب درآمد زینب نام خواهر خود را که عاقله او بود با چند
نفر از سرکردگان غلجه رزبرات که باصطلاح افغان که عبارت از خیل باشد بخدمت اقدس فرستاده فرمان
از موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود و تمامی روسای غلجه
آن منشور نجات را تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان و استظهار خود ساخته و در بارگاه زرین قبابکه در دروازه خارج
با بادله مخصوص نشیمن آنحضرت بذروه عیوق افراشته بودند بشرف پای بوس سربلند و بنوید جان بخشی
و مرحمت بهره مند گشت و همت بحر خاصیت آلا نظر قبول بال و غنایم قلعه گیران که از تعداد اندیشه محاسبان
بیرون بود بخشنده همگی آنها را به دلیران جان سپار عنایت و حسین را با اولاد و اقربا و بنی اعمام و تمامی که
بودند روانه مازندران و سکنای ایشان را در آنولایت مقرر داشتند و چنین ذوالفقار خان ابدالی را با احمد خان برادرش
ایشان نیز از مجلس نجات بار الامان عنایت ظل اللهی که سابقاً از هرات فرار کرده آمده بودند حسین گرفته در قندهار محبوس میداشت در روز فتح قلعه نیز ایشان را مامور به
توسل جستند لهذا مرحمت بیکران خاقانی

مازندران

مازندران و از بابت دیوانه رحه بعثت تقدیر کفاف در وجه هر یک معین فرمودند طایفه غلجه مشتمل بر دو گروه
می باشند که یک گروه موسوم به هوتکی و متعلق بحسین و فرقه دیگر توخی و منسوب باشرف سلطان بودند چون
اشرف سلطان مزبور بنهجی که سبق ذکر یافت که در آخر از کوی سعادت سبقت جسته در بدو ورود
موکب والا بقندهار شرف اندوز خدمت خدیو کامکار شده بود حکومت ایل توخی را بعلاوه ولایت
باو تفویض و قلعه قندهار را که سمت غربی آن در فراز کوه لکی واقع و در حقیقت در نحوست اساس و بنا
گله رخسار قندهار انحصار بود بحکم والا ویران و با خاک تیره یکسان ساخته همان نادرآباد را دارالملک
و مقر حکومت حکام ساخته و چون عهد کرده بودند که من بعد از اهل اسلام احدی را که قندهار قید
اسیر ننمایند امر والا بفک رقاب تمامی اسرای قلعه و اعیال الهنا بصاحبان اصلا یافته ایالت ابدالی را
بعبدالغنی خان ابدالی که سالک مسالک طریق اخلاص ورزی و خدمت سکالی بود مرحمت و بکرشک
و بست و زمین داور نیز از روسای ابدالی حکام تعیین و جمعی از جوانان کارآمد غلجه را سان دیده
اصحاب و ملازم رکاب ساخته نادرآباد و توابع را بکبنای ایل ابدالی که در نیشابور و بقیه محال خراسان
توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی که چیده آمده در آن مکان توقف و غلجه هوتکی بجای
ایشان رفته در نیشابور سکنی نمایند و آن جماعت در بیست چهارم ماه مزبور از رغلاب گذرانیده روانه محال
مقرر ساختند در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم باتفاق سفرای هندوستان بدربار
عظمت مدار معلّی سابقا تحریر یافت که بعد از واقعه شورای کبرای صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه را
باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملا باشی از دربار آسمان قدر همراهی علی پاشا بسفارت روانه دولت
علیه عثمانیه شده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر دستگاه روم لوازم اعزاز و احترام نسبت

باایشان مرعی و مبذول و مصطفی پاشا والی موصل که از وزرای معتبر آن دولت بود با اتفاق عبدالله افندی صدر روم و خلیل
افندی قاضی ادرنه بایلچی گری تعیین و بمعیت سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از رشت
کرمان مامور بدربار فلک مدار شدند و در روز دهم محرم سال هزار و صد و پنجاه و یک که پنجاه و دو روز از عید نوروز
گذشته بود سفرا و دولتین وارد نادرآباد و بعد از دو روز باریافته وارد پیشگاه حضور اقدس گشته اسبان
کوه توان تازی نژاد و کمان ساخت زین طلا و جواهر و هدایای نفیسه که پادشاه والاجاه ممالک روم
به تهنیت جلوس همایون مصحوب مصطفی پاشا فرستاده از نظر انور گذشته و به تبلیغ پیغامات
لسانی و سفارشات زبانی گذشته باعطای کورک سمور و اسبان با زین و براق طلا سرافرازی حاصل نموده
زیاده بر معمول سلف مشمول عاطفت و احسان شدند چون در نامه پادشاه والاجاه روم در باب
مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اذعان صریح نکرده در خصوص اختصاص رکنی از ارکان
مسجد الحرام بائمه این مذهب مشترک معذرت گشته اعلام فرموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه از سوابق ازمنه
بیکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است تغییر آن موقوف بمجالسه میکرده و در رفتن امیر حاج ایران نیز از راه شام
متضمن وقوع فسادات و خواهش کرده بودند که عذر در ماده اولی تلقی بقبول گشته مقرر گردد که امیر حاج ایران
از راه نجف اشرف هر ساله حجاج را بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی نقل امیر حاج را از راه نجف
اشرف پذیرفته بشرطی که محافظین بغداد راه را آباد کنند و ما یحتاج حاج را هر ساله آماده سازند
ایلچی را با افندیان عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته بوساطت بندگان درگاه این امور را بایشان گفتگو وجوه
شرعیه افاغنه ولایت [illegible] کرده از عقد و حسن دوام اسباب صفا در آنچه در سوالف ایام با ایلچیان عظام
روم عطا بشد بایشان مرحمت و چهار مقدمه تخمیس مذهب و تعیین رکن که از دولت عثمانیه سعادت شرعیه و محاذیر

مغول و مشغول شده بود رکن اعظم بنیان مصالحه بود لهذا رای مذاکره انها علیمردان خان بیگلربیگی فیلی با ایلچیان
تعیین و رفیق مصطفی پاشا افندیان ساخته در غره ماه صفر رخصت انصراف ارزانی و روانه دربار گردون مدار
عثمانی فرمودند

ذکر باعث توجه موکب منصور بجانب هندوستان و فتح و تسخیر غزنین و کابل

قبل از این به نهجی که نگارش یافت علیمردان خان شاملو را روانه هندوستان و بحضرت پادشاه والاجاه
اعلام فرموده بودند که چون بقیه افاغنه قندهار مطمح نظر است بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد
که سد راه فرار ایشان نمایند پادشاه نیز در جواب نوشته بودند که در خصوص صوبه داران تاکید
و خزانه و فوج ارسال گردید که در سر راه منع مفسدین قندهار نمایند و بعد از مراجعت علیمردان خان ایلچی بجهت
یاد آوری محمد علیخان قوللر آقاسی ولد اصلان خان که عمده امرای ایران بود بسفارت مامور و پادشاه
والاجاه همان جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند و در اوایل کار قندهار که افاغنه اندیار بسمت
کابل آغاز فرار کرده بودند فوجی از غازیان برای تسدید و تنبیه انطایفه بجانب قلات و غزنین نامزد
گشته اما تاکیدات بلیغه بعمل آمد که نظر بدوستی قدیم که مابین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت هندوستان تجاوز
نکرده سامان محبت را از دست انداز جنود [illegible] محفوظ و مراعات رعایا و اهالی آن دولت را بدینوجه
مرعی و ملحوظ دارند سه کردگان لشکر منصور منزل کما کنت چهار فرسخی قلات را تا منتهای کوه
آن ناحیه تاخته و از آنجا با و لک مرغه چپاول انداخته قریب هزار نفر از افاغنه غلجئیه را که در آن نواحی بودند
معروض تیغ بیدریغ ساخته مال و اسباب و اسیر بسیاری از ایشان بدست آورده تتمه بسمت غزنین
و کابل فرار نمایند و در خلال این احوال معلوم میگردد که از دولت علیه گورکانیه کسی بسر راه مامور و مانع
عبور و مرور آن فوج نیست غازیان بنابر آنکه ماذون نبودند که از مقام مقرر قدم فراتر گذارند در آنجا مکث

دیگر کی را بعرض عاکفان عتبهٔ خلافت رسانیدند بعد از وصول این خبر محمد خان ترکمان از برسم سفارت

برای سفارت علت خلف وعده تعیین و در یازدهم محرم سال قبل برسم چاپاری از راه سند روانهٔ

دیار هند فرمودند و ضمناً اشارتی در باب ولایت کابل و غزنین بکار رفت تا امر موکد بصدور پیوست

که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده زود جواب و خبر بگیرد بخدمت برساند محمد خان وارد هند

ابلاغ نامهٔ همایون کرده پادشاه و الاجاه از جواب بجا بل و از مرخص ساختن ایلچی تغافل نموده او را رخصت

انصراف نداد چون یک سال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم سال هزار و صد و پنجاه و یک

بعد از فتح قندهار فرمان موکد خطاب بمحمد خان غز صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخص بگشته بخبر

جوابی که از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند و حکم همایون از اصحوب بتنفر جلودار

بچاپاری از راه سند روانه ساختند پس عزیمت حرکت بسمت کوهستان غزنین و کابل در خاطر اقدس

تصمیم یافته در غرهٔ ماه صفر که ایلچیان روم را مرخص و روانهٔ آن مرز و بوم فرمودند پرچم الویهٔ ظفر بجانب

غزنین اهتزاز یافته از چشمهٔ مجور که حد مملکت ایران و هندوستان عبور و منزل قراباغ شش فرسخی غزنین را

مقر کوکبهٔ منصور ساخته از آنجا شاهزادهٔ نصرت لوا نصر الله میرزا را به تنبیه افاغنهٔ غوربند و بامیان

مامور فرمودند باقر خان نامی که حاکم غزنین بود از طنطنهٔ آمد آمد موکب همایون مغلوب و وحشت انگیز گشته از

قضات و علما و روسای غزنین به پلدی قافله سالار عجز و نیاز با پیشکشهای لایق روی امیدواری

بدربار حاضر نواز آورده مشمول عنایات خدیو گردون فراز شدند و کوکبهٔ والا از منزل قراباغ رایت توجه بجانب

غزنین افراخته در بیست و دوم ماه مذکور ماهچهٔ اعلام جهان گشا را که آفتاب اقتباس نور از آن میکرد ضیابخش

ساحت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر قرین به تنبیه هزاره ٔ دای کنگی

ودای زنگی

ودای زنگی و باقی هزاره جات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی شده بودند مامور گشته بجانب ایشان

تمامی مساکن و اوطان ایشان را پایمال سم ستوران و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور ساخته

اخبار آنرا بعرض والا رسانیدند حکم محکم بعز صدور پیوست که امرا اسطلق العنان ساخته فوجی از آن جماعت را

برای ملازمت رکاب نصرت انتساب حاضر نمایند و همچنین افاغنه و هزاره جات کوهستانات غزنین

هر یک که سر کشی گردن افراخته نیروی بازوی شوکت قاهره از پای در آمده هر یک که پا بجادهٔ انقیاد

گذاشتند سرافراز عفو خدیو بنده نواز گشتند و از آنجا لوای توجه بجانب دار الملک کابل افراخته شد

اعزه و اهالی کابل در دو منزلی طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبهٔ سعادت پرورده به تشریفات فاخره

پیرایهٔ شرف در بر کرده رخصت انصراف یافتند بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل

از جادهٔ انقیاد نکول و شرزه خان و رحیم داد خان کوتوالان قلعه در پناه حصار نافرمانی در آمده قلعه

داری پرداختند روز شنبه سیم ربیع الاول که پیشخانه گشای موکب همایون را بحوالی قلعه رسانیدند جمعی از

قلعگیان از روی بی‌باکی جلادت بیرون گذاشته آغاز معارضه کردند عاملان پیشخانه چون مامور بجنگ نبودند

بحال ایشان نپرداخته نصب سراپردهٔ گردون شکوه و وضع احمال اردوی انجم گروه کرده در اولنگ نیک‌نهی

سمت شرقی شهر نموده کوکبهٔ جهان گشا نیز روز بعد وارد آن مکان گشته روز دوشنبه پنجم ماه مزبور بعزم

سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ فرمودند از بهای روز پیش بازدحام تمام از قلعه بر آمده مبادرت

بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند بعضی مهیج مادهٔ غضب خاقانی گشته چنانکه در آن وقت در رکاب

اقدس حاضر بودند به تنبیه آن جماعت اشاره فرمودند مامورین بجانب ایشان اسب برانگیخته و باشمشیرها

آخته با ایشان در آویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند همان روز عزم بلند خدیو هفت کشور به تسخیر قلعه کوکبهٔ اقبال

شهر محصور جنود منصور ساخته شد از یک طرف بحکم همایون توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده برج مشهور

بعقابین را که هم پروازش کلاره و هم آشیان عقاب زرین چنگ چرخ دوارست هدف توپهای برق

آثار نموده و از یکجانب از بطن خمپاره ها بر حال قلعه گیان صاعقه بار نموده زلزله در بنیان ثبات برج و حصار

و اساس قلعه گیان انداخته چند روز اهل قلعه مانند سوی آتش بیتابان شعله شور و شر بر خویش پیچیده چون

تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز دوشنبه دوازدهم ماه بهمراهی کاروان عجز و نیاز و ناتوانی وارد دربار

سپهر مدار و بزبان نادانی بادای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا اعتراف بقصور نافرمانی کرده

قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر گذرانیده خزانه و جباخانه و قورخانه پادشاهی که در ارک فلک

پیوند بود بضبط سرکار خاصه تعلق پذیرفت و نصرالله میرزا که سابقا از منزل [?] بتنبیه سرکشان

ضحاک و بامیان و غوربند مامور گشته بودند [?] قلعجات [?] آن جماعت بحوزه [illegible]

در آورده در بیست و چهارم ماه مزبور از راه چهار یکار شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گشت

سفارت آن عریضه محمد خان بوساطت قاصد بلحوظ نظر فرخنده مقاصد مصدر یافته که از دولت گورکانیه

اورا نه جواب رسید و نه رخصت ایاب لهذا احدی از یساولان دیوان بچاپاری تعیین و نامه همایون بپادشاه

والا جاه نگارش یافت مشعر بآنکه قبل ازین علیمردان خان و بعد از آن محمد علیخان بسفارت روانه دربار

سپهر اقتدار شاهی شدند در خصوص سد راه فرار افاغنه بپادشاه والا جاه اشعار و ازینجانب آن حضرت تعهد

آنمطلب بعمل آمده بود بار وعده آن پادشاه ذیجاه گوکبه عز و جاه وارد شد بار گشته بعد از آنکه خلف وعده

ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید مطالب مذکوره روانه ساختیم بکمال تعجب شد که او را انجا نگاهداشته و جواب بنفرستاده

اولا در آن باب وعده کردن و ثانیا خلف وعده بعمل آوردن بعد از آن ایلچی را بر خلاف قانون سلف بکمال [?]

وجواب مکتوب همایون زاد در عقده تعویق گذاشتن همانا ناشی از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی

یگانگی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار چون [?] و قصوری که از افاغنه باران صدور یافته بود زیاده

بر ممالک هندوستان واقع شده منظور آن بود که [?] مرضی طبع اقدس شاهی [?] و لیکن

دو دولت را هواخواه یکدیگر میدانستیم متوجه تنبیه آن جماعت گشتیم مردم غزنین از ارباب آداب در آمده مشمول

نوازشات گشتند اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه بایست ورود رایات نصرت آیات را مغتنم شمرده در

اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتگذاری و اعانت پردازند در سعادت بر روی خویش بسته با افاغنه اتفاق

و اظهار مراسم نفاق و شقاق کردند چون این حرکت منافی طریق ادب و پاسداری حضرت ظفر کوکب

بود از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب آن طایفه در آمدیم و فی الحال که برای جماعت

فایدنیاز روی امید بدربار معدلت طراز آوردند فیما زلنا بر خاطر آن پادشاه ذیجاه سور و عفو و مشمول

احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال الی الآن سوای تنبیه

افاغنه منظوری نبوده باز جهان دوستیها منظور نظر ما شده چاپار مزبور را با چند نفر از اعیان

دار الملک کابل در بیست و ششم ماه روانه شاه جهان آباد ساخته شد که بیاول بوساطت نامه همایون فال

وکابلیان بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان خصال سازند و بعد از ورود کابلیان بجلال آباد

حاکم آن ملک ایشان را مانع [?] ساخته بیاول را که بچاپاری میرفت ولد عباس نام افغان

در عرض راه بقتل رسانید چون غله و محصول آن ولایت کفاف اجلال سپاه نصرت پناه نمی کرد لهذا فوجی

از افواج منصوره را بمحافظت قلعه و ارک مامور ساخته در دوازدهم ربیع الثانی بهمراهی تایید یزدانی عازم کوهسارات

چهار یکار و بنجار و صافی که موضع محال خیز و مکان معموره بر آب و علف و مساکن طایفه افغان بود شدند که هم

کر شمال سرکشان آن ناحیه بعمل آمده هم توسعه در قلعه و ذخیره بهم رسید افاغنه آن سمت بقلل جبال تحصن جسته
دلیران رزم آزما بحکم والا کوه نورد و دشت پیما گشته سفناق و مساکن ایشان را بپای مردی جلادت
لگدکوب و سرکشان را مقهور و منکوب ساختند و انطایفه بعد از آنکه خود را گرفتار چنگال پلنگان صدمات امواج
و سفناقات خویش را مستغرق لطمات آن دریای آهنین موج دیدند بجودی جود خدیو بحر و بر که زورق کار
لنگر کشتی شکستگان طوفان حوادث بود توسل جسته بکنار عافیت و ساحل امنیت پیوسته بجا سرکردگان
و رؤسای انطایفه با سعدالله و ملا محمد و لدان صاحبخیر و اقوام او بدرگاه معلی شتافته خدمت رکاب
اقدس را حلقه گوش غلامی اولاد خود ساخته جمعی را بتقریب نوکری این آستان بشاهراه آزادی رسانیدند
و هشتم روز آن مکان خرم پایه سریر سپهر سرکوب بزم سپهر و جند و شهریار ایران ماه و مهر گشته در سیم جمادی الاولی
لوای توجه بجانب کبنندک که در خوبی آب و هوا و وفور نزهت و صفا طعنه بر سنبلستان جنت میزد افراختند
افاغنه آن سرزمین نیز جنبت کرده در قلعه کوه با استحکام اساس جهد داری پرداختند دلیران نصرت نشان
بامر اقدس بر سر سفناق ایشان عازم شده انطایفه چون دشت و کوه را در زیر پای یکران تهور غازیان
یکسان دیدند طالب امان گشته رؤسای ایشان وارد دربار فلک مدار و نشان و مشمول عفو خدیو جهان
شدند و افواج بحر امواج که مامور بتنبیه هزاره جات بودند خدمات مرجوعه را انجام جمعی از اولاد انطایفه را
در سلک ملازمان انتظام داده و در بیست و ششم ماه وارد دربار عز و جاه گشتند و از آنجا کوچ نموده ضبط
قلعه جلال آباد و دو پسر و ولد عباس افغان که در تکب قتل سیاولان و دیوان شده بود مامور گشته جلال آباد
که ما بین رعش کابلیان شده بود قرار داده اهالی آنجا از طریق اطاعت بیرون روز پنجشنبه سیم جمادی الاخری
مقدم استقبال پیش قلعه را بتصرف دادند و چون ولد عباس بن از وقت در فراز کوه اطراف سفناقهای

محکم کرده و جمعیتی عظیم از مردان کار و دلیران کارزار فراهم آورده اساس استظهار الموازم اسباب جهد داری
استحکام داده بود غازیان را دسته دسته بسفناقهای او پیوسته آن بناهای قوی اساس را بید سپاری
سرپنجه شوکت قاهره در هم شکسته تصرف در جبال ایشان را عرصه تیغ هلاک و زنان ایشان را با همشیره و
پسران ولد عباس را اسیر فتراک ساخته بدرگاه معلی آوردند و بعد از ضبط و ربط آن نواحی بهار سنبلی را
که در پنجفرسخی جلال آباد واقع است بچمن آرائی قدوم فرخنده وین اثر رشک بهار و مهر کل زمین آزادی را
زیب گوشه دستار روزگار ساختند

در بیان ورود شاهزاده رضا قلیمیرزا بمنزل بهار سنبلی و سرفرازی یافتن بنیابت مملکت ایران

چون در آن اوقات که رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید المسافت
پیشنهاد خاطر همت خاقان گیتی ستان بود بخیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامکار و شاهزادگان
آزاده نامدار بجهت اداره و فرمان روائی ممالک ایران از خاطر اقدس میگذشت لهذا از کابل امر همایون بتعیین
نفاذ پیوست که رضا قلیمیرزا که اکبر و ارشد اولاد و در آن اوقات بسریر حکمرانی بلخ تمکن داشت ولایت
بلخ را به مدفان افشار بیگلربیگی هرات و حسن خان بیات حاکم نیشابور سپرده و فوجی از غازیان را
بمحافظت انجا گذاشته و ضابطه الولایت را مضبوط ساخته از راه ضحاک و بامیان وارد اردوی نصرت نشان
شود و بعد از وصول خبر فتح بلخ هنوز موکب جهانپوی در نادر آباد توقف داشت شاهزاده امر والا نافذ
شده بود که در ایامی که افواج ظفر شعار از کار رزم و پیکار بپرداخته متوجه قندهار گشتند امور آن ناحیه را
منتظم سازد شاهزاده برونق فرمان رایت افراز توجه بانولایت گشته یوسف نام قاقان که از زمان در مقام
مخالفت اقامت داشت با سایر سرکشان آن ناحیه تاب توقف نیاورده سالک طریق هزیمت شده
شاهزاده انولایت را ضبط از فتنه و عدیر از فتنه و فساد در حوزه اقتدار و استبداد در آورده در اثنای

قاقان

فرمان همایون بشاهزاده واصل گشته چگونگی را معروض قوایم سریر سپهر مدار و مجدداً حکم مبارک باحضار او
اصدار یافت شاهزاده نیز راه نورد طریق امتثال گشته بعد از ورود بکابل بنه و آغرق را در کابل گذاشته
در بیست و چهارم رجب باردوی خدیو کامکار گشت روز دیگر حضرت ظل اللهی بملاحظهٔ عساکر
بلخ که در رکاب شاهزاده آمده بودند پرداخته تا چند روز آن جماعت برسم سان از نظر آفتاب
سان گذشتند و چون اسب بسیاری از ایشان در سفر بلخ بمعرض سقاط درآمده بود بهمگی اسبهای
تازی نژاد و اسلحه عنایت و نیابت دارائی ایران و اختیار عزل و نصب بیگلربیگیان و فرمان فرمائی
بشاهزاده کامکار تفویض و روز جمعه غرهٔ شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او و شاهزاده نصرالله
میرزا را بزیب افسر سربلندی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزادگی جیقه البته چنین و بعد از آن
پادشاهی بهر یک از اولاد که بحکم قضا تعلق گیرد جیقه را بدستور ملوک بطرف راست زنند و روز شنبه
سیم ماه رضا قلی میرزا را مرخص و با شوکت و شان روانهٔ ایران ساختند روز دیگر لوای جهان گشا بجانب
جلال آباد نهضت یافته در دهم ماه از جلال آباد گذشته بجانب شرقی بفاصلهٔ سه فرسخ قرب بارگاه
عز و جاه باوج مهر و ماه افراشته شد و در آنجا دوازده هزار تن از ایلات چلکن برسم منقلای مقرر فرمودند
که دو منزل پیشتر از رایات شوکت و فر باشند و شش هزار کس تیز به نشخانه کشتی بر کشتی [illegible]

در بیان توجه موکب والا بعزم تنبیه ناصرخان و تسخیر پیشاور

چون از دولت علیهٔ گورگانیه صوبه داری کابل و پیشاور با ناصرخان بود و بعد از تسخیر غزنین و کابل که از ممالک
از حوزهٔ تصرف گورگانیه بدر رفت ناصرخان در حدود پیشاور در سلک حمیت را منسلک ساخته مشغول خودداری
شد در حینی که اعیان کابل باذن همایون عازم شاه جهان آباد شدند منشور عنایت از موقف اقبال آنها

روانه کردن

روانه کردن ایشان باسم ناصرخان شرف صدور یافته ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق اندولت ابد پیوند راه امتثال
بفرمان همایون بسته در حضرت سلطنت گورگانیه بر وجه جنبانی دامن تحریک به تیز کردن آتش جنگ پرداخته
بعلاوهٔ این معنی هشت هزار نفر از افاغنهٔ خیبر و پیشاور را در ناحیهٔ جمرود اجتماع داده بمحافظت دربند
خیبر اشتغال ورزید و روز دوازدهم که منزل موسوم بریکاب مضرب سرادقات انجم اوتاد و مجره طناب
گشته بنه و آغرق را با موکب نصرالله میرزا در آن مکان گذاشته خود طرف عصر از راه مشهور بسه چوبه
که کوه بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان جرار و دلیران نیزه گذار بسان جریده
بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی فرسخ راه را طی کرده از بیراهه
بسروقت آن جماعت رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعهٔ همایون خبردار گشته تهیهٔ جنگ و ترتیب
صفوف لشکر آراسته بهادران سپاه جلوریز بر قلب ایشان ریخته در طرفة العینی سلک جمعیت ایشان را
پراکنده ساخته جمع کثیری عرضهٔ شمشیر و ناصرخان با جمعی زنده دستگیر گشته بقیه راه فرار پیش گرفتند
و تمامی اردو و اسباب ناصرخان و لشکریانش بحیطهٔ ضبط دلیران اشتمال یافت و بعد از سه روز که
آن مکان مستقر موکب فیروز بود بنه و آغرق نیز بموکب والا پیوسته متوجه پیشاور شده آن ملک دلگشا
عرصهٔ نزهت پیرا از پرتو ماهچهٔ الویهٔ ظفر رنگ هاله فر گردید و ساحت ملال افزا که در پیشاور معروض سمع داور
دارا افسر گردید اینکه چون جماعت لکزیه جاروتله که در البرز کوه مسکن دارند بجایی که مسالک ایشان مشتمل
بر کوهستانات و جنگلهای پر درخت و راههای بسیار صعب است با استظهار جاده و مکان بعضی از اوقات از ره
نافرمانی بیرون می آمدند ظهیرالدوله ابراهیم خان سپه سالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته اولا
شعشعهٔ سیف درخشان غازیان سایه پرواز هستی اهل شقاق و مساکن آن گروه از شرر دلیران احراق گشته

تا ید اللهی یار و مدد کار باشد بر و بحر یکسان
و کار سخت و صعب بر و آسان چه باشد

مغلوب شدند و ثانی الحال جمعی از ایشان که فراز کوه را کمین گاه کین و فرازگاه هنگامه کین ساخته بودند از طرف
آغاز جنگ و وسعت کده رزم را بدلیران کارزار تنگ کرده ابراهیم خان بحکم قضا هدف گلوله تفنگ شد بعد از هجوم
و قصوری ازین قضیه پر شور و شر به بنیان عزم ملوکانه راه نداده امیر اصلان خان قرخلو را با ایالت آذربایجان
و صفی خان بغایری را که سردار گرجستان بود به سرداری آن با ایالت تعیین و روانه و مقرر فرمودند که با عساکر
آن سمت بقدر الامکان به تنبیه طاغیه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف موکب همایون باشند و در نهم
ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرت انجام بجانب شاه جهان آباد اهتزاز یافته امر همایون بعز صدور
مقرون شد که رود اتک را جسر متین بسته افواج قاهره چند روز فوج فوج مانند خیل نجوم از رهگذر ازان جسر
کهکشان نشان گذشتند گریه منصور نیز متعاقب عبور کرد اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور گشته که در پنج
از رود خانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما از اعجاز اقبال خسروی در هر یک از آن رود خانها
که نمونه بحر ذخار و شعبه دریای خونخوار بود معبر و گذر پیدا شده سواره و دواب با اسباب از آب گذشتند
پنج شش هزار کس از سپاه لاهور در انطرف آب زیرآباد سرکرده قلندر خان قلعه کاچه سرا امن خاص ساخته
رایت خود داری می افراختند و قراولان موکب همایون بمدافعه ایشان پرداخته در اساس قرار آن [illegible]
کار سلب امان کرده گریه والا نیز متعاقب گذشته از آن سمت رود نصب سرادقات سپهر نمود گشت
سعادت آن فوجی کثیر از جنود هندیه سرکرده [illegible] زمین دار سلسله حمیت را انعقاد داده بامداد زکریا خان ناظم
صوبه لاهور می آمد در فلک پور شش کروهی شهود دیده قراولان گشته فی الحین کار ریختن آور از انجا سیده ایشان نیز
بیاران گذشته پیوستند مر معدودی که با قضای قضا از حلقه دام کمند دلیران رها جستند بعد از ورود موکب
همایون بحوالی لاهور که بتاریخ غره شهر ماه شعبان مقر گردید عز رجاه کرده زکریا خان چون معارضه خود را با افواج منصور از قبیل [illegible]

ظفر

پست لک

نفت بایزید کفایت خان و کیفیت خود را طلب امان بدربار باغ روشان فرستاده خود نیز روز دیگر به جبهه
سای آستان ملک بنیان نائز گشته بیست لک زر و چند زنجیر فیل کوه پیکر با نفایس و هدایای دیگر
پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانیده لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانید و خلاع فاخره خسروانه و اسب تازی
با ساخت زین و کمر خنجر و شمشیر مرصع باو عنایت و نوازشات دیگر درباره او مبذول و ایالت لاهور بدستور
باو محول و مرکوز گشته فخرالدوله خان ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر از حکومت او کناره کرده والی ایشان
بودند و بی سر و سامان در لاهور توقف داشت باز با ایالت ملک سرافرازی یافته روانه آن ولایت و ناصرخان
صوبه دار را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت قران بود مجددا بصوبه داری کابل و پیشاور سربلندی
و فوجی را تعیین فرموده که بمحافظت معبر و ضبط کشتیهای نهر آب پرداخته مترددین را به پروانه اردوی ظفر قرین
نمایند

در بیان وقوع جنگ ساطع فیما بین اعلیحضرت خدیو گیتی ستان و حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام بهجت بنیان

بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه تسخیر درآمد بعرض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمد شاه
پادشاه والا جاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت پناه است
موکب جهان گشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از رود خانهای ژرف عبور و روز دوشنبه هفتم
ذیقعده وارد سرهند شدند و در انجا خبر بحد تحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار
زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده توپ بسیار و رهان برق آهنگ و اسباب و اساسه رزم و آلات جنگ وارد
محال موسوم بکرنال است و نهر شاه جهان آباد که چهر رود خانه فیض که علیمردان خان از برای شاه جهان آباد جاری گشته
در جنب کرنال روان و اطراف و دیگر لشکر بجنگل پیوسته است و در آن مکان حصن حصین و مورچال متین ترتیب داده

توپخانه را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله توقف دارند و چون حال شنوده از نفر سپاه نجم احتشام قراولی
تعیین فرمودند که تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دست بردی زده تحقیق احوال آن نموده چگونگی را بعرض
والا رسانند و بعد از روانه ساختن ایشان موکب فیض نشان روز سه شنبه هشتم ماه از سرهند حرکت و وارد
منزل راجه سرای دوازده کروهی و چهارشنبه نهم وارد قصبه انباله هشت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت
داشت گشته حرم محترم و بنه و آغرق را بسرکردگی محمد [illegible] افشار جرچی باشی جمعی از سرکردگان در آنجا
گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت و یازده کروه راه طی کرده شاه آباد را محل اردوی ظفر بنیاد ساختند
و قراولان در همان شب پنجشنبه بحوالی اردوی محمد شاه رسیده موافق کیش سپاهگیری در گوشه کمان
کمین ساخته بسهم دلیری در سر توپخانه او جمعی را قتیل و چند نفر را زنده دستگیر کرده به سرای عظیم آباد
هشت کروهی پانی پت سرگشته توقف و شب جمعه یازدهم دو سه ساعت از شب گذشته چند نفر از
قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند که تحقیقات زیاده از ایشان بعمل آید پس متعدی
روانه سرای عظیم آباد و قراولان اعلام فرمودند که در همان سرا توقف و جمعی از تکه تازان جلادت
نشان در آن حوالی اردوی حزم و ثبات بعزم قراولی پردازند و چون از سرای مزبور تا کرنال شش کروه
مسافت و چهار کروه آن جنگل و مشتمل بر یک راه باریک و دو کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه و راه هموار
سرکردگان شیرباشیر از [illegible] کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستاده که هر یک
سمت خود را ملاحظه و جا و مکان نزول و هموار زمین و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص داده در سرای
عظیم آباد خبر بموکب والا رسانند و روز دوشنبه دوازدهم رایات جهان گشا از شاه آباد به سرای [illegible]
سیزده کروهی کشته شد روز یکشنبه سیزدهم هنگام صبح لوای آسمان سا نهضت [illegible] قول همایون شاهزاده نصرالله

تفویض

تفویض و جمعی از خوانین را سایه گزین جناح همایون رای همایون فال شاهزاده ساخته خود با فوجی از دلاوران
یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد شدند و چون [illegible] بر رباط عظیمی بود که لشکر محمد
برآورده بودند حاکم انباله با اهالی آن مکان باستحکام قلعه و رباط مغرور گشته بتیر و تفنگ پرداخت بحکم والا
توپ [illegible] آن جماعت بسته هلاک ایشان از بیم جان طالب امان گشته بپای بوس همایون سربلند شدند
و در آنجا سرکردگان قراول با دو نفر شیرباشیران بر وفق فرمان حاضر گشته محمد آشپز زنده که از اردوی
محمد شاه بدست آورده بودند بنظر اقدس رسانیدند و از گفتار او زیاده لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح
پیوست که محمد شاه از دو سه تیر و قراولان [illegible] کرنال کشیده همان مکان را که جای محکم است مأمن
خود ساخته و شیرباشیران نیز که ملاحظه سمت غربی و شرقی او کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف
بیشه است و زمین مسطح که شایسته نزول گروه نصرت آهنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست چون
که متضمن [illegible] مرضی طبع اقدس نبود آن حضرت اراده کردند که سمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف
پانی پت که ما بین کرنال و شاه جهان آباد است در میدان وسیع و عرصه هموار دو سه روز نصب کوکبه
فیروز و نصب رایات عالم افروز نموده اگر محمد شاه بمقابله آید بجنگ پردازند والا از جهان [illegible] توجه
شاه جهان آباد افرازند موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و وارد
فیض گذشته [illegible] محمد شاه [illegible] دیده خیام فلک احتشام را در آن مقام [illegible]
خود با چند نفر از دلاوران ظفر فرجام تا نزدیک معسکر محمد شاه [illegible] که علما و میرقها و توپخانه ایشان [illegible]
[illegible] لشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته بمقر دولت باز گشتند
هنگام شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان که صوبه دار چند مملکت معظم و از امرای عمده [illegible]

نفر قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده و الفور جمعی از سپاه ظفر پناه بمقابله او مامور

شدند اگرچه هم جا بفاصله نیم فرسخ کما بیش اطراف اردوی محمد شاه جولانگاه سپاه نصرت کیش بود که از

کشته و کنار سر و زنده گرفته می آوردند اما بازفوجی را همان شب بر سر عسکر او فرستاده و صبح روز شنبه

یازدهم از ان منزل حرکت و چمن رود خانه فیض که بنا شاه جهان آباد جاری است تا دریای جمنا که چون تلعه بیرنج ذیهم جا دارد

صبح کوکبه جهان گیر آغاز نهضت کرده قشون نصرت نمون آراسته قول قرار داده شاهزاده نصرالله میرزا را تعین

فرمودند که از جانب شمال دریای جمنا تا حوالی کرنال آمده رایت عزم افرازد و شهریار کشورگیر با این رود خانه

فیض و چهار امیر کران کردن نظر ساخته با جمعی برای ملاحظه جای و دیرت و موضع جنگ عازم اردوی

محمد شاه شدند و در عرض راه قرار اولان که شب سر راه برهان الملک سعادت خان مامور شده بودند وارد و خبر آوردند

که سعادت خان در شب ان سرانجه خود را باردوی محمد شاه رسانیده و قراولان بعقب او رسیده بسیاری از کسان

و اسباب او را اسیر و غارت نموده اند لیکن انحضرت نیز از محاذات بعسکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی او را

بفاصله یکفرسخ که میدان مسطح بود برای نزول اختیار و بروش امر اقدس نصرالله میرزا با قول همایون ملحق

و در ان موضع نصب لوای قرار که درا ثنای آن حال سعادت خان آگاه میشود که بیشتر ازان جنود منصور بنادرا

تاراج کرده اند حوصله غیرتش انتقام را از بنا فته از راه غرور آماده جنگ گشته خان دوران و سپه سالار هندوستان

با مظفر خان سردار قشون خاص پادشاهی و جمعی از خوانین هند با جماعت او از جا برآمده قشونهای خود را در دو سمت

کرده توپخانه سنگین و افشام رنگین بمقابله پیوسته محمد شاه نیز با نظام الملک که صاحب هفت صوبه ممالک

دکن و اعظم امرای ان دولت بود قمرالدین خان وزیر الممالک و بقیه خوانین و صوبه داران و جمعیت از حد افزون

و فیلان مست و توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون آمده پشت بقلعه را گذاشته نحو تسویه صفوف و ترتیب نظم ارباب

بهم آویختند

سیوف

سیوف کردند و از دحام و جمعیت ایشان بحدی بود که از یمنفر سنگی که میدان جنگ بود تا معسکر ایشان

به پشت صف بسته سپاهی سیاه دیدند و همچنین طول سپاه ایشان که سر دو نیم فرسخ بنظر می آمد خدیو کشور فرمای

که آرزومند چنین روزی بودند فی الفور جمعی را بمحافظت اردوی همایون مقرر و سرو بر را آراسته

درع و مغفر ساخته بر شبدیز گردون خرام سوار و قول همایون که مستقر صولت نصرالله میرزا و جمعی

از خوانین نامدار گشته تو بهای کوه توان را که میدان جنگ متحمل آتش فشان ثعابین برق آهنگ نشده

در تحت لوای شاهزاده والا تبار گذاشته دولت آیت یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله

در عرصه رزمگاه افراشته شده خود با افواج نصرت قرین و مبارزان عرصه کین و توپخانه های جلو متوجه

میدان نبرد و عازم معرکه رزم و آورد گشتند بیت ز بس تعداد لشکر بیکران بود سر انگشت کواکب خیر بشمار بود

برون رفت از حجوم صف کشیده ز ره بر هم زدن از جنگ دیده شد از آمد شد مردان سپاهی غبار خون زمین تا ماهی

فلک چندان که دامن در کشیدی سر انجم نوک نیزه دیدی غریو غم رویین و ولوله چرخ مشتین انداخت

و پرچم رایات ککلکون پرند ساحت سپهر را شفق گون ساخت نفخه صور خیان طرفین مانند چرخ شعبده

بشور انگیزی پرداخته مبارزان جرار و بهادران خونخوار دست باستعمال آلات حرب گشودند سرهای دلیران

مانند گوی در خم چوگان قوایم اسبان غلطان شد و روس سرکشان مانند حباب در دریای خون سرگردان

هر فتنه که سوار نعش تشنه جابک سواری را از مرکب جستن پیاده میساخت و هر ارده های توپ کرده هان آتش فشان

یکشاد زبانه شررزتی جستی خشک و تر میکرد بالقصه از ابتدای ظهر تا انقضای چهار ساعت نایره حرب و آتش

طعن و ضرب اشتعال و سیف و سنان دلیران سرافشان خصم افکنی اشتعال داشت تا اینکه سعادت از لشکر

هندیان روی برتافته یکباره بجانب انهزام شتافتند برهان الملک نیاز محمد خان برادرزاده او که در موج فلک

[illegible]

گیلان

بروزن گیران اسب اصیل خوب و سرآمد را گویند

و بعضی گویند رنگ است میان زرد

و سرخ مراسب را و هر اسبی

که بان رنگ باشد گیران

خوانند و بعضی رنگی

گویند خرمائی که

و روشن میانه

و اگر چنین باشد بعضی سپید و سرخ آمیخته اند

که بهنگام رفتن بکپای ملی را

سنگ فرو نهد از پای

دیگر بعضی

گیگ

کاکا

و بانسر

فرار داشته بجهان نحو با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران که سپهسالار و مدار الیه سلطنت هندوستان بود
زخمدار گشته یک پسرش با مظفر خان برادرش مقتول و مباعاشور خان ولد دیگرش بقید اسار درآمده خود بعد
نیز روز دیگر بعلت آن زخم که کارگر افتاده بود درگذشت و احیا خان سردار قشون خاص پادشاهی شهید و اخلاص خان
افغان و یادگار خان و میر حسین خان کوکه و اشرف خان و اعتبار خان و عاقل بیگ خان و غلام احمد خان
که از امرای معتبر بودند با قریب صد نفر از خوانین و عظمای دیگر و سی هزار تن از لشکریان اینان غنیمت
شمشیر زهرآگون گشته جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاری پیوسته محمد شاه با نظام الملک و قمر الدین خان
وزیر اعظم چون قریب باردوی خود تسویه صفوف و اعلای اعلام نموده بودند بمعسکر خویش بازگشته
دست بر ذیل تحصن زدند و خزاین بیحد و مرد فیلان کوه پیکر و توپخانهای پادشاهی و امرا که بعرصه جنگ
آمده بودند با غنایم بسیار و اسباب و اساسه افزون از شمار بحیطه تصرف درآمده و تا عصر تنگ عرصه میدان
جنگ از وجود سپاه هندی خالی و با جساد کشتگان مشحون گردید بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه
اطراف قورغان خود را ببرج چال و خندق و توپخانه استحکام داده بود خسرو گردون شکوه سپاه نصرت گروه را
اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی او مأمور ساخته به تسدید راه فرار پرداختند
چون کار محمد شاه با ضطرار انجامید بنور تسیم خلع خلعت سلطنت از خود کرده و افسر سروری را از سر برداشته
با خوانین عظام و امرا با ستظهار تمام وارد درگاه سپهر احتشام گردید و در حینی که پادشاه در پناه عالم
دارالامان حضور اقدس بود برعایت نسبت تیلی که فیما بین حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل اللهی
شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردوی همایون با ستقبال آن پادشاه فرخنده خصال شتافته هنگام
ورود به پیشگاه مسعود آنحضرت نیز تا بیرون خیمه مبارک راه و رسم اعزاز بجا آورده از آنجا که دستگیری در چنین مقام

تا بهنه

شایسته آیین سروریست دست آن حضرت را گرفته از روی لطف در مسند همایون همنشین خویش ساختند
و در حقیقت زمام اختیار کل هندوستان به دست تصرف دولت نادریه درآمد محمد شاه جانشین از نزد
در خیمه مقدس مهمان آنحضرت بود با کرامی که از جانب جهانبان میزبان در خور چنین مهمان بود بعمل آمده باز محمد
شاه بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرد اما افواج منصوره مهمان نیز دست از محاصره باز نداشته محمد شاه
روز ثانی با امرائی که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی ظفر شعار و بملاحظه پاسداری حرمت آن
خداوند والاتبار خیمه پادشاه آگاه و سراپرده حرم محترم او در حوالی معسکر نصرت اثر زدند با قیه عبد الباقی خان
زنگنه که از امرای معتبر بود با جمعی مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه و لوازم جهانداری
و شرایط خدمتگذاری پردازد از آنجا روز پنجشنبه غره ذیحجه رایت جهانگیری بجانب دهلی که بشاهجهان آباد
اشتهار دارد نهضت کرده روز چهارشنبه هشتم ماه بباغ شعلیماه سفر کوکبه عز و جاه گشته روز دیگر در آنجا توقف
و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید روز جمعه نهم از باغ مزبور
سواره و غازیان از ابتدای باغ تا درب دولتسرای خاص پادشاهی پیاسال بسته پا اندازهای قیمتی
از زربفتهای گران بها و اقمشه نفیسه از سر کار پادشاهی انداخته و قلعه اکبرآباد که از مستحدثات طبع پادشاه بهشت آشیان
بنیان شاهجهان و دار الخلافه سلاطین والا آیین هندوستان بود منقر کوکبه دولت ساخته محمد شاه نیز
در میان همان قلعه جای داده در روز ورود موکب اقدس جناب محمد شاه سفره اشتادگی در بزم ضیافت گسترده
خدمتگذار بعد از انقضای مجلس ملتجی آن حضرت پرداخته فرمودند که بموافق عهدی که روز اول قرار یافته
سلطنت هندوستان با آنجناب تعلق دارد و آنچه شرط امداد و رسم وداد است مقتضای رابطه ترکمانیه در باب
دولت ابد پیوند کور کانیه بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانیده و شکرانه این تاج بخشی و اعاده

حاتم بخشی اتفاق نامی جواهر و خزاین و اسباب پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت
موجود بود مفصل ساخته معروض عرض در آورده برسم نیاز نثار و ایثار کرد هر چند که همت کان نجابت
بحر نوال خدیو بیهمال نظر اعتبار بران کنوز و ذخایر که جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار
آن برابری نمیکرد نیفکنده دامان نیازمندی از قبول آنها در چیده اما بنابر مبالغه پادشاه والاجاه آیینه این
مسئول نقش پذیر قبول گشته معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعین فرمودند

در بیان وقایع قوی ئیل مطابق سال فرخنده آل هزار و صد و پنجاه و یک

چون افواج جنگ روی شتا و سپاه سرد مهر زمستان که بادپیمایان عرصه جهانند بهواداری اسفندیار
اسفیدار سهی قدان ریاحین که در دار الخلافه گلزار بر طرف جویبار بار نزول گشوده بودند دستگیر ساخته
و شانه اشجار را مشاجره در هم شکسته دریوزه و اوباش بهمن در محلات خیابان چمن دست تطاول از آخته
سینه گلزار بزخمهای کاری چاک چاک و گلگون قبایان چمن را از لباس بار و برگ عریان و هلاک ساخته
از جیب غنچه بیجان زر در آورده بودند شب شنبه دهم ذیحجه که عید نوروز و عید اضحی مقارن اتفاق افتاده بود خسرو
زرین افسر مهر بقصد دفع فتنه شتا از خلوتسرای حوت برای خاص حمل خرامیده و نوخاستگان قوی
بازوی قوای ربیعی بیغماگران صبا و شمال بنهب آن شهر غارت گر یعنی دی پیاده فرمان داده تا بید قدان
اشجار از غنچه و ستبرگ عمود و سپر بر گرفته و صاحب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت چهره برافروخته از
جای جسته تیغ بیدان درخشان شاخهای تر نیزه و سنان بر دست میان همت بستند قوی دستان چنار
گوشمال فوج پرخاشجوی زمستان ساز و برگ خویش کرده بلبلان صاحب شوکت گلستان و دلاوران صنوبر لوای
گلگون پرند در عرصه گلشن افراخته بیکبار سوی بازار فصول روی آوردند خار و گیاه که جنود سلطان دی بعد از غلبه

هجوم لشکر

هجوم لشکر بهار حیرت زده بر جای خویش خشک ماندند حریف زمستان چنان آسیمه آتشی که خود افروخته بود
در گرفت یعنی شعله گلهای آتشی دود از نهاد سرد روزگار زمانه در آورد روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر نزول
محمد شاه را بقدوم میمنت انتساب رشک بیت الشرف آفتاب ساخته شد و شام از روز و هر روز رنگ
رنگ فتنه عجیب بخت و نقش طرفه بر انگیخت تفصیل این اجمال آنکه در شب یکشنبه یازدهم بدون آنکه
از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف سپاه معارف بحرکا واقع شود دلاوران غلغله و آشوب بلند گشته جمعی از عوام
اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده بعضی از جنود منصور که در اصل شهر نزول نموده بود
در ادبخانه در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده چندی از لشکر ارا ندا را به تیغ ناز ملا خنجر ناداد از بچه فرخ
ساخته خون ایشان را از خانهای عید و خضاب تنبیه نموده سر پنجه دلیری را بحنای کشتن رنگین کردند و از آنجا
و از آنجا بپای تهور بر سر فیلخانه شاهی رفته فیلان را متصرف گشتند حکم والا صادر شد که جمعی از دلیران
سرورد بر محلات مانند خیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلکند تا صبحگاهان دیده از خواب
بیدار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پا از منهج خودداری بیرون گذارند تا فردا آنچه مقرر
گردد عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهرآلود صبح مهر از دل بدر کرده بقصد انتقام تیغ از نیام کشید
و خدیو خورشید تمکین از سر کین سر و بر را بلباس سرخ شفق آراسته با چهره افروخته و عارض تابناک بر خدنگ
فلک برآمد خسرو سپهر بهیبت خشمگین و صورت سهمگین سوار گردیدن جهان پهلوان خنجرگذاران نیزه داران هم
همرکابان کیوان آثار بهاله بعدد کواکب هلال اساس گشته مسجد بیان بازار را بقدوم اقدس مسجد خاص و عام ساخته
و دلاوران بموجب تحقیق آنکه حرکات دو شنبه از کدام محله و چه جماعت صادر شده دلیران از فوج فوج بهر گروه
تعیین و امر بقتل عام آن محلات نموده محشر آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد تا اهل در و دیوار عمارت

رفیعه نقش جعلنا عالیها سافلها گرفت و ساکنان اصحابشان صفت تخته‌نرد پذیرفت بناهای دلکش بزور
نشار شراب نادانی عوام مست و خراب افتاده و کور و اثاث سلسلها مانند زر داده و قیل شیون در رخنه
سراپاها که طعنه بر قصور جنت میزد بصدمه کلنگ کاوی پایان انهدام یافت حوضها که از چشمه‌سار لطافت کوثر
آب سبز و فواره خود شستن شده بازار جواهریان و صرافان و دانه بازار و دکاکین تجار ولایات و ارباب
و تمامی اسواق بحیطه نیمار در آمده عاقبت آنکه در آنها فی چنار آسا بآتش خود سوختند و ازین دود بکاخها مانند شاخ بید
مجنون آویخته دار سیاست گشتند و شراره این شرارت دود از دودمان نهار کده و سوز و آه دلهای از درخشه
چون شعلهٔ دود دوزخ خشک سر بر فلک کشید اسامی اصحاب از دروازه اجمیر تا در مسجد جامع و چند محله دیگر
صغیراً و کبیراً عرصهٔ شمشیر شدند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب زبانهٔ این شعلهٔ پر شور و شر زبانها سبد
و در کنده و کوب و رفت و روب و قتل و نهب و اسر و سبی تقصیری ناشد هنگام شام که نصف آن معموره گلگون
جنود قهر و آتش جهل عوام برق خرمن زندگانی سی هزار تن از خرد و بزرگ شهر شده بود اهالی آنجا در مقام
استیمان و پادشاه والاجاه بر ساطت نظام الملک و قمرالدین خان در صدد شفاعت در آمده التهاب آتش سوزان
غضب پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرونشسته فرمان داری قدرت راه بر یغماگران لشکر نصرت اثر بست
و اسرائی که در تصرف لشکریان بود تمامی استرداد و باولیای ایشان تسلیم شد و کریمانه مدفع گزند چشم بد از اسیران
ازطاقه سینه آسا سوخت و چون در شب شورش سید نیاز خان ولد... و قمرالدین خان و شاه نوازخان که از اعاظم
هند بود بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبانان شده و بردن فیلان شده در خارج حصار شهر در جایی متحصن گشته بودند
عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان دولت گورکانیه بودند بحکم والا مامور بگرفتن ایشان گشته سر می الیهما با جمعی
دهقان نفر گرفته بدربار دولت حاضر کردند که همگی عرضه تیغ یاسا شدند از وقایع بهجت افزا آنکه مخدره سرادق

بیتی
بلغ اول ولی برون منسوق [illegible]
[illegible]

گورکانیه بصبیه شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده به تهیه اسباب سور و دار و بشر بزم سرور پرداخته گلریز جلوهٔ جهان
مجازی ایران در دیوان خاص پادشاهی با تمام اجراء عقد اقبال و تا یکهفته ایام و لیالی عشرت را رشک روز نوروز
و غیرت شب قدر ساخته هر روز فیلان کوه پیکر و کاوهای قوی منظر و شیران اژدر مهابت و از نهادهای صاحب
صلابت بجنگ انداخته روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده بمیدان شاه والاجاه رفته بعد از انقضای
مجلس سواری آداب آیین آن سلسله علیه جشنها مروارید و زر نثار بجواهر شاهوار زر بر قامت شاهزاده نثار
ساخته چند قطعه الماس نیز تکلف و سه زنجیر فیل با چند راس اسب ساخت مرصع برای سواری شاهزاده
به پیشگاه جلو کشیدند و شب پنجشنبه بیست و ششم ماه مزبور مقارنهٔ سعدین واقع شده ایام عرس چند روز
که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل سور فارغ شدند عاملان بحکم کاران و ظروف زرین و سیمین
و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بقلم ضبط در آمد که محاسبان اوهام و دفترنویسان
اوهام از حصر و احصای آن عاجز آمدند از جمله تخت طاوسی بود که کنوز کیخسروی و خزانهٔ دقیانوسی
رونمای جواهر شاهوار از آن می‌شایست و در ایام سلاطین هندوستان بگرور جواهر که باصطلاح اهل هند
هر گروری صد هزار لک و لکی عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی
و الماسهای درخشان که نظیر آن در خزانهٔ هیچیک از ملوک سلف و سلاطین عهد نداشته بخزانه
منتقل شد و امراء و خوانین دولت و اعیان دربار خلافت و رایان عظیم رأی و صوبه‌داران ممالک آنچه نیز کرورها دولت
از نقود و جواهر و مرصع آلات و نفایس و اسباب برسم پیشکش هدیه بارگاه حضور ساختند و بعد از فوت
سعادت خان محصلان بصوبه اوده و لکهنو فرستاده یک کرور که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان است با فیلان
کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مزبوره که متعلق بسعادت خان بود بخزانه عامره رسانیدند و در ایام توقف

آن
بلغ اول [illegible]
[illegible]
[illegible]

گرور
باصطلاح [illegible]
[illegible]
باصطلاح ایران
[illegible]

اوده
[illegible]
[illegible]

از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران و وزرا زر نقد مساوی پانزده کرور بسرکار همایون انتقال یافت و از
خزاین و جواهر و اسباب کارخانه جات و اثاثه سلطنت مقداری خطیر که فزون از حوصله تحریر و شایسته سرکار
جهان پادشاه بی‌نظیر گردون سریر باشد بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته و باین وسیله ابواب منت
بر روی مومنات عامره گورکانیه گشودند و عظما و روسای لشکر که مصدر خدمات شده بودند انعامات
شایان عنایت و عموم غازیان و ملازمان ظفر قرین مساوی مواجب که از دیوان داشتند بنقد بسرکاری اردوی
همایون نیز بقرار نفری شصت روپیه و صد روپیه انعام مرحمت گردید از خاص و عام اردوی سپهر احتشام
خورد و بزرگ موکب نصرت فرجام هر کس بافراخور رتبه و حال از خزانه جود و گنجینه احسان خدیو جهان
ادراک حظی جزیل و دریافت نصیب جمیل نموده جیب و دامان آمال را از زر و سیم حصول مالامال ساخت
و ارقام مرحمت انجام بهمگی ولایات ایران عز صدور یافت [بعفو] که مستوجبات سه ساله ایران عموماً بتخفیف مقرر گشت
و روز سه شنبه سیم ماه صفر بهمگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان
تازی نژاد عنایت و مجلس خسروانه آراسته حضرت محمد شاه را طلب و بدست مبارک او را بافسر سلطنت
سربلند و بتفقدات خاص بهره‌مند ساخته خنجر و شمشیر مرصع زیب میان او نموده بر دوش او را
بجواهر گرانبها چنانکه سلاطین هندات زیب دادند و تاج و نگین ممالک هندوستان را کماکان
بحضرتش تفویض کردند و محمد شاه سر بافسر سروری آراسته استدعا کرد که چون بالطاف نادری دوباره
صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز بخت شده تمام ممالک آنطرف آب اتک و دریای سند از [?]
و کشمیر تا جائی که آب دریای مزبور بدریای محیط اتصال می‌یابد بعلاوه ولایات تته و بنادر و قلعه جات تابعه برسم
پیشکش ضبط و بممالک محروسه شاهی انضمام یابد چه اکثر ممالک سمت شمال و غرب آب اتک از قبیل غزنین و کابل

همه

بعضی
و روز ان [?] اسباب و رخوت پوشیدنی
و غیره باشد چه جنده خانه [?]
که وارث اسباب پوشیدنی
و غیر پوشیدنی
[?]

۱۱۵۲

همیشه داخل ممالک خراسان شمرده میشد آن حضرت نیز قبول و ضمیمه قلمرو قدرت فرمودند و شرح دو نسخه که
محمد شاه نوشته بود رقم حروف بدولت آلا سپرده و در خزانه عامره ضبط است و در همان مجلس احکام
و اعیان دولت گورکانیه را بتجدید سپاسگذاری و رضاجوئی خاطر مقدس پادشاه والاجاه ترتیب لآلی شاهوار
و نصایح مشفقانه که بکار ملک و دولت آید و راه و رسم سلطنت را شاید آویزه گوش هوش پادشاه
و اعیان آن دولت ساخته مقرر داشتند که در سرابوستان هندوستان بنازکی گلهای محمدی فرامین
محمد شاه را گل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه را که تا آن زمان در ممالک هند بنام نامی شاهنشاهی جاری بود
باز باسم سامی محمد شاه رایج سازند و احکام مطاعه مشعر بخدمت و انقیاد بحضرت خلافت بصوبه داران
اطراف و راجهای آن نواحی از موقف اعلی عز صدور و ارسال یافته محمد شاه را برادر نیک والاگهر داده
و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان را بملازمت رکاب همایون سفر ساخته در روز سه شنبه
هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاه جهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شالامار مستقر خیام سپهر احتشام
فرمودند و مدت پنجاه و هفت روز توقف رایات جهانگشا در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و بعد از نزول
کوکبه همایون در سرهند راه انحراف ساخته چهار رودخانهای پنجاب آب اتک را جسر بسته از راه
کوهستان که نسبت بسایر راهها ییلاق داشت متوجه مقصد و در بیست و هفتم ماه صفر کنار رودخانه چناب
مشهور بوزیرآباد مضرب خیام سپهر احتشام گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشته چون موسم برسات
و تندی طغیان آب بود جسر چوبی که طنابهای آن بجز رشته طناب نباته گسیخت بحکم والا کشتیها در اطراف جمع و افواج
قاهره را با کشتی و کمی را بر آب عبور کرده چهل روز موکب فیروزی اثر در آنطرف رودخانه بانتظار گذشتن جنود مسعود
لنگر توقف انداخته در هفتم ماه ربیع الثانی بتائید خدا و لطف یزدان خود نیز بکشتی نشسته از آب گذشتند و بجهت آنکه

همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت که از شدت مرغ نفس
از طیران باز میماند و جوشن آهن در بر دلیران تنور تفتیده میشد زکریاخان صوبه دار لاهور و ملتان نامرود
جناب در رکاب نصرت انتساب بلوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصراف یافت و چون پیشنهاد
خاطر اقدس آن بود که بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب
خراسان بود بپردازند لهذا از شاه جهان آباد نجارهای بهر و کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ
سفر فرمودند که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود آمویه ترتیب و تهیا سازند تا رایات جهانگشا وارد
آن حدود شود ابوالفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر غوطه ور گشته بتقریب استقبال
موکب همایون حاجی بوقاش نام معتمد خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان و هدایا با عز
و شأن روانه ساخت فرستاده او در هشتم جمادی الاخری وارد پیشگاه سپهر نمون و در زمان جهانگیر آ
او بغداد مسعود گشته احدی از ملازمان دربار را نیز با او رفیق ساخته نزد پادشاه مزبور روانه و اعلام فرمودند
که چون آن سلطنت مآب از خانواده قاآن و نقاوه دودمان چنگیز خان است تمکین او در خدمت ملک منظور
نظر اقدس و توجه بجانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس نیست هرگاه با اعاظم توران بقدم فرمان بری
پیش آمده عهود و داد آنچه در مشیت الهی گذشته باشد از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود منزل حسن ابدال
من محال اتک مکنون خاطر انور آن بود که برای ایصال خبر فتح هندوستان و انصراف موکب گیتی ستان
ایلچی روانه ممالک روم و روس نموده در عالم فرستادن از جواهر و نفایس آن ولایت رسد بجهه پادشاهان
ذی جاه آن اندیار فرستند سفارت آن جا بار و عریضه از جانب احمد پاشا والی بغداد مشعر بوفات علیمردان خان
فیلی ایلچی روم در سیواس و توقف شفای او با شغار مصدر امر مجدد منظور و افغان درگاه فلک مماس رسید لهذا حاجی خان

چمشگزک

چمشگزک چرچی باشی را بسفارت روم و روس و اربیک قزلوزبچی باشی علیه نصرت پشتر داد به ملک روس تعیین
و مساوی دوازده هزار تومان که بحساب این زمان دو الف که چهل هزار نادری باشد جواهر مرصع آلات
با چهارده زنجیر فیل برسم ارمغان بجهه اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم و معادل آن برای پادشاه
خورشید کلاه روس ارسال و در هشتم ماه رجب بلجان عازم مقصد گشته و نیز از اخبار بعجب آنکه در اواخر
همان ماه عریضه از جانب شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر انور رسید که ایلبارس خان والی خوارزم لشکر
فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان وارد طرش و در حینی که شاهزاده از حضرت اقدس رخصت
گشته عازم مشهد بود در هرات این خبر را شنیده با فوجی از غازیان بعزم مقاتله وارد سرخس و ایلبارس خان
نیز از طرش به نیم فرسخی سرخس آمده بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورده و دو تن از لشکریان ایلبارس
دستگیر اوزبکیه شده از تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده به سرخس معلوم ایلبارس گشته دیگر پای
جرات پیش نگذاشته بسمت ابیورد روانه و قلعه موسومه قافلان را که ما بین نسا و ابیورد واقع است
محصور و بطرح یورش و افکندن شورش اساس القلعه محکم بنا را گرفتار تهیه شور و شر ساخته اگرچه اهالی
اینجا در قلعه داری میکوشیدند اما چون در آن وقت داروغه آن محال در شهر ابیورد بود برای خبرگیری حال
قلعه گیان با جمعی عزیمت سمت قلعه نموده از اتفاقات در اثنای گیرودار گرد حقیقت داروغه بنظر ایلبارس
در آمده بتصور اینکه گرد موکب شاهزاده است که بسر وقت او رسیده بشکن سر برق دود نفس غبار ادبار افشانده
سر اسیمه ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و جمعی کثیر از اوزبکیه که بان نواحی دست
تطاول گشوده فرصت نیافته که بجمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار بعرضه شمشیر آبدار گشته بیس الات
جهان گشا بجانب مقصد اعلا یافته بحکم همایون رود اتک با فته جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز عبور و مرور کردند
بر جسر

از حرکت موکب والا بجانب هندوستان
آگاهی یافته میدان را خالی تصور کرده
حسب موفور از اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم

چون کوهستان آن ناحیه مسکنهای افاغنهٔ یوسف زائی اختصاص داشت و طایفهٔ حقیقت بر فورد و غدر مجبول بود
و در عهود سابقه همیشه مصدر انواع فتن و شرور و پادشاهان از تنبیه ایشان معترف بقصور بودند لهذا رای
جهان آرا بتادیب آن جمع دیو سرشت وحشی خصال که در حوزهٔ ممالک محروسه سکنی داشتند تعلق یافته فوجی
افواج قاهره را که گروه مساکن ایشان و جبال آسمان شأن تعیین نمودند که آن طایفه پای ثبات سلسله
پادشاش علی کردن عمران سرکشان هم آغوش تیغ اجل گشته بقیه رؤسا و سرخیلان با براه انقیاد گذاشتند
و فوجی عظیم از آن طایفه بملازمت رکاب ظفر انتساب اعزاز یافته موکب همایون از راه پیشاور و خیبر
و جلال آباد در غرهٔ ماه مبارک رمضان وارد دار الملک کابل و از آنجا تمامی سرکردگان و سرخیلان افاغنهٔ
آن ولایت شرف اندوز جبهه سائی آستان و مورد عنایات بیکران گشته و بعد جهت از ولایات
غربیه الکی که بدولت علیه نادریه اختصاص داشت چهل هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و کابل و غجات
هزاره و بلوچ ایلات کوه نشین در سلک ملازمت انتظام داده روانهٔ هرات و کس تعیین فرمودند که در آنجا
مشغول سرانجام ضروریات و مایحتاج و استعداد آن جماعت باشند تا رایات نصرت آیات وارد هرات
شود و شش روز در کابل مصمم بسرانجام خلافت گشته بانتظام امور آن نواحی پرداخته جواهر خانه و خزاین
و زواید اسباب سرکار خاصه و احمال اردوی همایون را با قلیچخانه و توپهای بزرگ روانهٔ هرات ساخته
صوبه داری کابل و پیشاور را کماکان درباره ناصرخان برقرار و او را با جمعی از خوانین امداد و عساکر ظفر شعار
مأمور بانتظام و انساق مهام آن دیار ساخته عازم سمت سند شدند

در بیان حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدایارخان عباسی و وقایع آن سمت

خدایارخان عباسی زمین دار سند در ایام توقف موکب همایون در آذربایجان و همچنین در نادرآباد که طنطنهٔ جهانگیری

و دبدبه

و دبدبهٔ گیتی ستانی آن حضرت در اطراف آفاق اشتهار داشت همیشه عرایض مبنی بر اظهار [illegible] فرستاده دم
از دولتخواهی میزد در هنگامی که هندوستان مسخر گشته ممالک سند بعلاوهٔ بعضی ولایات با بندولت [illegible]
افزون متعلق شده بایست که سنگ کفران را از دامن باطن فرو ریخته روی عقیدت بقبلهٔ جهان آورد
اما از غلبهٔ خوف و هراس و هجوم تشویش و وسواس خیالات سست اساس بخاطر راه داده از جبهه
سائی کریاس سپهر مماس سر باز زد و چون محال سند از ولایات گرمسیر و بنازکی ضمیمهٔ ممالک محروسه
گشته موسم زمستان نیز آغاز سردروئی نموده فصل اقتضای سفر گرمسیر و عزیمت آن سمت پیشنهاد
خاطر خطیر شده فرمان نفاذ اقتران یافت که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس و کرمان
و کوه گیلویه و بنادر و حکام ما بین که مهمات سفر مسقط بوده نماز از راه خشکی و توپخانه و زواید قشون با
غرابات و کشتیهای دیوانی از روی دریا وارد سند و تنها شود پس رایات جهانگشا در هفتم ماه
مبارک رمضان از کابل حرکت یافته توپخانهٔ جلو از راه بنگش و دیره جات روانه شده و در بنگش و کهل
و وزیری برای ضبط مداخل یالات صوبهٔ ناصرخان و گرفتن لازم و ملاحظه سان قشون او تعیین و باتفاق
ناصرخان روانهٔ پیشاور فرمودند و خود موکب همایون کوچ بر کوچ برسم استعجال راه نورد طریق
مقصد گشته با وصف آنکه تمامی آن سمت مشتمل بر جنگلها و کوهستانات صعب بود بعنایات الهی در روز
بازوی جهت شاهنشاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن مضیق گذرانیده در نهم ماه شوال وارد دیره
اسمعیل خان گشته اگرچه اسمعیل خان اول ره قلعه داری پرداخت اما چون ثبات و قرار خود را در برابر تیغه
ندید انقیاد را از قبیل سعادت مشخص یافته [illegible] افسر زمین داراند [illegible]
با رؤسای دیره مذکوره باطاعت در آمده هر چند که در کنار دریای اتک که غربیت سمت سند مقصود ضمیر جهانگشا

بودنش هفت کشتی را بنابر ملاحظهٔ حزم از مفاصل شکافته حمل فیلان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در حین
ضرورت بیکدیگر اتصال دهند اما چون دیرهٔ اسمعیل خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای بسیار جمع سفاین
همراهی را نیز دو باره بهم پیوسته توپخانهٔ همایون و عمله و متحفظین توپخانه را با کشتیها از روی دریا روانه و در
منزل مزبور لوای جهانگشا بجانب دیرهٔ غازی خان نهضت داده در پانزدهم ماه مزبور دیرهٔ مذکور را مرکز
دایرهٔ دولت ساخت شد غازی خان و سرکشان اندیار روی نیاز بدربار فلک اقتدار آورده تمامی قلعه جات
آن نواحی در عرض راه که از سوابق زمان بسرکشی ستاده و در مقام خودسری وا ایستاده بودند مقلد قلادهٔ انقیاد
گشته مورد عفو والی و اسمعیل خان و غازی خان هر یک بدستور سابق بزمین داری در جای خود سرافراز بنده و مشمول
عاطفت و احسان شدند از آنجا که خدیو بیهمال را از مبادی حال شیمهٔ کریمه آن بود که سالکان طریق ضلال را
اول به نهج اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت بتنبیه ایشان پردازند او را از شامت سرکشی آگاه سازند
فرمان تنبیه خدایار خان صادر گشته که در هر باب خود را در بدو ورود عالی ملک را گرفتار ورطهٔ شور و شر نساخته حکم
مبارک را تعویذ بازوی نیاز مندی و هیکل گردن امیدواری و سربلندی ساخته بدربار معلی شتابد در چهاردهم
ذیقعده محل موسوم بلارکانه مخیم سرادقات سلطنت گشته چون در آنجا بعرض رسید که آن آیهٔ نجات در گوش
خدایار بمفاد وَمَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِي خبر داده باغوای تسویلات نفسانی بسمت کجرات و سند بصورت تردد
فرار نموده و بمنیهٔ او مقیم گشته بنه و آغرق را با شاهزاده نصرالله میرزا در لارکانه گذاشته خود با فوجی از غازیان
جریده و سپاهی در شب شنبه بیست و یکم ماه مزبور بجانب او نهضت و بکشتیها از دریای سند عبور کرده با ...
پرداختند با وصف آنکه دریای سند تمام جزیره و پشته و صعوبت طرق فقیش خار راه پیک اندیشه بود در هفت روز
بالتمام آن مسافت بعیده را طی کرده وارد شهداد پور و در آنجا عریضه و متنکس از جانب خدایار بدربار معلی آمده

بوضوح

بوضوح پیوست که ابرش از آن اصلاح پذیرفت و عمرکوت نام محلی که در دشت بی آب واقع
و بحصانت مشهور و سی فرسخ از آب و آبادانی دور است متصور آنکه موکب جهان گشا از ورود بچنان
سرزمینی عاجز خواهد آمد از راه دیگر که آبادی داشت بمکان مزبور رفته آن قلعه را مأمن عافیت ساخته
خدیو جهان پناه روز شنبه هفتم آن ماه سپاه منصور را به برداشتن آب و آذوقه امر کرده بهنگام صبح
لطف الهی از شهداد پور روانه و از روز و آن شب ایلغار روز یکشنبه نهم ساعت از روز گذشته بحوالی عمرکوت
رسیدند با وصف آنکه خدایار مدتی بود که ساحت مزبور بقلعهٔ مزبور کشیده تمامی جواهر و دفاین
و خزاین خود را در چاههای بسیار عمیق که طناب هم بقعر آن مشکل رسیدی مدفون ساخته مهیای فرار
بود و حالت منتظره برای او باقی نبود چون همیشه سرپنجهٔ تائید رب قدیر مخالفان دولت را گرفتار کند
تقدیر ساخته خواهی نخواهی بدست سپه خدایار را قلعهٔ مزبور تنبیه حیرت و مجلس غفلت گشته بعد از گرد
موکب فلک کوکبه غبار دیدهٔ مرادش گشت نشاط ورود رایت عقاب پیکر نموده مانند مرغ لکنده
و طایر بال کنده از قفس قلعه بگوشهٔ بام فرار جسته آغاز پرافشانی نمود که شاهباز اوج دشمن شکار گرد
جستاران لشکر جلادت اثر بودند در خارج قلعه با او رسیده او مانند صعوهٔ پرشکسته بال تدبیر را بسته دید
خود را بقلعه رسانیده بعد از لمحه بغیر از آنکه از صدمهٔ چنگل شاهین حوادث آشیان قفس خاج گریزگاه
نجاتی برای خود گمان نکرده با سران قلعه و آن طایفه دست بدامن استیمان زده بپابوس اقدس سرافرازی جست
و تمام خزاین و سیم و زر و شدآت لآلی و گوهر که در زوایای زمین پنهان داشت بحیطهٔ ضبط درآمد چهه
یک کرور متجاوز تحویل گنجوران کنوز عامره اشتغال یافت پس موکب همایون روز پنجم ذیقعده از عمرکوت عطف عنان
کرده خدایار را هم برسم حبس همراه رکاب نصرت انتساب مأمور گشته در شانزدهم ماه مزبور بتائید خدای غفور

ذیحجه
یگانه

با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند در بیان وقایع جشن سال مطابق سال هزار و صد و پنجاه و دو

سلطان زرین افسر نیر اعظم روز جمعه بیست و یکم ذیحجه سال هزار و صد و پنجاه و دو مربع نشین تختگاه حمل گشته
عندلیب باغی که از خدا یار چمن مانند مرغ آشیان گم کرده سرگردان کوی حرمان مینمود بلند آواز نواخت کامرانی
در اطراف باغ بلند آوازه ساخت و فاخته زار که در حسرت دار الملک گلشن کوکو زنان میگشت بطوق
بندگی سرو گردن آزاده گی برافراخت رسول نسیم بهار با هدیه شبنم مشکبار از جانب دارای فریدون فر
فروردین بار وصول بپای تخت گلزار گشوده و سلطان افسر گل بر تخت زمرد فام گلبن تکیه کرده بزم خرمی
و شگفته طبعی بر روی جگر گوشگان گلشن آراست و ملک و دینار غنچه قلعه خود ابر روی لشکر ربیع گشوده
از خورده افشانی متقبل باج و خراج گردید و ساحت گلزار از سنن گلهای لاله عباسی بند عباسی شد و دران
زمین چمن از ترکتازی جنود قوای نامیه متصرف قزلباشیه گل بر آمد خار زمستان دی که خارگیر چمن
چمن و یغما سان دار الملک گلشن بودند سر تیغ سنبل کشیدند و از پیکان سنگ چشم شگوفه و از باد بیچارگی
گوشیدند گلهای نافرمانی فرمان ربی اختیار کردند و از آنکه صحرا نشین ریاحین روی اطاعت بدربار سلطان
بهار آوردند چون از ابتدای کار که مشعل عالم افروز اندولت نادره از پرتو انوار تائید نور الهی روشن ساخت
احوال جهانیان منصب آفکن گشته طریقه مرضیه انجناب آنست که هر یکی از گردن فرازان که با این دولت خداداد
سر بسرکشی بر آورده عاقبت بزور بازوی اقبال شاهنشاهی در آمدند باز از مروت دستگیری کرده
بر صدر کامیابی جا میدهند درینوقت که خدایار خان کلبرو اسیر سلسله تقدیر شد عاطفت خسروانه که در کام بخشی
دوست و دشمن رهبر بهانه است باز او را اعانت در آمده بحکم قوت ولایات سند و تهته را به ایشان
داده تهته را با بعضی از محال سند بخدایار مرحمت و او را بشاه قلی خان مخاطب و سرافراز ساختند و کمیت سند را

بر جستان اتصال داشت بهجت خان حاکم بلوچستان عنایت و شکار بود را با بعضی از مواضع سند که بجانب
علیا واقع شده بود بخوانین داود پوتره تفویض و قامت ایشان از سنجلاع نوازش و اصطناع ارتفاع بخشید
چون حیات الله خان ولد ذکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر شاه جهان آباد از ملازمان
رکاب اقدس به نیابت والد خود بصوبه داری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین اوقات
بموجب امر همایون مجدداً در لارکانه بخدمت والا پیوسته در سفر عمرکوت نیز طریق ملازمت پیموده
و در حین آنکه موکب منصور از لارکانه عازم عمرکوت میشد فرمان همایون باحضار ذکریا خان اصدار
یافته درین اوان که انصراف موکب والا از عمرکوت اتفاق افتاده ذکریا خان موجب حکم اشرف شرف
اندوز تقبیل عتبه سعادت شمول و مطالب و مسئولات ایشان معز انجاح موصول گشت و در باب
خدمت و انقیاد حضرت محمد شاه تاکیدات موکده و سفارشات بلیغه و حیات الله خان که اتمام عالی
غلامی نموده بود مخاطب بشاهنواز خان گردیده رخصت انصراف یافتند و دران مکان عریضه محمد تقی خان
بیگلربیگی فارس رسید که آمدن بسمت سند صورت تقریر نپذیرفته و از کیچ و مکران و از انجا ملک دینار حاکم
آن محل در مقام قلعه کشی بر آمده مشار الیه فوجی را بر سر قلعه او تعیین نموده بر او مسلط و او را بحلقه
اطاعت در آورده بنابر احتیاط از اقتضای موسم دریا غرابات را از راه دریا به بندر عباسی بر
گردانیده خود در کیج مکران توقف دارد حکم والا نفاذ شد که چون کار سند بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته
فقط زمام خصم ساخته خود باستعجال وارد درگاه سپهر مثال شود و چند روز بنظم مهمات انفرزمین
و انجام امور آن عرصه سبز زمین پرداخته هر چند که میابان سبزه گام مرسن جهانبانی که کلید باغ کامرانی
عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشان است هیچ گاه از لذت اندوزی سیرهای رنگارنگ مستلذ بهجت

جسمانی و بربستان سرای مشتهیات نفسانیه فارغ نمی‌نشینند اما دو چیز بیش از سایر حظوظ مرغوب طبع این
خدیو کامیاب می‌باشد از جنس خوراکی خربزه است که آن رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد
مکرر از قندهار و هرات که فاصلهٔ آن از تربیت بغدادیه بسیار است خربزه به بغداد می‌آمد و در اوانی که رایات
عالمتاب در ممالک هندوستان بود از بلخ و هرات و مرو دایم قافلهٔ جلادت در راه و مطایای کوه پیکر
گرانبار خربزه‌های نفیس آن بلاد بود و برگشته چاشنی بخش ذائقهٔ دور و نزدیک بندگان درگاه بیکرد دیده گر آب
خوب است که پیوسته مرضی رایض با غفت کش طبع همایون می‌باشد و چون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه معلوم
دوست و دشمن گشته فرمان دهان اطراف اسبان تازی نژاد را چنین خرام کاروان پیشکش‌های خوب
ساخته بدین وسیله بحضور پرنور راه تقرب می‌پویند و با شان خواقین سجده گاهش توسل می‌جویند و در ایام
توقف موکب والا در سند فرستادهٔ پادشاه والاجاه محمد شاه با تحف و هدایای مرغوب وارد درگاه جهان
پناه گشته چون شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال آن حال اسبان ممتاز و نوباوهٔ خربزه از بلخ برسم
پیشکش انفاذ خدمت خدیو گردون فرار نموده چند سر اسب کوه توان با دویست نفر شتر خربزه
سرکار پادشاه والاجاه ارسال و فرستادهٔ آن دولت را مخلع ساخته رخصت انصراف دادند در بیان

انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت سمت بخارا و ترکستان و فتح و تسخیر

بعد از انجام کار هند و فراغ از مهمات سند میان همت به تسخیر ممالک توران بسته فرامین قضا آیین شرف نفاذ
پیوست که از جمیع ممالک محروسه اسب و اسباب و اسلحه و ملبوس آنچه میسر شود بجهت غازیان نصرت نشان
و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضاقلی میرزا را که به نیابت سلطنت ایران قائم
بود در آن اوان به جبل اقدس در طهران که وسط معموره است توقف داشته که هم ایام قشلاق را در آنجا

بنهایت

بنهایت رسانند و هم مهام ملکی را پرداز انجام گردانند مقرر شد که شاهزاده با فوجهای خود در هرات
والا پیوسته شاهزادگان کامکار را برای ملاقات ارض اقدس همراه بیاورد و در سیزدهم محرم سال
هزار و صد و پنجاه و سه مطابق پیچی ییل اعلام جهان‌گشا بعشرت و کامرانی و شکوه سلیمانی از لارکانه
آسمان سا گشته از راه سیوی و داور و قوشیح من اعمال بلوچستان عازم نادرآباد روز پنجشنبه هشتم
ماه صفر حصن خوبی را که در یک فرسخی نادرآباد واقع است مضرب خیام با غروشان ساخته و ایام
سفر میمنت اثر هندوستان از تاریخ غرهٔ ماه صفر سال هزار و صد و پنجاه که روز حرکت از نادرآباد تا
تا روز ورود باینجا دو سال و هفت روز مدت حرکت از شاه جهان آباد تا ورود بنادرآباد یکسال کامل
اتفاق افتاده و چون به نحوی که سبق ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت آیات بجانب هندوستان
در بنا در خبر طغیان لگزیه جار و تله و سانحهٔ مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسید از آن وقت عزم
انتقام تنبیه طایفهٔ مذکور خاطر مقدس بود بعد از ورود موکب والا بنادرآباد غنی خان ابدالی
تا در آباد با گفتن ابلاء از سفر ترکستان معاف و مقرر فرمودند که در ابتدای بهار از نادرآباد
روانهٔ شیروان و در موسم زمستان که کوه البرز را برف فرو گرفته راه فرار بر آن طایفه مسدود و بکرو و تنبیه
ایشان پرداز نموده و همچنین فتحعلی کوسهٔ احمدلو افشار جرجی باشی و محمد علیخان قرخلو سردار آذربایجان را
با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر خراسان را بدین امر نامزد و حکام گرجستان
و آذربایجان را نیز مرافقت و همراهی ایشان مامور ساخته پس دوازدهم صفر از نادرآباد رایت ظفر
گسترده روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و جابجای که مدستان یک فرسخی شهر مستقر اردوی کیهان ستان
گردید و چون بسبب بعضی مشاغل ملکی تأخیری در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر بوقوع پیوست

حکم والا نافذ شد که شاهزاده کامکار نامدار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علی قلیخان ولد اکبر ابراهیم خان که با رکاب
ارض اقدس سرافرازی داشت مقید بوده رضا قلی میرزا که گشته زودتر وارد هرات شوند و رضا قلیمیرزا
از راه زور آباد و در قرانیه بادغیس بموکب همایون ملحق گردد شاهزادگان نیز با علیقلیخان در هیجدهم ماه وارد
خدمت خدیو ارجمند و بشرف تقبیل بساط مقدس سربلند گشتند چون تخت طاوسی که در ایام سلاطین سابقه
هندوستان صورت اتمام و بعد از تسخیر شاه جهان آباد بجواهرخانه همایون انتقال یافته بود و جهت منشاء پادشاهی
که اورنگ نه پایه فلک پایه بهترین پایه درجات شان خود بلند ساختند بران تعلق یافت که در برابر آن سریر دیگر
با خیمه که لایق آن تخت و شایسته جهان شاهنشاه فیروز بخت باشد مکلل بجواهر آبدار و لآلی شاهوار
ترتیب دهند لهذا بعد از حرکت از شاه جهان آباد بحکم همایون استادان صنایع کار و مهارت پیشه کاردان
جواهر نگار هندی و ایرانی بسر انجام آن تخت و خیمه گوهر آگین پرداخته در مدت یکسال که ایام راه بود بدولت
خسروی از لآلی غلطان و گوهرهای رخشان که هر یک باج اقلیمی برابر و در صفا و بها اگر شب چراغ ماه و لعل
درخشان آفتاب همسر بود در کمال زیب و فر ترتیب داده خیمه نیز درخور آن مکلل بمروارید آبدار و گوهرهای
شاهوار نقش پذیر انجام ساخته و به تخت نادری موسوم گردید روز دیگر آن خیمه را با تخت طاوسی نصب کرده
چند روز مجلس نشاط بر روی شاهزادگان آراسته حمایلهای گران بها و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین
که فزون از حوصله قیاس و تخمین بود بشاهزادگان عالیتبار و علی قلیخان عطا و دار السلطنه هرات را چون
تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکان بود بسبب همنامی بقرة العین خلافت جهانداری
شاهرخ میرزا که مهین فرزند شاهزاده رضا قلیمیرزا است عنایت و سکه دار الضرب هرات را بنام نامی آن جناب
فرمودند و بعد از طی انعقادات شاهزادگان کامگار را با نصر الله میرزا رخصت و مقرر فرمودند که سه ماه در هرات مکث کرده

دولتخواه

[illegible]

در ابتدای میزان که هوا اعتدال یافته بود روانه ارض اقدس شوند پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه
مذکور با صولت بهمنی و سطوت تهمتنی از جلگاه کهندستان حرکت و در کارزرگاه که از متبرکات مشهور
آن ولایت است نزول و در روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد قرانیه بادغیس گشته و در روز ورود موکب
جهان کشا رضا قلیمیرزا نیز با سپاه آراسته در سر راه بآیین شایسته از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره
ور گشته آن لشکر قیامت اثر که دو سه بسته و جوقه بجوقه در کمال رنگینی و استعداد صف بسته بودند یک
یک از نظر آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان و با فر و بازوبند گوهر
نگار سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لآلی شاهوار بیگانه که هر صدف سلطنت خان [illegible] کرده بود
برای انجام مهمات دران منزل مکث و از راه مارو چاق و چچکتو و اندخود عازم بلخ شده در هشتم ماه جمادی
الاولی موضع مشهور بقوشخانه کیفر سنی بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته چون عزیز علی بیک داد خواه
سبق اخلاص خدمت در سیر دولت ابد مدت داشت در سلک باخلاص کیشی نقد جان را باخته بود لهذا
نیاز محمد بیک توشش بیکی برادر او را ابولکری بلخ سربلند و بخطاب [illegible] گشته حکومت اندخود و [illegible]
ولد داد خواه عنایت گردید حکام و عمال بر لابات تا بعد تعیین در دوازدهم ماه مزبور وارد بلخ عالی
که از متبرکات طبع شاهزاده نامدار بود تشریف برده چون سابقا هزار و صد فروند کشتی که هر یک
دو سه هزار من بار بر میداشت سردار بلخ بامر همایون ترتیب داده و در روی آب آموی آماده کرده بود
که کشتیها از قلعه و آذوقه پر کرده و توپخانه والارا نیز نقل بکشتیها نموده و اندر بای آتش بار را با غله و ذخایر
بچهار از روی آب روان ساخته و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت کرده عازم کلیف و
کشتیها نیز از روی آب بجبر کلیف رسیده فوجی از غازیان بکشتیها از آب عبور نموده مامور شدند که همه جا از آن

[illegible]

اموی اموی اموی اموی

اموی بضم ثالث و سکون واو نهفته آموی است [illegible]
مشهور و معروف فاصله بلخ در میان ایران و توران [illegible]
که این رودخانه موسوم بآن [illegible]
جیحون [illegible]

بر[illegible]

آب محاذی اردوی همایون راه نورد وادی مقصد باشند و در بیست و هشتم ماه نزول کوکبهٔ همایون بمنزل
کرکی که معبر بخارا است اتفاق افتاده در آنجا ولد حکیم بی اتالیق که در زمان سابق و در آن اوان عمده امرای
توران بود با حاکم حصار و حکام قارشی (قرشی) و اکثر روسای آنطرف آب آمویه وارد اردوی معلی و بشرف
آستان بوسی فایز و مستقبل خدمت گشته بخلاع فاخره و نوازشات اختصاص یافتند و از منزل مذکور علیقلی خان را
با هشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم منقلای همه جا دو منزل پیشتر رفته در چهار
جو توقف نماید تا موکب همایون وارد شود و علیقلی خان را نیز بسمت شرقی آمویه مامور ساختند و مقرر داشتند
که همه جا از محاذات معسکر شاهزاده مرحله پیما گشته از ایلات و الکاء آن سمت هر کس در مقام ایلی
و اطاعت باشد صیانت و متمردین را تنبیه نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب جمعی از ایلات گردن تقلاد
انقیاد نهاده و فوجی که از جادهٔ صواب انحراف ورزیده عازم فرار شده بودند بمعرض قتل و نهب در آورده
افواج منصور با اسیر و غنایم موفور وارد اردوی معلی گشتند و رضا قلی میرزا که بسمت چهارجو مامور بود
چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت بسمت خوارزم و بخارا کوچیده رفته بودند صیدی از انظار [illegible] دام
شیرشکاران معسکر شاهزاده در نیامده در چهارشنبه هشتم ماه جمادی الاخری خارج چهارجو مقر اردوی
کیهان پوی شده بحکم والا در عرض سه روز جسر متین بر آب آمویه مرتب و افواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی
بمحافظت چهارجو و صیانت سر جسر و ضبط و جمع محصولات آن نواحی مامور شدند چهاردهم ماه آن حضرت با
غلامان و خاصان بکشتیهائی که نجاران هنرمند هند و ایران مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت و مهارت
ساخته مخصوص رکوب مقدس به نقاری و طراحی پرداخته بودند سوار گشته از آب عبور و حکیم بی اتالیق
که وزیر و مدار الیه کارخانهٔ سلطنت توران بود با جمعی از نقبا و اعیان بخارا در آن روز وارد دربار عزت و شرف

[illegible]

ره تقبیل عتبه علیا مشرف و بخلاع فاخره و نوازشات خدیوانه بهره مند گشته بکرات انجا مکث و در روز دیگر حکیم
بی اتالیق را مرخص ساختند که ابوالفیض خان را مستظهر باشفاق شاهنشاهی ساخته بدربار معلی آورد
موکب همایون از راه قراکول کوچ بر کوچ عازم بخارا و یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب
سرادقات جلال گشته چون ابوالفیض خان قوت معارضه را از خود مسلوب و سپاه اوزبکیه را که
در اینمدت از اقصی ممالک خود فراهم آورده بود در جنب چهرهٔ دستی شوکت شاهنشاهی [illegible]
یافت جز انقیاد چاره ندید با حکیم بی اتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و قضات
و امرا و اعیان خود بجمعیت تمام از باب اطاعت و خدمت پذیری روی امید بدرگاه سپهر احتشام
آورده یک فرسخی اردوی معلی نزول و روز دوشنبه بیستم ماه مزبور طرف عصر اذن گرفتن یافته
به تقبیل عتبه علیا فایز و تمکین و افسر سلطنت را سپرده چون از خاندان چنگیزیه و دودمان ترکانیه بود
رخصت جلوس در مجلس بهشت مثال یافته بصیقل تفقدات خدیوانه زنگ زدای تفرقه و تشویش
خاطر او گردیده و بعد از آن جمیع روسا و نقبا بار یافته پیشگاه حضور اقدس و جبهه سای آستان
مقدس گشته رخصت انصراف یافته بخیمه و منزلی که برای خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت
کردند و روز چهارشنبه بیست و دوم ماه موکب عزت و جاه از آن منزل کوچ کرده نیم فرسخی بخارا مخیم حشم
اردوی معلی گشته ابوالفیض خان بخلاع خاص و بالاپوش طلاباف و کمر خنجر مرصع و اسب تازی
نژاد با ساخت و زین طلا سربلند و امرا و اعیان او نیز بعطای خلعت و شمشیر و خنجر و انعامات شایسته
بهره مند گشته و در ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض خان آنچه لازمهٔ خدمت و فرمان بری بود
به تقدیم رسانید و جمع کثیری از ایلات ترکمانیه و ازبکیه بخارا و سایر ممالک توران از سواره و [illegible] آورده

از نظر انور گذرانیده هر طایفه با سرکردگان خود در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافته
وامر والا نفاذ شد که ایشان را پیشتر از توجه رایات همایون برده بخراسان رسانند و چند نفر از بیگلربیگیان
عظام و خوانین را با فوجی روانهٔ سمرقند فرمودند که از ترکمانیهٔ آن نواحی جمعی را بملازمت رکاب اختصاص
داده از راه چهارجو روانهٔ خراسان شوند و احدی را قدرت نشد که گردن از سلسلهٔ انقیاد بیرون
کشد و بهمه جهت هشت هزار نفر از ترکمانیه و ازبکیه بخارا و سمرقند و باقی ولایات توران از کامیابان خدمت
رکاب و شرف اندوزان ملازمت اردوی میمنت نصاب گشته بسمت خراسان مامور شدند و در
پانزدهم رجب بار دیگر بر دوش ابوالفیض خان بخلعت آفتاب طلعت زینت افزا و عقار و فرق
دولتش با فسر گوهرنگار زیور افتخار یافته اختیار ممالک سمت شمالی رود آمویه و ماوراءالنهر باو مرحمت
و چهارجو و باقی محال جنوبی آمویه با ضمیمهٔ ممالک محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ولایات تابعهٔ آن
بدولت علیهٔ نادریه متعلق باشد و چون سلاطین سابقهٔ توران ابا عن جد بخطاب خانی مخصوص بودند
از فرط مرحمت نادری نام ابوالفیض خان را بافسر شاهی سربلند ساخته و حکام تمامی ولایات ترکستان
تعیین و جمعی را که از روی انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد آمده متعهد خدمات شده بودند باز بدستیاری
عنایت در کمین حکومت تمکین دادند و چون علیقلی خان که بشرف برادرزادگی آنحضرت سر سربلندی
می افراشت و در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا بود در خاطر اقدس خطور کرد که درهٔ از
صدف دودمان خانی در سلک ازدواج او درآید ابوالفیض خان این معنی را مایهٔ مباهات دانسته بعقد
و قانون سلطنت و راه و رسم ترکانه دوشیزهٔ مقصوده به شبستان حصول پیوست و دختر دیگرش که در
حجلهٔ عفاف بود بخدمت حرم حرم حرمت و سراپردهٔ عصمت مقرر گردید و در سفر خوارزم آن مخدره

خاندان

خاندان چنگیزخانی در سلک پرده‌گیان حرم انتظام داشت چون معروض شده بود که در حدود
کابل بعضی از افاغنهٔ آنجا قدم از جادهٔ صواب بیرون گذاشته‌اند لهذا طهماسب قلیخان جلایر را که از چاکران
قدیم الخدمهٔ این دولت ابد پیوند بود بسرداری تعیین و زمام اختیار کل ممالک آب اتک را از حد تتهها
و سند و پیشاور الی تبت که از هندوستان وضع و باین دولت خداداد منتقل گشته بود باو تفویض
و جمعی از بیگلربیگیان و حکام و فوجی از غازیان بهرام انتقام را باو مامور ساخته روانه فرمودند که از
راه حصار رفته قشون ترکمانیه و ازبکیهٔ حصار و قوادیان را که سرکردهٔ آن طایفه متعهد انجام آن
شده بود ملازم کرده روانهٔ خراسان و از آنجا عازم مقصد گشته به تنبیه سرکشان آن نواحی پردازد
بصوبه‌داران کابل و سند و حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد که بدستور سابق در
شغل خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند مقرر شد که زکریا خان صوبه‌دار لاهور و ملتان
از آنطرف آب اتک و سردار مزبور از اینطرف با هم برسم اعانت و طریق موافقت سلوک و سلوکی
داشته آنچه متضمن خیریت دولتین باشند بعمل آورند **در بیان توجه موکب والا بسمت خوارزم
و تسخیر آن دیار بقوت بازوی نصرت شعار** چون در ازمنهٔ سابقه سرحدات خراسان اکثر اوقات دست
فرسودهٔ تطاول و پایمال تصاول جنود ازبکیه و ترکمانیهٔ خوارزم شده ولایات خراب کردهٔ آن گروه
و قصد قصاص و انتقام از آن جماعت مکنون ضمیر خدیو دارا شکوه بود خصوصا درین اوان که ایلبارس
والی آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان زیاده سری برآورده بعزم دست درازی قدم
بحدود خراسان گذاشته بود همت والانهمت به تسخیر و تدمیر آن مملکت کمال تعلق داشت بعد از
انتظام مهام ترکستان در شانزدهم ماه رجب موکب فیروزی حسب از ظاهر بخارا کوچ کرده منزل بمنزل

عازم خوارزم و بعد از ورود بخواجه سی قلعه که تا سر جسر دوازده فرسخ مسافت داشت باظهار مستعطفان
خبر بمسامع علیه رسید که نامی ترکمانیه خوارزم بسرکردگی محمد علی اوشاق یوت با ازبکیه اسحاق اینقاق
با جمعیت و استعداد تمام وارد شش فرسخی چهارجو شده اند خدیو بلند اختر بمجرد شنیدن این خبر بنه داغلق را
مامور ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند و خود با فوجی منصور هنگام شب سوار و راه نورد وادی
ایلغار گشته یکساعت از روز گذشته از جسر عبور و آن روز بانتظار گذشتن افواج قاهره در آنجا چهارجو
توقف و روز دیگر که پنجشنبه بیست و یکم ماه مذکور باشد بعزم تنبیه آن جماعت اعلای لوای خورشید ضیا گ
بعد از ظهر آن روز که علامت گرد و سیاهی سپاه خوارزم معلوم قراولان گشته خبر رسانیدند مقرر شد که
غازیان شیر باشران که مقدمة الجیش معسکر نصرت آثار و پیشرو لشکر فتح و ظفر بودند با انجماعت در آویخته
اینها را از روی صرفه و حزم بدستیاری مشغول سازند تا آنحضرت بسر وقت ایشان رسیده دست
بازی ببر بازی انجامد پس خدیو بهال از قول جدا گشته با فوجی از یکه تازان گزین و جانبازان
موکب ظفر قرین بمقابله تکاور انگیز عرصه تهور شدند یک میدان اسب فاصله مانده بود که حصار
ثبات و قرار آنطایفه مانند دیوار شکسته که بهوای لطمه سیل از پا درآید بزور توجه صدمه آن سیل
زنهار شکست یافته روی بفرار نهادند دلیران جرار بتایید الهی و فرمان شاهنشاهی بتعاقب ایشان پرداخته
جمعی از ایشان را از تف شمشیر تابناک خس و خار زده کانه در گرفت و فوجی را حلقه کمند دلیران آتش
در برگرفت و سر و زنده بسیاری بهر پیشگاه عرض پیوست بعد از آنکه تیغ دلیران آنطایفه را از سر کرد
روز دیگر در همان منزل که تا چهارجو شش فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه سرراه خرمه توقف و روز
سیم عطف عنان کرده وارد اردوی همایون گشتند و چون رضا قلی میرزا شوق دیدن نصرالله میرزا از کابل

تو

خود که از هندوستان آمده در هرات توقف داشت غالب ملاقات او را طالب بود لهذا مرخص گشته با جناح
روانه مشهد مقدس و رایات جهان گشا بانتظار عبور بقیه افواج منصوره بنه داغلق که در عقب مانده
بود پنج روز دیگر در آن مکان توقف و هزار و صد فروند کشتی که قبل از این بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب
یافته بود با توپخانه همایون و غله از حد افزون و ذخیره که خوراک دوست و دشمن بود مشحون گشته از
روی آب آمویه روانه حدود خوارزم و کوکبه والا روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه با دبدبه خسروی از کنار
آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردیده در سیزدهم شعبان بموضع مشهور بدیوه بوینی که ابتدای معموره خوارزم است
مضرب سرادقات دولت گشته چون ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی ازبکیه
و ترکمانیه دشت خوارزم و ارال را جمع و در قلعه هزار اسب که تا دیوه بوینی سه فرسخ مسافت
داشت مهیای جنگ و مستعد قتال گشته بودند دو روز در دیوه بوینی مکث واقع شده که شاید
ایلبارس از قلعه پا بعرصه جنگ گذارد و سری گرفت دیوه بوینی را قورغان ساخته کشتیها و خارزاده
داغلق اردو را در آن منزل گذاشته روز شانزدهم بجانب هزار اسب نهضت و در یکفرسخی
قلعه را مقر اردوی رزم جو فرمودند معلوم شد که والی مزبور پای جلادت پس کشیده سر قلعه
کشی پیش آورده چون قلعه مزبوره مشتمل بر خاکریز محکم و حصار استوار مستحکم بود و آب آمویه اطراف آنرا
احاطه داشت و یورش بردن بان قلعه دور از رویه حزم جنود لهذا خدیو کشورگیر بیکار قلعه نپرداخته
روز دیگر لوای جهان گشا را بجانب خیوق که تختگاه ولایت خوارزم که وسط معموره مملکت بود
نهضت دادند که شاید بهمین سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد و بعد از آنکه کوکبه مسعود یک منزل حرکت کرد هم
ایلبارس نیز از هزار اسب برآمده از کنار آب آمویه عازم آن سمت شد هرچند از استیلای خوف ارکان

آمویه دور گشته جرئت بمقابله نکرد اما طایفهٔ یموت و تکه و باقی ترکمانیه آن ولایت که از کم خردی زیاده سری

معتاد بودند بعزم دست‌بازی پای جرئت پیش گذاشتند آنحضرت نیز میمنه و میسره و قلب و قول را

بهمان ترتیبی که داشتند از رفتار باز نداشته خود بسعادت با فوجی از جان‌سپاران جلادت‌پیشه

و شیرشکاران درست‌اندیشه سر راه بران جماعت گرفته سر بسیاری گرفتند بقیه از ضرب دست

دلیران گردن‌فراز سر خویش برگرفته با ایلبارس پیوستند باز ایلبارس از همانجا بالا کشیده و درنگ خود را

بقلعه خانقاه که از قلاع خمسه خوارزم و مابین هزاراسب و خیوه واقع است رسانیده لشکر خود را

خارج قلعه فرود آورده نصب خیام اقامت کرد موکب همایون از روز در همان مکان جلگاه مکث ورزید و روز

دیگر صبح بسمت قلعه خانقاه حرکت کرده سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه‌گاه اشهب ترکتازی

دلیران گشته ایلبارس نیز با تفنگچی زیاده از حد و جمعی از ازبکیه و ترکمانیه و توپخانه که داشت با جبار از در ستیز

و آویز در آمد غازیان موکب ظفرنشان باشارهٔ اقدس جلوریز بجهت انگروه تکاور انگیز گشته بجناب

باری و اقبال بیزوال جهانداری انطایفه را از پیش برداشته جمعی از ایشان را ابلای شمشیر تیز روانهٔ دیار

فنا کردند بقیه آن جماعت که اجل ایشان را خبری داشت داخل قلعه گشته از همان راه فرار و شیون

نصرت نمون ایشان را متعاقب نموده جمعی را نیز در اثنای گریز عرضهٔ تیغ تیز و سر در زنده بسیاری با

سر سرکردهٔ آن جماعت آویزهٔ نیزه و رستهٔ فتراک ساختند والی مزبور با ازبکیه بقلعه متحصن گردید

بادکان رکاب همایون از چهار طرف بیورش مامور گشته فی الفور تمامی خیام و توپخانه و اموال و اغنام

ازبکیه و جمعی از سپاه و رعیت ایشان را که در شهر حاجی و خارج قلعه خیمه‌نشین توقف بودند بدست

در آورده شهر حاجی را تصرف کردند پس جوالهای آسمان رفعت ترتیب یافته توپهای رعدآوا اژدر دهان

و خمپاره

وخمپاره‌های ستاره‌ریز آتش‌فشان شبانه‌روز برق خرمن صبر و قرار و خانمان‌سوز جان قلعگیان

ساختند و نقابان چابکدست از چند جا بشکافتن زمین و حفر نقب پرداختند دیوار قلعه بضرب توپ

قلعه‌کوب ویران و نقبها با برج و حصار دست و گریبان گشته غازیان جلادت‌قرین و دلیران

بهرام‌کین مهیای یورش گردیدند اهل قلعه چون خود را از شش جهت در ورطهٔ بلا دیدند با اکثری از

روساء ازبکیه از باب استیمان در آمده در بست و چهارم ماه در کار جهان‌پناه معلی ایلبارس

چون کشتی عمر خود را تباه و روز دولت را سیاه میدید باز با اعوان خود بر جادهٔ ضلالت

و در آمدن تعلل میورزید و روز دیگر باشارهٔ والا رفته او را با روساء ازبکیه که با او اتفاق داشتند

خواهی نخواهی از قلعه بر آورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند که مرحمت شاهنشاهی

اقتضای اغماض کرده اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روا نمیداشتند اما چون در حین

توقف موکب همایون در بخارا ابوالفیض خان شاه و الا ناصیه پادشاه توران بحکم والا چند تن از

معتبرین را نزد والی مذکور فرستاده او را براه ایلی و اطاعت دعوت و در حین عزیمت موکب اقدس

بجانب خوارزم از چهارجو نیز دو نفر از خواجه‌کان آنجا برای اتمام حجت نزد والی مزبور رفته بودند

و مومی الیه همگی را عرضهٔ شمشیر بیباکی ساخته بود لهذا قهرمان قهر شاهنشاهی بحکم عدل از در خونخواهی

بر آمده او را با بیست نفر از روساء که در جمیع مواد هنگامه‌آرای فساد بودند بیاسا رسانیدند و لشکری

بطاهر خان نوادهٔ ولی‌محمد خان چنگیزی که با سلاطین توران بنی عم و از خدمت‌گذاران این دولت

ابد توأم بود عنایت و اتالیقان و اینافان سواق این مملکت تعیین فرمودند و از سوانح اینکه حکم نهب قلعه

در میان اردو منتشر گشته فوجی از جاله و سایر الناس اردوی همایون خود سر بجانب قلعه شتافته آهنگ

معمول بار حوصله

تاراج خانقاه کردند اینمراتب معلوم رای جهان گشا و سی نفر را در دروب کشیکخانهٔ والا بحکم همایون گردن
زدند چون سابق برین ییلبارس بقزاق و ارال کس فرستاده استمداد کرده بود ابوالخیرخان والی قزاق
با فوجی از قزاقیه و ازبکیه ارال بقلعهٔ خیوه که دار الملک ولایت خوارزم می باشد وارد گشته چون
حال را بدین منوال دیده بود عریضهٔ اخلاص آمیز مشعر بر اطاعت و انقیاد مصحوب چندتن از معتبرین
بدرگاه معلی روانه و بعد از ارسال عریضه آدم فرصت جسته توسن گریز را بجانب قزاق مهمیز زد
چون این خبر بسمع اقدس رسید رایات جهان گشا بجانب خیوه نهضت یافته چون قلعهٔ مزبور بمتانت
مشهور و در آن قلعه از ازبکیه را ذخیره و جمعیت موفور بود و از آنجا پیش از وقت تبردستی کرده اطراف
قلعه را آب بسته باعتقاد خود راه بر غازیان جلادت پرور که از دریای آتش روان تر از آب بودند از آب
خندق [عبور] [?] شدند مسدود کرده بودند لهذا ابواب مخالفت گشودند پس خارج قلعه مضرب خیام [احتشام]
گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهری حفر کرده آب را از کنار قلعه بصحرا جاری سازند مامورین بانجام
این امر دامن همت بر زده در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعگیان خشک ساختند
و جوالهای گردون شکوه اتمام یافته روز چهارم گلولهٔ توپ و خمپاره را از چهار سمت بقلعه فرو ریختند
و دود از نهاد قلعگیان برانگیختند چون آن طایفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه ور دیدند بهنگام عصر
طالب امان و با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان و مورد عفو و احسان گشتند و حضرت ظل اللهی
چهار هزار نفر از ازبکیه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسهٔ خوارزم را سان دیده انتخاب و ملازم رکاب
نصرت انتساب ساخته بخراسان مامور و محصلان شدید از کمن جلال تعیین و تمامی اسرا که در عهد سلف از
ولایات خراسان برده بودند ذکوراً و اناثاً جمع کرده هر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپرده [شد]

دیگر

و همچنین جمعی از طایفهٔ روس که گرفتار قید [اسار] ازبکیه شده بودند ایشان را نیز مستخلص و با زاد و راحله مرخص کرده روانهٔ
[۲۰۰۰۰]
مقصد ساختند عدد اسرای خراسان بهیجده دوازده هزار متجاوز میشد که از آنجمله چهار هزار نفر متجاوز [?]
که از آن جمله چهار هزار نفر انها در قلعهٔ خیوه میبودند با کبره و داب بجهة ایشان سرانجام و از خیوه و ماکول
در وجه ایشان معین و ایشانرا روانهٔ خراسان ساخته در قلعه که چهار فرسخی ابیورد و موضع موسوم بخنجه
خلیفان بعمارت همت بلند و سرکاری نیت ارجمند آن حضرت احداث شده بود سکنی داده قلعه را نیز
بخیوه آباد موسوم کردند و چند روز با نظم امور خوارزم و انجام مهام آن ولایت پرداخته چون [گذشتن]
لشکر زیاده نزد والی باعث تحمیل سکنه و اهالی میشد لهذا تمامی ریشسفیدان خوارزم خود متعهد تقدیم خدمات
آن ولایت و متقبل ادای لوازم ایلی و اطاعت گشته طاهر بیک را نیز والی را با معدودی در آن مملکت گذاشته
در هفدهم ماه مبارک صیام از خیوه صرف زمام نصرت فرجام کرده در چهارم شوال وارد چهارجو
شدند و بعد از ورود الویهٔ منصوره بچهارجو حکیم آتالیق که مشار الیه معتمد دولت شاه ابوالفیض خان بود
از جانب شاه والا جاه مزبور با عریضه و پیشکش وارد و شرف اندوز تقبیل عتبهٔ شاهنشاهی و عنایات
خدیوانه مباهی گشته رخصت انصراف یافت و از آنجا رایات جهان گشا بجانب مرو نهضت نموده در مرو نیاز
محمد خان والی بلخ با حاکم اندخود و اکابر و اعیان آن مملکت حسب الاشارهٔ اقدس جبین سای نیاز
و در باب ضبط و ربط امور ملکی اوامر علیه و ارشادات بهیه از موقف اعلی التفات گشته مرخص گردیدند و موکب
والا از راه کلات و میاب و کوه کلاب که مسکن قدیم آن حضرت است متوجه مشهد مقدس گشته بعد از
ورود بکلات هر چند سابقاً بحکم همایون عمارات عالیه و ابنیهٔ رفیعه در آنجا ترتیب یافته بود مجدداً طرح بازار
و چهار سوق و حمام و مساجد و رباط در اکناف ریخته حکم والا نافذ شد که کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور

رسانند و از انجا بکلر بکی و عمال بخیره آباد تعیین و برای هر یک از سکنه انجا که بیشتر اسرای خیوه بودند سررشته
معیشت متعین و امور ان ولایت را منتظم فرموده از راه عشرت آباد خبوشان وارد رادکان و چند روز
بسبب نزهت سرای آن مکان پرداخته در اواخر شوال وارد ارض اقدس و شرف اندوز طواف آستان
مقدس گشتند چون بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع بها که در قبه مینا نما سپهر بر قنادیل طلای ماه
و مهر طعنه میزد و همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلای گوهر آگین مرصع بجواهر ثمین ترتیب یافته نذر
روضه رضویه گشته بود وضع هر یک در مکان موضوع که نموده و از وقایع ایام توقف انکه قبل از
ورود والا فرستاده از جانب پادشاه والا جاه هندوستان با خلاص نامه و تحفه و هدایا و چند زنجیر
فیل آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز باریافته پیشگاه حضور و هدایا را از نظر اقدس
گذرانیده و نوشته بر تفویض پرکنات و محال متعلقه بصوبه تهتها و مصارف صوبه کابل را که در سمت جنوبی
و شرقی دریای اتک واقع و موافق عهدنامه مابین (بین الدولتین) پادشاه والا جاه هند تعلق داشت رسانیده
ملتمس انتقال انکه بعضی از پرکنات واقعه در سمت شرقی دریای اتک در ازمنه سابقه مصارف
اخراجات کابل مقرر بوده در حینی که ولایات طرفین رود اتک فیما بین دولتین محدود و متعین شده
پرکنات مزبوره چون در سمت شرقی اتک در صوبه لاهور واقع بود بتسالها بآن دولت روزافزون
حواله شد که بعد از مدت مذکوره باز بدولت علیه گورکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی پرکنات آنطرف
آب متعلق بصوبه تهتها و سند میبود ناصر خان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب همایون از
هندوستان عرض داشت نموده که پرکنات متعلق بمصارف کابل بطریق استمرار بدولت علیه نادریه
قرار گیرد مسئول او در حضرت شاهنشاهی موقع قبول یافته این سخن با نهایت متعهدان بعرض حضرت محمد شاه والا جاه رسانیده

بود

بود از انجا که آنحضرت شاوه دودمان بزرگ و حق شناس بودند و در ازاء حقوق خیانات موفور الحضرت
شاهی بدولت ابد پیوند گورکانیه بعمل آمده بود این را فوز عظیم دانسته برای مزید الایام بصوبه داران
لاهور و تهتها و سند فرامین مطاع نوشته مقرر داشتند که پرکنات مزبوره را بدخل آن از صد
و بیست هزار تومان متجاوز است از ممالک هندوستان ضمیمه و بعلاوه تهتها و سند و غیره داخل حوزه
قدرت شاهنشاهی و ضمیمه حوزه مملکت خاقان الهی دانند و همچنین از طرف قمرالدین خان وزیر
اعظم و امرای هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شاهانه لایق وارد درگاه
فلک پناه آمده فرستادگان ایشان از بار بار فلک مدار رخصت یافته بمراحم خدیوانه سرافرازی
یافته مرخص و بانصراف گردیدند و نیز از جانب طهماسب قلیخان سردار کابل که مامور بگرفتن بلخ و تسخیر
ترکستان بود عریضه ملحوظ عاکفان سده جلال شد که اوزبکیه قاناقان سکه کولاب اول بهانه
اطاعت را کلید باب تذویر ساخته از در حیله در آمده بودند سردار بخیالات فاسده ایشان
پی برده ایشان را آنچه بلیغ و جمعی را عرضه تیغ بیدریغ ساخته ملازم رکاب ارسال و فیصل امور را تماما بنظم تعلقات
داده روانه رکاب و خود از راه ملتان روانه کابل شده در بیان نهضت رایات گیتی ستان
از ارض اقدس بجانب داغستان چون سبب قضیه قتل مرحوم ابراهیم خان چه
از کثرت جار و تله داغستان منظور نظر آفتاب نشان می بود بنحوی که سبق ذکر یافت از تاتار آباد غنی خان
ابدالی بیگلربیگی استرآباد با افاغنه ابدالی مامور به تنبیه لگزیه جار و تله ساخته شده و درین اوقات نیز از
تسخیر خوارزم فراغت حاصل نموده فوجی از غازیان نصرت نشان با سرداران و خوانین نامزد
که قبل از ان در گرکنه همایون وارد شیروان و دربند شود با فروختن نایره کین و دارالکرم سازند تا موکب اقبال وارد شد

اوزبکیه توران و خوارزم پیشتر از حرکت موکب آلا فوج فوج همراهی آن دربار آفتاب موج روانه گشت شده و در ارض

اقدس معسکر گردون عز و تمکین گشته بعد از انجام مهمات و نظم و نسق اختیار خراسان بشاهزاده نصرالله میرزا تفویض

و روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذیحجة الحرام ماهچه رایات جهانگشا وقت غروب از ارض اقدس طلوع نموده

چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه از اوزبکیه توران و خوارزم غلات راه نسا و ابیورد و سبزوار بمصرف رسیده

از اتفاقات در آن اوان غلا در اکثر ولایات شیوع یافته و غله و ذخیره در ولایات سر راه کم بود لهذا

فلک فرسا از راه خبوشان و اسفرائن و مازندران عازم مقصد گشت و در بیست و دوم ماه محرم سال هزار و صد و پنجاه و 1154

چهار هجری علی آباد خبوشان مضرب الویه عز و شان و مخیم خیام سپهر فیان گردید وقایع تنگوز ئیل 1154

شب سه شنبه سیم ماه محرم الحرام بعد از انقضاء سه ساعت که خازنان گنجینه تقدیر بحکم مالک الملک قدیر

جلت شانه برای تحویل خسرو گردون سریر مهر منیر زر سرخ و سفید انجم و اختر بر طبقهای سیمین افلاک

چیدند و فراشان قضا از تماشای ریاحین و ازهار از بار بساط گلهای سوری در صحن بوستان گستردند

سیارگان مربع نشین اورنگ چمن گشته ریزش ابر آذاری بجوش نزدیک اسباب تجمل گلها را با بال بلبل

طراوت ساخت و چون جلاجل نسیم بهار بر قرطاس گلبرگ مجموعه سخن نشین سر برزد فام چمن بعض لاله را

که از شفق ژاله در یافته بود السلام داد خنده نو بهار بعزم انتظام داغ عشاق لاله و شقایق و برگ مهر

زاد و صبا را از گلبرگ شکوفه زرین کرد و ریاح ربیعی غبار اندوه دی را که در دلها نشسته کوه البرز

زایل نموده جشن نوروزی ترتیب یافته شمخال سرو سهی و زرک و خیمنشان لاله زار بوده به یکرنگی قدر افراشت

و شرفهای گلهای سرخ خار خار از دامن خاطر برافشانده و سمن سیاه اندرون لاله را که در دل فسای کلاه

گلی که اردوی ظفر شعار مانند گوکبه سلطان بهار خیمه بر دامن دشت و کهسار زده عازم مقصد شدند بعد از

بندق

باران

باران و ناسازی هوا

بعد از ورود بسلطانیه انقلاب در مزاج هوا راه یافته شروع ببارش و انجمد و در چهارم سرطان بود آغاز ریزش کرد اسبان

ذخیره و علیق نیز علاوه علت گشته چون سبزه و علف باید از این صحرا کشیده مزارع برای جنود سلیمانی

از خانه مور دانه وام میکرد تا شهرک کرایلی که پنج شش منزل بود به دوازده منزل وارد شدند

و اکثر دواب از فرط گرسنگی از رفتار باز مانده و بسیاری از اسباب اهل اردو در حین عبور از

آنها بجا و قفار رفت از آنجا که هر شته تا بر خالی قرین در خزانه تبارک در آستین جا شد بعد از

ورود بشهرک کرایلی در دامن صحرا چمن دامن گلچین لبریز سبزه و ریاحین بود اردوی همایون را اتفاق

حاصل و آلام عسرت و تعب زایل شده هر روز خدیو هفت اقلیم بنای حرکت را به یکفرسخ و نیم

قرار داده بتانی قطع مسافت می کرد چند روز جانب شمال رود گرگان دشت مضرب خیام ظفر احتشام

گشت تا از کار مانده دواب بسمت آمده و در آنمکان عریضه خوانین و سرکرده گان ماموربکار رودتله بوده

نظر اقدس رسید مشعر بر آنکه بسرپنجه اقبال قوی و نیروی بخت بزوال خدیو بی همال ابدالیه را

کوشمال بلیغ داده ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشاده توضیح این مقال آنکه الکای

چار رودتله به تقلب و تهور معروف و به فساد اکثر موصوف و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز

واقع گشته و آن کوه از جبال مشهوره جهانست و در بلندی و رفعت سرکوب چرخ گردون است و خوانین

و سرکرده گان بعد از آنکه از آن مرحمت اعلا مرخص گشته در بیست و هم ذیحجه وارد کنار رود خانه تیق شدند

که الکای مرقوم راه موضع راه به سوم بجار رود چالوس آغوز استحکام داده هر جا راه بر غازیان

گرفته بجنگ برخاستند و در سنگر اول به جار رود غازیان زور آور گشته جمعی از طایفه مابه هوا برسانید

فا گشتند جمیع سمت شرقی کوه در تصرف الکا به بود و طایفه تاب مقاومت نیاورده جا بجا فایل و بجا

رفته رفته به پرخاش گذاشتند بعد از چند روز که در حاوج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوسته جمعی از ایشان
بقلل رسیده خود را بسنگر نشیم که در فراز کوه واقع و اصعب مواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند و آن
سنگر ذات بسیار سخت مشتمل بر بیشه و درخت که در قله کوه اتفاق افتاده و بیک راه انحصار دارد که
مشهور بهنه آقوریر اگر پیاده گرم رو خورشید بفرازش آهنگ صعود کند از سینه قدم سازد و اگر
پیک سریع السیر باد بر قله اش آغاز بالا روی کند خود را از درجه اعتبار اندازد دلاوران ابدالی داوطلب
گشته استدعا کردند که پیش جنگ لشکر ظفراثر باشند هنگام روز طرح جنگ افکنده تا شام از طرفین جمعی معرض
قتل در آمدند و نیم شب مانند دعای مستجاب که آهنگ بالا کند بپا مردی جلادت آغاز صعود کرده هر چند که به
بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ بیکدفعه پرداختند دلیران روی باز پس نکرده با جرئت پیش
گذاشتند اگرچه صد تن از ابدالیان مقتول و زخم دار گردیده اما بتائید الهی سنگر را تصرف و جمیع راه
نشانه کوه را مسدود و طریق فرار را بر ایشان بسته شده بود جمعی از ایشان از غلبه هراس سراسیمه از کوه بدره
مغاک نیستی افتادند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردیدند مگر معدودی از ایشان که از میانه بدر رفته
و تمامی اماکن و مساکن آن طایفه از صدمه جنود مسعود عالیها سافلها گشته اثری از آبادانی در آن نواحی
باقی نمانده در ازای این فتح نمایان دویست هزار روپیه بصیغه انعام و خلعت بها به سرکردگان و غازیان
عنایت و فرمان عاطفت مشتمل بر نوید و عطایای مجدد از موقف اعلی خطاب بسرکردگان عز صدور یافت
و بفاصله دو سه روز عریضه مجدد از سرکردگان مزبور رسید که باکثر بقیه مجادله و در آن طایفه مسلط اند نیز را
تا کنار آب سور و محال موسوم بقصور تعاقب و جمعی از ایشان را از شمشیر گذرانیده عیال و اطفال ایشان را
بقید اسیر در آورده عرصه جاروقه را که مسکن آن طایفه بود بالکلیه از وجود آن طایفه پرداختند اما در حین مراجعت

بکلی

بکلی قضا برف و دمه و صاعقه روی داده قریب به دویست نفر از غازیان در میان برف تلف شده اند بس
موکب جهانگشا از کنار کانی حرکت و از خارج استرآباد عبور کرده وارد اشرف و ستره روز آن مکان دلپذیر
مهبط عز و شرف گردیده از اینجا از راه سوادکوه عازم مقصد گشته و از سوانح حیرت افزا آنکه چون
ولایات مازندران تمام جنگل و بیشه و سلاطین سلف جنگلها تراشیده خیابان احداث کرده اند که تا رنج
منحصر بهمان خیابانست اعلیحضرت شاهنشاهی در اوقاتی که جنگ و کارزار نمی نمود باجرم طی منازل از
جمعی از خواجه سرایان و غلامان و همیشه کشیکان بقورق چی گری همراه جدا شده از راه آن نیز بطریق معهود
طی کرده در محال سوادکوه از پل سفید گذشته با چمن زیراب و بهجان نزدیک قلعه اولاد که از [illegible]
قدیم و در شاهنامه مذکور است روز یکشنبه بیست و هشتم صفر مقابل شمس و مریخ واقع و بخت بود
قبل از آن قران نحس اتفاق افتاده بود روسیاهی برگشته بخت در دشت بی خبر در کمین کمین نشسته
در حین عبور ذات اقدس شاهنشاهی را بهدف گلوله تفنگ ساخته از جا به جنگل بجسته قدم فاصله
داشت تفنگ را گشاد داده از آنجا که حفظ الهی در همه جا حافظ و نگهبان وجود همایون میباشد گلوله
گذشته زیر بازوی راست تا بقدر یک انگشت خراشیده به پشت دست چپ و از آنجا بر گردن اسب آمده اسب
بسر غلطیده و رضاقلی میرزا از عقب در سواری همراه بود خواجه سرایان و غلامان قورچی و همیشه کشیکان را
اخبار و ایشان سراسیمه و شتابان بر کوه و کمر و بیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته تا خبردار گشتن موکب
رکاب آن دغا بیشه خود را بمیان جنگل و بیشه زده بدر رفت جز آن راه و دروانه که جنگل بسیار انبوه بود
اثری ظهور نرسید از آنجا که مرتبه دکارزار این کارخانه خداوندگار به است نا ما اثر نکرد از نکونه سهام
حوادث از شست تیرانداز قضا گشاد یافته بسپر دعای الطاف ایزدی در آن حضرت رد گشته و مصراع این قسم بلایا

بهواداری فانوس حمایت سبحانی غباری بدامن شمع جهان افروز ذات مقدس نشانده یریدون ان

لِیُطفِؤُا نورَ اللهِ بِأَفواهِهِم وَاللهُ مُتِمُّ نورِهِ بعد از ورود بطهران رضاقلی میرزا بعزم ییلاق مشی

زرکاب آمده سر مرخص و مامور بتوقف در طهران گشته رایات طهران باخراجات سرکار شاهزاده متوجه گردید

پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از راه قراچه داغ و بروج وارد

قبله و از آنجا از راه شاهدی متوجه مقصد شدند و در عرض راه تمامی رؤسا و سرکردگان طوایف لگزیه

که در شوامخ جبال البرز اماکن صعب گزین داغستان مأوی داشتند بشرف پابوس سرافراز گشته

در صدد اطاعت و فرمانبری درآمده هر یک بانعام ملازم و فراخور رسد خود بهره‌مند در غره

جمادی الاخری غازی قوق که شهار داغستان بود مضرب موکب همایون گردید و از قضایای سانحه

که دران سفر بعرض خدیو والاگهر رسیده مقدمه انقلاب خوارزم و قتل طاهرخان والی آنجا بود کیفیت

آن واقعه آنکه سابقا در حین توقف رایات جهانگشا در خوارزم جمعی از اشرار ازبکیه و طایفه ارال که

در سمت شمال خوارزم متصل بقزاق می نشینند از صدمات جیوش ظفرشعار فرار اختیار نموده بودند

درین اوقات نورعلی ولد ابوالخیرخان والی قزاق باتفاق ایشان آمده قلعه خیوه را محصور و بعد از چندی

بقلعه مسلط و طاهرخان را با بعضی از روسا که دم از هواخواهی این دودمان میزدند مقتول و متقلد قلاده

والیگری گشته بعد از استماع این خبر نصرالله میرزا با جمعی از سرکردگان و افواج قاهره خراسان به تنبیه اشرار

خوارزم و استرداد و تسخیر آن ملک مامور و محمد علیخان قرقلو و حاجی سیف الدین خان بیات را از دربار معدلت حسب

اختیار رعونات سرکار شاهزاده ساخته دستور العمل مفصل در قانون کشورگشائی سلاطین آفاق گیر بعهده

ایشان داده روانه خراسان فرمودند که بتهیه و تدارک آن سفر پرداخته در روز نوروز ... رکاب

شاهزاده

شاهزاده ارجمند عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون یکماه در غازی قوق مکث و خاص فولادخان شمخال

و سرخای خان قوق و احمدخان اوسمی قراقیتاق با جمیع عظما و اعیان داغستان وارد اردوی معلی شرف اندوز

تقبیل عتبه علیا گشته بهره یاب عنایات شاهنشاهی و بخلاع فاخره و عطایای اسب و زین و اسباب طلا

مباهی گشتند و در ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان آواره مساکن ایشان در شهار داغستان است

واقع و بحدود چرکس اتصال دارند گردیدند و صعوبت راه و سختی اماکن آنجاها نه بمرتبه ایست که پای

اشهب قلم طی وادی توصیف آن تواند شد در تمام آن مرز و بوم که از ابتدا تا انتها دوازده روز راه است

قطعه زمین مسطح نمایان شده و راهی که دو نفر پیاده پهلوی هم توانند رفت بصعوبت بهم میشود و قطع نظر

از آن بسختی ییلاقیت دارد که در تابستان قلل جبال آن بیجگاه از برف خالی نیست و اکثر اوقات

تابستان آن بارش است انکه دیگر لاف مساوات میزند پانزده روز دیگر در آن نواحی به تنبیه سرکشان

و اشرار از سوانح اتفاقیه آنکه جمعی از جزایرچیان را به تنبیه فرقه از لگزیه مامور ساخته بودند جمعی جزایرچیان را

تا حدی مدرقه راه بود در مقام نامناسب بین کوه پربرف آغاز جنگ کرده جمعی از فریقین فریق

فی الجنة و فریق فی السعیر بعرض هلاکت درآمدند چون موسم عقرب و فصل خریف بود نزول

برف و باران و شدت سرما مانع شد که تنبیه طایفه اوار به وجه بلیغ بعمل آید لهذا از آن منزل حرکت

و عطف عنان فرمودند سرخای خان نیز با کوچ و بنه خود از قوق حرکت و در موکب همایون روانه دربند گردید

چون احمد خان اوسمی را در حین توجه موکب همایون بجانب اوار از قوق با جمعی از غازیان مامور بکوچانیدن

خانوار و ملازم لگزیه قراقیتاق ساخته روانه فرموده بودند امر همایون صادر شده غازیان مامور نیز حرکت کرده

در دربند بموکب همایون ملحق گردند در عرض راه در حوالی چراغ از محال داغستان بعرض رسید که در حین کوچانیدن

از قزاقیطاق که پیشه جنگلات انبوه بود حرکت کرده بودند فوجی از اشرار لگزیه قزاقیطاق بجز یک آدمی از این
جنگلات گریوه کوه شروع بشلیک تفنگ غازیان در تنگنای جنگل چون خود را جمع نمی توانستند کرد بهم برآمده
بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف لگزیه درآمده جمعی هم بقتل رسیدند وصول خبر مزبوره حسبان
آتش غضب و دامن زن نائره سخط شاهنشاهی گشته عزم جهان کشا تصمیم یافت که چندی در حدود دربند
و داغستان توقف داده مادام که اشرار آن سرزمین را تنبیه و مطیع و منقاد نسازند لوای توجه بسمتی نیفرازند
احکام همایون عز صدور یافته محصلان تعیین شد که از حد تفلیس الی تبریز و خلخال و اردبیل از خالصجات
و دیوانی و غیره غله بجهت سیورسات غازیان با عراده و دواب حمل و نقل اردوی معلی نموده باشند و رایات
نصرت آیات در پنجم شعبان وارد دربند و روز چهاردهم آغرق اردوی معلی را گذاشته با فوجی سنوجال
قزاقیطاق گشته از دربند تا حد ولایت شمخال همه جا بفاصله دو فرسخ و سه فرسخ قلعه جات محکم ترتیب
و جمعی را باستحفاظ تعیین فرمودند که تمامی آن ممالک در تصرف غازیان بوده در هر جا اثری از لگزیه بظهور رسد
در تنبیه ایشان کوشیده و در دهم رمضان المبارک مراجعت بسمت دشت کافری سه فرسخی که جای پر آب
و علف بود برای قشلاق اختیار و حرم محترم و بنه و آغرق را با بقیه اردو در دربند احضار و مقرر فرمودند
که هر یک از رؤسا و غازیان خانه و سرا از چوب و نی ترتیب داده به تهیه و سامان اسباب زمستان ؛
از سوانح ایام اقبال که در اوان توقف موکب جاه و جلال روی داد اینکه سابقا نگارش یافته بود که در جنگل
مازندران تفنگی بسمت جانب آن حضرت انداخته بود و جمعی هم چند نفر از جماعت تامینی که در جهان اوقات فرار کرده بقلعه
مظفر میرفتند کسی برای دستگیری یا حقن آن جماعت تعیین و فراریان مزبور را در حدود داوود شاقلاق گرفته
بحضور اقدس آوردند معلوم شد که بنکلقدم غلام دلاور تامینی باغوای آقا میرزای ولد دلاور مصدر

بتحریک شده بود آقا میرزا در ازای صدور این خیانت بمعرض سیاست درآمده چون با بنکلقدم قرار
جان بخشی شده بود او را از هر دو چشم کور کردند و نیز در آن اوقات آدم از نزد محمد شاه پادشاه والاجاه
هندوستان با تحف و هدایا جهت تهنیت فتح توران و خوارزم وارد و بعنایات خاقانی سربلند گشته
رخصت انصراف حاصل نمود و همچنین نظیف افندی و منیف افندی هم از دولت علیه عثمانیه بسفارت
مأمور و باتفاق حاجی خان ایلچی روم که از دربار عثمانی رخصت انصراف حاصل کرده بود در ماه ذی القعده
وارد درگاه معلی و نامه پادشاه والاجاه روم را که مشعر باعتذار قبول تصدیق مذهب جعفری
و تفویض رکن بود رسانیده جواب آنحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل از این که اکثر ممالک
ایران زمین سلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه مملکت
آن طبقه بوده بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت ایران زمین بسلسله صفویه انتقال یافت و در عهد آن
سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبک و کابل و توابع بتصرف سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی
از آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه درآمد چنانکه بطون سیر از آن مشحون است و حدود سنوری هم
که فیمابین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه سلیمان تمکین قرار یافته معلوم [illegible] و در زمان
که بتائید الهی جلوس بر اورنگ سلطنت ایران واقع شد منوی و معهود ضمیر گشت که انشاء الله تعالی ممالک
موروثه را در تصرف سلاطین اطراف است انتزاع و استرداد شده سوای ممالک متصرفی روم که اولا
آن حضرت را بقبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم هرگاه صورت حصول یابد فهو المطلوب و چون غرض اصلا
نظم سررشته یگانگی است الله در نفس مواد مضایقه نخواهد بود و ملک و ممالک فیمابین جدائی نخواهد داشت
و هرگاه مقرون بقبول نگردد کنون آل را گذاشته لوحه امتحان سازیم و در عالم دوستی و برادری تو فتح

دانستیم که امور خجسته جز بر فرض اصلاح حال مسلمین نبود آنحضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل فیصل یابد آن
خود در عقده امتناع ماند چون میانه دور و نزدیک حرفی گفته ایم بطلب حرف خود عازم روم می باشیم
امیدوار هستیم که ان شاء الله تعالی بعد از ورود بآن سرزمین در عالم جهان نوازی از طرفین قرین الشرف الطاف
علیا امور معهوده دریغ نکرده چون در خلال آن احوال حمدخان او سمی نیز پسر خود را با دو نفر از صاحبان خجسته
مشکش با تفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه معلی فرستاده کار داغستان نیز قریب باتمام بود افندیان را
مرخص ساخته با جواب نامه روانه فرمودند و از جمله عطایای خاص جناب ملک الملک لایزال نسبت
باین خدیو بیهمال آنکه در چنین موسم زمستان برف و باران لحظه سررشته نزول را از دست نداده بیقطع
تا ربود رشته های سفید و آب در فضای هوا نمی گسلد (?) از اطراف ممالک محروسه غلات جمل اردوی
معلی گشته جمعیتی با آنکه زیاده از عدد انجم و کوکب در موکب آسمان شکوه در رکاب نصرت شده هیچ
کفایت می نمود هر چند که در صحرای مغان بنحویکه سابقا ذکر یافت شناعت سب و رفض را تفهیم و علمای
اهالی ایران کرده ایشان نیز عن صمیم القلب خریدار این کالای گران بها شده بودند اما درین اوقات
از برای مزید تاکید بتجدید حکم شوکت فرمان شد مخاطب بکلاه اهل ایران از حد در بند الا شهار که تا
و بنا در باب مضمون صادر گردیده بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالی مقام و علما و فضلای
کرو به احتشام و اهالی شرع مبین و ارباب مسالک حق و حقیق و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان
و کافه قاطنین و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی سرشت تعلق فهر بقصود دولت ابد بنیاد
ظل اللهی بکمال در حیدر رفیع خاقانی و عنایات آن حد افزون تا آنکه امیدوار بوده بدانند چون شاه اسمعیل صفوی
در سنه نهصد و شش خروج کرده جمعی از عوام کالانعام را با خود متفق ساخته باعتبار غرض نفسانی و ریاست

دنیاوی رفض در میان اهل اسلام قدح زناد و در بجرگذا کرده بنای سب و رفض گذاشت و ما بنوسیلاتش تعصبی
عظیم بین المسلمین کرده لوای نفاق و نزاع افراشت بحدی که گفوره در مهد امان آسایش گزین شده و هرج
و مرج در مسلمین بمعرض تلف در آمد لهذا در شورای کبری صحرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خاص و عام
ایران از نواب همایون ما استدعای قبول امر پادشاهی کردند با ایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی
مسئول ایشان مقرون بقبول خواهد شد ایشان نیز از عقاید فاسده و اقوال کاسده که از بدو ظهور
شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع یافته نکول و حقیت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را
که مذهب آباء همایون و اجداد میمون ما بوده با جان و دل اذعان و قبول کرده از رفض و سب و تبرا
و ولای ایشان تولا نمایند و برای تاکید این معنی از علمای اخیار و فضلای بیدار که ملتزم رکاب
ظفر شعار و بر تو انوار حضور مهر آثار بودند تحقیق و استفسار نمودیم همگی بعرض اقدس رسانیدند
که بعد از بعثت حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین
بذل نفوس و اموال و بهجرت از اهل و عیال از عام و اخوال اختیار و لوم لوام اثام و طعن و تعییر خاص
و عام را بر خود قرار داده با بحد بشرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته بدرایه پوشی تشریف
نزول آیه وافی هدایه و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم
باحسان گردیدند و بعد از رحلت حضرت سید المرسلین بنای خلافت باجماع صحابه کبار و اهل حل و عقد بعهده
خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین مسند خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن منصب
منصب احتساب بر فاروق اعظم مزین المنبر و المحراب عمر بن الخطاب و بعد از آن بجناب ذی النورین عثمان
بن عفان و بعد از آن بحضرت اسد الله الغالب مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی بن ابیطالب قرار یافت

و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق وفاق و بعد از شوایب خلاف و نفاق مهجور
رسم اخوت و ائتلاف مرعی و ملحوظ و حوزه دین مبین را از تطرق شرک و کین مشرکین مصون و محفوظ
ساخته اند و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم باز اهل اسلام در اصول عقاید بوده اند اگرچه بمرور
دهور و تصاریف اعوام و شهور باعتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل اداء
صوم و صلوة و حج و غیره اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص بخدمت حضرت
رسالت پناهی و اولاد و اصحاب او نقص و قصور و خلل و فتور راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل
بهمین دستور مستمر بوده و اینان نیز بر بنهوده حکم اقدس و ارشاد امر مقدس ترک از منتقد صد و سب و رفض
نمودن بل محبت و ولای آن چهار رکن ایوان دین مبین متشبث گردیدند در ازاء این معنی ما نیز سریر سروری را
بجلوس میمنت مانوس سر اقدس تزیین داده تعهد فرمودیم که عهود خجسته معهوده را با علیحضرت فلک رفعت
خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین پادشاه اسلام پناه دارا
احتشام یعنی سلطان ممالک روم اعلام و ان مطلب بر وفق مامول بنیاد ابلاغ اهتمام سازیم که مقدمات
مزبوره را بنا بتایید آلهی قریب بحصول و در شرف انجاح و وصول است در وقتی که ساحت در بند مطلع
ماهچه رایات فیروز مند و منقر کوکبه آسمان پیوند بود تجدید مزید آنکه از برای استحکام ارکان و تطمین
خاطر حقایق مدار از علامه العلمائی ملا علی اکبر ملاباشی و سایر علمای کرام و در کلاب بحضرت اشباب حاضر
و مقتبس انوار حضرت فیض مظاهر بودند در مجالس و خلوات استعلام فرمودیم همان مراتب سابق را
معروض داشتند و بهمه جهت حجاب شبهه و ابهام از مشکاه ضمیر اقدس مرتفع و ماده تشکیک و تردید
مندفع گردیده بحد یقین پیوست که جمیع رفض و سب و اختلافات ناشی از فتنه انگیزی شاه اسمعیل بوده و الا از صدر

اول الی الابد و ظهور او همگی اهل اسلام در مناهج اصول بر یک طریقه ثابت و راسخ بوده اند بناءً علی هذا المقال
نبا شده رتابه و الهام سبحانی حکم اشرف اقدس علی از موقف عز و علا شرف صدور یافت که بنحوی که در مبادی
اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل همگی این خلفای راشدین را خلیفه علی التحقیق میدانسته اند بهمان دستور
هر یک خلیفه بحق دانسته از سب و رفض محترز باشند و خطبای کرام و نقبای عظام در رؤس منابر اسامی
سامی و مناقب و محامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر نام ایشان را بخیر و رضی یاد
و شاد نمایند و علامی فهامی خلاصه الفضلا الکرام میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه را باقطار
ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهر دور و نزدیک ابلاغ و ایشان نیز بسمع قبول اذعان
اصغا نموده تخلف از مدلول موجب عذاب آلهی و مورد سخط و غضب شاهنشاهی دانند در بیان وقایع
ایت ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و پنج شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالمتاب
ببرج حمل واقع گشته اوسمت اسم دی که نیرنگ جنبش ریاحین و نگار بخشا سنبل باقه گلگون قبایان
گلزار را از لباس برگ و بار عاری ساخته بود از ظهور طلیعه سلطان بهار بالکلیه برودت از روحشان کوهسار
راه فرار پیموده و قلندر بی برگ و نوای بهمن به درقیدان زمین چمن عرصه را از قزلباش آتش خوی گلهای
آتشین نظاره دیده لوای استبداد و برافراشته بود از هجوم کوکبه قوای ربیعی در واج دیار عدم نموده و روز چهارشنبه
جشن نوروزی بفر و فیروزی در کمال بهروزی و عشرت افروزی بتقدیم رسید چهره نفس قدسی سرشت همایون که مخزن
و معهود بوده بعد از فراغ امور روم و اتساق و اوضاع آن مرز و بوم سلطنت ایران را بیکی از شاهزادگان
کرام تفویض و خود در کلات که مسکن و مقصد همایون است بنای گوشه نشینی و با شاه عالم معززان آن
کنند لهذا معماران مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه و سرکاران سخن کوش و کارگذاران همت

تعیین فرمودند که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که در رفعت و اعتلا همدوش ایوان سپهر برین و خجلت طاق سپهر
رواق چرخ هفتمین است بنیان و حمامات و دکاکین و خانات و آب انبارهای کوثر تسنیم صفا پرور بر کنار
زمزم مزاج سلسبیل آثار احداث و از اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نفایس اسباب و لطایف امتعه
و نوادر اقمشه و ذخایر امتعه و از هر جنس ما یحتاج و هر نوع جنس و چیزی سرکار عظیم القدر بان محتاج باشد
بزودی مهیا و تدارک و نقل آن نزهت سرای جنت قرین و بهجت آباد خلد آیین که حصن حصین
جهان و رکن رکین معموره عالم امکان است نماید و موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه پنجم شهر
ربیع الاول که اواسط جوزای آن سال و هوا را موسم اعتدال بود او لا تنبیه اشرار طبرسران را
وجهه همت ساخته از دشت کافری حرکت و آنچه لازمه بود از تاخت و نهب و سبی و احراق
اماکن و مساکن و چرانیدن مزارع و محصولات ایشان بعمل آمده در آن دیار دیار و از آبادی آثار باقی
نگذاشتند و از انجا عطف عنان بجانب سایر محال اعشان کرده دلیران سپاه در دهات و قری
سقاق و قلاع ایشان کار آتش در بیشه و گرگ در رمه و سیلاب در ابنیه کردند شمخال و سرخای از کثرت
اوان از ملتزمان رکاب همایون بوده در مراسم خدمت تقصیر نکردند اما احمد اوسمی بنا بر صدور
خیانت کلی از او در مقام وحشت و دهشت بوده بحصانت قلعه و سنگ و صعوبت مغار مستظهر گشته
بقلعه قریش که در بالای کوه فلک شکوهی واقع و اطراف آن کوه تمامی بیشه و درخت مشتمل بر یک راه باریک
بسیار سخت بود تحصن جست بعد از تنبیه و اطاعت یافتن سرکشان و اشرار کوه نشین داغستان
و انتظام مهمات آن نواحی و تمشیت امور او از متوجه قلع قلعه اوسمی گشته سه روز دلیران بیشه رزم و ضیغم
افکن و بهادران شیر صولت صف شکن در پای آن قلعه پای ثبات افشرده بحملات شدیده و صدمات

عنیفه

عنیفه بر آن قلعه بلند و قلعه سپهر مانند مستولی شده اوسمی ناچار ترک قلعه و حصار و منزل و دیار کرده فرار
اختیار و آواره دشت ادبار و قدم فرسای صحرای ادبار شده و بقیه قلعگیان دامن آمال [illegible] روی
نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده و از روی عذرخواهی جبهه سای موکب شاهنشاهی گشتند و تقصیرات
ایشان بعفو مقرون و مقرر شد که آن قلعه استوار را که از سنگ و آجر پرداخته بودند ویران و پایمال
کوه را با خاک یکسان کردند و سابقا سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر ممالک خوارزم و تنبیه ییلبارس
والی سابق طاهرخان چنگیزی بوالیگری تعیین گشته موکب همایون عازم خراسان شده بود در ایام توقف
کوکبه مسعود در داغستان بعرض اقدس رسید که اشرار ارال و خوارزم بمظاهرت و اغوای ولد ابوالخیر
والی قزاق و اتفاق ارتوق اینان سر بمخالفت برداشته پا از جاده صواب بیرون گذاشته طاهر
والی را مقتول و ولد ابوالخیر را بوالیگری قبول کرده اند چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و ارال با وصف
مروت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی در ازا خیانتهای ایام سابقه ایشان بظهور پیوست عین
ناسپاسی و کمال حق ناشناسی بود نصرالله میرزا که ناظم ممالک خراسان بود با افواج خراسان و
توپخانه و استعداد کامل مامور به تنبیه اشرار خوارزم و مقرر فرمودند که بعد از نوروز عازم آن سمت
شود ارتوق اینان باباها و اعیان و رؤسا و سرکردگان ارال و خوارزم از توجه موکب شاهزاده
خبردار و از فساد باده سرکشی و دردسر خمار و عقب داشته هشیار گشته از روی اضطرار نادم و پشیمان و بجانب
و هراسان عازم خراسان شده در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت
و سپردن بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم جدید شدند و شاهزاده در مرو توقف و بعد از عرض و حصول
اذن و رخصت از خدمت شاهنشاه سلیمان حشمت بسبب آنکه بغیر از کسی از اوزبکیه خوارزم در رکاب نصرت

انتساب مشغول خدمتگذاری و از روی اخلاص سالک طریق سربازی و جان سپاری بودند از دربار قضا اقتدار
بمراعات حقوق خدمت و ضعیف‌نوازی و ملاحظه پاس نیازمندی و شکسته بالی ایشان تقصیرات نالایقشان باتمام
مقرون و والیگری را بر طبق مسئول الملتمس ابوالمحمد خان ولد ایلبارس و در سایه گردون بخت لوای
نصرت مدار موکب خلافت شاهزاده نامدار بود عنایت و اتالیقی والی مزبور را باورتق ایناق مرحمت و اتالیق
مزبور برادر خود را با جمعی از روسا روانهٔ رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرمودند که شاهزاده والا
مزبور را مخلع ساخته روانه و محمد داوچی شایسته برای ملازمت رکاب همایون از جوانان کار آمد ال
خوارزم گرفته روانه درگاه معلی و بقیه اسرا را نیز مستخلص ساخته همه خانواری که بعد از فوت آن ولایت را که
بدفع الوقت گذرانیده مانده اند تماماً کوچانیده روانه خراسان ساخته رؤسای ایشان بوفق فرمان
همایون متعهد و رخصت انصراف بخوارزم حاصل نموده روانه خوارزم و شاهزاده بجانب خراسان منصرف
در بیست و دوم جمادی الاخری وارد ارض فیض نشان گردید در بیان سوانح بلخ و ظهور درویش فساد اندیش
در آن مملکت با دعای سلطنت و مآل کار او از سوانح امور آنکه بعرض اقدس رسید در اواخر
ماه شوال شخصی مجهول الحال از اولاد بابا شاه و رشاقلان در لباس درویشی وارد اندخود و از آنجا عازم بلخ گشته
در آستانهٔ مقدسه شاه مردان متوجه بلخ است ادعای امامت و اظهار معجزه و کرامت کرده جمع کثیری از
ترک و تاجیک با عصمت الله قبچاق و سعید شبورغانی اکثری از سرخیلان اوزبک با او گرویده در اندک روزی
ده دوازده هزار نفر بر سر خود جمع و از اطراف تمام اوزبکیه حتی نیاز خان والی از عقل خاطر از روی نیاز بزیارت
درویش مزبور رفته و خاک قدمش را بجاروب مژگان رفته بعد از آن رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت و دعوای تسلط نموده
جمعی بر سر او فرستاده فیمابین جنگ واقع و منسوبان طرف شکست یافته و کلیه بلخ با جمعی در میان مقتول گشتند

اوزبک و دست تغلب بر آورده در بیرون و درون شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند بقتل رسانیدند
و والی در ارک متحصن شده بعد از رسیدن این خبر بعرض اقدس جمعی از غازیان سرحدات خراسان بسرداری
محمد حسین خان چپشکزک بیگلربیگی خبوشان و الله وردی بیگ و محمد قاسم بیگ و جمعی از خوانین برای دفع
این فتنه و تنبیه درویش مزبور با توپخانه و استعداد مامور به بلخ و مقارن آن بتاریخ یوم جمعه دوازدهم ماه
ذی الحجه الحرام خبر رسید که در اثنای مجادله باطن درویش و اراده مدد کرده عصمت الله مزبور که از جانب
درویش بپادشاهی ترکستان نامزد او شده بود بگلوله تفنگ زخمدار و از ملاحظه این معنی تزلزل در احوال بیرون این
سست اعتقاد راه یافته فرار و درویش مزبور در آستانه شاه مردان متحصن و عصمت الله بعد از دو روز باز
بجانب سفر بسته خواجه نعمت متولی آستانه مزبور فرصت یافته با جمعی از غازیان درویش را مقید العهد حسب
نزد والی آورده جمعی که مانده بودند بحال درد سر بودند متفرق و از اشرار نیز که محرک فساد بودند جمعی بسکین شدند
معرض سیاست در آمدند امر همایون صادر شد که سرداران سابق سر رشته کار را از دست نداده بمیان
ضابطه مقرره عازم مقصد و باتفاق والی به تنبیه اشرار و جمعی از مفسدین که درین امر بهانه بهنگامه طلب گشته
فتنه برانگیخته اند مشغول و آن گروه را تادیب نمایند بنحوی که سبق ذکر یافت احمد اوسمی بجانب آوار
آواره گشته قلعه جات و مساکن او با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه و بلوک بپامال ستم ستوران
دلیران و دست فرسود تطاول غازیان گردیده منتخل و سرهای بزرگ داغستان بودند با جمعی کثیر
از غاشیه کشان رکاب و ملتزم خدمت و اطاعت گشته تمامی حکام و اعاظم قوبان و نفایس چرکس و در تحت عهد
مطیع و فرمان روانه نموده اند قلاده انقیاد و بگردن گرفته اند و نیز در خلال آن حال از جانب سلطان محمود خان
پادشاه والاجاه روم نامه رسید مشعر بر آنکه از قبول تصدیق صحت مذهب جعفری و دادن رکن کعبه معظمه متضرر غایت

عذرخواهی نموده اظهار کرده بود که دارا از این ورطه طلب امر دیگر از حضرت خواهش شود در سال گذشته وجیهی افندیان
از دربار عثمانیه برای اعتذار همین سمت آمده بودند بتوسط ایشان صریحاً بپادشاه والاجاه روم نوشته شده چون با
و مستعد باشد هرگاه بزودی انجام امور داغستان متوجه روم و عازم آن مرز و بوم خواهیم شد در ضمن نیز در
جواب نامه مزبور همان مراتب نگاشته قلم تصریح و اعلان شده بپادشاه والاجاه مزبور از توجه موکب
جهان کشا آگاهی بخشیدند پس محمد علیخان قرقلو را بایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را بمعاونت او مامور
ساخته در یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه ۱۱۵۵ از سمت داغستان لوای توجه بجانب شماخی افراشته چون از روزی
موکب همایون بجانب شماخی حرکت کرده برخلاف ایام توقف هوا در کمال خوشی میگذشت برف و باران
شدید شروع کرده لاینقطع از پرویزن آسمان آب بر سر ساکنان عرصه غبرا می بیخت قطرات سحاب
سر رشته ریزش را چون رشته گریبان از کف نمی گسیخت گاو گردش آسیای نیلگون سپهر محتاج جفت انبار
بود در هیچ خشکی سفر نظری اگر آب کردش در کار از شدت باران اوج سیل بسحاب رسیده در انهار و ابار
هر کوکب سحاب بر رود کهکشان بادیه دیده ساحت خاک عالم آب گشته لطافتش پهلو بر چرخ خضر میزد و آب سحاب
بسیاری از کثرت گلای و گل و نزول برف و باران و شدت سرما عرضه سقاطه و اتلاف و از دربند تا کنار کر
ده منزل بود در عرض چهل روز طی گشته در آخر حوت در رود کنار کر واقع گردید در بیان سانحه شکوه (۱۱۵۶)
شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم بعد از انقضای یازده ساعت و دو دقیقه خلیفه شب لباس مشکفام عباسی
در بر داشت فرقدان را در سر داشت شکفت سیارگاه از شدت سرد در خیمه تو بر توی فلک سبز در بعد آفتاب
شده از نهانخانه حوت برج حمل رخت کشیده سفیر سریع السیر نسیم از جانب کشورآرای بهار در دار الملک
گلزار بارگاه تحف و هدایای نفحات عطرآگین گسترده فرمان بران قوای نامیه قزل اوزن گلها را در صحن چمن برافراشتند

جهان کش

جهان کشا اردوی بهشتی به تسخیر ممالک باغ و راغ از جا درآمده بمحاصره حصول بساتین قلاع کهسار پرداخته
با شاهان طبایع برای دفع غائله برودت که فیما بین خدیو بهمن شوکت شباط و دارای سکندر حشمت ایا
حاصل بود و سایل صبا و شمال را برانگیخته افندیان اعلام سرو و صنوبر بقطع نخل خلاف و شجا
مشاجره برخاسته و سادات سبزپوش شتا و ناردون و قضات محاسن سفید شکوفه و نسترن
صدرنشینان ایوان بستان شدند در روضه فایض الانوار گلزار سجاده زینت و صفا بسجاده نیکو نوشتند چون
برخاستن جوی گلهای سوری شوکت و شان بشارات دشمن خار در گلشن پیوند شکوفه سنان شوکت شد
جشن نوروزی آراسته گشته بعد از انقضای ایام عید از جسر دو فرسخی جواد عبور و صحرای شماخی را قرارگاه
کوکبه منصور ساخته بیست یوم در آن مکان خیام توقف افراشته تا دواب بسلامت آمده از راه شیروان و قراچمن
نهضت و از چهار فرسخی شهر تبریز عبور کرده عاشور خان پاپالو را بایالت تبریز و سرداری آذربایجان سرافراز
ششهزار نفر از لشکر فیروزی اثر را در حوزه اختیار او مقرر کرده امر فرمودند که بیگلربیگیان دربند و شیروان و تفلیس
و ایروان و قراباغ و افشار هر یک با فوجهای خود و حکام ماین مهیا و مستعد بوده باتفاق سردار در حین
ضرورت باعانت یکدیگر پردازند و چون سابقاً نصرالله میرزا در ارض اقدس توقف داشت مامور شده بود
که با شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا بعزم بساط بوسی وارد دربار معلی شوند در بیست و چهارم شهر صفر
در منزل مریوان وارد و شرف اندوز ادراک خدمت اقدس گشته و فرستاده پادشاه والاجاه هند در سنه
نیز با تحف و هدایای گرانمایه که از آن جمله یک باب تخت قزل اطاق چوب صندل بود که باصطلاح هند بنگله گویند استادان
ماهر در تشبیک و نقاری آن کمال تصنیع و مهارت بکار برده بودند و هر یک شاهزادگان وارد و بنوازشات شاهانه
بهره مند گردیده و منزل بمنزل اعلام گیتی گشا آسمان سا گشته وارد چهار فرسخی سنسج شد و چون از [illegible]

روم از راه بغداد در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر شده بود که توپخانهای قلعه‌کشا از راه همدان روانه کرمانشاهان
گشته در ذهاب که حد بغدادات ملحق نمایند احمد پاشا والی بغداد از اراده ضمیر اقدس واقف و محمد آقا کدخدای خود را
با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه آسمان جاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد و در باب سپردن
اصل قلعه بغداد تا انجام کار سرعسکری که از دولت عثمانی تعیین شده استمهال کرد خدیو جهان‌گشا
نیز مسئول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی مآثر را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و
در ماحته و توابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و فوجه خان شیخانلو جمشکزک را بسرداری
بصره سرافراز و با بیگلربیگی حویزه و حکام شیروان و شوشتر و دزفول و اعراب آن سمت به تسخیر بصره مامور
و مقرر فرمودند که با غرابهائی که در شط حویزه طیار شده از شط العرب عبور و بانجام امر مقرر بپردازند و از
همان منزل در نهم جمادی الاول نصرالله میرزا با باقی شاهزادگان و زواید احمال و اثقال روانه همدان گشته
فرستاده پادشاه والاجاه هند را نیز مشمول نوازشات خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته مساوی
پنج لک که هر لکی باصطلاح این عصر پنجهزار تومان باشد جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاصه
و با صد و یک زنجیر فیل کوه‌اندام برای پادشاه جمشید احتشام مصحوب میرزا محمد محسن نیشابوری همشیره‌زاده
سعادت خان روانه و جمعی از ارباب طرب هندی که در سلک مطربان سرکار انتظام داشتند هم جمعی با قانون
سازندگی و فنون نوازندگی بطریق هند آموخته که در رقص و رامشگری ماهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز مرخص
ساخته فرستادند چون منظور نظر اقدس آن بود که قشلامیشی در حدود بغداد بعمل آید فرمان همایون بعز نفاذ
پیوست که غلات شهرزور حمل و نقل بغداد شود و سپاه اعلام جهان‌کشا از راه شهرزور و قلعه حرالان در اهتزاز
آمده خالد پاشا با اتفاق رؤسا و علمای اکراد وارد دربار خلافت مدار گشته بخطاب خانی و ایالت آن ولایت

سرافراز

سربلندی یافت و تمامی آن مرز و بوم و کردستانات روم بحوزه اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرکوک گشته
در چهاردهم جمادی الاخری ظاهر کرکوک مضرب سرادقات دولت گردید اهالی آنجا باستحکام قلعه مغرور شده
راه اطاعت بسته در مخالفت گشودند چون توپخانهای همایون که از راه کرمانشاهان با ذهاب رفته بود بایست
ملحق باردوی معلی شود با انتظار ورود توپخانه چند روز مکث و بعد از یکهفته که توپخانه بموکب همایون پیوست
قلعه را از چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده یکروز از بام تا شام آن آتشبار بر جان قلعگیان
نازل منزله نوازل سماوی ساختند عصر آن روز که روز دوشنبه بیست و یکم ماه مزبور باشد قلعگیان از تف
آن آتش جان‌سوز بجان آمده از تاب صدمات توپهای قلعه‌شکن و خمپاره‌های بنیاد افکن بیتاب و توان
و مستدعی امان شدند عفو خطاپوش قاآنی ارباب پوزش پذیر درآمده رؤسای ایشان را بپوشش خلعت
عفو و بخشش ساخته فوجی را نیز بضبط قلعه اربل که از قلعهای معتبر آن سمت بود تعیین نموده آن نیز در یکروز
بضرب گلوله توپ قلعه‌کوب و آتش انگیز خمپارهای خانمان‌سوز بحیطه تسخیر درآمد **توجه موکب والا بجانب موصل**
چون محمد آقا از کرکوک از جانب احمد پاشا برای مذاکره و انجام مهمات معهوده و بنای مصالحه روانه اسلامبول
شده بود منظور نظر اقدس این بود که از کرکوک تجاوز نشود و در آنجا سواد فرمانی از پادشاه والاجاه روم بر طبق
فتوی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از خارج بنظر رسید مشعر بر آنکه قتل و اسر طایفه ایران
و مذهب ایشان مخالف اسلام است و امنای دولت عثمانی آن فرمان و فتوی را مصحوب عبدالله افندی بموصل فرستاده
حسین پاشا والی حلب را نیز با جمعی از پاشایان و عساکر عثمانی بمعیت حسین پاشای والی موصل مامور ساخته اند
موکب عزم ثابت گشته روز چهاردهم رجب لوای نهضت بجانب موصل فلک‌سا در روز پنجشنبه بیست و سیم ماه مزبور
ورود موکب ظفر کوکب بچهار فرسخی موصل واقع شده فوج پاشای حاکم کوی که از قلعهای معظم قلعه بود با فوجی از سپاه روم

نهور رسیدن مانده بمقابله پیش تازان موکب منصور در آمد جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته بقیه فرار و بجانب حافت [illegible] تحصن جستند

و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع [illegible] مطلع طلیعه شوکت و جلال از حضرت [illegible] علیه السلام مظفر [illegible]

افاضت کردید اولا کید و تقریر علمای [illegible] را برای القای افهام مدعا بدربار [illegible] طلب فرموده باشایان [illegible]

ایشان تماشی نموده بقلعه داری پرداخته شد پس حکم همایون بمحاصره قلعه نافذ گشته فرمان پذیران از دو جانب قلعه

جسر کهکشان پیوند بر رودخانه [illegible] بسته توپهای اژدها پیکر و زنبورک [illegible] و جزایرچیان [illegible]

حسب فوج فوج آغاز عبور کرده به سرانجام اسباب قلعه گیری درون و بیرون [illegible] و حفر نقب اشتغال ورزیدند [illegible]

دریای آتش محیط قلعه کردید در شب جمعه هشتم شعبان هنگام سحر شلیک توپ و تفنگ و [illegible] خمپاره های آن

آهنگ روز قیامت بر قلعه گیان آشکار کرده و گلوله توپ و خمپاره دود از نهاد جانها و کرد [illegible] خانمانها

برآورده چند روز بر همین نهج [illegible] قلعه گیان شعله جواله خمپاره و گلوله توپ خانه [illegible] تا آنکه [illegible]

دیدند که عزم ملک اساس خسروی از [illegible] بازخواه گشت جمعی از علمای اعلام و افندیان کرام [illegible]

[illegible] را با اسبان [illegible] زین زر [illegible] و پیشکشهای لایق بدربار سپهر [illegible] فرستاده متعهد گشتند [illegible]

قیصر فرستاده امور معهوده را [illegible] بین الدولتین صورت انجام دهند که [illegible]

شعله [illegible] نظر انداخته [illegible] مسئول و مسعود ایشان [illegible] کسوت امان [illegible] تشریف

عفو و اطمینان ساخته شد باشایان [illegible] قاضی و مفتی [illegible] را با چند نفر [illegible] روانه اسلامبول نموده [illegible]

حال پرداخته مقارن آن [illegible] آقا [illegible] احمد پاشا بدربار [illegible] رفته بود وارد و خبر آورده که پادشاه اسلام پناه

روم [illegible] طلب [illegible] فرموده [illegible] و برادر [illegible] داشتیم [illegible] از [illegible]

[illegible] هر کدام [illegible] ایشان [illegible] ملک [illegible] امور معهوده [illegible]

اما چون تخمین [illegible] مروجب اختلال [illegible] است مجوز [illegible] کرده

احمد پاشا را در امر مصالحه ماذون و مختار ساخته بودند لهذا [illegible] عطف عنان بجانب کرکوک [illegible]

چون زیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر بود بعد از ورود [illegible] خانقین [illegible] زبان [illegible]

با فوجی عازم عتبات عالیات گردیدند و در منزل شهروان سلیمان پاشا که [illegible] بغداد با محمد آقا [illegible]

از جانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و با عطایای [illegible] و خلاع فاخره و انعامات وافره بارین

احسان گشته محمد آقا را برای ابلاغ خبر انصراف موکب همایون و قبول التماس [illegible] از جانب احمد پاشا [illegible]

دربار قیصر کرده اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره علیهم السلام سعادت اندوز [illegible]

احمد پاشا در کمال زینت [illegible] بود آن آب [illegible] زیارت مزار کثیر الانوار [illegible]

نموده عنان منصرف بتقبیل آستان [illegible] بشرف [illegible] عازم نجف اشرف گشتند جمیع علمای ایران [illegible]

[illegible] و بخارا و سایر بلاد توران در [illegible] حاضر بودند [illegible] علما مصروف [illegible] اسلام

دفع شبهه و نزاع از میانه امت حضرت [illegible] الانام بود علمای [illegible] و علماء توابع بغداد [illegible]

[illegible] مقدسه [illegible] محافل نماید که و انجمن محاوره [illegible] طرفین با یکدیگر [illegible]

[illegible] جانبین معارف [illegible] لهذا علمای [illegible] در آن درگاه عرش [illegible]

جمیع گشته بعد از [illegible] که مشرب [illegible] محمدیه را از لای شکوک و شبهات تصفیه دادند [illegible]

[illegible] اقسام حروف مرقوم و بمهر [illegible] مختوم گشته [illegible] در خزانه مقدسه [illegible]

و بهر سوادی از بلدان ممالک محروسه سوادی از آن انفاذ یافت و شرح وثیقه مزبور آن است عرض [illegible]

وثیقه و تحریر این نیقه آن است [illegible] بعد از بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین هر یک [illegible]

رسانیدن و در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال شایعه مساعی مشکوره و مجاهدات مبروره به پیرایه پوشش تشریف نزول
آیه وافی هدایه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار گردیدند بعد از رحلت جناب سید ابرار
بنای خلافت باجماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار است بود و اول خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار
صدرنشین خلافت اختیار ابوبکر صدیق و بعد از وی بنص و نصب اصحاب بفاروق اعظم مزین المنبر و المحراب
عمر بن الخطاب و بعده بشوری و اتفاق بجناب ذی النورین عثمن بن عفان و بعد از وی باسد الله الغالب
مظهر العجائب و مظهر الغرائب علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافت و هریک از خلفای اربعه در مدت خلافت
خود ناهج مناهج التیام و ایتلاف و مبرا از شوایب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدی را
از تطرق شرک و کین مصون و محفوظ میداشته اند و بعد از انقضای آن مدت خلافت به بنی امیه و بعد از آن
بنی عباس انتقال یافت و ایشان نیز بهمین ملت و عقیده باقی و بمحبت خلفای اربعه قایل بوده اند تا آنکه در سال
نهصد و شش شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج سلطنت عروج کرده و بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان وارد سلب
تزییف نقد حقیقت خلفای ذیشان و اماله قلوب عوام از متابعت و موالات ایشان نموده بعد از آن سب و رفض را
که خامه اسلام الکن از بحث ذکر آن زبان صریر در کام خاموشی میکشد شایع و در منابر و مساجد از جمله اقوال
اعلان انواع فضایح و قبایح کردند بعد از شیوع آن شنیعه اهل سنت و جماعت نیز از اطراف آغاز معادات
و ترک مصافات کرده قتل و نهب و اسر این فرقه را مباح دانستند بنحوی که اسرای امت خیر الوری در فرنگ و باقی
ولایات عرضه بیع و شری گشتند و این حادثه شنیعه تا ایام خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول بود
تا آنکه رفته رفته ترک تنبیه داشت و بعد از آن افاغنه قندهار و همچنین روس و ترک از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران
و اساس سلطنت و مملکت را ویران کرده قلع و استیصال ایشان را بر خود لازم داشته چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق

گرد

گرد آن از پرده کمون بساحت شهود و بروز می آید لهذا کوکب ذات بی همال و نیر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت
قدر قدرت کیوان رفعت مهابت مریخ صلابت ملجا السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان دوران رفیع الشان یگانه
برق خرمن سوز سرکشان جهان بتاییدات سبحانیه تاج بخش ملوک ممالک هند و توران ظل سبحانی نادر دوران
خلد الله ملکه و سلطانه چنانکه در تاریخ نادری تفصیل حالات مجملات آن مذکور و مسطور است از مطلع ملک ابیورد
آغاز طلوع و ضیاء سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالک را که باقتضای انقلاب دهر بتصرف
غیر درآمده بود بزور بازوی تایید الهی و قوت سرپنجه اقبال خلد آلهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب عناد
و نزاع نمودند تا آنکه در سال هزار و صد و چهل و هشت در شورای کبرای صحرای مغان عموم وضیع و شریف
ایران را احضار و مجلس مشورت انعقاد دادند که آن جماعت هر کس را که خواهند بسلطنت اختیار نموده بنای در کار خود
گذارند اما اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند پادشاهی و سلطنت را خداوند عالم بان اعلیحضرت
واگذار و اعطا کرامت کرده ما را اختیاری در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آن جناب است بجهت آنکه زندگانی
اول حیات و احوال ما کرده عوض نفوس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی رهایی داده اند باز در مقام مخالفت رایت
ایشان نباشند و سعادتمند کسان ایران را باید دیگری گذارند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز فرمودند که اهالی ایران هرگاه سلطنت ما را
راغب و آسایش خود را طالب باشند در صورتی این مسئول ملتمس بقبول و مقرون بحصول خواهد شد که از مذهبی که
مخالف مذهب اسلاف کرام و آبای عظام نواب همایون ما است تارک و در منهج خلافت خلفای راشدین
ناسک و سالک شوند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شایبه منقلا این حکم قدر آثار را بسمع اذعان
اصغا نموده و تعهد برای تاکید و استقرار این مطلب نوشته بخزانه عامره سپردند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در آن اوان
ایلچی روانه دولت علیه عثمانیه کرده از اعلیحضرت سلیمان حشمت سلطان جم ازدحام بمضمون آیات ان الله یامر بالعدل

و الاحسان سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذی القرنین داور دارا رایت

کیخسرو غلام خدیو گردون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابد الله بقاءه و طالب پنج مطلب شده

اول آنکه اهل ایران چون از عقاید سالفه نکول و مذهب جعفری را از مذاهب حقه قبول نموده اند

قضاة و علما و افندیان کرام اذعان کرده او را خامس مذاهب شمارند دوم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه

مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب در رکن شافعی با ایشان شریک بوده بعد از ایشان

علاحده با امام خود با آیین جعفری نماز بگذارند سیم آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود بطریق

امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حاج ایران را بکعبه مقصود رسانیده در دولت علیه عثمانیه امیر حاج

ایران تالی امیر حاج مصر و شام باشد چهارم آنکه اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان

و آزاد بوده بیع و شری را بر ایشان روا نباشد پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور

مملکتین را برونق مصلحت فیصل داده باشند و این وسیله رفع خلاف صوری و معنوی از میانه امت محمدیه گشته

من بعد بمقتضای انما المؤمنون اخوة رسم الفت در میانه روم و ایران سلوک باشد ثانیا

دولت ابد پیوند عثمانی چند مطلب را که عبارت است از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن وکیل در مقر

دولتین باشد قبول و مذهب جعفری را تصدیق کرده تا سواد را بمحاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه بر توقف ساخته

بردند ایلچیان ذیشان مخصوص از طرفین آمد و شد کرده از آن طرف فاتحه عذر و از اینجانب براهین ساطعه

و حجج قاطعه القا و افهام جواب میشد چون در عرض هفت هشت سال انقلابات بهم رسیده شد سفرا صورت انجام نیافت

درین سال خجسته فال که تنگوز ئیل مطابق سنه ۱۱۵۹ باشد که همایون قاآنی وارد روی ظفر مقرون خاقانی عزم انگیز

در خاک روم را به آب تیغ کشور ستان از بار نفسانیت آتش فتنه را منطفی و مایه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی گرداند

او

حرکت و از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیخ الاسلام و قضات کرام و علمای اعلام برای مذاکره در بغداد لازم بود

بموکب منصور احضار و برسم جهاندار و آن سرزمین کردیده و مطالب معهوده را با منعقده سوروثی طی نمایند

در شرفی که در نجف اشرف بعتبه بوسی و تقبیل تراب روضه علیه غرویه فایز و مشرف گردیدند جمعی از علمای نجف

اشرف و کربلای معلی و حله و محالات و توابع بغداد را در حوزه گفتگوی حاضر ساخته مجددا امر همایون نفاذ

پیوست که چون در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست الا فساد رواج بعده دولت صفویه در میان امت

نبویه شیوع یافته علمای کرام که ودیعه اسلام اند با یکدیگر مجلس مجادله و مذاکره آراسته مذهب سنت نبویه را که از

هجوم انواع اختلاف امم آمیخته لای شکوک و شبهات گشته است اصفا و زلال حق ارشاد و مایه جمعیت

و سداد و مایره فساد را اطفا دهند لهذا مامورین بنحو مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب الدین و امام

المتقین علیه السلام بنقل مقالات و اظهار عقاید پرداخته حقیقت را چنانچه هست در مشهد شریف

نگار و بشر جیاد عقیده اسلامیه اعیان دولتین قاهره تا در میعاد علمای ممالک ایران که بعد از رحلت حضرت

سید المرسلین خلافت باجماع امت بجناب خلیفه اول ابابکر صدیق و بعد از وی بنص آنجناب و اتفاق بر فاروق اعظم عمر

بن الخطاب و بعده بشوری و اتفاق اصحاب بذی النورین عثمان بن عفان و بعد با امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام

قرار یافته بود و آیه وافی هدایه السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان

رضی الله عنهم و رضوا عنه و بفحوای آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت

الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم

خلفه بر حق و بعد از رحلت خیر البشر فیمابین ایشان محقق بوده همه با یکدیگر برسم الفت ثابته مصاهرت و منافرت

سلوک میداشته اند و بجهة رسم مواخات فیمابین ایشان مرعی بوده و برازار رحلت خلیفه اول تا نماز دار و نبارد تغمد

دیم
بیکمن یافت بروزن جم روزنامه باشد
و بمعنی قصه گوینده خوانی آمده
هم هست که بتازی کالاوم
خوانند شرح نامه
در عربی جمع
دیوان
کرده
باشد
م

سؤال احوال ایشان کردند آنحضرت فرمودند که اِمامان قاسطان عادلان کانا علی الحق و خلیفه اول بزرگ شان
خلیفه رابع میفرموده الست خیرکم و علی فیکم و خلیفه ثانی بزرگ حق آنجناب میفرموده که لولا علی
لهلک عمر و نظایر آن که بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار و متجاوز از بیان و تذکار است
و در سال نهصد و شش هجری شاه اسمعیل صفوی خروج نموده اشاعه سب و رفض نسبت بخلفای ثلث نموده
منشاء ظهور فساد و نهب اموال عباد گردیده مورث [illegible] و معادات فیما بین اهل اسلام شد تا آنکه
بمقتضای قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ شاهنشاه عالم پناه زینه سلطنت و جهانداری
فایض گشته بنحوی که در فوق مذکور شد در شورای صحرای نجف از من و اعیان استکشاف نموده ما نیز عرض عقاید
اسلامیه خود کرده بودیم حال نیز که در روضه مقدسه علیه علویه از اعیان مجدداً استفسار فرمودند عقاید اسلامیه
و اعیان بنهج مسطور است و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را بترتیب مذکور خلیفه بالتحقیق حضرت سید المرسلین
میدانیم و شک و شبهه نداریم و از رفض و تبرا تبرا میجوییم بنحوی که جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و حید زمان
عظام دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفریه کرده اند معتقد طریقه آنحضرت این عقیده را [illegible]
و آنچه سمت تحریر یافته محض خلوص فؤاد و صمیم قلب و اعتقاد این ادعا منضما از شائبه غش و قلب است و هرگاه
خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین یگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم
عقیده اهل اعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد آنکه امام جعفر صادق
رضی الله عنه ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و نزد ائمه ملت مقبول و مسلم است و اقراریکه علمای ایران حرفی بحرف
کرده اند و نزد اعیان تحقیق یافته عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح و فرقه مزبوره قایل بحقیقت خلفای کرام
و از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام میباشند و هرکس با آنفرقه اظهار عداوت دینی کند او از دین خارج

و اول

و رسول واکابر دین از او بری بوده در دار دنیا محاکمه آن با سلطان عصر و در عقبی باجبار شدید البطش و القهر خواهد بود
عقیده اهل الدعاة علمای بخارا و بلخ آنکه عقاید صحیحه اهل ایران مخبر است که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه از خلف
اهل اسلام و امت حضرت سید الانام میباشند و هرکس با آنجماعه دینا اظهار عداوت نماید خارج از دین
و محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین بوده در دنیا بازخواست آن با پادشاه عصر و در عقبی با شاهنشاه
علی الاطلاق خواهد بود و اختلافی که معتقدین مسطورند در فروعات با ائمه مذاهب اربعه منافی و مغایر
اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسر فریقین بسبب مخالفات مجتهدین در [illegible]
بر یکدیگر حرام است **در بیان تذهیب گنبد عرش سای نجف اشرف الف سلام و شرف**
چون قبل از این حکم همایون بتذهیب گنبد عرش سای مبارک نجف اشرف صادر گشته بود و فرمان پذیران امور دین
بروفق مقرر طلا کاری قبه همایون را بهیلو [illegible] در کمال زیب و فر انجام داده بودند بیک صورت
عنایت گشته بود بجهة ده الف خرج تذهیب گنبد فلک پیوند شده و بود از سرکار آسیه سیرت گوهر شاد و علم
والده شاهزادگان کامکار نصرالله میرزا و امام قلی میرزا نیز صد هزار نادری بتحویلدار داده شد که صرف سرت و کاشی
کاری و دیوار صحن مقدس و آینه و شمسه مرصع بجواهر ثمین و مجمر طلای گران بها وقف آستانه مقدسه شده و از [illegible] جانب
کربلای معلی گشته و غره ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملائکه مطاف و از سرکار نواب مهد علیا و ستر کبری بانوی
حرم سرای عفاف رضیه بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین نیز بیست هزار نادری بجهه تعمیر مسجد جامع [illegible]
تحویلدار کار کرده بعد از هجوم رایات نصرت آیات از سمت مسیب بجانب بغداد انعطاف یافت و بخدام
ارباب استحقاق اماکن متبرکه ائمه اربعه علیهم الاف السلام و النحیه و امام حنیفه یک الف و نصیف نقد و جوه و نیز از خزانه
عطا فرموده و احمد پاشا لشکر ایشان گروه بیکر گروه نواخته و پیشکش [illegible] فرستاده [illegible]

حاضر و حق خدمت و آداب بتقدیم رسانیده و از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری
و لازمهٔ مرحمت و عنایت گستری بود در بارهٔ او و فرستادگان او بظهور آمد و جمعی سرداران جانب عربستان
و بصره را در کمال شدت محصور و قلعهٔ قرنه را نیز تصرف کرده بودند مقرر شد که چون مصالحه شده سرداران دست
از محاصره باز داشته روانهٔ اردو شوند و مقرر شده که قلاع کرکوک و اربیل و زنه و باقی ولایاتی که بتصرف
در آمده بود خالی نموده بتصرف گماشتگان احمد پاشا بدهند پس موکب همایون از ظهر بغداد حرکت و از
جسری که در حوالی بنگجه بسته شده بود عبور و شهروان را مضرب خیام عز و شأن ساخته **در بیان احوال سام
و انقلاب شیروان بتقدیر ایزدی** در حینی که موکب همایون از دربند بجانب روم توجه نمود محمد علیخان ذو القدر را با ایالت دربند
تعیین و فوجی را بتابعیت او مأمور در حین ورود بمقام حیدر بیک افشار سرکردهٔ جزایرچیان را با ایالت شیروان و خطاب
خانی سرافراز ساخته بود و در بیست و دوم شعبان در وقتی که ساحت موصل مضرب قباب عز و جاه بود خبر انقلاب
شیروان رسید توضیح اینمقال آنکه بعد از سانحهٔ قضیهٔ ظهیر الدوله ابراهیم خان که محمد علی بیک ولدش با سام
او موسوم و با ایالت آذربایجان فایز گردید سام نامی مجهول الاحوال مجهول النسب بسر سام حسب دوری
مبتلا گشته در حدود آذربایجان ادعای شاهزادگی و پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین نموده ابراهیم خان
بینی او را قطع کرده مرخص ساخت و او بجانب داغستان رفته پسر و پا در میان لگزیه بسر برده محمد ولد سرخای
که در ایام توقف موکب منصور در داغستان سر از اطاعت باز زده در ولایت آوار به پناه کوه و جنگل متواری
میبود در اینوقت که لوای فلک فرسا را متوجه روم دید سام بینی بریده را که هنوز باد نخوت در دماغ داشت
از راه کوتاه بینی شاخص فتنه کرده و جمعیتی نزد او منعقد ساخته در مقام تحریک اهل طبرسران و دربند در آمد
از آنجا که عوام کالانعام را از کنه امور خبر و وقوفی از تمیز خیر و شر و نفع و ضرر نمیباشد باغوای او جمعی از بیکار طلبان

آن دیار

آن دیار رفیق گشته فتنه جات با شیروان از جانب ایشان آمد و شد کرده تا آنکه ابراهیم بیک محمد علیخان سردار دربند
سر حدیث داشت حیدر خان نیز از موقف اعلی بمعاودت او مأمور گشته بنابرآنکه حالات اهل داغستان و دربند باعتبار
قرب جوار بمردم شیروان نیز سرایت کرده بود در میان شماخی و شابران حیدر خان را گرفته محبوس و بعد از چند
روز مقتول و اموال او را غارت کردند و محمد ولد سرخای را با سام بشیروان آورده قلعهٔ آقسو را که مقر حکومت بود
بتصرف ایشان داده لوای مخالفت افراشتند و اهالی شابران و طبرسران نیز طوعاً و کرهاً متعلق و تابع [illegible]
ایشان شدند این خبر که بدربند رسید دامن زن آتش نفاق اشراری که کینه دیرینهٔ این دولت والا در سینه داشتند
گردیده از روی دو روئی کار را بکرد و گرد ماران جمله جماعت سغناق و غیره که مأمور بمحافظت قلعهٔ قرین الاعمال دربند
میبودند جمعی از افشاریه را که با ایشان مأمور بودند کشته قلعه قرا را بتصرف لگزیه داده با سام و محمد ملحق گشتند
محمد علیخان بعد از این واقعه جمعی از رؤسا و اشرار دربند را با ملازمان سغناق که منشأ فساد و بانیان سر فتنه از جملهٔ هستی
دور و جمعی را نیز که چشم از حقوق پوشیده بودند کور کرده روانهٔ سغناق ساخت و خود باستحکام قلعه و بروج دربند
پرداخت و حقیقت حال را بعرض ماکفان سده جلال رسانید اگرچه عاشور خان افشار سردار آذربایجان که در اردبیل
میبود بشنیدن این خبر با جمعیتی که داشت برای تسکین نایرهٔ شر بجانب شیروان ایلغار و با حاجی خان چمشگزک سر عسکر
گنجه در کنار کر رفته و مشغول بستن جسر شده بود لیکن بعد از آنکه این اخبار بعرض اقدس رسید کریم خان افشار
اردویی را برای تنبیه اهل فساد بجانب شماخی مأمور و فوجی از غازیان را نیز بمعاونت عاشور خان تعیین فرموده امر
همایون باحضار نصرالله میرزا که در ییلاق همدان توقف داشت عز اصدار یافت شاهزاده نیز در چهاردهم ربیع الثانی در منزل
ییلاق در حینی که موکب همایون از کرکوک عبور و عازم سمت بغداد بود بشرف تقبیل بساط اشرف فایز گشته
فتحعلی خان افشار چرخچی باشی جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از غازیان رکابی را ملازم موکب شاهزاده و روانه شیروان

ساختند شاهزاده بعد از ورود به تبریز حسب الحکم همایون جمعی را بسرکردگی محمد خان نیز روانه ساخت که بعاشور خان ملحق شود
و خود نیز متعاقب از تبریز متوجه مقصد گردید و بعد از ورود محمد خان روز چهارم ذی القعده سام را اشرار شیروان و لکزیه
با تیپ و نقاره خانه و فوجی عظیم از لکزیه و شیروانی از فراز کوهی که بالای باغ شاه است بشب آمده اراده
اینکه داخل قلعه شوند مهیای جنگ گشته محمد خان و عاشور خان نیز سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوسته
بتائید الهی سر پنجه صاعد اقبال شاهنشاهی سیلی زن چهره تهور دهقان تاب توسن جلادت ایشان گشته زیاده از هزار
نفر متجاوز سر زنده با علم و نقاره خانه ایشان بدست آمده محمد ولد سرخای زخمدار با بقیة السیف فرار نمود
سام با معدودی بجانب گرجستان گریخت پس دلیران بمحاصره قلعه آق سو پرداخته در اندک روزی
قلعه را تصرف و جمعی کثیر از لکزیه که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند زنده دستگیر ساختند تتمه احوال سام در بیان
وقایع سال آینده مذکور میگردد **طغیان تقی خان شیرازی و خاتمه کار او** چون در حین توقف موکب همایون
در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمدلو را بسرداری و تقی خان را مجدد با ایالت فارس تعیین و روانه و چون مشار الیهما
مدتی در آن سمت بسر برده کار را پیشتر مختل کرده بود لهذا محمد حسین خان قرقلو امیر آخورباشی را که از سفارت
روس برگشته در درگاه معلی بود بسرداری تعیین و بجای او روانه و کلبعلی خان و تقی خان از بندر بار سپهر اقتدار طلب فرمود
بعد از ورود محمد حسین خان بعمان چون تقی خان فتنه‌های فارس را بانحو مشغول ساخته خیالات باطله پیشنهاد خاطر گردید
جمعی از سرکردگان را اغوا و تهدید بر سر کلبعلی خان ریخته او را مقتول ساختند و در صدد گرفتن محمد حسین خان در آمدند
محمد حسین خان از معنی واقف خایف گشته بر کشتی نشسته خود را بساحل عافیت رسانیده از آنجا بشیراز آمد تقی خان
نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشت محمد حسین خان خود را بیکسو کشیده حقیقت حال را معروض شده پس تقی خان
تقی خان داخل شیراز شده رایت عصیان را افراخته از موکب همایون نیز جمعی باعانت محمد حسین خان و تنبیه تقی خان مأمور گشته

نقی

تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری پرداخت دستگیر شده از آنجمله عشرت طلبان شیراز بشامت اعمال او مورد قتل
و نهب و اسر مقرر شد که او را خصی و از یک چشم کور کرده بدرگاه معلی آورند و اولاد او که در اصفهان میبودند
بقتل رسانند و مأمورین بر طبق فرمان عمل نموده او را مقید به پیشگاه حضور رسانیدند **بیان شورش جماعه اکراد**
و تادیب ایشان بسر پنجه طالع قوی بنیاد رایات نصرت آیات در یازدهم ذیحجه از شیروان بقصد
عزم آذربایجان حرکت کرده بعد از ورود بجوال ماهیدشت کرمانشاهان بعرض اقدس رسید که جمعی از جبال [illegible]
ناچار بسبب سوء سلوک محمد حسین خان حاکم آنجا با طایفه موت مسلح و داخل شهر استرآباد گشته ولد محمد حسین خان
که از جانب پدر نایب بود فرار و نزد محمد خان در صدد بابت محمد حسین خان نیز از اردوی همایون با آن امر مأمور
گردیده و مأمورین با جمعیت او مستعد در سر استرآباد و رفته را بآن ولایت مستولی و بنا بر اینکه فیما بین بعضی از جماعه
و محمد حسین خان عداوت دیرینه تحقق داشت لوازم قتل و سفک و نهب و بیباکی از محمد حسین خان نسبت بگناه کار و بیگناه
بظهور رسیده آن ولایت نیز پایمال دست اندازی گردید بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان ولد
ابراهیم خان که نسبت برادرزادگی با حضرت داشت بسپهسالاری حدود کردستان و لرستان فیلی تعیین و فوجی از
غازیان را با او مأمور و مقرر فرموده که در حدود کرمانشاهان توقف و از خدا کرند لا انتهای ولایت بجهة افواج منصوره
مشغول قشلامیشی و ییلامیشی بوده با پاشای بغداد مراسم قرب جوار مرعی میداشته باشند و چون که سابقاً
مذکور شد نصرالله میرزا را با [illegible] پیش متوجه خوارزم بود بعد از ورود مرو رؤسا و سرکردگان خوارزم و الال باغان
آرتوق اینای را با لازم و شاهزاده آمده متعهد دادن ملازم و کوچانیدن طایفه موت شده بودند نصرالله میرزا ابوالغازی
ولد ایلبارس را بوجب امر اقدس بوالی گری تعیین و آرتوق اینای را صاحب اختیار کار او کرده از آنجا روانه خوارزم
نموده معاودت کردند بعد از چندی بعضی از اشرار خوارزم با موت متفق و آرتوق اینای را مقتول ساختند ابوالغازی

اقدس رسیده علی قلیخان را بسپه سالاری مأمور و بپروانهٔ خراسان ساخته شد و تدارکات خود را دیده در سال دیگر بعزم تنبیه
یموت متوجه خوارزم شود و از ماهیدشت لوای توجه بجانب قلمرو علی شکر افراشته شد وقایع ئیلان ئیل سنه ١١٥٧
سال طارم چهارم روز جمعه ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل ماهی دشت حوت بقلعهٔ حمل نقل کرد که
جلال کرده سر عسکر دی رخت عزیمت بوادی هزیمت کشید و سپاه شام شب رو بانحطاط گذاشته اطفال انکسار گردید و
نوبهار از سرو و صنوبر رایت نهضت افراخت و خاقان جهان آرای ربیع از ازهار آذاری طنطنه و کوس خصم
افکنی و کشورکشائی بلند آوازه ساخت افواج قاهرهٔ چمن ساز و برگ نمایش کرده بعزم دفع عسکر بهمن بر تماشا شتافتند
و جنود اشجار از غنچه و از بهار و موج آبشار سر و بر از مغفر و جوشن بیاراسته در منزل کنگاور قلعهٔ مجلس جشن خسروانی
با صد هزاران زیب و زینت انعقاد و جشن نوروزی بفیروزی و فیروزی انقضا یافت چنین در این اوان احمد پاشا حال اوضاع
که از دولت قیصری سر عسکر منصوب و در قارص بود از جانب محمد علا نام رفسنجانی کرمانی را که بصفی میرزا اشتهار
داشت و اعیان دولت عثمانیه او را شخص اعتبار کرده بمعیت سر عسکر روانه کرده بودند نوشته جات بعضی از اعیان
آذربایجان فرستاده اعلام نموده که زبانه در حوصله او بود در آنجا رواج و نقد جلادت را از بر کانه خرج کرده بود و نوشته جات
مزبوره بنظر رسیده و تهیج مادهٔ غضب و محرک سلسلهٔ نهضت موکب همایون گشته وارد حوالی ابهر شد و در آنجا بمسامع علیه رسید
که سر عسکر مزبور از دولت عثمانی معزول و احمد پاشای وزیر اعظم سابق بسر عسکری منصوب گشته چون محمد آقا [illegible]
بغداد که برای انجام امر صلح مدد با رجال عثمانیه رفته بود در اسلامبول توقف داشت بانتظار وصول خبر از جانب مومی الیه
مراحل مقصود بتأنی طی شده و حکم همایون خطاب بسرداران ایروان اصدار یافت که متعرض عساکر [illegible] نگردند
که از طرف روم بسرحد آمده باشند در خصوص ساخته بسر عسکر قارص مراسله و با او در ارتباط در آید سردار مزبور حسب
فرمان عمل نموده سر عسکر مشارالیه در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در شب آخر [illegible] از دولت عثمانیه مأمورم که

صفی میرزا

که صفی میرزا را برده و در ایران متمکن سازم بعد از آنکه جواب سر عسکر معروض شده خلاف گشت اعلام شد که آمدن این نابکار
موجب تضییع اوقات است و همان بهتر باشند که عنقریب رایات همایون بشوق ملاقات شاهزاده صفی میرزا وارد خواهد
خواهد کرده پس بر این عزم رایت نهضت بجانب قارص افراخته در عرض راه خبر گرفتاری سام رسید تبیین انجام آنکه
شخصی که در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام بعد از واقعهٔ شیروان که شکست یافته منهزم شد اراده داشت که از راه
گیلان با خود گرجی بمحال گرجستان رود و الهورث خان مطلع شده در روز دهم ایلات سر راه برو گرفته در شب چهارم
ذی القعده او را با چند تن زنده دستگیر کرده مقید بقلعهٔ قراقلی خان فرستاده انبرات بعرض اقدس رسانید مقرر شد
که یک چشم سام را کور کرده او را با چند نفر از گرفتاران روسیه نزد احمد پاشای سر عسکر بقارص روانه نمایند و آخر
که چون صفی میرزا نیز زنده و در دست برادران مجعول یکدیگر را دیدن نمایند بعد از ورود رایات همایون بحدود کوری
گرجستان مقدمهٔ شکست روز بروز معروض شده و لا شد حقیقت آن بر این منوال است که بعد از آنکه تهمت ادعای
دولت عثمانی بجنس محمد علاء رفسنجانی معروف بصفی میرزای ثانی قرار یافت از جمله تدابیری که در کار او بکار
بردند این بود که خزانه و هدایا بجهت احمد خان اوسمی و محمد ولد سرخای و حکام آوار و حکمای و کدخدایان سران
محال دربند ارسال و نامهٔ مستقلانه بهر یک نوشته ایشان را ترغیب بانقیاد و امداد صفی میرزا نموده بودند یوسف پاشای
والی آخسقه از دولت عثمانیه مأمور بایصال خزانه و ابلاغ فرامین گشته بعد از ورود او بحوالی کوری الهورث خان که
در آن اوان والی کاخت بود با اتفاق علیخان قلیچی بیگلربیگی تفلیس در آن نواحی در ترصد کمین بودند یوسف پاشای مزبور
احتیاط پیشه کرده و در میان جنگل استغراق کرده و آن مسافت را خطاء هدایا و فرامین را با جمعی از براه روانهٔ داغستان
نموده خواهش نیز که مدد راه در رسم سپاهیگری حزم بوده قدمی پیش از وقت فوجی را در سر راه مهیا داشته مأمورین
فرصت عبور بایشان نداده جمعی از ایشان را از تیغ گذرانیده فوجی را اسیر گرفتار قید اسار ساخته تمامی هدایا و فرامین را

بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرین دهشت و انیس وحشت گشته فرار و از غایت خوف در عرض راه
چون نقش قدم از پا در آمده وفات یافت و بعد از آنکه چگونگی بعرض اقدس رسید الهوردیخان درازای این
نیکو خدمتی بوالیگری کارتیل و ارکلی میرزای ولدش بوالیگری کاخت سرافراز شد چون بعد از انجام مهمات
سمت شیروان امر همایون باحضار نصرالله میرزا صادر شده بود شاهزاده نیز با موکب والا پیوست پس رایات
جهانگشا از حدود نخجوان عازم مقصد گشته از ییلاق گوگچه دنگز عبور و در شش فرسخی آرپه چایی در موضع
سغناقی بنه و اغرق را گذاشته روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاخری موکب همایون بآنجانب قارص نهضت دادند
و در خارج قلعه قارص با بهجه رایات نصرت آیات باوج سموات برافراشته چند دفعه سرعسکر و پاشایان
با ازدحام تمام پشت بدیوار قلعه رو بمعرکه جنگ آوردند هر دفعه جمعی از ایشان قتیل و دستگیر گشته
بقیه فراری و مشغول قلعه داری شدند بنه و اغرق و حرم نیز بموجب امر همایون در دوازدهم رجب
وارد اردوی معلی گردید پس در اطراف قارص قلعه جات و سنگرهای محکم ترتیب یافته جمعی از غازیان بآنجانب
بهر طرف تعیین گشته چون احمد خان لگزی جنگتای بموجب امر و فرمان پادشاه والاجاه روم با فوجی از لگزیه
بمعاونت سرعسکر بقارص آمده بود لگزیه که کار را بر این منوال دیدند شب بهیأت مجموعی از قلعه برآمده آهنگ گریز
کردند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر و بتعاقب مامور گشته جمعی از ایشان را از تیغ
هلاک ساختند چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال سرعسکر اشتداد یافت بسیاری از لشکر روم آغاز
فرار نمودند سرعسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی کمرک دولت کسری سعدالله قیصری که کاتب
و از معارف روم بود و چند نفر از سرکردگان اوجاق و ینکچری باقی بدربار کیوان رواق فرستاده مستدعی شد
این طرف را در دربار عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر در این مسئول در حضور خسرو در ترتیب قبول یافت حضرت

کپرلو

احمد کپرلو را با چند نفر از روسا روانه دربار عثمانی نموده چون موسم زمستان نزدیک و شدت سرمای قارص معلوم و توقف
متعذر بود غله و آذوقه در جانب آخسقه و اخلکلک وفور داشت لهذا موکب همایون در دوم رمضان المبارک از قارص
بجانب آرپه چایی نهضت نموده از آنجا متوجه آخسقه و اخلکلک گشته آن مکان دلپذیر را محل اقامت ساختند
تا تمامی حاصل و غلات آن نواحی مصرف سپاه شود چون منظور آن بود که در بردع قشلاق ملاقع شود کسان
ساعی مامور گشتند که در حوالی بردع در مکانی که از حیثیت آب و هوا و علف امتیاز داشت چند هزار دست خانه برای
مرغوب سازند و چوب ترتیب داده و خود از راه قپچه قلعه و قزاق عازم گنجه و بردع و در ابتدای ذی القعده وارد مغانی
که برای قشلاق اختیار شده بود گردیدند و بعد از چند روزی که دواب آرامی گرفت چون تنبیه لگزیه و اغغان نصب العین
ضمیر بود با وصف آنکه زمستان اشتداد داشت در بیست و دوم ذی القعده با فوجی از غازیان بسمت
و اغغان توجه فرموده از جسر جواد عبور و همه جا دو منزل یکی ایلغار نموده در ششم ذی الحجه از دربند گذشتند
و غازیان را چهار دسته کرده بچهار جانب بچپاول انداخته تمامی الکای را که با طغیان خاطر در آن نواحی ساکن
بودند و در روز موکب والا و جهان فصلی با این کیفیت تصور نمی کردند تاخت و غارت کرده دواب و اغنام بیرون
از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول کسب تاخت و تاراج اطراف بودند تمامی روسا
و سرکردگان اغغان وارد درگاه سپهر بنیان و بپیرایه پوشش خلاع عفو و احسان گشتند و روز عید اضحی
صرف زمام بجانب دربند کرده امور آنجا را نیز انتظام داده از راه طبرسران عازم بردع و در پنجم محرم وارد
مقر دولت شدند و بیست روز نیز در آن مکان مضرب سرادقات عز و شان گشته چون آب جانب سمت شمال
رود کر در کمال وفور بود در بیست و پنجم ماه مزبور با بنه و اغرق حرکت و از کر عبور فرموده وارد محال ارس گشته
وقایع اودئیل مطابق سنه ۱۱۴۸ چون از دو ایار سلطان قضا اسپهبد اسپند و جنود شتا عزم ایران زمین چمن کرده

اظهار صولت بعضی عسکر رومی نژاد و برف علان داعیه رومی تعدی مینمود و از فلک سر ربقه مهر عنبر را شهرت کرد و ن
برآمده بدفعه عسکر سرما کرم مرحله پیمائی و روز شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج دریاهی در نقطه اعتدال ربیعی ملاقی
گشته جیوش فوائی امیه بعد از کره فرخنده ساز اساس شوکت برد و سر عسکر دی را که لوای جلادتش در خفقان
و سیف شورش مسلوک بود حرارت عزیزی فانی شده بر جای خویش سرد گردیده و روز یکشنبه مجلس خسروانی
با شکوه سلیمانی نظم و ترتیب و قامت سران و سروران بخلاع زرتاری زینت و زیب یافت و قریب
به ماه ییلاق شکی مقر خیام سپهر احتشام گردیده و در آخر جوزا از حدود شکی عطف عنان کرده از رود کر عبور و از
سمت خارجین ازراه میان کوه عازم گوکچه ییلاق ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات
همایون گشته چند منزل را تخت روان طی فرمودند باز بعنایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت
گشته مزاج اقدس بصحت و بهبودی قرین در روز دوازدهم جمادی الاخری جولانگاه گوکچه مضرب خیام عز و تمکین
گردید **بیان محاربه یکن پاشای سرعسکر نیم و شکست آمدن سرعسکر** چون متواتر خبر رسید که از دولت عثمانیه
یکن محمد پاشای وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب و با چلبیک پاشای ولد ابدین و ده پانزده نفر پاشایان
دیگر و جمعیت وافر و حشم بیحد و مر از سمت ارض روم و قارص و عبدالله پاشای جبه جی با احمد خان ولد سبحان وردی خان
بیگلربیگی اردلان که از بند دولت والا رو تافته برومیه پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیه از راه دیار
بکر و موصل بمقابله و مقاتله تعیین شده هر یک از سمتی مامور بجانب ایران می آیند لهذا نصرالله میرزا را که از عراق
بدرگاه سپهر رواق طلبیده بودند به تنبیه رومیه که از سمت دیار بکر و موصل می آمدند تعیین و مسارعت روانه و افواج
منصوره را که در حدود کرمانشاهان و لرستان و کردستان مشغول ییلامیشی بودند بمعسکر شاهزاده مامور ساختند و همین
مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند امام قلی میرزا و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان را و تبریز قضیه الذکر با بنام

دفعه

و خطاب آخرت سرافراز بوده متابعت فرمایند لهذا حکم همایون بتهیه اسباب سور و سرور نافذ گشته چند روزی بعیش
نشاط و بزم انبساط در ییلاق گوکچه آراسته شد بعد از انجام کار طوی زمام اختیار خراسان را با امام قلی میرزا و نظام
مهام عراق را با ابراهیم خان تفویض و هر دو را با نمارکات شاهانه در پنجم ماه رجب روانه مقصد نموده
و آن قرن را مامور توقف در ییلاقات حدود نخجوان و تبریز فرموده خود نیز در روز مذکور بعزم مقابله سرعسکر رایت
افراز لوای ظفر گشته و مرکز ضمیر انور آن بود که در نواحی قارص و ارض روم برهمزن هنگامه جمعیت عسکر
شوند مقارن آن خبر رسید که دست اجل برقفای سرعسکر زده او را خواهی نخواهی باین سمت می آورد
لهذا گوکچه همایون در نهم ماه مذکور از ایروان عبور و مراد تپه که در فرسخی ایروان از که مقام جنگ عبدالله پاشای کوپریلی
اوغلی بود قرارگاه دولت ساخته شد یکن محمد پاشای سرعسکر نیز با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده ینگچری
و استعداد تمام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی همایون دامنه کوهی را محل نزول ساخت و خیام
اقامت افراشته باستحکام مکان و احداث سنگر و سطر بیس پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم از طرفین تسویه
صفوف و تشدید الوف گشته نایره بلا بالا و آتش طعن و ضرب دامن چرخ والا گرفت بعد از حملات متواتر
بتقدیر خدای قادر شکست بر لشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از آنجماعه بقتل رسیدند و سرعسکر بسنگر خود تحصن جست
و بسبب ظلمت شب رایات ظفر آیات نیز بمقر جلال منصرف گشته جمعی از جوش دریا خروشش بمحافظه طرق
سمت قارص و محارست اطراف اردوی سرعسکر مامور شدند راه تحصیل غله و ذخیره بر عسکر عثمانی مسدود شده و هر روزه
جمعی از فوج رومیه در حوالی اردوی او عرضه تضییع میگشتند و از هر جهت عرصه بر سرعسکر تنگ گشته در نیم شب
او مردان میدان خصم نیستند بنا بر آن جنگ طور و قزلبک گذاشته هر روز بقدر پنج و شش هزار سواره و پیاده سنگر و سطرنیس
ترتیب داده دلیرانه پیش مرآمد تا آنکه بجنگ کوچ به نیم فرسخی اردوی همایون رسیده رایت توقف برافراشت بحال جمعی از سپاه

کینه‌خواه باشاره والا برسم شبیخون بجلادت اردوی رومیه رفته ولوله و انقلاب ببساط ایشان افکندند آتش تزلزل

باحوال عسکر او راه یافته جمعی فرار کردند سرعسکر چون حال را بدین منوال دید با اعیان عسکر عثمانیه طرح مشاوره افکنده بنا

گذاشت که هر شب با سواره و پیاده باردوی معلی شبیخون زنند عصر آن روز که روز جمعه بیست و یکم ماه مذکور باشد

چاپار و عریضه از جانب نصرالله میرزا رسید مشعر بر آنکه سرعسکر جانب دیاربکر [illegible] حاکم بیست بابان و شهرزور

سلیم خان حاکم بابان او را اخذ نموده کوچ و بنه خود را در قلعه سوره [illegible] متحصن ساخته خود با رؤسای اکراد

بخدمت شاهزاده پیوسته از انطرف سرعسکر مزبور با احمد [illegible] طوایف اکراد و لباس را جمع و جمعیت موفور

عازم موصل گشته از انطرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته در حوالی موصل تلاقی فریقین دست داده

و بمحض تهاجم جنود مسعود شکست بر عسکر رومیه افتاده جمعی کثیر ازان جماعت مقتول و گرفتار و سرعسکر با بقیة السیف سالک

طریق فرار گردیده سپس خود و چهل [illegible] و مشعل پرداخته نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب

اردوی سرعسکر فرستاد هنوز آن شخص داخل اردو او نشده بود که گرد سپهسالار روی روز [illegible] آفتاب [illegible]

ملک شام نموده سفارش آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه رسیده کرد [illegible] فلک نیز گرد [illegible] مسعود [illegible] معلوم

شد که چهار روز سرعسکر حلیف ایشان که در کمال قدرت و توان بود ناتوان گشته ملک هستی را وداع و بادیه [illegible]

نزاع نموده عساکر رومیه چون خود را بسر دیده اند بدست و پا گشته سراسیمه پا بگریز داشتند فتوحات که در اطراف

معسکر رومیه بود منه [illegible] ایشان در آویخته جمعی را مقتول و نام [illegible] اسباب [illegible] که بر جا مانده بود

بحیطه ضبط و تصرف در آوردند فوجی از جنود نصرت نمود نیز از جانب اردوی همایون منهزم [illegible] جلادت

برانگیخته تا آرپه چای همه جا آن جماعت را که فوج فوج مشغول فرار بودند عرضه شمشیر ساخته ده دوازده هزار نفر از ایشان را

بر خاک هلاک انداخته پنج هزار نفر متجاوز از پاشایان و رؤسا زنده دستگیر کردند سپس خدیو جهان [illegible] مسیر از

گرفتاران

گرفتاران که مجروح و ناتوان بودند مرخص ساخته باتفاق چاپوس حسن آقا و ذرکرکه کان [illegible] عظمی کرفتاران رومیه

روانه فارس و چهار هزار نفر را روانه طهران نموده جمعی را هم روانه تبریز ساخته و چون قبل ازین که [illegible] رکن پنجم مذهب

امام جعفر صادق علیه السلام بدولت علیه عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن دولت

از قبول انکار در مقام تحاشی و انکار می باشند لهذا بعد از واقعه سرعسکر و انهزام عسکر روم نامه دوستانه بعلیحضرت

پادشاه سکندر جاه روم نوشته مصحوب [illegible] بیگ نام ترکمان برسم چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانیه و مضمون

مبنی بر آنکه هرچند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران متفرق‌اند و فرمان فرمای قدر قدرت شاهنشاهی ایشان را بجا

نخواهی تابع مذهب سنن و سالک طریقه آگاه ساخته خلاف و تغیر و تبدیل آن را نخواهند ولی آنکه تکالیفی

که از جانب ایشان بان دولت شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت ابد دوام از قبول امضا و الحق اتفاق جلیله

و اصرار در ان امر منتج موجب خونریزی و منشاء حقد اکثر [illegible] گردید لهذا از ان تکالیف که اول و ترک آنها که مقصود ما بود

ارکان دولت عثمانیه ما به النزاع بود با تکلیف از طرف معدلت آمد من بعد اساس محبت و دوستی بین الحضرتین استوار

و استقرار خواهد داشت پس موکب همایون روز پنجشنبه بیست هفتم ماه مزبور از مراد تپه بمستقر جلال بعد از راه [illegible]

و محمودی نهضت فرمودند و نیز در همان اوان سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه والا جاه ختن با تحف و هدایا و

درگاه معلی گشته نامه و هدایا را از نظر اقدس گذرانیدند **تفصیل این مقال** آنکه دو نفر از اولاد چنگیز که بنابر تبعه در سلطنت

ختا و دیگری سلطنت ختن منسوب است و پادشاه ختن چون آوازه عظمت و صولت و صیت قدر و شان شاهنشاهی دوران را

استماع داشته در مقام اظهار حالت [illegible] سه نفر از معتبرین دولت خود را از مسافت راه دور که [illegible] مضمون

نامه آنکه از امر سلطنت و الحال بر ایشان اند که بحکم آلهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال و خرسندیم در عالم اتحاد و پیوند و رابطه که با

از ایلات که در حوزه اقتدار ما میباشند هرقدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت حاضر و مهیا خواهد بود و نیز ملتمس آنکه بمعرض

اقدس رسانیدند که بعضی ممالک مابین ختن و توران واقع است تا حال در آن میان هستند طریقه خدمت نمی‌سپارند چون
انتظام مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است از جانب آنجناب فوجی تعیین شود که تنبیه متمردان آن ملک را متعلق بتوران باشند و جمیع
متعلقات دولت را باینطرف واگذارند که بلا غایله اشتباه حدود و ثغور و لیق متعین باشند چون موکب جهانگشا عازم
خراسان بود رای اقدس بر این قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان جمعی بانجام این امر مامور و روانه گردند پس جواب
اشفاق آمیز شاه والاجاه فرمود برقم و بنده توقوز اسب و شمشیر و یراق طلا و جواهر تفنگ نفیس بجهت شاه والاجاه مذکور ارسال
و ایلچیان رخصت انصراف فرمودند و سابقاً نگارش یافت که علیقلی خان بسبب صدور نافرمانی از طایفه یموت خوارزمی
مامور به تنبیه آن جماعت شده بود حقیقت احوال خان مشارالیه آنکه بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان و جمعی از سرکردگان
و اشراف خوارزم و اورال طریق استقبال پیموده مراسم خدمت تقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه
اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اورگنج بمقابله آمده شکست فاحش یافته جمعی کثیر از ایشان مقتول و اسیر بسیاری از آن جماعت
بدست غازیان در آمد جمعی از طایفه مذکوره که دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته مساکن خود را عرصه نهب و تاراج دیده کوچ خود را
برداشته بسمت کوه بلخان که در حوالی استرآباد واقع است فرار کردند علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته
والی را در مملکت خوارزم تمکین داده بموجب امر همایون عطف عنان و در زمانی که موکب فیروزی نشان در ساوجبلاغ کرک توقف
داشت وارد ارض فیض بنیان گردید پس حکم همایون خطاب بانطایفه عز صدور یافته محصلی تعیین شد که فراریان یموت
که به بلخان آمده اند هزار نفر از جوانان کارآمد خود را برسم ملازمت رکاب فرستاده خود بدستور سایر ترکمانیه در
بلوکات خوارزم بلوازم انقیاد قیام نمایند و الا مستعد تنبیه مجدد باشند و در اوان نهضت رایات از سمت جورس محمودی
و از راه همدان عازم خراسان و از آنجا نصرالله میرزا از راه مازندران و استرآباد روانه ارض اقدس ساخته موکب جهانگشا
سلخ شهر الصفر در چهارم ذالحجه وارد آن خطه خلد بنیان گشته و تا ورود موکب شاهزاده مجید و از استرآباد طایفه یموت نیز

بموجب

بموجب فرمان عمل نموده ملازمان مقرره را آورده تسلیم نموده بودند و رایات جهان گشا در دهم محرم سنه ۱۱۵۹ از همدان
نهضت و از راه اردکان و بیابان طبس کوچ بر کوچ عازم ارض اقدس و در بیست و سیم ماه صفر وارد مشهد مقدس گردید

وقایع پارس ئیل مطابق سال ۱۱۵۹ روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر که پیشکاران زرین لباس
فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ پا برهنه بانجمن آرائی محفل سپهر پرداخته اسباب زرین
و سیمین در بزم فلک چیده و خدمتگذاران قضا و قدر بساطهای کلهدوزی بر فراز ایوان چرخ نیلی کشیده
داور جهاندار خورشید بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه برسم شبگیری بر بنگاه حمل خرامیده
خزانه داران قوای نامیه در کلات جهان ابواب مخازن نشو و نما گشوده از گوهرهای غلطان شبنم و لآلی ابر
قطرات سحاب سنگهای منظوم بعقود منضود بر طبق عرض گذاشته و گنجوران طبایع از لعل و یاقوت لاله
و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه و سبزه برگ آنچه در مکامن معادن مکنون بود بر ساحت گلزار چیده از گلهای ملمع
عرصه خاک را ابیاد و مرصع ساخته خسرو خاوری باظهار دلگرمی نفی برودت از عرصه جهان کرده و پیران
چالاک دست چنار با قلم شاخسار بر صفحات دشت و اوراق گلزار رقعه صالحه نامه نگار شدند و ایلچیان فلک
شادروان را بانواری برای اطفای آتش دهشه کانون در حدود شهرستان فصلین قطره زنان گشته جشن نوروزی در
ارض اقدس سقفی شد چون سیر منتزهات کلات و عمارات جنت آیاتی که در آن قلعه خدا آفرین بالشکر
منصوره روی زمین احداث شده بود مکنون ضمیر انور میبود در بیست و پنجم ربیع الاول لنصرتش اقدس خلدنشان
عازم آن مکان و چندی روز مجالس بهرور و سرور را آراسته بعیش و عشرت و تماشای آن نزهت سرا و انتظام
امور آنجا پرداخته گروهای نقد حاصل بحر و کان و نفایس بیکران که بمرور شهور از اقالیم جهان در آن مکان جمع
آمده بود بعرض عرض در آمده تحویل امنای هوشیار و معتمدان ذوی الاقتدار نموده و از کلات عازم عراق گردید

سابقا ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکلف امر سلطنت مقالات رکن و غیره را از اعلیحضرت پادشاه اسلام
پناه روم خواهشمند شدند و چند سال که پایان انمطلب در دست گفتگو بود چون از کش آره آمد و رفت ایلچیان
شغل دعوی و پیدا خلاف انقطاع نیافت بعد از قضیه یکن محمد پاشا از مطالب معهوده نکول و بدولت علیه عثمانیه
بتوسط چاپار انمراتب را اعلام نموده پادشاه والاجاه نیز انمعنی معتمد داشته نظیف افندی که سابقا
در داغستان بدربار معلی آمده بود مجددا بچاپاری برای بنای صلحنامه و تعیین شروط مصالحه روانه
خدمت اقدس نموده مومی الیه در حینی که سایه جلالت ری مضرب خیام عز و شان بود با نامه قیصری وارد
اردوی همایون و از جانب پادشاه سکندر جاه وثیقه مجمل بمهر امنای دولت داده شد پس نظیف
افندی را رخصت انصراف ارزانی داشته بعد از ورود افندی مذبور بدار عثمانی علیا اند دولت حلا افندی که سابقا
که در قارص از جانب سرعسکر بخدمت اقدس آمده بود بپایه وزارت داده بسفارت ایران مامور و با هدایا
و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف بسفارت تعیین
و تخت طلای مرصع بلآلی عالیات که خان بحر عمان از در جیب و دامان داشت با دو زنجیر فیل رقاص که از تحف
و غرایب هندوستان بود برای پادشاه والاجاه با نامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته نامه همایون و صلحنامه را
بکاتب حروف و هدایا را بمصطفی خان تسلیم نمود و در دهم محرم الحرام سنه ۱۱۶۰ که موکب همایون از اصفهان حرکت کرد
کرمان را روانه ساخته خود مجددا از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند و صورت صلحنامه
که از منطوق مسوده راقم حروف مرقوم گشته این است الحمد لله الذی انام عیون الفتن
بایقاظ قلوب السلاطین و اجری عیون الالفة بین الانام بانطماس انهار الفتنا
من بین الخواقین و الاساطین و اصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین و اذهب

غبط

غبط قلوبهم لیشفی صدور قوم مؤمنین و نزع ما فی صدورهم من غل و حقود
و امرهم بایفاء العهود کما ذکر فی کتابه المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا
بالعقود و صلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه
و لا سیما خلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود
اما بعد در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما مستدعی قبول سلطنت شدند بنابر آنکه
از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران شیوع و معادات و منقصت میانه روم و ایران
ظهور و وقوع داشت نظر بمذهب حنیفه اهل سنت و جماعت که مختار آباء کرام و اسلاف عظام ما بود
از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه انطایفه باللسان
و الجنان تارک اقوال لاطایل و بحقیت خلافت خلفاء کبار رضوان الله علیهم قایل شوند تحصیل مسئول
تامل خواهد شد ایشان هم حکم اقدس را قبول و از حالات سالفه نکول کردند چون اعلیحضرت قدر قدرت اعظم السلاطین
جهان و افخم خواقین دوران خدیو سلیمان حشم خسرو خورشید علم ناصر الاسلام و المسلمین قامع الکفار
و المشرکین خاقان البرین و سلطان البحرین ثانی اسکندر ذی القرنین خادم حرمین الشریفین برادر جهان داور
گردون بارگاه پادشاه اسلام پناه ظل الله الکبری الغازی محمود خان مد الله ظلال خلافته علی رؤس
العالمین خلیفه اهل اسلام و فرمانفرمای مشغول و دودمان ترکمانیه بودند برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غوایل
شور و شین از میانه فرقتین نواب همایون ما مطالب خمسه که در وثائق سالفه مسطور است از پادشاه سکندر
دستگاه مامول و بعد از تکرار آمد شد سفراء الحضرتین سه ماده را مستلقی بقبول و دو ماده را بجهات برخی
مهام ملکیه موکول ساخته بموجب نتایج از فتح ختام خواهشمند فسخ انبرام گردیدند اگرچه نواب همایون ما

که بنسایم محبت غنچه گشای ازهار اظهار انبساط لب بشبنم سوای دفع باغض و رفع تناقص ما دام عباد و ازاحه
آثار عناد منظوری نداشتیم لیکن بنابر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف معهود را
متروک و طریق مسالمت مسلوک داشته این نوید آرام بخش را نخبه بو فلک رخش اعلام نمودیم اما چون بعضی از
ممالک عراق و آذربایجان در ازمنهٔ سالفه بسلاطین ترکمان تعلق داشت که بسبب انقراض دولت شاه اسمعیل بدولت
علیهٔ عثمانیه اشتغال یافته ضمنا اظهار شد که هرگاه بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم و حقوق
نباشد یکی از آن دو مملکت برسم عطیه از آنحضرت بحوزهٔ ممالک محروسه اینطرف انضمام یابد و آنحضرت از راه
در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامهٔ همایون که از آن دولت والا مصحوب افتخار الاماجد نظیف افندی
وصول بخشید اندراج یافته بود اگرچه نظر بمجاهد مشکوره و مساعی مبروره که از دولت ابدیه در امحا و ازاله
آثار بدع بظهور پیوسته در لیتین علیین را متحد میدانیم لیکن بنابر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بانست که
مواد سابق منفسخ از مطلب نیز برای مزید الفت و التیام اغماض و اغضا و مصالحهٔ ایام خدیو خلد مرابع سلطان
مراد خان رابع مجدد و ممضی شود تا دوستی در میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسلا بعد نسل
در عرصهٔ روزگار باقی و پایدار باند از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده انکوید دوستی مجدد و حبل محبت
بعقود مواثیق مشدود فرموده‌اند ما نیز مراعات سنن دوستی را از ذمهٔ همت واجب و در رضا جوئی خاطر آنحضرت
و آرامش ولایات را اهم مطالب اعظم مآرب شمردیم لهذا بعد از وصول نامه مسکنه الختام مأمول الذات آن خدیو اسلام
نیز بحسن ارتضا مقرون و مقتضی بمصالحه مأمور ساختیم فیمابین معتمدان دولتین امر صلح برین اساس و شرط
و سیاقه و تذنیب برین نهج قرار یافت اساس صلحی که در زمان خاقان خلد رابع سلطان مراد رابع واقع شده بما بین
دولتین بر حدود و ثغور که در میانه مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغییر و تبدیل در ارکان آن راه نیابد

شرط

شرط این عهد فرخنده فرجام ترتیب و دوام بوده آنچه لایق شأن طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول و مرعی
که بهیچ وجه کدورت و منافی مصالحه و مسالمه باشد اجتناب شده ان شاء الله تعالی ایند دوستی و محبت
در میانه دو دولت عظمی و اخلاف این دو خانواده کبری الی یوم القیام قایم و دایم و برقرار باشد ماده اولی حجاج
ایران که از راه بغداد یا شام عازم بیت الله الحرام باشند ولاة و حکام سر راه ایشان را امان سالما آمنین
بیکدیگر رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند ماده ثانیه از برای تأکید مودت و توثیق
محبت در سه سال شخصی از این دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود
ماده ثالثه اسرای طرفین مرخص بوده بیع و شری با ایشان روا نبوده هر یک که خواهند بوطن خود معاودت نمایند
ایشان را نگذارند تذییل حکام سرحدات از هر کاره و مساره و ترک احتراز کنند و برای آن ماده ایران حال
ناشایست که در زمان صفویه احداث شده ترک و در اصول عقاید بمذهب اهل سنت سالک بوده خلفای
راشدین را بخیر و رضی یاد نمایند و آن جماعت من بعد بکعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و سایر ممالک اسلام آمد و شد کنند
از طرف روم بدستور حجاج روم و اهالی سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده از ایشان دوره و سایر وجوه
خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنین در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست انجماعت
نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته باشند مال حساب از ایشان
اخذ شده زیاده مطالبه نشود و از اینطرف نیز با تجار و اهالی روم بهمین منوال عمل و آنچه تا الیوم از اهالی ایران
بروم و از روم بایران آیند حمایت نشده بوکلای دولتین تسلیم شود لهذا ما نیز مراتب مسطوره را مرضی داشته عهد
فرمودیم که مصالحه مزبوره و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤبد و برقرار و مخلد
و پایدار بوده مادام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق بظهور نرسد از اینطرف نقض خلاف

و ثنا عدان راه بنا به فَمَن نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ
فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا حرر ذلك فی شهر محرم الحرام سنه الف ومائه وستین من الهجرة علی مهاجرها الف السلام
والتحیه

بیان وقایع توشقان ئیل بطریق ۱۱

شب سه شنبه نهم ربیع الاول بعد از انقضاء یازده ساعت
و سی و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب به ایوان حمل نقل کرد که جلال و جدول از جاده اعتدال نمود
آغاز زیادتی کرد و موسم جوش غرور بهار گشته بید مجنون سرمست شوریدگی بر آورد و زنبق خبط دماغ یافت
شبنم از نی نرگس عرق فتنه کشید گل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت ارباب چیان سار و سارک ابراب
تقریر بر ارسیم داران شگوفه و نسترن گشودند و سخنوران هزار دستان از زر ابدالنغما باسم غنچه نو شکفته
و ارباب قلم نرگس و سنبل از روی اوراق دفتر گل سخنان خلاف پیدا در خصوص سلطنت ربیع و صد شاخ
و برگ سبز نمودند و کنگ داران اشجار و بان گلها را با مشت غنچه و چوب شاخسار رنجور اغتشاش
فراشان قوای نامیه بزرگان چنار را از فلک کشیدند و نسقچیان آذار یتیم غوره های خوشه تاک را ازدار
آویختند قمری را طوق فرا بغرا بگردن افکندند فاخته را بخاکستر نشاندند و درخت سیب سه شاخ را
دو شاخه کردند و چشم نرگس را از حدقه بر آوردند اشجار طرف جویبار را از سلاسل موج زنجیر بر پا نهادند
و از سروهای بار دار کله مناره ها در راسته خیابان چمن ترتیب دادند پای دسته گلها بچوب و ریسمان
بسته و درختان نمی ساق کنده بر باد و ش مدوش در مجلس گلزار نشستند هندوان گلهای آتشی را
بر آتش سوختند سنجیان گل مریم را چون زنار از گلو کشیدند ساحت گل گشت مسلمانان گلهای محمدی انگشت
نهاد گشت شعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت چنار دست تطاول بر افراشت و نسیم کلاه شگوفه را
ربوده سر شاخسار را بچگاه گذاشت کار در کمال خواری بار خورده زر از چوب آویخته شد و خون لاله و شقایق

دام

در هر گل زمین ریخته اندام بنفشه از چوب جفای چمن کبود گشت و جویبار را آب طاقت از سر گذشت بید راه
خلاف گزیده گل رعنا دورویی و رزبه کردن فوران ناغ یاغی گشته سر بسرکشی بر آوردند و قرقچیان صبا
اسباب تجمل گلها بیغما بردند جگر کوهستان گلشن از سبزه وسه برگه و تشنه و خنجر بر روی یکدیگر کشیدند و چمن سراپا
سا بین جوانان ریاحین و نوزادگان گلها را بدست خوش سر بریدند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان
با دولت و اقبال انقضا یافته از انجا موکب والا عازم مشهد مقدس و چون بخت را واژون و اوضاع را
دگرگون یافت نصر الله میرزا را با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهر خانه و نفایس اسباب سلطنت
از عرض راه بنجال لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ روانه کلات ساخت و خود
وارد ارض اقدس گشته تیغ زهر آلکون بر جمعی را جلا داده بعاجز کشی و تفنگ و ما بچکنایان پرداخت

در بیان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیت قتل آن با اولاد و اعقاب

خدیو بیچال از مبدء حال تا هنگامی که از سفر خوارزم برگشته عازم داغستان شد در امر سلطنت و جهانداری
یگانه دوران و در رسم معدلت و عاجز نوازی فرزانه بود اهالی ایران نیز از خورد و بزرگ و نازک و بزرگ فدویانه
نقد جان را در راه او میباختند بعد از آنکه داغ اختر کوکب خلافت مصیر شد بنا بر استیلای وساوس و هم
چند قرة العین جهانداری و جهانبانی رضا قلی میرزا را که فرزند مهین و ولیعهد وارث او لاد او بود از نظر انداخته
دیده جهان بین او را از بینائی عاطل ساخت و از غم این معنی تغیر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت
و در خلال آن حال از اهالی ایران نیز که پرورده حقوق این دولت بودند امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغیر
عقیدت آن حضرت گشته ورق حسن سلوک را برگردانید از آن جمله در حینی که از دربند ایشان فراز توجه بجانب
روم گشت اهالی فارس ونا درعونا با تقی خان شیرازی که ببرکت تربیت آن حضرت از نازلترین پایه بیگلربیگی شیراز

برتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود اتفاق نموده کلبعلی خان کوسه احمدلو را که خالوی شاهزادگان بود

بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشتند و همچنین اهالی شیروان حیدر خان افشار حاکم خود را مقتول ساخته

محمد ولد سرخای لکزی را بشیروان آورده در آن ناحیه بنای فساد گذاشتند و اهالی تبریز سام نام مجهول النسب را

که کیفیت احوال او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت مسلط بر خود ساخته و فاجاریه استراباد هم با یکدیگر

متفق گشته سر به سرکشی برآوردند ظهور این امور بیشتر بسبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت

آماده گشته که آتش از ظلم طلبی افشار و در راه مروت بسته با بابراب کشاد با نیطرق که عمال ممالک را در

محکمه حساب حاضر میکردند بی اندیشه روز حساب در مقام مواخذه ایام افتند و عمل در آمده مبدون آنکه

از جانب احدی تقریر و حساب با دعا و شکایتی واقع شود آن جماعت را که در ولایات دستی علیا نخفی داشتند

که فقرای بی نوا تند خار بیداد از پا برفلک کشیده از ناخن بدر میکردند تا آن بیگناهان بدست و با کشته هر کدام

ده الف و پنج الف که هر الفی پنجهزار تومان باشد از دست چوب با قلمهای شکسته پای خود منوشته قبیح

ضرب و تعذیب دار ایشان شدید میکردند تا دستیاران اعوان خود را تعلیم دهند ایشان نیز با جای

اینجا از خویش و بیگانه در هم شهری و همخوابه و دور و نزدیک و بزرگ و کوچک را دیده یا ندیده اسمش را شنیده

بودند شریک خود تعلیم میدادند و کار بجائی منجر شد که بجائی که خنده بر بوم آن آشیان کرده آبادی این

بوم و بر ویرانه حزالت گزیده بود و اصناف الوف که اگر اوراق درختان زر میشد مقابله با عشر عشیران میکرد

حواله میکردند بفقیری که نقیری در بساط نداشت و از برای دیناری همیشه درهم بود افغانرسد صبر سائیدند

مسکین بی اسم و رسمی که در سفر بجز نان خشک کلاه خیمه نمینمایند و در حضر برای نان شب بقرص

ماهتاب چشم سفید میکرد مبلغها اسم نویس مینمودند اگر احیانا احدی در مقام انکار برآمده از قبول آن کردن

مرگبر

می پیچیدند فی الفور طناب بگردنش می پیچیدند و اگر برای استشهاد یا سندهای وَٱسۡـَٔلِ ٱلۡقَرۡيَةَ ٱلَّتِي كُنَّا فِيهَا

دم میزد در دم استشهاد نگاه عدلش میفرستادند پس با ثبت از خوف جان در عداد تسلیم و رضا و معترف بگناهان

ناکرده میشد بعد از آنکه تقصیرات ایشان در دار الضرب تعذیب سکه بر زر میشد علی الحساب که گوش و بینی ایشان را

بریده حسبهای ایشان را که گروه محصلان شدید برای تحصیل آن وجوه بتوجه روانه ساخته محصلان نیز با چهار

هر کس که دچار میگشتند در آن بوته زر مطالبه میکردند و سیم تنان را بعلت نقره خام بودن پوست از تن باز میکردند

و خورشید طلعتان را ببهانه زرداری مانند آفتاب بر فلک میکشیدند و هر کس که چون غنچه مشت زری بود چون برگ

گل جامه جانش را چاک میزدند و جمعی که مسلمانان سر و سالها یک قبای قدک سبز مدار میکردند بگناه کش ازره

جفا از پایش در می آوردند و اگر بیگناهان نقد جان را بعلاوه مال تسلیم مینمودند باز نجات برای ایشان میسر گشته

اینجا الحاد از و رثه ایشان بهمسایه و از همسایه بمحله و از محله بمحلت و از مملکت بولایات دور و دست بدست براتی

میکرد الحق کسی نا اینچنین دیده و شنیده تسلسل را ندانسته که بچه معنی است و تا زنجیرخانه احتساب ایشان را مشاهده میکرد

زنجیر عدل نوشیروان را نفهمیده که از چه سلسله است بهیهات این وجوه محال از کجا بحصول مطلوب پیوستی

چگونه بحصول می پیوست مصراع زغن نابصیری بپرواز و سنگ است بعد از آنکه لا وصول گشتن این وجوه

معلوم رای معدلت پیرا شد بیگناهان را که بجای هر دانگی از الف نخورده هزار چوب خورده بودند بتقصیر آنکه

حوالجات تحصیل و مساعی بحاصل و حقوق ثابته دیوانی معطل گشته با بدنهای مجروح و چشمهای پرنیاز بحرج عقوبت

راه عدم روانه میساختند اینقدر محصلان بهمت طمع کاری را خدمتهای و اغماض بعرض مصادره در آمده بود

اسباب ورود از بام تمام ایشان گرفته اینهمه از ایشان منجرا شده و ایشان هم بهمین منوال ورد زحمت

اقرار از برای خورده و بزرگ بعد گونه شاخ و برگ می آراستند و بنفرات خلاف خبراسه بایمادهاق گیران شان

پل چار رکن ایوان دولت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه زبان الهام بیان نادره بخاطر وحی ترجمانش میگذشت
فی الفور زبانها را بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره کار سحرآفرین نغمه سرا و نواپرداز وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ میساختند و هرگاه العیاذ بالله قصوری و منقصتی از آن امر
علیه واقع میشد ایشان بیاد می انداختند و خود را شاه تعریف نموده بر خط و خال جمال دلارای شاهد
اعتقادش افزوده برنگ آمیزی و نیرنگ سازی میپرداختند مع هذا ازین تقربات بیشتر اطفای
حرارت نادری گشته نایرهٔ بیداد بحدی اشتداد داد که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان در میدان نقش جهان
آتش افروخته سوختند و در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ که از اصفهان حرکت کرده بجانب خراسان می آمد بهر مملکت
که وارد میشد کله مناری از رؤس روسا و ضعفای بیگناه ترتیب می یافت در آن اثنا اهالی سیستان
نیز از اطاعت سر باز زدند علیقلی خان که برادرزاده و پرورده ظل تربیت او بود باتفاق طهماسب خان
جلایر سردار کابل مأمور بتنبیه آن جماعت گشته مقارن آن عمال آن سرکارات که بپای حساب آمده
بودند از شدت ضرب و شتم نادری در دو غبار بهم سر شستند و صد الف باسم علیقلی و پنجاه الف باسم
طهماسب خان ابواب نوشتند و محصلان بتحصیل آن وجه مأمور و بسرعت برق و باد روانه گشتند علیقلی خان
چون میدانست که عذر و انکار را هیچ جه در حریم خاطر نادری بار نیست و او را بشنیدن جواب تحقیق صدق
و کذب کار نه با سیستانیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود طهماسب خان نیز که از بدو حال هرگز خیال خیانت
پیرامون خاطرش و شائبه نفاق حوالی باطن و ظاهرش نگشته بود متوحش گشته اولا در مخالفت با علیقلی خان
سواهش نمود تا فی الحال که از دواعی ضمیرش مطلع گشت از مخالفت تخلف نموده در صدد منع او در آمد علیقلی خان
او را مسموم ساخته رایت استبداد برافراخت و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخت جمعی هم که از بیم سطوات

سرکوبان کنامی کشیده کناره کرده وادی پریشانی بودند باعلان تمرد پرداخته در مقام طغیان در آمدند از
جمله اکراد خبوشان بودند که یکباره ترک اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند و طغیان خاصه را که در قورق
رادکان میبود تاخت کرده بودند پادشاه بعد از ورود بارض فیض نمود بعزم تنبیه اکراد خبوشان مصمم
گشت در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت در منزل فتح آباد دو فرسخی
خبوشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک گوندزلوی افشار ارومی
باشارهٔ علیقلی خان و تمهید محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشیکچی باشی و جمعی
از همیشه کشیکان که پاسبان سراپردهٔ دولت بودند نیم شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول
و سری را که از سر بزرگی در عرصه جهان نمی گنجید در میدان اردو گوی لعب طفلان ساختند صبحگاهان
که این خبر انتشار یافت اردوی همایون بهم برآمده طایفه افغان و اوزبک باتفاق احمد خان ابدالی که هواخواه
دولت نادری بودند پاس حقوق نمک آن اوجاق را مرعی داشته با افشاریه و لشکریان اردو آغاز ستیز کردند
افشاریه نیز جمعیت خود را منعقد ساخته با افاغنه بمجادله پرداختند افاغنه ایشان را از پیش برداشته بسمت
دار و دار غارت کرده از آنجا روانه قندهار شدند افشاریه حقیقت حال را بعلیقلیخان که در هرات میبود عرض نمودند
علیقلیخان چون نگران مراد از دیر دوران دید بمسارعت در رسیده وارد مشهد مقدس و سهراب خان گرجی را
با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بسر کلات فرستاده از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات از نادانی
در خارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خود می آوردند غافل شده نردبان را در همان مکان گذاشته از نشیب
و فراز اقبال بیخبر بوده اند مأمورین پی بآن نهج برده علی الغفله بپای مردی معارج همت بر شرفات کنگره مقصود
صعود نموده داخل کلات و آن حصن حصین و قلعه خدا آفرین و زر خراب که روی زمین است تصرف نموده اطفال را

واما متقی میرزا با اتفاق شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا هر یک را بسبی سوار و بجانب مرو روانه نموده کاظم میرزا
برادر علیقلیخان هم در ازعقب در کلات بیرون تا خارج کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون بایشان رسیده
مراجعت و حسن محمد بیگ چیچه که قوشچی نصرالله میرزا بود بتعاقب و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از زنده فرسخی گرفته
قرباتقلی نام خویش خود را بتعاقب نصرالله میرزا روانه و قرباتقلی در حوض سنگ بنصرالله میرزا دچار شده
نصرالله میرزا شمشیر کاری بقرباتقلی زده او را از اسب انداخته خود بدر رفت جمعی از قراولان مروی در راه
بنصرالله میرزا برخورده او را گرفته بکلات آوردند رضا قلیمیرزا با پانزده نفر از اولاد و احفاد خورد و بزرگ که در کلات
بودند او را بعدم فرستاده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ میرزا بارض اقدس آورده آن دو برادر را
در مشهد مقدس مقتول و شاهرخ میرزا را که در آن وقت چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس محبوس
ساخته خبر قتل او را منتشر گردانید منظور شر اینکه اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را برطرف کند و اگر
اهل ایران بپادشاهی او راضی قبول نکرده از اولاد خاقان مغفور خواسته باشند شاهزاده برای سروری در دست
باشد **در بیان سلطنت علی شاه و ابراهیم شاه و خاتمه کار ایشان** چون علیقلی خان از انجام کار شاهرخ میرزا
دیده و دلرا فروغ و فراغ بخشید در بیست و هشتم جمادی الثانی آن سال در ارض اقدس جلوس کرده خود را
علی شاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرده در آن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوک که هر کروری پانصد هزار تومان
باشد در خزاین کلات موجود بود سوای جواهر خانه و باقی تحایف و نفایس که فزون از حساب و قیاس
محاسبان وهم و اندیشه بود علیشاه تمامی نقود و اسباب و اثواب و جواهر خانه نادری را از کلات
حمل و نقل بمشهد مقدس نموده دست تبذیر و اسراف گشوده همه صرف بی ضبطی و تشریف انداخته [illegible]
خاص و عام را بهای شلغم بخشید و گوهر شاهوار را بجای سنگ بسفال بخرج داده چنانچه یک سقیر الملک را با سهراب

نظام

نظام بخش کارخانه سلطنت ساخت و خود بعیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خود را که از او کوچکتر
و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار اصفهان نموده باینجا فرستاد و تمامی ایلات افشاریه
و سایر طوایف عراق و آذربایجان و جماعت بختیاری که خاقان مغفور کوچانیده در محال خراسان سکنی
داده بود فرصت یافته کوچیده روانه اوطان خود شدند و اکراد خبوشان بعد از آنکه سالهای حرص و آز را
گرانبار ننموده بودند روانه بنای مخالفت گذاشتند علیشاه بسر خبوشان رفته ایشانرا
مطیع ساخت و بسبب شدة قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران گشته هفت ماه متجاوز
در مازندران توقف کرده الله یارخان با جماعت ترخی و دسته افاغنه که در آذربایجان مامور بخدمت
امیر اصلانخان قرقلو سردار آذربایجان و بعد از قتل [illegible] گرفتاری سام از امیر اصلان خان متوحش شده
روانه عراق که بخدمت علیشاه روند و عطاءالله خان ازبکیه که در محال فارس برفق محمد رضا خان
قرقلو و کرم خان هوتکی افغان بخدمت تنبیه باغیان گرمسیر فارس مامور بعد از قتل خاقان مغفور از
جماعه گرمسیری شکست یافته بوده اند آمده از آنجا بعزم اردوی علیشاهی روانه عراق و اصفهان آمده
فتنه ها را از ابراهیم خان گذاشته خود بچاپاری نزد علیشاه آمده خدمت اختیار کردند چون سهراب خان
مدار الیه و معتمد علیه دولت علیشاهی بود حسنعلی بیک وجود او در کارخانه سلطنت مخل کار خود میدانست
تمهیدی برانگیخته او را روانه اصفهان ساختند که در جزو عانداری توسن اقتدار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان
بی [illegible] او را بقتل رسانید و افاغنه و ازبک را با جمعی از روسا که نزد او بودند بانواع [illegible]
احسان ملزم الفت کشیده با خود متفق ساخت و به دو بال بلند پروازی گشوده بفکر خود سازی افتاد
و سلیم خان قرقلوی افشار را صاحب اختیار و رتق و فتق مهمات سرکار خود کرده در آن اوان امیر اصلان خان

و قلو افشار از جانب خاقان مغفور سرداری آذربایجان مامور و بنابر بعضی بواعث از علیشاه متوهم میبود ابراهیم خان
از باب ملاطفت درآمده او را نیز با خود یکجهت نموده پرده از روی کار برداشته جمعی از تجنده را با افاغنه و ازبک
که در اصفهان میبودند بر سر کرمانشاهان فرستاد و امیرخان ولد بابا بیک خان پیش مست توپچی باشی در آن اوقات
بحکومت کرمانشاهان مامور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد لشکریانش نام شهر
کرمانشاهان را با تجار و زواری که در آنجا بودند غارت کرده بآن نواحی استیلا یافتند ابراهیم خان از اصفهان
آهنگ آذربایجان نموده علیشاه از شنیدن این اندیشه ناک گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت کرد ابراهیم خان
هم امیر اصلان خان را از آذربایجان احضار نموده سپاه را مستعد و جمعیت خود را منعقد ساخت و مابین
زنگان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع شده فوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته در هنگام جنگ
از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند بقیه قشون علیشاه شکست یافته هر یک سر خود را برگرفته متفرق
گشتند علیشاه با سه نفر از برادران و معدودی از خواص بطهران گریخت ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را
با برادران در طهران گرفته علیشاه را کور کرد و امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه با جمعیت خود روانه تبریز
و ابراهیم خان روانه همدان شد چون امیر اصلان را در آن بساط اقتدار کامل بهم رسیده بود ابراهیم خان بفکر
دفع او افتاده از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر اصلان خان جنگ کرده بر او فایق گشت امیر اصلان خان
بالتجای کاظم خان قراجه داغی خود را بکوهستان قراجه داغ کشید در آنجا کاظم خان ببهانه او را دستگیر کرده
نزد ابراهیم خان آورده ابراهیم خان او را با صاروخان برادرش مقتول ساخت و بعد از تمهیدات امور اقتدار
کلی بهم رسیده جمعیت بی نهایت انعقاد داد چنانکه عدت لشکریانش یکصد و بیست هزار کس میرسید چون
شمع دولت علیشاهی از ظهور صبح کاذب شوکت ابراهیم خانی سرگرم بیان [illegible] کشته بود چراغ اقبال ابراهیم خان

آغاز



آغاز خانه روشنی کرد و کوکب بخششش نیم صباحی مانند ستاره سحری بنیاد درخشیدن نمود حسین بیک برادر
خود را سردار و صاحب اختیار خراسان کرده باتفاق جلیلقلی خان قدمی خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان
فرستاده شهرت داد که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ است و او را بغیر از خدمت
و انقیاد و تمکین آنحضرت در امر سلطنت منظوری نیست شاهزاده بسمت عراق توجه نموده اورنگ سلطنت را
بجلوس میمنت زینت بخشد مقصودش آنکه در لباس این تلبیس خزاین مشهد مقدس را نقل عراق
نموده و قلوب اهل خراسان را بجانب خود مایل ساخته در تتمیم صدف سلطنت و جهانبانی را باین وسیله بدست آورده
خزاین اکراد و رؤسا و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیک جواب دادند که نهضت آن حضرت بجانب
عراق لزومی ندارد در خراسان جلوس واقع خواهد شد و هم اگر بعقیده خود صادق باشد طریق مؤالفت و مسالمت
پس همگی با معنی همداستان شده شاهزاده را از ارک برآوردند شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی کرده در مقام
ابا و امتناع درآمد خواتین در روضه رضویه جمعیت نموده عهد و پیمان را بتقسیم موکد ساخته همگی دست
بیعت دادند شاهزاده ناچار متقلد امر پادشاهی گشته در هشتم شهر شوال سنه احدی و ستین و مأه
بعد الف در ارض میمنت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطنت اعظم تاریخ جلوسش آمد
ابراهیم خان بعد از استماع این خبر در هفدهم ذی الحجه آنسال در تبریز مخالفت برخواسته بر وساده سلطنت نشست
و با نقد قلب سکه شاهی بنام خود زده چون برادرش مانند شبنم در افشاندن زر و سیم اداء دستی کرده بعطای آلاف
و الوف هر بی سر و پای تنک مایه را صاحب سرمایه ساخت و این اکرام نامیده او سابط دیگر گسترده سفال
تنگ ظرف را چینی خود خوانده ابراهیم خانی و صدر نشین پشت بام رعونت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت و پایه
ساخت و این [illegible] گذاشت چون علم هر بی اصولی ملک تیراندیشه [illegible]

صفحه ۱۹۷



جمادی بود صاحب آیه شد از آذربایجان با جمعیت موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته نبیره اوغرقتی را با
علیشاه که مقید همراه داشت بقم فرستاد و بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکریانش که هر روزه کاسه لیس طرف
زمان و دولت شخصی بودند زهر بیوفائی در کاسه اش کرده بعضی نزد شاهرخ شاه و بعضی باوطان خود شتافتند
ابراهیم شاه با طایفه افغان که با او موافقت ورزیده بودند ناچار روانه قم شد مستحفظین قم در بروی بستند
افاغنه را بنهب شهر فرمان داده در کندوکوب و رفت و روب آن ساحت دلپذیر تقصیر کرده قم را نمونه
شهر ری ساخت از آنجا عطف عنان کرده قلعه قلابور تحصن برد اهل قلعه او را مقید نموده چگونگی را بدرگاه
شاهرخی عرضه داشتند کس برای آوردن او و علیشاه مامور گشته بفرمان شاهرخی در عرض راه هلاک ساخته
نعش او را بارض اقدس آوردند علیشاه نیز در روز ورود بقصاص خون شاهزادگان با دیده نابینا سر در ره
با دیده بی روان از عقب برادران روان شد و چون بر بنی اعمام خود رحم نکرده قطع صله رحم نموده
مضمون اینکه   دیدی که خون ناحق پروانه شمع را   چندان امان نداد که شب را سحر کند مصداق
حالش گردید چون غرض از تحریر این کتاب مجملی از مفصل صادرات افعال و کیفیت احوال جهانگیری و کشور
کشائی خاقان جهانگیر مغفور بود هر چند از وقایع ایام و کارهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یکی از
بسیار اندکی مرقوم کلک شکسته رقم گشته نهایت بر سبیل اختصار بعضی از امور آن خاقان سپهر اقتدار نگاشته خامه
اظهار گردید هرگاه صاحبدلی بهم رسد مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب و فتنه از زمان که از حد حصر
افزون و تقریر آن از حوصله زبان قلم بیرون است تحریر خواهد نمود والله رئوف بالعباد

حرر هذا الکتاب فی
[illegible]

